۵۰

دلیلی که مردم برای اعتقاد به خدا ارائه میکنند

گای پی. هریسون

نشر آوای بوف

گای پی. هریسون

۵۰

دلیلی که مردم برای اعتقاد به خدا ارائه می‌کنند

نشر آوای بوف

© AVAYE BUF - 2024

t.me/AVAYeBUF

50 Reasons People Give For Believing In A God

By: Guy P Harrison

Edit: Ghasem Gharehdaghi

۵۰ دلیلی که مردم برای اعتقاد به خدا ارائه میکنند.

گای پی. هریسون

طرح ، امور فنی و انتشار: قاسم قره داغی

انتشارات : آوای بوف
Publish: Avaye Buf
ISBN: 978-87-94295-71-0
©2024 Avaye Buf
avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.com

avayebuf.com

سرشناسه :۵۰ دلیلی که مردم براي اعتقاد به خدا ارائه میکنند

عنوان و نام پدیدآور : ۵۰ دلیلی که مردم براي اعتقاد به خدا ارائه میکنند. [کتاب] / نویسنده: گاي پی. هریسون/ طراحی ، امور فنی و انتشار: قاسم قره‌داغی ؛ ..

مشخصات نشر : ، 2024. دانمارک: نشر آوای بوف

مشخصات ظاهری : 323 ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س‌م.

شابک : نشر اینترنتی:

موضوع : نقد ادیان / متن فارسی

رده بندی کنگره :

شماره کتابشناسی جهانی:

شابک: ۹۷۸۸۷۹۴۲۹۵۷۱۰

ISBN: 978-87-94295-71-0

کلّیه‌ی حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو(تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفا به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: www.AVAYEBUF.COM

t.me/AVAYeBUF

تحسین انتقادی برای کتاب

«۵۰ دلیلی که مردم برای ایمان به خدا ارائه می‌کنند»

«ممکن است ۵۰ راه برای ترک معشوق وجود داشته باشد، اما اکنون گای هریسون ۵۰ راه برای اعتقاد به خدا ،یا برعکس آن، را به ما ارائه کرده است. اگر دوست دارید، این کتاب جذاب و روشنگر را با توجه به آنچه در مورد مسائل فرهنگی و روانشناختی می‌گوید، بخوانید. اگر پیش‌بینی‌کننده شماره یک این که کسی به خدا اعتقاد دارد این است که در چه فرهنگ و دوره زمانی متولد شده‌اند، در مورد وجود (یا عدم وجود) واقعی یک خدا چه می‌گوید؟ این کتاب را بخوانید تا دلایل متعدد و متنوع برای اعتقاد کشف کنید.»

–مایکل شرمر ناشر مجله Skeptic، ستون نویس ماهانه برای Scientific American، و نویسنده‌ی *«چرا داروین مهم است»*

گای پی. هریسون در بررسی انتقادی دلایل متعددی که مردم برای حمایت از اعتقادات مذهبی خود ارائه می‌کنند، کار بسیار خوبی انجام داده است. او لذت حرکت فراتر از دین را به اشتراک می‌گذارد، اما هریسون قلدری یا تحقیر نمی‌کند. بلکه به آرامی‌به خواننده نزدیک می‌شود. خواندن کتاب هریسون مانند گفتگوی دوستانه با یک دوست قدیمی‌خردمند است."

–کامرون ام. اسمیت و چارلز سالیوان نویسندگان «۱۰ *افسانه برتر در مورد فرگشت*»

"دین همانند زبان، جهانی است که به یک مبنای بیولوژیکی اشاره می‌کند. چرا اجداد ما جذب ماوراء طبیعی شده‌اند؟ سوال اساسی این نیست که آیا این جاذبه عقلانی است یا خیر – که موضوع یک دوجین کتاب تحریک آمیز اخیر است– بلکه سوال این است که ایمان دقیقاً چه چیزی را به صاحبان آن می‌رساند. کتاب حاضر با این سؤال با احترام برخورد می‌کند و به پاسخ خود باورمندان گوش می‌دهد، که به نظر می‌رسد نقطه‌ای عالی برای شروع باشد.»

–فرانس دووال، نخستی شناس پیشرو، نویسنده‌ی کتاب *«میمون درونی ما»*

avayebuf.com

فهرست مطالب

مقدمه ٦

فصل ١ خدای من آشکار است ٩

فصل ٢ تقریباً همه روی زمین مذهبی هستند ١٤

فصل ٣ ایمان چیز خوبی است ١٨

فصل ٤ اکتشافات باستان شناسی ثابت می‌کند که خدای من وجود دارد ٢٧

فصل ٥ فقط خدای من می‌تواند به من احساس مهم بودن بدهد ٣٤

فصل ٦ خداناباوری فقط یک دین دیگر است ٣٨

فصل ٧ فرگشت بد است ٤٥

فصل ٨ دنیای ما بیش از آن زیباست که یک تصادف باشد ٥٢

فصل ٩ خدای من کائنات را آفرید ٥٧

فصل ١٠ ایمان به خدا من را خوشحال می‌کند ٦٣

فصل ١١ کار از محکم کاری عیب نمی‌کند ٧٠

فصل ١٢ یک کتاب مقدس ثابت می‌کند که خدای من واقعی است ٧٥

فصل ١٣ عدل الهی ثابت می‌کند که خدای من واقعی است ٨٤

فصل ١٤ خدای من دعاها را مستجاب می‌کند ٩٠

فصل ١٥ من خدای خود را به جای شیطان پرستش می‌کنم ٩٩

فصل ١٦ خدای من مریض‌ها را شفا می‌دهد ١٠٤

فصل ١٧ هر چیزی بهتر از بی خدا بودن است ١١٣

فصل ١٨ خدای من بدن انسان را ساخته است ١٢١

فصل ١٩ خدای من تنها پسرش را فدای من کرد ١٢٨

فصل ٢٠ خداناباوران احمق هایی هستند که فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند ١٣٤

فصل ٢١ من با ایمان به خدایم چیزی از دست نمیدهم ١٤٢

فصل ٢٢ من از نسل میمون نیستم ١٥٠

فصل ٢٣ من نمی‌خواهم به جهنم بروم ١٥٥

فصل ٢٤ وقتی دعا می‌کنم خدای خود را احساس می‌کنم ١٥٩

فصل ٢٥ من به خدا نیاز دارم که از من محافظت کند ١٦٣

t.me/AVAYeBUF

فصل ۲۶ من زندگی ابدی می‌خواهم ۱۷۰
فصل ۲۷ بدون خدای من، هیچ حسی از درست و غلط نداشتیم ۱۷۵
فصل ۲۸ خدای من باعث می‌شود احساس کنم بخشی از چیزی بزرگتر از خودم هستم ۱۸۴
فصل ۲۹ دین من بیشتر از بقیه معنا دارد ۱۸۹
فصل ۳۰ خدای من زندگی‌ها را تغییر می‌دهد ۱۹۷
فصل ۳۱ طراحی هوشمند ثابت می‌کند که خدای من واقعی است ۲۰۱
فصل ۳۲ امکان ندارد میلیون‌ها نفر در مورد دین من اشتباه کنند ۲۰۷
فصل ۳۳ معجزات ثابت می‌کند که خدای من واقعی است ۲۱۰
فصل ۳۴ دین زیباست ۲۱۶
فصل ۳۵ آدم‌های بسیار باهوشی به خدای من ایمان دارند ۲۲۲
فصل ۳۶ پیشگویی‌های باستانی وجود خدای من را ثابت می‌کنند ۲۲۶
فصل ۳۷ هیچ کس وجود خدای من را رد نکرده است ۲۳۷
فصل ۳۸ کسانی به بهشت رفته اند و بازگشته اند ۲۴۱
فصل ۳۹ دین مردم را دور هم جمع می‌کند ۲۴۷
فصل ۴۰ خدای من الهام بخش مردم است ۲۵۴
فصل ۴۱ علم نمی‌تواند همه چیز را توضیح دهد ۲۵۹
فصل ۴۲ جامعه بدون دین از هم می‌پاشد ۲۶۶
فصل ۴۳ دین من خیلی قدیمی است، باید درست باشد ۲۷۲
فصل ۴۴ یک شخص قابل اعتماد به من گفت که خدای من واقعی است ۲۷۷
فصل ۴۵ خداناباوری یک فلسفه منفی و پوچ است ۲۸۳
فصل ۴۶ اعتقاد به خدا به کسی آسیب نمی‌رساند ۲۹۳
فصل ۴۷ زمین کاملاً برای پشتیبانی از حیات تنظیم شده است ۲۹۹
فصل ۴۸ ایمان چیزی طبیعی است پس خدای من باید واقعی باشد ۳۰۵
فصل ۴۹ پایان نزدیک است ۳۱۱
فصل ۵۰ از بی ایمانی می‌ترسم ۳۱۷

avayebuf.com

مقدمه

خدایان چیزهای شکننده‌ای هستند. آنها ممکن است توسط بوی
علم یا مقداری عقل سلیم کشته شوند.

–چپمن کوهن

در نگارش این کتاب هیچ خدایی آسیب ندیده است.

–گای پی. هریسون

من در طول چندین سال از بسیاری از باورمندان در بسیاری از کشورها یک سؤال اساسی پرسیده‌ام: چرا به خدا یا خدایان خود اعتقاد دارید؟ این کتاب پاسخی است به پنجاه پاسخ متداول که به این سوال شنیده‌ام. بسیاری از مردم علیرغم پیروی از ادیان متضاد، دلایل تقریباً یکسانی برای اعتقاد به من ارائه کردند. فهمیدم که خدایان ممکن است بسیار متفاوت باشند و باورمندان ممکن است گاهی از یکدیگر متنفر باشند و یکدیگر را بکشند، اما آنها به طرز قابل توجهی در مورد چرایی اعتقادشان همگام هستند.

همچنین دریافتم که اگر از باورمندان در خیابان‌های اورشلیم، قاهره، پاریس، نایروبی، دهلی نو، آتن، سووا، شهر نیویورک و پورت مورزبی بپرسید که چرا به خدایان خود اعتقاد دارند، پاسخ‌هایی که می‌شنوید به طور قابل توجهی متفاوت از قیل و قالی است که از الهی‌دانان و فلاسفه‌ی دینی می‌آید. به عنوان مثال، اکثر مسیحیانی که در سرتاسر جهان با آنها روبرو شده‌ام، چندان به آثار سنت توماس آکویناس یا سی. اس. لوئیس فکر نمی‌کنند. با این حال، هر کسی که بپرسد خواهند گفت باور دارند که عیسی خدای واقعی است زیرا کتاب مقدس چنین می‌گوید یا به این دلیل که هنگام دعا حضور او را احساس می‌کنند. در دنیای واقعی دریافتم که ایمانداران علاقه‌ی چندانی به استدلال‌های پیچیده برای خدایان که شامل تصور کمال، پیچیدگی تنزل ناپذیر یا قوانین ترمودینامیک است، ندارند. بر خلاف آفرینش گرایان و آپولوژیست‌های واقعی، اکثر باورمندانی که

t.me/AVAYeBUF

با آنها صحبت می‌کنم، نیازی به استناد به فهرست‌های طولانی از شواهد مشکوک برای اثبات واقعی بودن خدای خود احساس نمی‌کنند. آنها «می‌دانند» خدایانشان واقعی هستند، زیرا به آن «ایمان» دارند. آنها معتقدند زیرا فکر می‌کنند برای اینکه انسان خوبی باشند باید به خدا ایمان داشته باشند. آنها معتقدند زیرا جهان «کامل» یا حداقل «زیبا» است. آنها به خدا اعتقاد دارند زیرا این تنها راهی است که تاکنون شناخته‌اند.

این کتاب تلاشی برای اثبات عدم وجود خدایان نیست. همچنین این حمله به کل دین کسی نیست. این پاسخی محترمانه به مردمی دوستانه در سراسر جهان است که دلایل خود را برای اعتقاد به خدا یا خدایان با من در میان گذاشتند، نه بیشتر. بسیاری از کتاب‌هایی که تلاش می‌کنند اعتقاد به خدایان را به چالش بکشند، توسط باورمندان به عنوان ستیزه‌جو و متکبر تعبیر می‌شوند. من تلاش خالصانه‌ای انجام داده‌ام تا این که باورمندان چنین احساسی نسبت به این کتاب نداشته باشند. در اینجا هیچ برچسب زنی یا لحن تحقیرآمیزی وجود ندارد. من فکر نمی‌کنم که از باورمندان باهوش‌تر باشم و با کسی که فکر می‌کند ذهن باورمندان به‌طور ناامیدکننده‌ای بسته است، موافق نیستم. پنجاه پاسخ من به توجیهات رایج برای باورها را می‌توان به عنوان گفتگوی دوستانه‌ای خواند که برای انجام کاری بیش از تحریک تفکر انتقادی طراحی نشده‌اند. علاقه‌ای به برنده شدن در مناظره‌ها یا توهین به کسی ندارم. فقط می‌خواهم خوانندگان را تشویق کنم تا عمیق‌تر در مورد اینکه چرا به خدا اعتقاد دارند فکر کنند.

خوانندگان متوجه خواهند شد که من دامنه این کتاب را به ادیانی که در حال حاضر در غرب رایج هستند محدود نمی‌کنم. به نظر من همه خدایان با هم برابرند، صرف نظر از اینکه چه تعداد از مردم در این لحظه از تاریخ به آنها اعتقاد دارند. به عنوان مثال، شک من نسبت به را Ra و آپولو Apolo بیشتر یا کمتر از شک من نسبت به عیسی و الله نیست. در سرتاسر این کتاب معمولاً خدایان را به جای مفرد، جمع می‌نویسم. این ممکن است برای خوانندگانی که عادت دارند فقط درباره یک خدا بشنوند و صحبت کنند، ناراحت کننده باشد. با این حال، واقعیت این است که هزاران خدای دیگر وجود دارند که مردم در طول تاریخ با اطمینان ادعا کرده‌اند که واقعی هستند. عدم تصدیق این حقیقت مهم از نظر تاریخی ناشی از ناآگاهی و تعصب فرهنگی خواهد بود. انصاف و منطق ایجاب می‌کند که ما به باورمندان قبیله‌ای بومی که خدایان زیادی را در جنگل می‌بیند و یونان باستان که چندین خدا را بالای یک کوه می‌بیند به همان اندازه‌ی یکتاپرست معاصر که یک خدا را در آسمان می‌بیند احترام بگذاریم.

avayebuf.com

بسیاری از مردم فکر می‌کنند که اعتقاد مذهبی باید مصون از چالش یا به نوعی خارج از محدوده‌ی نقد باشد. من مخالفم. در ادیان جهان چیزهای خوبی می‌توان یافت. هرگز آن را انکار نمی‌کنم. با این حال، نمی‌توان جنبه‌ی تاریک دین را نادیده گرفت. وقتی ادعای وجود خدایان بر صلح جهانی، آموزش کودکان، توسعه درمان‌های پزشکی جدید، ایمنی و عدالت برای زنان و پیشرفت علم تأثیر منفی می‌گذارد، باید آنها را به چالش کشید.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۱

خدای من آشکار است

اگر خدا سخن گفته است، چرا دنیا قانع نشده است؟

– پرسی بیش شلی

شاید رایج‌ترین دلیلی که مردم برای اعتقاد به خدا می‌آورند این ادعاست که خدای آنها آشکارا واقعی است. وجود خدا به قدری واضح است که حتی گوش دادن به استدلال‌های متقابل یا شک و تردید، اتلاف وقت است. احتمالاً اکثریت باورمندان جهان به همین دلیل علاقه‌ای به تحقیق یا بحث در مورد وجود خدای خود ندارند. آنها هیچ احتمالی نمی‌بینند که در این مورد اشتباه کنند، زیرا کاملاً واضح است که حق با آنهاست. بالاخره خدایشان همه جا هست. خدای آنها همه چیز را ساخته است. خدایشان دعاها را مستجاب می‌کند. خدای آنها جهان را اداره می‌کند. آنها می‌گویند هیچ چیز واضح تر از وجود خدای آنها نیست. بسیاری از باورمندان این احتمال را که خدایشان ممکن است وجود نداشته باشد صرفا خنده دار می‌دانند.

بدیهی باشد یا نه، اعتقاد به خدایان سزاوار به چالش کشیدن است. باورمندان این را مدیون جهان و آینده جمعی ما هستند که حداقل سؤالات اساسی درباره خدایان را بشنوند و در نظر بگیرند. نمی‌توان به این ادعاها به این جهت که با برخی از رفتارهای تفرقه انگیز و خطرناک نوع بشر مرتبط است، مجوز داد. اگر بخش قابل توجهی از نوع بشر بر تبعیض، نفرت، کشتن و کند کردن پیشرفت علمی‌به نام خدایان اصرار دارد، پس آیا ما مدیون خودمان نیستیم که حداقل تلاش کنیم که مطمئن شویم آیا این خدایان اصلا واقعی هستند یا خیر؟

دریافته‌ام که اکثر باورمندان افرادی بسیار شکاک هستند. من با مسلمانانی در سطح جهانی صحبت کرده‌ام که در موضوع مسیحیت بدبین هستند. آنها می‌دانند که چگونه تقریباً در هر ادعایی

avayebuf.com

که آن دین مطرح می‌کند حفره‌ای ایجاد کنند. بسیاری از مسیحیان که من با آنها برخورد کرده‌ام، وقتی صحبت از ادعای اسلام می‌شود، به طرز بیرحمانه‌ای تحلیل‌گر و پر از تردید هستند. آنها می‌توانند استدلال هر مسلمان را به طور بسیار مؤثری رسوا کنند. من قرآن را خوانده‌ام و برایم متقن نشده که کتابی کامل است که از سوی خدا الهام شده است. مسیحیان نیز همین احساس را نسبت به آن دارند. آنها با من موافقند که مسلمانان باید نسبت به ادعاهای محمد شک و تردید بیشتری داشته باشند و مدرک بخواهند. اما من کتاب مقدس را نیز خوانده‌ام و برایم واضح نیست که این کتاب کاملی است که از خدا الهام گرفته شده باشد. مسلمانان با من موافقند زیرا برای آنها هم واضح نیست. همچنین آنها با من موافقند که مسیحیان باید نسبت به کتاب مقدس تردید بیشتری داشته باشند و درخواست مدرک کنند. البته همه این شک و تردیدها زمانی از بین می‌رود که کانون توجه به مذهب خودشان معطوف شود. حقیقت این است که تقریباً همه‌ی افراد شکاک هستند، به استثنای زمانی که به باور «بدیهتا واقعی» خودشان می‌رسد. متأسفانه، این تنها دینی است که بیش از همه باید آن را به چالش بکشند. معقول نیست که یک مؤمن خودسرانه یک دین را از بین هزاران دین از چالش معاف کند. همه‌ی ادیان مستحق بررسی یکسان هستند، حتی اگر آن دینی باشد که مادر و پدر در کودکی به شما گفته‌اند که درست است.

این آشفته بازار که چه کسی به کدام خدا اعتقاد دارد و چگونه باید پرستش شود، باید مذهبی‌ها را آزار دهد یا حداقل آنها را کنجکاو کند. به عنوان مثال، چرا خدای «بدیهی» بیش از یک میلیارد مسلمان برای پنج میلیارد غیر مسلمانی که‌امروز زنده هستند، غیرقابل تشخیص است؟ حدود پنج ششم جمعیت انسانی فکر نمی‌کنند که او واقعاً وجود دارد. هیچ چیز برای مسیحیان آشکارتر از عیسی نیست. پس چرا بیش از چهار میلیارد نفر باور ندارند که او خداست؟ حدود یک میلیارد هندو فکر می‌کنند که خدایان آنها آشکارا واقعی هستند. اما پنج میلیارد نفر از همنوعانشان اینطور نمی‌بینند. این ناهماهنگی باورها ادعاهای مربوط به واضح بودن خدای هر کسی را از بین می‌برد. آیا یک خدای آشکار نمی‌تواند حداقل اکثریت مردم جهان را متقاعد کند که او وجود دارد؟

باورمندانی که می‌گویند خدایشان آشکارا واقعی است باید منظورشان را توضیح دهند. درختی که در مقابل شما ایستاده است به وضوح واقعی است. کفش در پای شما به وضوح واقعی است. چگونه یک خدای نامرئی و خاموش (حداقل برای اکثر ما) آشکارا واقعی است؟ اگر خدا واقعاً آشکار است، متقاعد کردن دیگران نباید خیلی سخت باشد. البته، باورمندان قبلاً تلاش زیادی برای نشان دادن خدایان «به‌طور آشکار» به دیگران انجام داده‌اند. همه چیز، از سرودها و کتاب‌های مصور

t.me/AVAYeBUF

گرفته تا مبلغان و تهاجمات نظامی در مسیر تلاش جهت جلب نظر مردم برای دیدن یک خدای «بدیهی» استفاده شده است. با این حال، به دلایلی، نتایج متفاوت بوده است. برای مثال، امروز، پس از دو هزار سال از مسیحیت و هزار و چهارصد سال از اسلام، نیمی‌از جمعیت جهان هنوز فکر می‌کنند که این دو دین همه چیز را اشتباه فهمیده‌اند. اگر عیسی و الله آشکار هستند چگونه می‌توان این را توضیح داد؟

هر خدایی که آشکارا واقعی است باید برای هر کسی، حتی خداناباوران، قابل تشخیص باشد. من فکر نمی‌کنم که اکثر خداناباوران چیزهای بدیهی را انکار کنند. من نمی‌توانم به جای همه ناباورمندان صحبت کنم، اما مطمئناً می‌دانم که خودم برای امکان وجود خدایان گشوده هستم. هرگز چشم یا ذهنم را روی شواهد خوب یا استدلال‌های قوی نمی‌بندم. من یک فرد کنجکاو هستم و می‌خواهم تا جایی که می‌توانم درباره همه چیز بدانم. و هرگز تایید علمی وجود یک خدا را انکار نمی‌کنم. اگر خدای آفریقایی «فیدی موکولو» فردا به میدان تایمز فرود آید، من به تلویزیون و اینترنت می‌چسبم تا تمام جزئیات این رویداد تاریخی را بدانم. هیجان زده خواهم شد، نه ناراحت. اولین انگیزه‌ی من این است که سعی کنم با او مصاحبه کنم تا هر آنچه می‌توانم در مورد خدا بودن یاد بگیرم. مطمئناً من به خداناباوری نمی‌چسبم. من از طرفداران پرشور علم هستم و از یادگیری در مورد جدیدترین میکروب‌های موجود در اعماق دریا یا رفتار عجیب اتم‌ها لذت می‌برم. اگر تلاش می‌کردم هم نمی‌توانستم از هیچ اکتشاف غیرعادی – از جمله یک خدا – چشم پوشی کنم. اگر جامعه علمی‌جهان شواهدی قاطع از واقعی بودن فیدی موکولو یا هر خدای دیگری ارائه می‌کرد، من به خاطر خداناباور بودن از شرمساری سرم را پایین نمی‌انداختم. اگر چیز جدید و مهمی بدانم سپاسگزار خواهم بود. اگر خدایی واقعی باشد من صمیمانه می‌خواهم آنها را بشناسم.

مشکل این است که آنچه ممکن است برای بسیاری از باورمندان بدیهی به نظر برسد برای غیر باورمندان بدیهی نیست. داستان‌های کتاب‌های مقدس اکثر مردم را متقاعد نکرده است که این یا آن خدا واقعی است. فقط اشاره کردن به پیچیدگی جهان نیز کافی نبوده است. در این برهه از زمان، این که کسی بتواند چیزی بیابد که نشان دهد یک خدا به صورت غیرقابل انکاری واقعی است، مشکوک به نظر می‌رسد. برای قرن‌ها، الهی‌دانان، راهبان، امامان، نویسندگان و حتی بسیاری از دانشمندان باهوش تمام تلاش خود را برای نشان دادن واقعی بودن خدای خود به تمام جهان انجام داده‌اند. اما هیچ یک از آنها به موفقیت نزدیک نشدند. امروزه یک دانش آموز دبیرستانی با درک منصفانه از ادعاهای دینی و تحصیلات علمی‌خوب می‌تواند هر استدلالی را که تا کنون توسط

avayebuf.com

بزرگترین اذهان مذهبی تاریخ مطرح شده است، شکست دهد، یا حداقل شک فلج کننده‌ای در آن ایجاد کند. این بدان معنا نیست که توماس آکویناس، مارتین لوتر، سی. اس. لوئیس، جاناتان ادواردز و همه دیگران از یک بچه دبیرستانی احمق تر بودند. این فقط نشان می‌دهد که در دفاع از ادعای واقعی بودن خدایان کمبود شدید مهمات وجود دارد.

با این حال، یک مؤمن ممکن است بگوید، *بالاخره خدایی وجود دارد*. شاید اسم را اشتباه گرفته‌ایم و شاید ادیان سازمان‌یافته داستان‌ها را خراب کرده باشند، اما باید خدایی همه چیز را خلق کرده باشد. یک خدا باید دنیا را بچرخاند. آنها می‌گویند حداقل تا این حدش واضح است. با این حال، حتی ادعایی به این مبهمی هم برای همه واضح نیست. بسیاری از مردم در سراسر جهان هستند که به هیچ خدایی اعتقاد ندارند. به گفته فیل زاکرمن، جامعه شناس، بین پانصد تا هفتصد و پنجاه میلیون نفر در حال حاضر به هیچ خدایی اعتقاد ندارند (زاکرمن ۲۰۰۵). این یک عدد بزرگ است. و حتی تاثیرگذارتر از آن چیزی است که در نگاه اول به نظر می‌رسد زیرا زاکرمن فقط آنچه را «خداناباوری ارگانیک» می‌نامد در محاسبات خود گنجانده است. او می‌گوید خداناباوران ارگانیک، ناباورمندان واقعی هستند که در جوامع نسبتاً آزاد زندگی می‌کنند و می‌توانند بدون ترس از مجازات شدید یک حکومت ظالم باور داشته باشند یا باور نداشته باشند.

پس این پانصد تا هفتصد و پنجاه میلیون خداناباور بدون خدا در زندگی خود چه کسانی هستند؟ آیا اینها افرادیناسازگار و دیوانه‌های دنیا هستند؟ آیا اینها کسانی هستند که زندانهای دنیا را پر می‌کنند؟ به نظر نمی‌رسد. تحقیقات زاکرمن نشان می‌دهد که این ناباورمندان عمدتاً از ایمن‌ترین، سالم‌ترین، تحصیل‌کرده‌ترین، خیرترین، از نظر فناوری پیشرفته‌ترین و عاری از جرم و جنایت ترین کشورهای روی زمین هستند. کشورهایی که درصد بالایی از ناباورمندان را دارند شامل نقاط درخشان جهان مانند سوئد، دانمارک، نروژ، ژاپن، کانادا و فرانسه می‌شوند. این افراد ابلهان دنیا نیستند. اگر خدایی آشکارا واقعی بود، این احتمال وجود دارد که آنها آنقدر باهوش باشند که آن را تشخیص دهند و به‌اندازه کافی صادق باشند که آن را بپذیرند.

گروه خاصی از مردم که ارزش توجه را دارند دانشمندان هستند. چرا بسیاری از دانشمندان نمی‌توانند این خدایان «بدیهی» را که باورمندان مدام درباره آنها صحبت می‌کنند، ببینند؟ علیرغم این واقعیت که ایالات متحده یک جامعه بسیار مذهبی است، تقریباً همه دانشمندان نخبه‌ی آمریکایی غیر معتقد هستند. محققین Edward J. Larson و Larry Witham این را با مطالعه‌ی اعضای

t.me/AVAYeBUF

آکادمی‌ملی علوم در سال ۱۹۹۸ فاش کردند. آنها دریافتند که تنها ۷ درصد از این دانشمندان موفق، به خدا اعتقاد دارند. ۹۳ درصد کاملا نشان دادند که هیچ خدایی برای آنها آشکار نیست (خداناباوران آمریکایی ۱۹۹۹). اما این چگونه‌امکان پذیر است؟ توانایی دانشمندان مدرن در تشخیص و مشاهده اشیاء و پدیده‌های دور و نزدیک شگفت آور است. دانشمندان قادر به مطالعه ویروس‌ها، مولکول‌ها، اتم‌ها، حتی ذرات اتم‌ها هستند. دانشمندان می‌توانند فراتر از منظومه شمسی و کهکشان ما را ببینند. آنها حتی می‌توانند با تصویربرداری در اعماق فضا، به گذشته نگاه کنند. اما با وجود تمام این توانایی‌ها، هیچ کس تا به حال در کشف چیزی درحد کوچکترین اثری از یک خدا موفق نبوده است. پس از این همه جست و جو، گوش دادن و نگاه کردن، ما هنوز چیزی جز استدلال‌های ضعیف و گزارش‌های غیرقابل اعتماد شاهدان عینی در حمایت از وجود خدایان نداریم. من مطمئن نیستم کسی که فکر می‌کند خدایش آشکار است چگونه می‌تواند آنچه را که در ذهن این دانشمندان غیر مؤمن می‌گذرد توضیح دهد. با خیال راحت می‌توانیم فرض کنیم که این دانشمندان بسیار باهوش هستند. به همین دلیل آنها در نهایت دانشمندانی نخبه شدند. اگر یک خدای آشکارا واقعی جهان، زمین و تمام حیات روی آن را خلق می‌کرد، آیا فکر نمی‌کردید که بهترین ستاره شناسان، زمین شناسان و زیست شناسان آمریکا اولین افرادی باشند که در صف پرستش آن خدا باشند؟ آیا فکر نمی‌کنید که متخصصان باهوشی که زندگی خود را وقف کاوش، کشف، آزمایش و تفکر در مورد زندگی و جهان کرده‌اند، اولین کسانی باشند که یک خدا را تشخیص می‌دهند؟ چگونه ممکن است که بسیاری از باهوش ترین انسان‌های روی زمین هنوز به دلیل قانع کننده‌ای برای اعتقاد به خدا برخورد نکرده باشند؟ حداقل به این معنی است که وجود خدایان کاملاً واضح نیست.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۱

American Atheists. "God and the Scientists: A New Debate, an Old Question." August 26, 1999, www.atheists.org/flash.line/atheism6.htm.

Dennett, Daniel C. Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon. New York: Viking Adult, 2006.

Mythology: Gods, Goddesses and Heroes from Around the World. London: Kingfisher Publications, 2001.

Zuckerman, Phil. "Atheism: Contemporary Rates and Patterns." In The Cam- bridge Companion to Atheism, ed. Michael Martin, 47-65. Cambridge: Cambridge University Press, 2005.

avayebuf.com

فصل ۲

تقریباً همه روی زمین مذهبی هستند

آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید: اگر من اشتباه کنم چه؟

–دنیل سی دنت

باور به خدایان قدیمی‌و گسترده است. شیفتگی ما به ارواح، اشباح و خدایان مطمئناً به دوران ماقبل از تمدن می‌رسد. امروزه، بیش از دویست سال پس از عصر روشنگری و در چشم انداز احتمالی آینده‌ای شبیه به پیشتازان فضا، در هر جامعه‌ای جاذبه‌ای برای خدایان وجود دارد. به نظر می‌رسد اعتقاد به خدایان تقریباً به‌اندازه موسیقی و زبان بخشی از انسان بودن است. آیا گرایش ما به ایمان، به دلیل اینکه اتحاد قبیله‌ای را در دوران ماقبل تاریخ تقویت می‌کرد، توسط فرگشت در ذهن ما حک شد؟ یا می‌تواند به سادگی یک ایده‌ی عجیب و غریب باشد که چسبیده، شتاب گرفته و هرگز به گذشته نگاه نکرده است؟ ما هنوز نمی‌توانیم با قطعیت بگوییم. یک چیز واضح است: ایمان چیزی مردم پسند است. در واقع آنقدر محبوب است که بسیاری از مردم حتی از طریق اعداد تأییدی برای خدای خود پیدا می‌کنند.

بیش از ۸۰ درصد از مردم جهان ادعا می‌کنند که نوعی هویت مذهبی یا اعتقاد به خدا دارند. این احتمال وجود دارد که این درصد در اغلب زمان‌های گذشته‌ی ما، حتی بالاتر بوده است. بسیاری از باورمندان به اکثریت قریب به اتفاق افراد مذهبی در سراسر جهان توجه می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که باید چیزی در آن وجود داشته باشد. می‌گویند این همه نماز و سجده که در شبانه روز انجام می‌شود، احتمالاً بیهوده نبوده است. پنج میلیارد مؤمن نمی‌توانند اشتباه کنند، درست است؟ برخی از باورمندان این ایده را با اعلام این که «اگر تقریباً همه در جهان مذهبی هستند، پس خدای من باید واقعی باشد» حتی جلوتر هم می‌برند.

t.me/AVAYeBUF

با این حال، این تلاش برای توجیه باور مشکلاتی دارد. اول از همه، هر باورمندی در سراسر جهان، صرف نظر از اینکه از چه دینی پیروی می‌کند، بدون شواهد یا استدلال قاطع برای هر یک از ادعاهای ماوراء طبیعی که ممکن است مطرح کنند، عمل می‌کند. وزن تعداد باورمندان به تنهایی برای سنگین شدن کفه ترازو کافی نیست. فقط وزن شواهد می‌تواند این کار را انجام دهد. برای مثال تصور کنید چند میلیارد نفر معتقد بودند که پریان واقعی هستند اما هیچ کدام از آنها هیچ مدرک یا استدلال خوبی برای حمایت از اعتقاد خود نداشتند. بدیهی است که از نظر عقلی نمی‌توان نتیجه گرفت که زیاد بودن تعداد پری‌باوران به خودی خود، به معنای واقعی بودن پری‌ها است. زیاد بودن تعداد پری‌باوران، قضیه را بهتر از حالتی نمی‌کند که فقط یک مؤمن به پری‌ها وجود داشته باشد. وقتی صحبت از ادعای وجود پری‌ها یا خدایان می‌شود، شواهد را بشمارید نه تعداد باورمندان را.

مهم است که به خاطر داشته باشید که همه باورمندان جهان شخصا خودشان به طور مداوم نسل بعد از نسل خدایان یکسانی را شخصا کشف نمی‌کنند. امروزه تقریباً هر مؤمنی به همان خدا یا خدایانی اعتقاد دارد که والدینش به او یاد داده‌اند که به آن ایمان بیاورد. اعتقادات ادیان کشف نمی‌شوند بلکه آموخته می‌شوند. این اعتقادات به خودی خود قرن‌ها دوام نمی‌کنند. این احتمال وجود دارد که اشتراک گذاری باورها از بزرگسالان به کودکان، ابزار اولیه‌ی بقای ادیان باشد. این موضوع، اهمیت زیاد بودن تعداد افراد مذهبی را زیر سوال می‌برد. تعداد بالای باورمندان در حال حاضر فقط نشان می‌دهد که تعداد زیادی از باورمندان در گذشته به فرزندان خود اعتقاد دینی را آموزش می‌دادند و نه چیزی بیشتر. این چیزی متفاوت از اثبات واقعی بودن خدایان است.

نیاز به والدین و سایر بزرگسالان جهت تلاش برای وادار ساختن فرزندان به اعتقاد به خدایان مختلف، سؤالاتی را ایجاد می‌کند. اگر همانطور که برخی از دانشمندان فکر می‌کنند، مغز انسان برای اعتقاد به خدایان طراحی شده است، پس چرا باید در بسیاری از موارد این همه آموزش، تشویق و حتی اجبار برای بقای باور وجود داشته باشد؟ علاوه بر این، اگر یک باور خاص معتبر است، پس چرا باید به مردم در مورد آن آموزش داده شود و به طور مداوم تشویق شوند که آن را بپذیرند؟ اگر خدا یا خدایان واقعی بودند، مجاز هستیم فکر کنیم که باید به طور طبیعی ریشه بگیرد، بدون اینکه نیازی به بسیاری از مدارس یکشنبه، حوزه‌های علمیه (مدارس اسلامی)، کتابها، فیلم‌ها، و کمپین‌های بازاریابی باشد. پول، زمان و تلاش زیادی صرف آموزش باور به خدایان به کودکان می‌شود که انسان را به این فکر می‌اندازد که اگر موضوع ایمان، به عهده‌ی خدایان و نه به

avayebuf.com

مردم واگذار شود، ممکن است یک شبه از بین برود. آیا جالب نیست که اکثر باورمندان بالغ به راحتی هر دینی را به جز دینی که در دوران کودکی به آن ترغیب شده بودند، نادیده می‌گیرند؟ بسیاری از باورمندان خجالتی نمی‌کشند که بپذیرند که ادیان دیگر را اثبات نشده و شاید حتی کمی احمقانه می‌دانند. و این در حالی است که این ادیان کم و بیش هیچ مدرکی برای خود هم ندارند. چه اتفاقی می‌افتد اگر بیشتر مردم بدون اینکه هیچ سیستم اعتقادی بر آنها تحمیل شده باشد بزرگ شوند؟ آیا آنها همه‌ی ادیان را اثبات نشده و شاید حتی کمی‌احمقانه خواهند دید؟

مشکل دیگر در مورد توجیه اعتقاد «همه مذهبی هستند» این است که «مذهبی» اصطلاحی گل و گشاد است که برای بسیاری از باورهای مختلف کاربرد دارد. تنوع فوق العاده‌ی باورها ایجاد یک جبهه واحد برای همه ادیان را با مشکل مواجه می‌کند. همچنین استدلال خوبی برای هیچ یک از آنها نیست. باورمندان دنیا حتی در ابتدایی ترین نکات هم اتفاق نظر ندارند. درباره‌ی اینکه کدام خدایان واقعی هستند یا اینکه این خدایان چگونه می‌خواهند ما آنها را بپرستیم، اتفاق نظر وجود ندارد. حتی هیچ کس نمی‌تواند در مورد اینکه خدایان از ما می‌خواهند چه بخوریم یا چگونه لباس بپوشیم توافق داشته باشد. اختلاف و تفرقه، نقطه‌ی اشتراک باورمندان عالم است. زیاد بودن تعداد مذهبی‌ها مبین این نکته است که نوع بشر به دین علاقه دارد و نه بیشتر. کسی نمی‌تواند از وجود میلیاردها باورمند، به خودی خود مدرکی برای وجود خدا پیدا کند. به عنوان مثال، چگونه یک پرستنده‌ی امروزی خدایان یونانی ادعاهای یک مورمون در آمریکا را تقویت می‌کند؟ یک میلیارد هندو دقیقاً چگونه ادعاهای دینی یک و نیم میلیارد مسلمان را تکمیل می‌کنند، در حالی که این دو در مورد ادعاهای اساسی نظام اعتقادی مربوطه‌ی خود اختلاف نظر کامل دارند؟ در نهایت، برخی از افراد مذهبی – به عنوان مثال از جمله بسیاری از بودایی‌ها و تائوئیست‌ها، – اصلاً به هیچ خدایی اعتقاد ندارند. بنابراین، آنها نباید با مسیحیان، مسلمانان، هندوها و دیگرانی که به خدایی اعتقاد دارند جمع زده شوند. گروه‌های مذهبی مختلف ادعاهایی را مطرح می‌کنند که تفاوت فاحشی با یکدیگر داشته و در بیشتر موارد آشتی ناپذیرند. نمی‌توان همه آنها را زیر پرچم دین متحد کرد و اعلام کرد که در مجموع آنها ثابت می‌کنند که خدایان واقعی هستند. در هر صورت، همه این باورهای متضاد یکدیگر را خنثی می‌کنند و فقط نشان می‌دهند که انسان‌ها چقدر مستعد اعتقاد به خدایان اثبات نشده هستند. مثلاً بگوییم که ما تصمیم می‌گیریم الله یک خدای واقعی است و اسلام تنها دین واقعی است. این بدان معناست که حدود چهار میلیارد دیندار غیر مسلمان مرتکب اشتباه بزرگی شده‌اند. آنها به خدایان اشتباه اعتقاد داشته و از ادیان اشتباه پیروی می‌کنند. صرفا حضور

t.me/AVAYeBUF

این میلیاردها مؤمن گمراه می‌تواند نشانه قوی بر این باشد که چیزی در ذهن انسان یا فرهنگ انسانی وجود دارد که ما را در برابر ایمان به خدایی که وجود ندارد آسیب‌پذیر می‌کند. با این حال، هنگامی‌که آن را پذیرفتیم، باید به عقب برگردیم و وجود خدا را نیز بازنگری کنیم، زیرا اگر اکثریت باورمندان بتوانند با اطمینان به خدایی که هرگز وجود نداشته ایمان بیاورند، اقلیت مسلمانان نیز ممکن است در اشتباه باشند. به اطراف دنیای امروزمان نگاه کنید و خواهید دید که درست نیست بگوییم اکثر مردم ایمان دارند، بلکه درست این است که مردم به خدایان مختلف ایمان دارند. به گذشته نگاه کنید، شمارش ادیان و خدایان غیرممکن می‌شود. آیا این واقعاً تأییدی برای ادعاهایی است که خدای خاصی واقعی است؟ یا می‌تواند به سادگی نشان دهد که ما همیشه در اختراع خدایان بسیار خوب بوده ایم؟

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۲

Hitchcock, Susan Tyler, and John L. Esposito. Geography of Religion. Wash- ington, DC: National Geographic, 2006.

Joshi, S. T., ed., Atheism: A Reader. Amherst, NY: Prometheus Books, 2000..

avayebuf.com

فصل ۳

ایمان چیز خوبی است

من خود را موظف نمی‌دانم باور کنم که همان خدایی که به ما حس و استدلال و عقل عطا کرده است قصد داشته ما از استفاده از آنها صرف نظر کنیم.

-گالیله

ایمان یعنی باور به چیزی که می‌دانی اینطور نیست.

-مارک تواین

در حالی که برخی از باورمندان تلاش می‌کنند برای اثبات ادعای وجود خدای خود شواهدی ارائه دهند، برخی دیگر صرفاً اعلام می‌کنند که «ایمان» کافی است و ادامه استدلال را همانجا متوقف می‌کنند. در این زمینه‌ی فکری، ایمان اعتقاد به خدایی است که در برابر منطق یا عقل امن و بی‌توجه است. مهم است که «ایمان» به وجود خدا را از نوع «ایمان» به یک دوست یا یکی از اعضای خانواده جدا کنیم. دومی شکلی از اعتماد را توصیف می‌کند که مبتنی بر تجربیات گذشته و وفاداری به افرادی است که به وضوح وجود دارند. ایمان به وجود خدا نیز با ایمان به طلوع خورشید فردا صبح بسیار متفاوت است. مورد اخیر یک پیش بینی بر اساس مشاهدات و دانش قبلی در مورد منظومه‌ی شمسی است. برخی از ایمانداران در حین گفتگو در مورد خدای خود این معانی را با هم ادغام می‌کنند یا دائما بین این معانی جا به جا می‌شوند. اما این دو یکسان نیستند. بله، من هم به خیلی چیزها ایمان دارم، اما به وجود خدایان نه، چون هیچ چیزی برای این ایمان وجود ندارد. من مثلاً به فرزندانم ایمان دارم، یعنی فکر می‌کنم آنها بچه‌های خوبی هستند و در اکثر مواقع کار

t.me/AVAYeBUF

درست را انجام خواهند داد. اما من اعتقادی به وجود آنها ندارم زیرا نیازی به آن ندارم. من می‌دانم که آنها وجود دارند زیرا آنها را دیده‌ام، شنیده‌ام، و نیش تلخ لگدها و مشت‌های کوچک آنها را هنگام بازی گلادیاتورهای رومی احساس کرده‌ام.

بسیاری از باورمندان از اعلام اینکه «می‌دانند» خدایشان واقعی است ابایی ندارند، صرفاً به این دلیل که به شدت به آن اعتقاد دارند. از نظر آنها ایمان به معنای باور داشتن به خداست هر چند دلیلی برای اعتقاد به خدا وجود نداشته باشد. وقتی اینطوری بیان شود احمقانه به نظر می‌رسد اما ایمان همین است. ایمان بدون دلیل است. با وجود هیاهوی بسیار، این توجیه چندان خوبی برای اعتقاد به خدا یا هر چیز دیگری نیست.

مشکل بزرگ ایمان این است که تشخیص دهیم کجا باید آن را اعمال کنیم. اگر ایمان برای وجود هر خدایی کار کند، چگونه یک مؤمن انتخاب یک خدا را بر دیگری توجیه می‌کند؟ مثلاً چرا ایمان به وجود الله یا گانشا کمتر یا بیشتر از ایمان به وجود عیسی معتبر است؟ ایمان به واقعی بودن یک خدا ربطی به شواهد یا دلایل ندارد، بنابراین می‌توان آن را با نیرویی برابر به سوی هر خدایی سوق داد. با این حال، بنا به دلایلی، مسلمانانی که در این مورد با آنها صحبت کرده‌ام، برای ایمانی که واقعیت عیسی را به عنوان یک خدا برای مسیحیان تأیید می‌کند، احترام چندانی قائل نیستند. برای مسلمانان این یک اشتباه است، یک اشتباه در قضاوت. ایمان پاسخ کافی برای آنها نیست. اما بعد مسیحیان به من می‌گویند که ایمان مسلمانان به وجود خدا با ایمان آنها یکی نیست. این که چگونه آنها این را می‌دانند، یک راز است.

امروزه در دنیا افرادی هستند که معتقدند پری‌ها واقعی هستند. نخندید. بر اساس فرهنگ لغت شکاک، اعتقاد به پری «به نظر می‌رسد در مردم روستایی در سراسر جهان رایج است» (کارول ۲۰۰۳، ۷-۱۳۶). بسیاری از این افراد احتمالاً نتیجه گیری خود را در مورد پری بر اساس ایمان استوار می‌کنند. این باید ایمان باشد زیرا، تا آنجا که من می‌دانم، هیچ کسی هیچ فسیل واقعی پری یا رد پای پری کوچکی کشف نکرده است. وقتی که شما ایمان دارید چه نیازی به شواهد و دلایل خوب است؟ احتمالاً اکثر باورمندان به یک خدا -امیدوارم- با من موافقند که پری‌ها واقعی نیستند. اما چگونه آنها به این نتیجه رسیدند که هیچ بالدار کوچکی در باغ‌ها وزوز نمی‌کند؟ چگونه خداباوران مومن به این راحتی می‌توانند ایمان پری باوران را رد کنند؟ آیا ایمان به پری تفاوت قابل توجهی با ایمان به خدا دارد؟ اگر هست چطور؟

avayebuf.com

من که بیشتر عمرم را در جوامعی گذرانده‌ام که تحت سلطه‌ی باورمندان مسیحی هستند، بارها شنیده‌ام که «فقط باید ایمان داشته باشم» که عیسی واقعی است. باورمندان به من گفته‌اند که تنها کاری که باید انجام دهم این است که تمام وسواس‌هایم در مورد شواهد را متوقف کنم و «فقط باور کنم» که او واقعی است. اما اگر ایمان برای عیسی کار می‌کند، چرا برای پری‌ها و اودین (خدای جنگ و مرگ) نیز کارساز نیست؟ آیا هر فردی که از ایمان به عنوان دلیلی مشروع برای نتیجه گیری واقعی بودن خدایش دفاع می‌کند، نباید در مورد وجود هزاران خدای دیگر نیز به ایمان احترام بگذارد؟ تفاوت در چیست؟ اما اگر بتوان تقریباً به وجود هر چیزی ایمان داشت، به نظر می‌رسد که ایمان برای رسیدن به حقیقت هیچ ارزشی ندارد.

احتمالاً هیچ چیز بیش از مفهوم ایمان، ناباورمندان را ناامید نمی‌کند. برای بسیاری از خداناباوران، اتکای مؤمن به ایمان، به معنی تسلیم کامل ذهن یا حداقل بی میلی سرسختانه در برابر اندیشیدن به نظر می‌رسد. ناباورمندان ممکن است ایمان را مسخره کنند، اما هرگز نباید آن را دست کم بگیرند. ایمان می‌تواند مانند دیواری غیر قابل نفوذ باشد که در برابر هر چالشی که از جانب شکاکان وارد می‌شود، محکم می‌ایستد. مهم نیست که استدلال‌ها علیه ایمان چقدر ویران‌کننده باشند، ایمان معمولاً غالب است. واضح است که چرا چنین است. استدلال‌های مبتنی بر عقل و واقعیت احتمالاً تأثیر زیادی بر مفهومی‌که هیچ ربطی به عقل و واقعیت ندارد، نخواهد داشت. خداناباورانی که امیدوارند تفکر انتقادی در مورد اعتقاد را تشویق کنند، احتمالاً باید استدلال مستقیم علیه ایمان را فراموش کنند. ایمان مناظرات را نمی‌بازد زیرا با قوانین آن عمل نمی‌کند. شاید مفیدتر باشد که به سادگی باورمندان را تشویق کنیم که بیشتر در مورد مفهوم ایمان بیاندیشند. این احتمال وجود دارد که باورمندان ابتدا مفهوم ایمان خود و شاید بعداً وجود خدای خود را به چالش بکشند. برای باورمندان غیرممکن نیست که تشخیص دهند ایمان توجیهی پوچ برای باور است. به هر حال، اکثر خداباوران از قبل ایمان به پری و ایمانی را که پشتیبان همه‌ی آن خدایان رقیب است را رد می‌کنند، به یاد دارید؟ بیشتر باورمندان خواهند دید وقتی که ایمان در مورد هر چیزی غیر از خدای خودشان اعمال می‌شود چقدر ضعیف است.

اگر پذیرفته شود که ایمان، باور بدون دلیل است، برخی از افراد مذهبی ممکن است دریابند که تکیه بر آن به عنوان توجیه اولیه برای اعتقاد به خدا به‌اندازه کافی خوب نیست. باورمندان باید این را در نظر بگیرند عقب نشینی به دفاع ایمانی بسیار شبیه اعتراف به این است که آنها نمی‌توانند دلیل خوبی برای ایمان به خدای خود داشته باشند. آیا واقعاً این چیزی نیست که باورمندانی که بر

t.me/AVAYeBUF

برتری ایمان نسبت به دلایل و شواهد پافشاری می‌کنند، می‌گویند؟ آیا این نوعی اعتراف نیست که اعتقاد آنها بر اساس هیچ چیز مستحکمی‌نیست؟ دانیل سی. دنت فیلسوف چنین فکر می‌کند. او گمان می‌کند که صحبت‌های مداومی‌که در مورد ایمان می‌شنویم، بی اطمینانی عمیقی را در بین باورمندان آشکار می‌کند. دنت در کتاب خود «شکستن طلسم»، نگرش افراد را در سیستم‌های اعتقادی متضاد مقایسه می‌کند:

> کسانی که به یک دین عامیانه عمل می‌کنند، اصلاً خود را در حال عمل کردن به یک دین نمی‌دانند. اعمال «مذهبی» آنها در کنار شکار و گردآوری یا کشت و برداشت محصول، بخشی از زندگی عملی آنهاست. و یک راه برای گفتن اینکه آنها واقعاً به مناسکی که برای آن فداکاری می‌کنند اعتقاد دارند این است که دائما در مورد اینکه چقدر به مناسک خود اعتقاد دارند صحبت نمی‌کنند – نه بیشتر از من یا شما که دوره بیافتیم و به هر کسی اطمینان بدهیم که ما به جرم و اتم باور داریم. جایی که هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد، نیازی به صحبت از ایمان نیست. (دنت ۲۰۰۶، ۶۱–۱۶۰)

برای من جالب است که ایمانداران، ایمان به وجود خدا را به مفهومی‌قابل تحسین و احترام تبدیل کرده‌اند. برخی از مردم یکسره درباره‌ی ایمان عظیم خود به یک خدا لاف می‌زنند، و هرگز به این فکر نمی‌کنند که دست کشیدن از توانایی ذهنشان برای سنجش شواهد و تحلیل استدلال‌ها ممکن است چیز خوبی نباشد. نمی‌توانم تصور کنم که پیش فرض گرفتن ایمان در هنگام بررسی یک ادعای غیرمعمول، چگونه می‌تواند درست باشد. به عنوان مثال، من به اکتشافات فضایی و جستجوی موجودات هوشمند فرازمینی علاقه دارم. در حالی که نمی‌دانم در جای دیگری در کیهان زندگی وجود دارد یا خیر، فکر می‌کنم شانس بسیار خوبی وجود دارد. من همچنین فکر می‌کنم که حداقل تعداد کمی‌از سیاره‌ها احتمالاً حیات هوشمندی روی خود دارند. امیدوارم در طول عمرم حیات فرازمینی را کشف کنیم. این یک لحظه فوق‌العاده هیجان‌انگیز در تاریخ خواهد بود و می‌تواند بر منشأ و فرگشت خودمان روشنی بیشتری بیندازد. اگر با زندگی هوشمند ارتباط برقرار کنیم – با فرض اینکه آنها ما را از بین نبرند – آنقدر هیجان زده می‌شوم که احتمالاً یک هفته خوابم نبرد. با این حال، هرچقدر که ممکن است در مورد زندگی بیگانه مشتاق و امیدوار باشم، هرگز نتوانستم جهش ایمانی انجام داده و وانمود کنم که من به واقع می‌دانم که آن وجود دارد. این به هیچ وجه حس خوبی ندارد. در اعماق وجودم می‌دانم که دروغ می‌گویم. من امیدم را جعل می‌کنم، وانمود می‌کنم چیزی را می‌دانم که نمی‌دانم. ممکن است بتوانم ساعت‌ها در مورد «ایمان قوی» خود به

avayebuf.com

تمدن‌های فرازمینی صحبت کنم، اما مطمئن هستم که بعداً در مورد آن احساس گناه خواهم کرد. ایمان بسیار شبیه به تقلب است. این پرش کردن به نتیجه گیری است قبل از اینکه حق آن را داشته باشید، قبل از اینکه با اکتشاف و تفکر این نتیجه را به دست بیاورید. شاید خدایان واقعا وجود داشته باشند، اما آیا نباید صبر کنیم تا شواهد قانع کننده‌ای را کشف کنیم و بعد بگوییم می‌دانیم؟

دن بارکر، یک واعظ مسیحی که خداناباور شد، زمانی مفهوم ایمان را به هزاران مؤمن منتقل می‌کرد. با این حال، امروز برای او دشوار است که باور کند که ایمان قبلاً برای او منطقی بوده است. سفر شخصی بارکر به دین و بازگشتش بسیار جذاب است. او یک مؤمن متعصب بود که زندگی خود را وقف گرویدن دیگران به مسیحیت و تقویت ایمان آنها به عیسی کرد. ایمان به خوبی برای او کار کرد تا زمانی که شروع به زیر سوال بردن آن کرد. اما نهایتا او اعتراف کرد که باور به خدا، یک توجیه پوچ بوده است، او چاره‌ای جز رها کردن نداشت.

بارکر در کتاب خود به نام «از دست دادن ایمان به ایمان» می‌نویسد: «ایمان نوعی مسئولیت گریزی است».

> اگر تنها راهی که می‌توانید ادعایی را بپذیرید، ایمان باشد، در این صورت قبول دارید که نمی‌توان آن را بر اساس شایستگی‌های خودش پذیرفت. این به نوعی ورشکستگی فکری است. با ایمان، لازم نیست برای اثبات ادعای خود کاری انجام دهید. شما می‌توانید «فقط باور داشته باشید.»
>
> حقیقت نیازی به باور داشتن ندارد. دانشمندان هر یکشنبه دست به دست هم نمی‌دهند که بخوانند: «بله، جاذبه واقعی است! من ایمان خواهم داشت! من در قلبم ایمان دارم که آنچه بالا می‌رود باید پایین، پایین، پایین بیاید. آمین!» اگر آنها این کار را انجام می‌دادند، ما فکر می‌کردیم که در مورد آن بسیار نامطمئن هستند. (بارکر ۱۹۹۲، ۱۰۲)

دنت و بارکر درست به مرکز هدف زده‌اند. برجستگی مفهوم ایمان، شک و تردید خود باورمندان نسبت به خدایانشان را نشان می‌دهد. اما ایمان نه تنها تنبلی ذهنی برای خود فرد است، بلکه ممکن است برای جامعه نیز مضر باشد. این که در دوران مدرن میلیون‌ها نفر فکر می‌کنند اشکالی ندارد که به جای عقل بر اساس ایمان تصمیم گیری کنیم، نمی‌تواند ایده‌ی خوبی باشد. به هر صورت، ایمان (قبول ادعاهای بدون شواهد) باید به شدت مورد ملامت قرار بگیرد. من از کارکنان بیمارستان، اداره‌ی پلیس، آتش نشانی و نمایندگان دولت نمی‌خواهم بر اساس ایمان

t.me/AVAYeBUF

تصمیم گیری کنند. از آنها می‌خواهم که تصمیمات خود را بر اساس چیزهای اساسی‌تر، مانند منطق، داده‌ها، حقایق، تجربیات گذشته، و علم قرار دهند. شما نمی‌خواهید؟

برای درک بهتر ضعف مفهوم ایمان، تصور کنید اگر خداناباوران سعی می‌کردند از ایمان برای حمایت از این ایده که خدایان وجود ندارند استفاده کنند. این به گوش باورمندان چگونه می‌رسد؟ بارکر می‌نویسد:

> فرض کنید یک خداناباور که از بررسی کردن ادعاهای دینی امتناع می‌کند، می‌گوید: «شما باید ایمان داشته باشید که خدایی وجود ندارد. اگر در قلب خود باور داشته باشید که هیچ چیز فراتر از طبیعت نیست و انسانیت بالاترین قاضی اخلاق است، آنگاه خواهید دانست که خداناباوری حقیقت دارد». آیا مسیحیان [و پیروان ادیان دیگر] پوزخند نمی‌زنند؟ (بارکر ۱۹۹۲، ۱۰۳-۱۰۲)

باورمندانی که تمایلی به کنار گذاشتن مفهوم ایمان ندارند، باید در نظر داشته باشند که هیچ نقطه‌ی پایان منطقی برای آن وجود ندارد. ایمان به پریان و خدایان رقیب ختم نمی‌شود. هنگامی که ایمان به عنوان وسیله‌ای برای تعیین واقعی بودن و نبودن چیزی پذیرفته شود، می‌تواند در بسیاری از حوزه‌های دیگر زندگی رخنه کند. به عنوان مثال، اگر کسی در ایمان به واقعی بودن یک خدای غیرقابل کشف مشکلی نمی‌بیند، چرا آن شخص باید از ایمان به طالع بینی یا ذهن‌خوانی نیز خودداری کند؟ تفاوت در چیست؟ در واقع، ممکن است آسان‌تر هم باشد. از این گذشته، بر خلاف خدایان، در واقع می‌توان ستاره‌ها و اذهان را دید. هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که نشان دهد سفینه‌ی فضایی بیگانه تا به حال از زمین بازدید کرده است، اما ایمان می‌تواند آن را چنین کند، اگر فقط در ذهن ما باشد. فقط ایمان داشته باشید و هورا! ما تنها نیستیم. یوفوها اینجا هستند. به کجا ختم می‌شود؟ البته متأسفانه برای برخی از مردم محدودیتی برای اعمال ایمان وجود ندارد و آنها واقعاً تقریباً به هر ادعای دیوانه‌واری که مطرح می‌شود اعتقاد پیدا می‌کنند. از چنین مردمی، توسط ارتشی از حقه بازها و شیادان بی رحم میلیاردها دلار به دست می‌آید.

من تمایلی به نقل قول ریچارد داوکینز، دانشمند، نویسنده و فعال برجسته خداناباور ندارم. من می‌دانم که تنها ذکر نام او لرزه‌های آزاردهنده‌ای بر ستون فقرات برخی از باورمندان وارد می‌کند. اما او بیش از آن باهوش و بیش از آن مرتبط به بحث است که بتوان از او در مبحث ایمان صرف نظر کرد. داوکینز در کتاب خود با عنوان «توهم خدا» استدلال می‌کند که دین هرگز نباید بر

avayebuf.com

کودکان خردسال تحمیل شود، زیرا ممکن است آنها هنوز قادر به سطوح بالای تفکر انتقادی نباشند. او به ویژه از استفاده مفهوم ایمان برای متقاعد کردن کودکان به اینکه خدایان و کتاب‌های مقدس باستانی واقعی هستند، نفرت دارد.

> ایمان دقیقاً به این دلیل شر است که نیازی به توجیه ندارد و هیچ استدلالی را برنمی‌تابد. با توجه به برخی دیگر از مواد تشکیل دهنده‌ی ایمان که سخت نیست همراه آن وارد ذهن شوند، آموختن به کودکان که ایمان بی چون و چرا یک فضیلت است؛ آنها را در معرض بزرگ شدن به عنوان سلاح‌هایی بالقوه مهلک برای جهادی‌ها یا صلیبی‌های آینده قرار می‌دهد. «ایماندار اصیل» که با وعده‌ی بهشت شهدا در برابر ترس مصون شده است، در کنار شمشیر و کمان، اسب جنگی، تانک و بمب خوشه ای، جایگاهی بلند در تاریخ تسلیحات داشته است. اگر به جای اینکه فضیلت برتر ایمان بدون سؤال به آنها آموزش داده شود، به کودکان یاد می‌دادند که درباره‌ی عقایدشان سؤال کنند و به آنها فکر کنند، این یک پیش شرط خوبی است که هیچ بمب‌گذار انتحاری وجود نداشته باشد. بمب گذاران انتحاری کاری را که انجام می‌دهند به این خاطر می‌کنند که واقعاً به آنچه در مدارس دینی‌شان به آنها آموزش داده شده است اعتقاد دارند: این که وظیفه نسبت به خدا فراتر از همه‌ی اولویت‌های دیگر است و شهادت در خدمت او در باغ‌های بهشت پاداش خواهد داشت. و این، نه لزوماً توسط متعصبان افراطی بلکه توسط آموزگاران دینی شایسته، میانه‌رو و جریان اصلی آموزش داده می‌شود، که این کودکان را در مدارس این آموزگاران به صف شده، در ردیف‌هایی می‌نشینند و سرهای کوچک معصوم خود را به صورت موزون بالا و پایین تکان می‌دهند، در حالی که همه کلمات کتاب مقدس را مثل طوطی فاقد عقل یاد می‌گیرند. ایمان می‌تواند بسیار خطرناک باشد، و کاشتن عمدی آن در ذهن آسیب‌پذیر یک کودک بی‌گناه، اشتباه فاحشی است. (داوکینز ۲۰۰۶، ۳۰۸)

البته داوکینز درست می‌گوید، اما تجربه من این بوده است که اکثر باورمندان هیچ ارتباطی بین خود و باورمندانی که افراد بی‌گناه را به نام خدا می‌کشند، تشخیص نمی‌دهند. آنها چنین افرادی را به عنوان «متعصب» یا «افراطی» رد می‌کنند و مشترک بودن پایه‌های مفهوم ایمان را انکار می‌کنند. اما، البته که این اشتراک را دارند. اگر ایمان، رها کردن ارادی عقل است، پس چندان هم سخت نیست تصور کنیم که مردم تقریباً هر کاری را به نام ایمان انجام می‌دهند. تاریخ نشان می‌دهد که چقدر آسان است که مردم مومن را به مسیرهای وحشتناکی هدایت کنیم. اما در نظر

t.me/AVAYeBUF

بگیرید که چقدر سخت خواهد بود که من یا اکثر افراد ناباورمند دیگر را برای تبدیل شدن به قاتل، جنگجوی صلیبی یا بمب گذار انتحاری به خاطر یک خدا به خدمت بگیرید. این نمی‌تواند عملی باشد، زیرا یک نفر ابتدا باید شواهد قانع کننده‌ای از زندگی پس از مرگ در بهشت نشان دهد و همچنین ثابت کند که اصلا خدایی خاص وجود دارد. تصور کنید همه‌ی آن مردانی که صبح روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آن هواپیماها را ربودند، شب قبل در جهان بینی خود تجدید نظر کرده بودند. چه می‌شد اگر آنها تصمیم می‌گرفتند ایمان خود به خدایی که به نظرشان توجیه نهایی برای مأموریت خود می‌دانستند را زیر سوال ببرند؟ اگر ایمان را رد کرده بودند و در عوض شواهد می‌خواستند چه؟

اگرچه ممکن است بعید به نظر برسد که مؤمنی که به شدت در ایمان استوار است، دیدگاه خود را اصلاح کند و شروع به درخواست دلیل کند، اما غیرممکن نیست. میلیون‌ها نفر در سراسر جهان از اعتقاد به خدایان رویگردان شده‌اند. آنها توسط والدین و جامعه خود به ایمان به خدا هدایت شدند، اما در نهایت شجاعت یافتن راه خود بدون ایمان را پیدا کردند. ممکن است کمی‌طول بکشد اما این اتفاق می‌افتد. هنگامی‌که باورمندان نگاهی صادقانه به ایمان بیاندازند، این احتمال وجود دارد که متوجه شوند که هیچ معنایی ندارد. اعتقاد به چیزی که دلیلی برای باورش وجود ندارد، موضعی قابل توجیه نیست، به ویژه برای کسانی که به حقیقت و واقعیت فکر می‌کنند.

مایکل شرمر نویسنده زمانی یک مسیحی دوباره متولد شده بود که عیسی را به عنوان نجات دهنده می‌شناخت. او با قدرت ایمان، مطمئن بود که حقیقت نهایی جهان را می‌داند. اما امروز او یک خداناباور است که علم و عقل را تبلیغ می‌کند. او انجمن شکاکان را تأسیس کرد، مجله عالی شکاک را منتشر کرد و چندین کتاب علمی پرطرفدار نوشته است. شرمر در کتاب «علم خیر و شر»، سفر خود را از مؤمن به غیر مؤمن شرح می‌دهد:

> بارها از من پرسیده شده که چگونه و چرا ایمانم را از دست دادم. گرچه گرویدن من به مسیحیت ناگهانی و چشمگیر بود... «تغییر دین» من تدریجی و فرگشتی بود. پرده‌ها یکدفعه از مقابل چشمم نیفتاد... بلکه یک جابجایی آهسته اما منظم یک جهان بینی و طرز تفکر با جهان بینی دیگر: اسطوره‌های پیدایش و خروج با کیهان شناسی و نظریه‌های فرگشت؛ ایمان با دلیل؛ حقایق نهایی با احتمالات موقت؛ اعتماد با تایید؛ اقتدار با تجربه گرایی؛ و ماوراء الطبیعه گرایی مذهبی با طبیعت گرایی علمی. (شرمر ۲۰۰٤، ۲-۲۳۱)

avayebuf.com

اگر فرد مؤمن ابتدا ضعف زیربنایی ایمان را در نظر نگیرد، نمی‌توان آن را از بین برد. بعید است که ایمان با یک مقاله، یک کتاب یا یک بحث شکست بخورد. مانند تغییر دین شرمر، ایمان بهتر است از درون فرسایش یابد. البته حقایق علمی‌و استدلال‌های مستدل از منابع بیرونی می‌تواند کمک کند، اما نبرد واقعی در قلب مؤمن انجام می‌شود. آنها باید تصمیم بگیرند که به تنهایی ایمان را رها کنند. هیچ کس نمی‌تواند این کار را برای آنها انجام دهد.

کتابشناسی و توصیه‌هایی برای خواندن فصل ۳

Barker, Dan. Losing Faith in Faith: From Preacher to Atheist. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1992,

Carroll, Robert Todd. The Skeptic's Dictionary: A Collection of Strange Beliefs. Amusing Deceptions, and Dangerous Delusions. New York: Wiley, 2003.

Dawkins, Richard. The God Delusion. New York: Houghton Mifflin, 2006.

Dennett, Daniel C. Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon. New York: Viking, 2006.

Juergensmeyer, Mark. Terror in the Mind of God: The Global Rise of Religious Violence. Berkeley: University of California Press, 2003. Think faith is a good thing? Read this book and think again.

Mills, David. Atheist Universe: Why God Didn't Have a Thing to Do with It. Philadelphia, PA: Xlibris, 2003.

Shermer, Michael. The Science of Good and Evil. New York: Times Books, 2004.

t.me/AVAYeBUF

فصل۴

اکتشافات باستان شناسی ثابت می‌کند که خدای من وجود دارد

باستان شناسی گواه این رویداد است.

–از مقاله‌ای در مورد تخریب سدوم و گومورا در کتابچه شاهدان یهوه.

باستان شناسی و دیرینه شناسی همیشه من را مجذوب خود کرده است. یادم می‌آید در دوران کودکی در حالی که پدرم در همان حوالی ماهیگیری می‌کرد، سواحل رودخانه گل آلود فلوریدا را به دنبال بطری‌های قدیمی‌کوکاکولا و اسکلت‌های ماهی حفاری می‌کردم. درست مانند باستان شناسان واقعی که در مستندهای تلویزیونی می‌دیدم، همیشه مواظب بودم که گنجینه‌هایم را با دقتی ظریف از زمین بیرون بیاورم. این یک فرآیند هیجان انگیز است، یک مصنوع را بیابید سپس در دست بگیرید و سعی کنید آن را همانطور که قبل از آنکه زمان بر آن بگذرد، تصور کنید. وقتی یک بزرگسال شدم، توانستم آن خاطرات کودکی را با داوطلب شدن در یک پروژه باستان شناسی در کارائیب دوباره زنده کنم. دست زدن به جسمی‌که آخرین بار توسط افرادی که قرن‌ها پیش زندگی می‌کردند نگه داشته شده‌اند، نزدیک ترین چیز به سفر در زمان است. این یک هیجان واقعی است. اما باستان شناسی یک سرگرمی‌صرف نیست. این یک علم ارزشمند است که راهی برای یادگیری گذشته‌ی خود به ما ارائه می‌دهد. اگر ما فقط اسناد تاریخی داشتیم، خیلی کمتر در مورد اینکه کی هستیم و از کجا آمده ایم، می‌دانستیم. در بسیاری از موارد، تنها باستان شناسی می‌تواند حقیقت را کشف کند. بنابراین وقتی کسی شواهد باستان شناسی برای حمایت از ادعاهای خود دارد، من تمایل دارم به حرف‌هایش گوش دهم. متأسفانه در طول این سالها به این نتیجه رسیدم که نام نیک باستان شناسی توسط برخی از باورمندانی که حقیقت را به بیراهه می‌برند مورد سوء استفاده قرار گرفته شده است.

avayebuf.com

برخی از باورمندان ادعا می‌کنند که باستان شناسی وجود خدای آنها را ثابت کرده است. این ادعایی جسورانه است اما آنها آن را مطرح می‌کنند. این بسیار خوب است که برخی از باورمندان حاضرند به علم اجازه بدهند در مورد وجود خدای‌شان حرفی بزنند. اما مشکل آنها این است که باستان شناسی هیچ مدرکی برای وجود هیچ خدایی ارائه نمی‌دهد. هزاران کاوش در سرتاسر جهان انجام شده است و حتی یک اثر باستانی پیدا نشده است که گواه مستقیم حتی یک خدا باشد. تنها چیزی که باستان شناسان مدام پیدا می‌کنند، شواهدی است که نشان می‌دهد انسان‌ها به خدایان اعتقاد دارند.

«باستان شناسی کتاب مقدس» امروزه برای خودش صنعتی است که انجمن‌های حرفه‌ای، باشگاه‌ها، کتاب‌ها، مجلات، وب سایت‌ها، مستندها و حتی تورهایی با مضمون باستان شناسی به سرزمین مقدس برگزار می‌کند. به نظر می‌رسد، جستجوی خدای خود در شن‌های گذشته باستانی برای بسیاری از باورمندان وسوسه‌ای مقاومت ناپذیر است. با این حال، حقیقت این است که اکثر باستان شناسان حرفه‌ای جهان در حوزه کاری خود به هیچکسی که سعی کند شواهد را با یک نتیجه گیری غیرقابل بازنگری مطابقت دهد، اهمیتی نمی‌دهد. باستان شناسی یک علم است و به این ترتیب موظف است شواهد را بپذیرد مهم نیست که چیزی را در کتاب مقدس تأیید کند یا خیر. من ادعا نمی‌کنم که همه‌ی باستان شناسان با انگیزه‌ی مذهبی، بی اخلاق یا بی کفایت هستند، اما زمانی ممکن است مشکلاتی پیش بیاید که کسی صادقانه باور داشته باشد که آنها به دنبال خدایی هستند.

باوجود غیبت آشکار حتی یک اکتشاف برای اثبات وجود خدایان، برخی از باورمندان اصرار دارند که باستان شناسی ادعای آنها را تأیید کرده است. برای مثال، یک بار با یک مورمون برای مقاله‌ای در مورد مذهبش مصاحبه کردم، و او گفت که معتقد است ادعاهای جوزف اسمیت، عمدتاً بر اساس شواهد باستان‌شناسی درست است. برای کسانی که نمی‌دانند بگویم، اسمیت بنیان‌گذار دین مورمون است که به کلیسای قدیسان عیسی مسیح نیز معروف است. اسمیت در حالی که در اوایل دهه ۱۸۲۰ در ایالت نیویورک زندگی می‌کرد، گفت که توسط فرشته‌ای به نام موروني به سمت «الواح طلایی» هدایت شده است. او گفت که این الواح را با «سنگ بینا» (چیزی شبیه جام جهان نما) و نگاه کردن از میان کلاه خود ترجمه کرده است. این ترجمه به کتاب مورمون تبدیل شد، سند مرکزی دینی که اکنون حدود ده میلیون عضو دارد. البته این الواح هرگز پیدا نشدند.

t.me/AVAYeBUF

اگرچه داستان جوزف اسمیت دور از ذهن به نظر می‌رسد، شخص مورد مصاحبه‌ی من با اطمینان به من گفت که بدون تردید به آن اعتقاد دارد. او توضیح داد که برای باور به غار، الواح طلایی و کتاب مورمون نیازی به تکیه بر ایمان ندارد زیرا اکتشافات باستان شناسی صحت همه‌ی آن را تأیید کرده است. با این حال، واقعیت این است که هیچ باستان‌شناسی هرگز چیزی پیدا نکرده است که هر یک از ادعاهای فراطبیعی را در کتاب مورمون تأیید کند. بسیاری از مسلمانان، کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها، یهودیان و هندوها همین ادعاها را در مورد عقاید خود دارند. به نظر می‌رسد که باستان شناسی چندین بار خدایان را کشف کرده است. اما آیا واقعا این کار را کرده است؟

باورمندانی که ادعا می‌کنند باستان شناسی شواهد محکمی‌برای وجود خدای آنها آشکار کرده است در اشتباه هستند. هیچ اکتشاف باستان شناسی هیچ چیز فراطبیعی را ثابت نکرده است. هیچ‌گاه در هیچ جایی یافته‌ای یافت نشده است که شواهدی دال بر وجود یک خدا، یک معجزه، یک فرشته، یک جن یا یک دیو ارائه دهد. درست است، با وجود همه‌ی هیاهوها و تمام ادعاهای باورمندان، هیچ یک از آثار باستانی در میان میلیون‌ها نمونه‌ی کشف شده تا به‌امروز به وجود خدا اشاره نمی‌کند. پس این همه مؤمن از چه حرف می‌زنند؟ من فکر نمی‌کنم آنها دروغ می‌گویند و به نظر من آنها احمق هم نیستند. به احتمال زیاد آنها توسط افراد بیش از حد مشتاقی که از نشان دادن واقعی بودن دین خود به جهان ناتوان هستند، گمراه شده‌اند. در مواردی که آشکارا کلاهبرداری نیستند، آنچه معمولاً اتفاق می‌افتد این است که کسی سایت یا مصنوعی را پیدا می‌کند که با داستانی در یک سیستم اعتقادی مطابقت دارد، اما هنوز هیچ مدرکی مبنی بر وجود خدا یا هیچ چیز ماوراء طبیعی ارائه نمی‌دهد. سپس یک گزارش خبری گمراه‌کننده که توسط یک روزنامه‌نگار مغرض یا نالایق نوشته شده است، منتشر می‌شود که اهمیت یافته را اغراق می‌کند. باورمندانی که شاید در آغاز مهارت پرسشگری ندارند، با اشتیاق آن را می‌بلعند و آن ادعای جعلی را برای هرکسی که گوش می‌دهد تکرار می‌کنند.

من اغلب گفتگوها با موضوع «باستان شناسی خدای من را ثابت می‌کند» با باورمندان را به سادگی با درخواست از آنها برای ذکر کردن تأثیرگذارترین کشف باستان شناسی که ثابت می‌کند خدای آنها واقعی است، پایان می‌دهم. معمولاً سکوت دنباله گفتگوست. برخی از یهودیان و مسیحیان طومارهای دریای مرده را مطرح خواهند کرد. اما من طومارهای دریای مرده را در موزه اسرائیل در اورشلیم به نمایش گذاشته‌اند را دیده‌ام. از نظر من آنها مانند اسنادی هستند که توسط

avayebuf.com

مردم تهیه شده‌اند، نه خدایان. آنها در هوا شناور نیستند و به طور جادویی نمی‌درخشند. آنها کلماتی روی پوست هستند، که تا جایی که من می‌توانستم ببینم چیزی ماوراء طبیعی در مورد آنها وجود نداشت. بنابراین از باورمندان می‌پرسم که نوشته‌های باستانی غیر از اینکه مردم باستان نوشتن را می‌دانستند چه چیزی را ثابت می‌کنند. باورمندان معمولاً با این ادعا که این طومارها حاوی پیشگویی‌هایی هستند که به حقیقت پیوسته‌اند به آن پاسخ می‌دهند. البته این هم راه به جایی نمی‌برد. (فصل ۳۶ به پیشگویی‌ها می‌پردازد.) نتیجه نهایی این است که اگر فقط یک نمونه از شواهد باستان شناسی وجود داشت که وجود خدایی را بدون تردیدی معقول تأیید می‌کرد، فکر نمی‌کنید در مورد آن چیزی می‌شنیدید؟ آیا این موضوع مهمی‌نیست و بیشتر از یک چرخه خبری باقی نمی‌ماند؟ آیا باستان‌شناسی که آن را پیدا کرده نام‌آور نمی‌شد؟ اما هیچکدام از اینها اتفاق نیفتاده است زیرا باستان شناسی تاکنون چیزی برای گفتن در مورد این سوال که آیا خدایان وجود دارند یا نه، ندارد.

متأسفانه، برخی از باورمندان می‌توانند در مورد «شواهد» خود لجاجت کنند. برای آنها توضیحات منطقی‌تر و ساده‌تر برای تغییر نظرشان کافی نیست. این همان چیزی است که ما در مورد «کفن تورین» می‌بینیم که توسط بسیاری از ایمانداران به عنوان اثبات خدا بودن عیسی ذکر شده است. این پارچه‌ی تدفین چهارده فوتی حاوی تصویر ترسناک صورت مردی است که ظاهراً در تار و پود آن سوخته است. این پارچه امروز در تورین ایتالیا در کلیسای جامع سنت جان باپتیست قرار دارد.

آیا کفن واقعاً گواه خدایی است؟ شکاکان می‌گویند نه. تاریخ‌گذاری با رادیوکربن منشا این پارچه را در قرون وسطی نشان می‌دهد، نه دو هزار سال پیش که تصور می‌شد عیسی را اعدام کردند. همچنین شکاکان اظهار می‌کنند که توضیح محتمل‌تر این است که این پارچه جعلی بوده و برای برانگیختن احساسات مومنان و کسب پول از زائرین ساخته شده بوده، که در آن زمان در اروپا رایج بود. نکته‌ی مهم در مورد جنجال کفن تورین این است که برخی از باورمندان آن را دلیلی باستان شناسی بر خدا بودن عیسی می‌دانند. چنان استناد می‌کنند که گویی علم این ادعا را تأیید کرده است. اما واضح است که در حال حاضر کفن دلیلی بر چیزی نیست.

اشتباه رایجی که برخی از باورمندان در مورد باستان شناسی مرتکب می‌شوند این است که اهمیت یک مصنوع باستانی را بزرگنمایی کنند. برای اثبات واقعی بودن یک خدا، یک یافته‌ی بسیار

t.me/AVAYeBUF

خاص لازم است. به عنوان مثال، اگر روی کفن تورین نام عیسی گلدوزی شده بود، در مقبره‌ای در اورشلیم که دو هزار سال مهر و موم شده بود، پیدا می‌شد و تاریخ سنجی رادیو کربنی قدمت آن را تایید می‌کرد، باز هم خدا بودن عیسی را ثابت نمی‌کرد! این مانند کشف الواح طلایی در غاری در نیویورک در عصر حاضر است. حتی اگر نشان داده شود که آنها معتبر هستند و به نحوی با جوزف اسمیت مرتبط هستند، این امر ثابت نخواهد کرد که ادعاهای ماوراء طبیعی که بر آنها حک شده است درست است. باورمندانی که دوست دارند مصنوعات باستان شناسی را چنان کش بدهند تا حداکثر مسافت پیموده شده را برای دین خود به دست آورند، باید از خود بپرسند که چرا اکتشافات باستان شناسی دیدنی و متعدد انجام شده در مصر نتوانسته است آنها را متقاعد کند که فراعنه همان گونه که در زمان سلطنت آنها ادعا می‌شد، خدایانی بوده‌اند. یک هرم ۴۵۰ فوتی که زمانی خدایی را دفن می‌کرد، ارزشش حداقل به‌اندازه‌ی یک پارچه‌ی تدفین با نقوشی چشمگیر است، اینطور نیست؟ من در اعماق هرم بزرگ خوفو بوده‌ام، روزها را در اطراف کارناک قدم زدم و هوای کپک‌آلود درون چندین مقبره سلطنتی را تنفس کردم. چشمگیر هستند؟ بله. شواهدی مبنی بر اینکه خدایان، نه انسانها، بر مصر باستان حکومت می‌کردند؟ حتی نزدیک به حقیقت هم نیست.

نمونه‌های زیادی از شواهد اغراق آمیز وجود دارد. شهرهای باستانی سدوم و گومورا ممکن است کاملاً سوخته باشند، اما این به تنهایی تأیید نمی‌کند که خدایی آتش را روشن کرده است. باستان شناسان ممکن است بقایایی از دیوارهایی را پیدا کرده باشند که زمانی دیوارهای اطراف جامعه‌ای به نام جریکو بوده است. خب که چی؟ تایید وجود مکانی که در یک داستان باستانی ذکر شده است به این معنی نیست که ادعاهای جادویی در داستان درست است. سنگ‌هایی که زمانی بخشی از یک دیوار بودند، دلیلی بر این نیستند که هیچ چیز ماوراء طبیعی در آنجا اتفاق افتاده باشد. به هر حال، داستان‌هایی از خدایان در اطراف یونان باستان نیز وجود دارد. آیا کاوش‌های باستان‌شناسی مکان‌هایی که در آن داستان‌ها نام‌گذاری شده‌اند ثابت می‌کند که زئوس و آتنا واقعی هستند؟ البته که نه. وقتی مردم اسطوره‌های خود را می‌نویسند، استفاده از تنظیمات آشنا برای آنها غیرعادی نیست – مکان‌های واقعی. اما این دلیل نمی‌شود که نتیجه گیری کنیم که کل داستان واقعی است.

این ایده که باستان شناسی از ادعاهای مذهبی پشتیبانی می‌کند مرا به یاد گزارش‌های «شهر گمشده آتلانتیس پیدا شد» که به طور منظم در اخبار نشان داده می‌شود می‌اندازد.

avayebuf.com

به نظر می‌رسد هر سال، یک نفر با تجهیزات غواصی و زمانی زیاد که در اختیار دارد، اعلام می‌کند که آتلانتیس را کشف کرده است. موافقم که کشف یک شهر باستانی که توسط پوسایدون ساخته شده و نژادی از شهروندان مافوق بشر جادویی با فناوری پیشرفته در آن زندگی می‌کنند، ارزش خبری خواهد داشت. اما همیشه زمانی که حقایق آشکار می‌شوند، این داستان‌ها هیجان کمی برمی‌انگیزند یا به طور کامل هیجان خود را از دست می‌دهند. با این حال، این بدان معنا نیست که ویرانه‌های آتلانتیس که افلاطون درباره آن نوشته است، در جایی زیر امواج، در انتظار کشف نیستند. هیچ کس شک نمی‌کند که اقیانوس‌ها مملو از مکان‌های باستانی دیدنی هستند که در انتظار کشف هستند. من یک بار با رابرت بالارد، کاشف تایتانیک مصاحبه کردم، و او از گنجینه‌های باستان شناسی که هنوز پیدا نشده‌اند، کاملاً مبهوت است. با این حال، اگر واقعاً یک آتلانتیس وجود داشته باشد و اگر کسی واقعاً روزی آن را کشف کند، مطمئن هستم که چیزی غیر از یک فاجعه طبیعی که یک شهر باستانی را به داخل دریا سرازیر کرده است، ثابت نخواهد شد. این کشف ممکن است برای ما یادآور نیاز به داشتن سیستم‌های هشدار زودهنگام سونامی‌باشد، اما هیچ یک از ادعاهای ماوراء طبیعی رنگارنگ که توسط باورمندان آتلانتیس مطرح شده‌اند را ثابت نخواهد کرد. تایید وجود آتلانتیس واقعی برای اثبات اینکه پوسایدون یک خدای واقعی است کافی نیست. بسیار خوب، اگر یک باستان شناس زیر آب، بالای شهر غرق شده ظاهر شود و در دستش نیزه‌ی سه سر درخشانی باشد که‌اندام‌های قطع شده را بازسازی می‌کند، درمان سرطان را روی ساقه آن حک کرده باشد و هولوگرام پوسایدون خود را به قرن بیست و یکم معرفی کند، آنگاه بله. این نشانه‌ی خوبی است که زمان آغاز ساخت معابد جدید برای خدای دریا فرا رسیده است. با این حال، هر چیزی غیر از آن، خرده‌های گلدان سفالی، ستون‌های مرمری و چند مهره چیزی را در مورد خدایان ثابت نمی‌کنند - اگرچه برخی از ایمانداران مطمئناً می‌گویند که ثابت می‌کند.

برای اینکه واضح سخن گفته باشم، من لزوما مخالف باستان شناسی کتاب مقدس، باستان شناسی اسلامی، باستان شناسی هندو، باستان شناسی بودایی، باستان شناسی مورمون، یا باستان شناسی هر کس دیگری نیستم. من می‌گویم تا زمانی که صداقت دارد و از همان روش‌های علمی‌باستان شناسی رایج پیروی می‌کند، هر چه تعداد بیلچه‌ی بیشتری در خاک باشد، بهتر است. همه ما از دانش بیشتری در مورد گذشته بهره می‌بریم. یک باستان شناس خاص اگر بتواند به من چیزی در مورد گذشته‌ی مشترک‌مان یاد بدهد، اعتقادات او اهمیتی برای من ندارد.

t.me/AVAYeBUF

با این حال، من فکر می‌کنم که تلاش‌های باستان‌شناختی باورگرایانه ذاتاً خطرناک هستند، زیرا اگر هدف حمایت از یک نتیجه‌گیری خاص باشد، این کار همیشه عینیت گرایی را تهدید می‌کند. این تعصب می‌تواند باستان شناسان را به اغراق در برخی اکتشافات و نادیده گرفتن برخی دیگر سوق دهد. بهترین کاری که باورمندان می‌توانند انجام دهند این است که وقتی گزارش‌هایی در مورد اکتشافاتی می‌بینند که به نظر می‌رسد وجود خدای خود را تأیید می‌کند، با دقت بخوانند و با شک فکر کنند. آیا این یافته جدید واقعاً مدرکی از وجود یک خداست، یا فقط یک مصنوع دیگر است که از باورمندان باستانی به جا مانده است؟

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ٤

McCrone, Walter C. Judgment Day for the Shroud of Turin. Amherst, NY: Prometheus Books, 1999.

هر آنچه که باورمندان به کفن باید بدانند در این کتاب آمده است.

avayebuf.com

فصل ۵

فقط خدای من می‌تواند به من احساس مهم بودن بدهد

آیا تا به حال احساس کوچکی و بی اهمیتی کرده‌اید؟ لزوماً ایرادی ندارد که گهگاه آن احساسات را داشته باشید. این می‌تواند یک واکنش طبیعی به زندگی در یک دنیای بزرگ در یک جهان بسیار بزرگ باشد. تنها یکی از میلیاردها نفر دیگر بودن ممکن است احساس خاص بودن را به چالشی تبدیل کند. جمعیت فعلی جهان نزدیک به هفت میلیارد است. در طول پنجاه هزار سال گذشته، بیش از یکصد میلیارد انسان زندگی کرده‌اند. این تعداد زیادی از مردم است. جای تعجب نیست که برخی از ما ممکن است در میان جمعیت احساس گم شدن کنیم.

قضیه بدتر هم می‌شود. این واقعیت را در نظر بگیرید که شما حتی «شما» نیستید، حداقل نه به‌اندازه‌ای که احتمالاً فکر می‌کنید. بدن هر انسان، از جمله بدن شما، در واقع یک اکوسیستم پیچیده است که از حدود ده تریلیون سلول انسانی (شما) و همچنین بیش از صد تریلیون میکروب (نه شما) تشکیل شده است. اگرچه عجیب به نظر می‌رسد، اگر بتوانید از فضایی که بدن شما اشغال می‌کند، سرشماری انجام دهید، متوجه می‌شوید که آنچه شما به عنوان کل خود، فکر می‌کنید در واقع بیشتر اشکال حیاتی مانند بندپایان کوچک، باکتری‌ها، ویروس‌ها و قارچ‌ها هستند. شما درون پوست خود یک اقلیت هستید. اما شما نه تنها بزرگ‌تر از خودتان نیستید، بلکه کوچک‌تر هستید، بسیار کوچک.

ما چقدر کوچیکیم اکثر انسان‌های امروزی کمتر از نود کیلوگرم وزن و کمتر از یک متر و هشتاد سانتیمتر قد دارند. آن را با جرم سیاره ما مقایسه کنید، که تخمین زده می‌شود ۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ کیلوگرم باشد. کهکشان راه شیری، همسایه نزدیک ما، صد و بیست هزار سال نوری عرض دارد. (یک سال نوری مسافتی است که نور برای طی یک سال طول می‌کشد، یا حدود ۵,۸۷۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ مایل.) کهکشان ما بیش از صد میلیارد ستاره دارد. جهان ما احتمالاً دارای بیش از صد میلیارد کهکشان است. هر کسی حدس می‌زند که چند سیاره وجود دارد.

t.me/AVAYeBUF

در غیاب ما چیزهای زیادی در هستی می‌گذرد به گونه‌ای که به نظر می‌رسد ما نامرئی هستیم، حتی وجود نداریم. ابرهای زیبایی از غبار و گاز به نام سحابی وجود دارند که بسیار بزرگتر از کل منظومه شمسی ما هستند. ستاره‌ها متولد می‌شوند. ستاره‌ها می‌میرند. گاهی اوقات یک کهکشان کامل با کهکشان دیگری برخورد می‌کند. و همه‌ی این فقط در «جهان قابل مشاهده» است. برخی کیهان شناسان فکر می‌کنند که حتی ممکن است جهان‌های بسیار بیشتری به جز جهان ما وجود داشته باشد. احساس کوچکی می‌کنید؟

بزرگی و تعداد تنها منابع بالقوه ناامنی انسان نیستند. با اندازه گیری زمان نیز ما چیز زیادی دستمان را نمی‌گیرد. کیهان به قدری پیر است (پانزده میلیارد سال، چند میلیارد کم یا زیاد) که ممکن است خودمان را مگس‌هایی بدانیم که از چیزی بیش از یک بعد از ظهر کوتاه در خورشید لذت نمی‌بریم. عمر طولانی برای یک انسان امروزی حدود هشتاد سال است. این یک برش نسبتا کوچک از زمان در سیاره‌ای است که چهار و نیم میلیارد سال سن دارد. حداقل هفت هزار سال از دوران گذار از عصر حجر به تمدن می‌گذرد. زندگی‌های بسیاری در آن دوره آمده و رفته است. تمام وقایع دراماتیک آن هفت هزار سالی را که از دست دادیم تصور کنید. همه افراد جالب و زیبا را تصور کنید که قبل از زمان ما مرده‌اند.

آیا خوب نیست اگر چیزی یا کسی، شاید خدایی، بتواند به ما احساس مهم بودن، مرتبط بودن و بزرگ بودن بدهد؟ شاید خدا حتی به ما اجازه دهد تا همیشه زندگی کنیم. به نظر جذاب می‌رسد. برای برخی، میل به احساس مهم بودن انگیزه‌ی کافی برای آنهاست تا به دنبال بازوهای آرامش بخش یک خدا باشند، حتی اگر وجود آن خدا هرگز نشان داده نشده باشد. اما امید و آرزو را نباید با دانش یقینی در مورد چیزی اشتباه گرفت. بسیاری از باورمندان در بسیاری از جوامع مختلف می‌گویند که اعتقاد به یک خدا یا خدایان باعث می‌شود که در یک جهان وسیع و ترسناک احساس اهمیت کنند. اما این سود حاصل از ایمان لزوماً دلیلی بر وجود خدایان نیست. این می‌تواند به سادگی فقط باور باشد، نه یک خدای واقعی، که به شما اطمینان می‌دهد.

بسیاری از سیستم‌های اعتقادی وزن زیادی را برای موضوع *اهمیت افراد* قایل می‌شوند. رهبران مذهبی به خوبی می‌دانند که مردم اغلب احساس می‌کنند در گله‌ی انسانیت غرق و گم شده‌اند، بنابراین سریعاً راه حلی ارائه می‌دهند. به عنوان مثال، بسیاری از واعظان مسیحی در مورد «کتاب زندگی» صحبت می‌کنند که در آن خدایی نام باورمندان را یادداشت کرده است. مسیحیان

avayebuf.com

به من گفته‌اند که خدای آنها نام من را حتی قبل از تولدم می‌دانست. واضح است که این داستانی است که می‌تواند به من احساس خاصی بدهد. اما اگر چه ممکن است وجود نام شما در «کتاب زندگی» یک خدا عالی به نظر برسد، ابتدا باید کسی توضیح دهد که چگونه می‌توانیم از وجود چنین کتابی مطلع شویم. کجاست؟ اگر در مکانی به نام بهشت است که ما نمی‌توانیم ببینیم، پس یک نفر در اینجا چطور در مورد آن اطلاعات دارد؟ اگر تنها منبع اطلاعاتی درباره این کتاب جادویی در نوشته‌های باستانی نویسندگان ناشناس یافت می‌شود، پس چگونه می‌توانیم با اطمینان باور کنیم؟ بله، کتاب زندگی، مانند خود خدایان، ممکن است به باورمندان کمک کند احساس خاص بودن کنند، اما این بدان معنا نیست که آنها لزوما وجود دارند.

وقتی باورمندان می‌گویند نسبت به خدایی که آنها را می‌شناسد و به آنها اهمیت می‌دهد احساس خوبی دارند، می‌توانم درک کنم. می‌توانم تصور کنم که چگونه چنین باوری ممکن است به برخی اجازه دهد تا کمی‌بهتر با زندگی کنار بیایند. اما راه دیگری وجود دارد. لازم نیست همه به الله، یهوه، عیسی، گانشا، ویشنو یا خدایان دیگر ایمان داشته باشند تا احساس اهمیت کنند. ما می‌توانیم شاد باشیم، احساس مهم بودن کنیم و بدون خدا زندگی معناداری داشته باشیم. صدها میلیون خداناباور در سراسر جهان هر روز موفق به انجام این کار می‌شوند. فرد برای یافتن رضایت و هدف در زندگی، لزوماً نیازی ندارد فراتر از خانواده، دوستان، و لذت حاصل از مولد بودن یا خلاق بودن به دنبال چیزی باشد. در واقع، این چیزهای واقعی می‌توانند آنقدر شگفت‌انگیز باشند که من تعجب می‌کنم که چرا کسی حتی بخواهد زمانی را از آنها کناره بگیرد تا خدایی را بپرستد که هنوز وجودش ثابت نشده است. باورمندان ممکن است این احتمال را در نظر بگیرند که هر دقیقه‌ای که صرف فکر کردن و صحبت با خدایان در آسمان می‌شود، دقیقه‌ای است که در اینجا هدر داده می‌شود.

اعتقاد به خدای اثبات نشده ممکن است سطحی از آرامش را ارائه دهد، اما مطمئناً تنها راه برای احساس ارتباط با چیزی بزرگتر از خودتان نیست. علاوه بر این، واقعاً مقابله با واقعیت ترسناک جایگاه ما در کیهان چندان سخت نیست. می‌توان با در آغوش کشیدن قدرت و رمز و راز همه‌ی هستی به جای حس کوچکی در مقابل آن، با آن روبرو شد. برای مثال، زمانی که من در حال نوشتن پاراگراف‌های آغازین این فصل بودم، و جهانی را توصیف می‌کردم که میلیاردها سال قدمت دارد و میلیاردها سال نوری وسعت دارد، احساس نمی‌کردم تحت الشعاع قرار گرفته، دستپاچه شده یا ترسیده‌ام. بلکه احساس هیجان کردم و الهام گرفتم. من عاشق زندگی در جهانی هستم که بسیار بزرگ است؛ اگر هستی کوچکتر از این بود احساس کلاستروفوبیک (ترس از جای

t.me/AVAYeBUF

تنگ) می‌کردم. نیازی نیست که شخص در برابر واقعیت‌های زمان و طبیعت احساس سردی، پوچی یا افسردگی کند. در سایه عظیم این کائنات تعظیم نکنید. بایستید و جایگاه خود را در آن ادعا کنید. برعکس کسانی باش که به آسمان شب نگاه می‌کنند و احساس کوچکی می‌کنند. به بالا نگاه کن و غول باش چون تو بخشی از همه چیز هستی. علاوه بر این، شما خاص هستید زیرا، به عنوان یک شکل زندگی متفکر و خلاق، یکی از خوش شانس ترین مجموعه اتم‌ها در تمام جهان هستید.

کتابشناسی و توصیه‌هایی برای خواندن فصل ۵

Sagan, Carl. Cosmos. New York: Random House, 2002.

Tyson, Neil deGrasse, and Donald Goldsmith. Origins: Fourteen Billion Years of Cosmic Evolution. New York: W. W. Norton & Company, 2004.

avayebuf.com

فصل ۶

خداناباوری فقط یک دین دیگر است

اگر خداناباوری یک دین است، پس طاسی هم یک رنگ مو است.

-مارک شنیتزیوس

برخی از باورمندان معتقدند که خداناباوری فقط یک دین دیگر است. آنها می‌گویند که خداناباوری مانند هر دین سنتی نیاز به ایمان دارد. این کنایه‌ی رایج این روزها است: «باور نداشتن به خدا بیشتر از باور داشتن به ایمان نیاز دارد». حتی برخی از باورمندان ادعا می‌کنند که خداناباوران انسان را می‌پرستند و علم را دین خود می‌دانند.

اینها ادعاهایی عجیب اما به طور شگفت آوری رایج هستند. بارها آنها را شنیده‌ام. برای برخی از باورمندان ظاهراً درک وجود مردمی‌که متقاعد نشده‌اند که یک خدای واقعی وجود دارد، دشوار است. عجیب ترین چیز در مورد دین نامیدن خداناباوری این است که برخی از مذهبی‌ها آن را به گونه‌ای می‌گویند که گویی توهین است. می‌دانم که منظورشان این نیست، اما بیشتر این گونه به نظر می‌رسد که «شما خداناباوران هم مثل ما احمق هستید.» گذشته از این، باورمندان باید بدانند که اعلام خداناباوری به عنوان یک دین کمکی به وجود خدا نمی‌کند. هر چیزی که خداناباوران ممکن است باشند یا نباشند، تأثیری بر وجود یا عدم وجود خدایان ندارد. بنابراین، برچسب زدن خداناباوری به عنوان دین، توجیهی برای اعتقاد به خدا نیست. به هر حال، هیچ خداناباوری فکر نمی‌کند چارلز داروین، کارل سیگان یا هر کس دیگری خدا باشد. اگر این کار را می‌کردند، خداناباور نبودند. آنها مؤمن خواهند بود.

من گمان می‌کنم که بسیاری از افرادی که به خدا اعتقاد دارند به این خاطر مشتاق هستند که خداناباوری را یک دین بنامند که این گونه فکر کردن، برخورد با آن را برای آنها راحت‌تر می‌کند. بعد از این کار این فقط یک سیستم اعتقادی رقیب دیگر می‌شود که به راحتی مثل یک دین اشتباه

t.me/AVAYeBUF

رد شده و مانند بقیه نادیده گرفته می‌شود. اما خداناباوری زمانی چالش برانگیزتر است که مؤمن آن را به همان شکلی که واقعاً هست ببیند: عدم اعتقاد به خدایان. خداناباوری یک مذهب، سازمان، باشگاه، فلسفه، سبک زندگی، قبیله، نژاد، قومیت یا تیم نیست. خداناباوری فقدان اعتقاد به خداست. فقط همین است. حتی لزوماً به این معنی نیست که شخص مطمئن است که هیچ خدایی وجود ندارد. این فقط به این معنی است که او به خدایان اعتقاد ندارد.

برخی از باورمندان به من می‌گویند که خداناباوران فکر می‌کنند نسبت به باورمندان افراد باهوش‌تر و بهتری هستند. متأسفانه، برخی از خداناباوران احتمالاً چنین فکر می‌کنند. اما این فرض که خداناباوران برتر از باورمندان هستند، به سادگی اشتباه است. بله، جوامع کمتر مذهبی نسبت به جوامع مذهبی بیشتر قانونمندتر و صلح آمیزتر هستند (مثلاً کانادا در مقابل ایالات متحده؛ فرانسه در مقابل پاکستان؛ سوئد در مقابل نیجریه). و بله، مطالعاتی وجود دارد که نشان می‌دهد با بالا رفتن سطح تحصیلات، باورهای مذهبی کاهش یافته است. اما هر خداناباور تصادفی فردی لزوماً از نظر اخلاقی یا فکری برتر از هر مؤمن تصادفی فردی نیست. با این حال، من درک می‌کنم که چرا برخی از خداناباوران با دیدن تصاویری در اخبار ممکن است احساس برتری کنند: مسلمانان شیعه غرق در خون در حالی که نوحه می‌خوانند و دسته راه می‌اندازند، خود را با زنجیر می‌زنند و با قمه مجروح می‌کنند؛ هندوهایی که در طول یک جشن مذهبی تیغ‌های اره‌ماهی یا سایر اشیا را از گونه‌های خود رد می‌کنند؛ و مسیحیانی که اجازه‌ی کوبیدن میخ به بدن‌شان را برای بازسازی مصلوب شدن وحشتناک مسیح می‌دهند. اما یک خداناباور اشتباه می‌کند که برتری مطلق را تنها بر اساس فقدان باور فرض کند. هوش و اخلاق در سطح فردی را نمی‌توان تنها بر اساس وجود یا عدم وجود باور پیش بینی کرد. تنوع زیادی برای تعمیم وجود دارد. باور فقط یکی از اجزای دستور العمل پیچیده‌ای است که زندگی یک فرد را تشکیل می‌دهد.

وقتی باورمندان ادعا می‌کنند که خداناباوری «فقط یک دین دیگر» است، از آنها سؤال می‌کنم که فکر می‌کنند یک دین چیست. انصافاً تعریف کردن آن کار آسانی نیست. مردم شناسان می‌دانند باورها و آداب و رسوم در فرهنگ‌های متکثر آنقدر فراوان هستند که ساختن تعریف محدودی از دین به ناچار استثناهای بسیار زیادی خواهد داشت. بنابراین آنها در نهایت تعریف گشوده‌ای از دین ارائه می‌دهند. معمولاً انسان شناسان می‌گویند چیزی مثل ادیان، رفتارها و ایده‌هایی هستند که بخش مهمی‌از فرهنگ هستند. با چنین تعریف ضعیفی شاید حق با باورمندان باشد. شاید خداناباوری واقعاً فقط یک دین دیگر باشد. اما باشگاه نجوم و تیم شطرنج نیز با این معیار می‌توانند

avayebuf.com

دین باشند. تعداد کمی‌از افرادی که انسان شناسی نخوانده‌اند تصوری از این دارند که امروزه چه حجمی از انواع اعتقادات مذهبی وجود دارد، که البته بسیار کمتر از گذشته است. وقتی صحبت از خدایان و مذاهب به میان می‌آید، حیرت‌انگیز است که چقدر در ساخت آنها استاد هستیم. انسان‌ها میلیون‌ها دین را خلق کرده‌اند و با اطمینان ادعا کرده‌اند که خدایان بی شماری وجود دارند. آنقدر زیاد است که ما حتی نمی‌توانیم دین را به خوبی تعریف کنیم زیرا هر تعریفی با این خطر مواجه می‌کند که یکی را از دایره بیرون بگذارد.

پس آیا خداناباوری یک دین است؟ نه، حداقل با تعریفی که مردم عادی (خارج از کنفرانس‌های مردم شناسی) از دین دارند، خداناباوری یک دین نیست. برای اکثر مردم، دین شامل اعتقاد به یک خدا است و خداناباوری بنا به تعریف، خداناباوری است. خداناباوری عدم اعتقاد به خدایان است. به نظر می‌رسد که اکثر خداناباوران مشتاق نیستند که بر اساس عدم اعتقادشان در یک سازمان متحد شوند. من گمان می‌کنم که برای بسیاری از خداناباوران، بی‌ایمانی یک دغدغه اساسی در زندگی‌شان نیست. شاید آنها کارهای مهم تری برای انجام دادن داشته باشند تا اینکه بنشینند و درباره بعید بودن وجود ثور و اودین بحث کنند. به عنوان مثال، من احتمالاً بیست یا سی ویژگی شخصی خودم را قبل از اینکه به خداناباوری برسم، فهرست کنم. من ممکن است به تأثیر اعتقادات مذهبی بر جهان اهمیت بدهم و ممکن است در مورد آن بنویسم، اما احساس نمی‌کنم هر روز به یک خداناباوربودن فکر کنم. آنقدرها هم مهم نیست. من به پدر، شوهر، دوست و نویسنده بودن خیلی بیشتر از خداناباور بودن علاقه دارم. در زندگی کارهای زیادی برای انجام دادن وجود دارد تا وسواس در مورد چیزهایی که به آن اعتقاد ندارید.

برخی باورمندان گمان می‌کنند که خداناباوران علم را کمی‌بیش از حد دوست دارند. چند نفر مرا متهم کرده‌اند که علم را دین خود کرده‌ام. همه که نه، اما برخی از ناباورمندان ، ممکن است قدردانی عمیقی از علم داشته باشند، اما این بدان معنا نیست که آن را می‌پرستند یا لزوماً به آن به عنوان منبع نهایی حکمت و راهنمایی اعتقاد دارند. به عنوان مثال، برای من علم بهترین روشی است که ما برای کشف چیزها داریم. فقط تا همین جا پیش می‌روم. آنطوری که برخی از باورمندان ادعا می‌کنند علم خدای جایگزین من نیست. علم به ما ناپالم و بمب هیدروژنی داده است، بنابراین از نظر من علم به وضوح چشمه‌ی خوبی خالص نیست که هیچ غلطی انجام ندهد. من برای یافتن معنای شخصی در زندگی به علم چشم ندوخته‌ام. علم مرشد یا راهنمای من نیست. یک ابزار است. فکر می‌کنم ارزشمند، غیرقابل جایگزین و الهام‌بخش است، اما هنوز فقط یک ابزار است.

t.me/AVAYeBUF

بر خلاف ادعای بسیاری از باورمندان، خداناباوران انسان را نیز به عنوان خدا نمی‌پرستند. این ایده‌ی عجیب ممکن است ناشی از واکنش برخی باورمندان به اومانیسم سکولار باشد. اومانیسم سکولار یک فلسفه مثبت است که عقل و اخلاق را ترویج می‌کند. جایی برای ماوراءالطبیعه ندارد، احتمالاً به این دلیل که هیچ چیز ماوراء طبیعی که واقعی باشد هرگز در تمام تاریخ نشان داده نشده است. برخی از ایمانداران به شدت با اومانیسم سکولار مخالفت می‌کنند و آن را شیطانی وحشتناک می‌دانند که جهان را تهدید می‌کند. واعظان تلویزیونی مسیحی به طور معمول به آن حمله می‌کنند. برخی از باورمندان حتی این ادعای ظالمانه را مطرح می‌کنند که هیتلر و استالین انسان‌گرا بوده‌اند و کشتار دسته‌جمعی همان چیزی است که وقتی انسان‌گرایی سکولار مسیر خود را طی می‌کند به دست می‌آید. من تمام این ترس و خصومت نسبت به اومانیسم را عجیب می‌دانم، زیرا انجمن انسان‌گرایان آمریکایی آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «اومانیسم یک زندگی پیشرو است که بدون ماوراء طبیعت، توانایی و مسئولیت ما را برای هدایت زندگی اخلاقی با رضایت شخصی در آرزوی خیر بزرگتر بشریت تأیید می‌کند.»

چگونه این طرز فکر می‌تواند مردم خوب سیاره زمین را تهدید کند؟ برخی از اصول شورای اومانیسم سکولار به شرح زیر است:

- ما متعهد به استفاده از عقل و علم برای درک جهان هستی و حل مشکلات بشر هستیم.
- ما از تلاش‌ها برای تحقیر هوش انسانی، تلاش برای توضیح جهان با عبارات ماوراء طبیعی، و جستجوی خارج از طبیعت برای نجات، ابراز تأسف می‌کنیم.
- ما معتقدیم که اکتشافات علمی و فناوری می‌تواند در بهبود زندگی بشر سهم بگیرد.
- ما به یک جامعه باز و کثرت گرا اعتقاد داریم و این که دموکراسی بهترین تضمین برای حفاظت از حقوق بشر در برابر نخبگان اقتدارگرا و اکثریت‌های سرکوبگر است.
- ما نگران تأمین عدالت و انصاف در جامعه و رفع تبعیض و عدم تحمل هستیم.
- ما تلاش می‌کنیم تا از وفاداری‌های تفرقه انگیز مبتنی بر نژاد، مذهب، جنسیت، ملیت، عقیده، طبقه، گرایش جنسی، یا قومیت فراتر برویم و تلاش کنیم تا با هم برای منافع مشترک بشریت کار کنیم.

avayebuf.com

• ما می‌خواهیم از زمین محافظت کرده و آن را تقویت کنیم، آن را برای نسل‌های آینده حفظ کنیم، و از تحمیل رنج بیهوده به دیگر گونه‌ها جلوگیری کنیم.

• ما به لذت بردن از زندگی اینجا و اکنون و توسعه استعدادهای خلاق در حد نهایی خودشان معتقدیم.

• ما به پرورش رشد اخلاقی اعتقاد داریم.

• ما به حق حریم خصوصی احترام می‌گذاریم. باید به بزرگسالان بالغ اجازه داده شود تا آرزوهای خود را برآورده کنند، ترجیحات جنسی خود را بیان کنند، آزادی باروری را اعمال کنند، به مراقبت‌های بهداشتی جامع و آگاهانه دسترسی داشته باشند و مرگی با عزت داشته باشند.

• ما به شئونات اخلاقی رایج اعتقاد داریم: نوع دوستی، درستکاری، صداقت، راستگویی و مسئولیت پذیری. اخلاق اومانیستی قابل هدایت انتقادی و عقلانی است. استانداردهای هنجاری وجود دارد که با هم کشف می‌کنیم. اصول اخلاقی با پیامدهایشان آزمایش می‌شوند.

• ما عمیقاً نگران تربیت اخلاقی فرزندمان هستیم. ما می‌خواهیم عقل و شفقت را تقویت کنیم

• ما به‌اندازه‌ی علم درگیر هنر هستیم.

• ما شهروندان کیهان هستیم و از اکتشافاتی که هنوز قرار است در آن انجام شود هیجان زده هستیم.

• ما نسبت به ادعاهای آزمایش نشده‌ی معرفتی شک داریم و پذیرای ایده‌های بدیع هستیم و به دنبال نقاط شروع جدید در تفکر خود هستیم.

• ما به خوش بینی به جای بدبینی، امید به جای ناامیدی، یادگیری به جای جزم اندیشی، حقیقت به جای جهل، شادی به جای جرم یا گناه، رواداری به جای ترس، عشق به جای نفرت، شفقت به جای خودخواهی، زیبایی به جای زشتی، و عقل به جای ایمان کورکورانه یا بی منطقی معتقدیم.

t.me/AVAYeBUF

• ما به تحقق کامل بهترین و شریف‌ترین چیزی که به عنوان یک انسان قادر به بودن آن هستیم ایمان داریم. (وب سایت شورای اومانیسم سکولار)

چرا کسی با این اصول مشکل دارد؟ چه کسی می‌تواند صادقانه بگوید که انسان گرایان سکولار بر اساس آنچه که به پای آن ایستاده‌اند، افراد بدی هستند؟ من می‌دانم که اشاره بر ضد هر چیز ماورای طبیعی، مومنان را دچار مشکل می‌کند. اما امیدوارم حداقل بتوانند ببینند که اینها مضامین مثبتی هستند، آیا اصولی مانند این به ما فرصتی برای بهبود دنیای خود نمی‌دهند، شانسی بسیار بهتر از مثلا شریعت یا قوانین کتاب عهد عتیق؟

خواه کسی انسان‌گرایان سکولار را پیروان یک دین بنامد یا نه، آیا بدیهی نیست که افرادی که «خوش بینی را به جای بدبینی، امید به جای ناامیدی، آموختن در جای دگم‌اندیشی، حقیقت را به جای جهل... و عقل را به جای ایمان کورکورانه یا خیال پردازی» پیش می‌برند، در سمت درست پیشرفت بشر ایستاده‌اند؟ در حالی که من عضو هیچ سازمان اومانیستی نیستم، با افتخار می‌گویم که با نگرش کلی آنها نسبت به زندگی و اهدافشان برای جهان‌مان موافقم. به نظر نمی‌رسد آنها مردمی باشند که احتمالاً دیگران را به دلیل تفکر متفاوت، زنده زنده یا با کوباندن عمدی هواپیما به ساختمان‌ها، بسوزانند. آن‌ها شبیه افرادی به نظر می‌رسند که من بدم نمی‌آید همسایه‌ام باشند.

پس از تلاش برای اثبات این موضوع که خداناباوری یک باور مذهبی نیست، اکنون اعتراف می‌کنم که اعتقادی پنهانی در مورد خدایان دارم که به ندرت درباره‌ی آن صحبت می‌کنم. این به نوعی شرم آور است زیرا بسیار شبیه به اعتقادات مذهبی است. من نمی‌توانم آن را با شواهد قانع‌کننده یا استدلال‌های طاقت‌فرسا تأیید کنم، اما با این حال، وجود دارد و در سرم می‌چرخد.

من معتقدم هیچ خدایی وجود ندارد.

همین است، من آن را بیان کردم. من هم به نوعی باورمندم. نمی‌توانم ثابت کنم که باورم درست است و آزادانه اعتراف می‌کنم که ممکن است اشتباه کنم. اگر ثابت شود که اشتباه می‌کنم، باورم را تغییر خواهم داد. با این حال، بر اساس آنچه در مورد خلاقیت ذهن انسان و فقدان کامل شواهد یا دلایل قوی برای حمایت از ادعاهای مربوط به خدایان می‌دانم، نمی‌توانم «باور» نکنم که همه خدایان اختراع شده هستند و وجود ندارند. من این را نمی‌دانم و نمی‌توانم آن را ثابت کنم اما به آن اعتقاد دارم. من فقط این تصور را دارم که اگر خدایان واقعی بودند، کسی تا به حال شواهدی یا حداقل یک استدلال واقعاً خوب برای آنها ارائه کرده بود. از این گذشته، ما فسیل‌های سه میلیارد

avayebuf.com

ساله را کشف کرده ایم و کهکشان‌هایی را بسیار فراتر از کهکشان خودمان شناسایی کرده ایم. مطمئناً اگر خدایان وجود داشتند تا به حال اثری از آنها پیدا کرده بودیم. اما چیزی نیافته‌ایم. با اکراه، من خودم را باورمند به عدم وجود آنها می‌دانم. با این حال، این باور کوچک احمقانه، دین من نیست. من هیچ دینی ندارم.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ٦

" The Affirmations of Humanism: A Statement of Principles." The Council for Secular Humanism. http://www.secularhumanism.org/index.php?section =main&page=affirmations.

Dawkins, Richard. A Devil's Chaplain. New York: Houghton Mifflin, 2003. Robinson, B. A. "Definitions of the Word 'Religion."" Ontario Consultants on Religious Tolerance, Religious Tolerance.org. http://www.religioustolerance.org/rel_defn.htm.

Smith, George H. Atheism: The Case Against God. Amherst, NY: Prometheus Books, 1989.

Wilson, Edward O. Consilience: The Unity of Knowledge. New York: Vintage Books, 1999.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۷

فرگشت بد است

من خرد بشری را نابود خواهم کرد و درخشان ترین ایده‌های آنها
را دور خواهم انداخت.

-قرنتیان ۱:۱۹

واقعیت چیزی است که وقتی از باور به آن دست بکشی، از بین
نمی‌رود.

-فیلیپ کی دیک

نکته‌ی خوب در مورد بحث خلقت گرایی در مقابل فرگشت این است که باعث می‌شود افراد زیادی در مورد فرگشت صحبت کنند. با این حال، نکته بد این است که، با وجود تمام صحبت‌ها، اکثر مردم جهان امروز هنوز چیز زیادی در مورد فرگشت نمی‌دانند. ما بیش از صد سال از مرگ چارلز داروین فاصله داریم و ایده‌های نادرست حیرت انگیزی در مورد فرگشت همچنان از زبان افرادی بیرون می‌آید که باید بهتر در مورد آن بدانند. به عنوان مثال، رئیس جمهور جورج دبلیو بوش، فارغ التحصیل دانشگاه ییل، گفت: «هیئت منصفه هنوز در مورد فرگشت در حال مشورت است». در طول مناظره ریاست جمهوری جمهوری خواهان در سال ۲۰۰۷، سه نامزد دستان خود را بالا بردند تا با افتخار اعلام کنند که به فرگشت اعتقاد ندارند. دانشمندان جهان، معلمان علم و روزنامه نگاران، در ارتباط برقرار کردن با عوام در باره‌ی این که فرگشت واقعی چیست ناکام هستند. همچنین کسی نتوانسته حس شگفتی و قدردانی از فرگشت را در جوانان ایجاد کند. بسیاری از بزرگسالان، با این باور اشتباه که فرگشت اشتباه، شیطانی یا سخنی بی‌ربط است، از آن دوری می‌کنند و هرگز یاد نمی‌گیرند که فرگشت واقعاً چیست. بدتر از آن، به لطف بازاریابان سخت کوش خلقت‌گرایی، بسیاری از بزرگسالان ذهنشان درگیر اطلاعات غلط مضحکی است که در سرشان

avayebuf.com

می‌چرخد. به عنوان مثال، در ایالات متحده، کشوری که دوازده انسان را روی ماه قرار داد، میلیون‌ها شهروند در حال حاضر معتقدند زمین کمتر از ده هزار سال قدمت دارد و اولین انسان به شکل جادویی به شکل امروزی از خاک خلق شده است. چگونه این اتفاق افتاد؟ اکثر شهروندان آمریکایی حداقل چندین سال را در مدرسه می‌گذرانند. آمریکا نرخ باسوادی بسیار بالایی دارد. دسترسی به کتابخانه‌ها و اینترنت در مقایسه با اکثر کشورهای دیگر بسیار بالاست. پس چگونه یک کشور توسعه یافته می‌تواند میلیون‌ها شهروند داشته باشد که هرگز نام «هوموارکتوس» را نشنیده‌اند؟ و فقط آمریکا نیست. بر اساس تجربیات من اکثر مردم جهان اطلاعات کمی در مورد فرگشت انسان دارند یا اصلا ندارند. به عنوان مثال، «استرالوپیتکوس» یک شخصیت اصلی در داستان انسان است، اما من متوجه شده‌ام که افراد بسیار کمی تا به حال این نام را شنیده‌اند. شاید شکست عمومی آموزش علم تا حدی عامل این امر باشد، اما بیشتر سرزنش‌ها مستقیماً متوجه اعتقاد به خدایان است.

وقتی کسی مسیر اعتقادی را طی می‌کند، خطر این را به جان می‌خرد که چیزی بسیار بیشتر از خدا را در این مسیر به دست بیاورد. گاهی اوقات ایده‌هایی که با کوهی از شواهد علمی در تضاد هستند همراه آن وارد قلمرو ذهن می‌شوند. رد گسترده‌ی فرگشت در ایالات متحده نمونه غم انگیزی از این است که باور به خدا چقدر می‌تواند برای عقل انسان مخرب باشد. البته نه همه، اما میلیون‌ها مؤمن نسبت به دانشمندان برتر جهان به واعظان و بازاریابان آفرینش گرایی اعتماد می‌کنند تا حقایق فرگشت را به ایشان ارائه دهند. در نتیجه، این افراد تقریباً هیچ چیز در مورد فرگشت نمی‌دانند. امروزه برخی از رهبران مذهبی ادعا می‌کنند که فرگشت یک فلسفه‌ی شیطانی است. این به ویژه برای آن دسته از باورمندانی که به اندازه‌ی کافی متفکر و صادق هستند تا بخواهند داستان واقعی چگونگی تغییر زندگی روی زمین در چند میلیارد سال گذشته را بدانند دردسرساز است. اما وقتی یک واعظ، خاخام، کشیش یا امام مورد اعتماد اعلام می‌کند که نظریه‌ی فرگشت غیراخلاقی است و احتمالاً می‌تواند خانواده‌ها، مدارس و حتی تمدن‌ها را نابود کند، بسیاری از باورمندان به طور قابل درکی از این موضوع دوری می‌کنند. این وضعیت اگر تا این حد غم انگیز نبود باعث خنده بود. ما این داستان شگفت انگیز و واقعی را در مورد خود و بقیه زندگی روی زمین داریم، اما صدها میلیون نفر در سراسر جهان از آن می‌ترسند، از آن دوری می‌کنند و مورد تمسخر قرار می‌دهند. در بسیاری از موارد باورمندان فکر می‌کنند که پذیرش فرگشت باعث خشم خدای‌شان می‌شود. بسیاری از باورمندان این خط استدلال عجیب و غریب را صادقانه دنبال می‌کنند که به

t.me/AVAYeBUF

آنها یک توجیه دیگر برای اعتقاد به خدا می‌دهد. آن توجیه چیزی شبیه این است: «فرگشت بد و نادرست است. آفرینش گرایی خوب و درست است. بنابراین خدای من واقعی است.» این استدلال برای اعتقاد، هر چند هم که ناقص و کج و معوج باشد، محبوب است. باز هم باید اضافه کرد که این لزوماً ربطی به هوش ندارد. هنگامی که یک مؤمن با ادعاهای آفرینش گرایانه بمباران می‌شود و اطلاعات کمی‌در مورد علم می‌آموزد، احتمالاً رسیدن به نتیجه‌های اشتباه خیلی سخت نیست، مهم نیست که شخص چقدر باهوش باشد.

این سؤال که چه ادعایی درست است به راحتی توسط هر ناظر عینی پاسخ داده می‌شود زیرا آفرینش گرایی مدرک معتبری برای تأیید ادعاهای خود ندارد در حالی که فرگشت شواهد قوی از منابع متعدد دارد. شواهد فسیلی و ژنتیکی که از این ادعا که حیات فرگشت می‌یابد حمایت می‌کند را می‌توان کوبنده دانست. اینطور نیست که یک گروه کوچک از دانشمندان عجیب و غریب در گوشه‌ای نشسته و نظریه فرگشت را به تنهایی پیش ببرند. این نظریه با دهه‌ها کار مستقل هزاران جانورشناس، زیست‌شناس، گیاه‌شناس، میکروبیولوژیست و دیرینه‌شناس که در بسیاری از کشورهای مختلف کار می‌کنند، تأیید شده است. و آنها می‌گویند که هیچ چیز در زمینه‌های مربوطه‌ی آنها بدون فرگشت به عنوان نظریه‌ی زیربنایی آن معنا ندارد. مهم نیست که برخی از روسای جمهور آمریکا چه می‌گویند، هیئت منصفه مدت‌ها پیش در مورد فرگشت حکم صادر کرده است. بحث امروز تنها به این دلیل ادامه دارد که برخی از باورمندان از رویارویی با واقعیت‌ها خودداری می‌کنند. در جامعه‌ی علمی‌هیچ بحثی وجود ندارد. فرگشت واقعی است.

مقابله با ادعای غیرعادی اما انعطاف پذیر باورمندان مبنی بر اینکه فرگشت شیطانی است دشوارتر است. به هر حال «فرگشت شر است» به چه معناست؟ بسیار خوب، من موافقم که فرگشت خشن است. این بخشی از یک مسیر وحشتناک و ناگوار برای وجود حیات است زیرا هنجارهای حیات رنج، مرگ و انقراض است. اما بیزاری شخصی من نسبت به شکارچیان، انگل‌ها و انقراض به این معنا نیست که می‌توانم به سادگی بگویم «من به آن اعتقاد ندارم» و پس از آن از بین بروند. زندگی در این سیاره به رقابت، کشتن، مردن و فرگشت ادامه خواهد داد، چه همه‌ی ما باپتیست باشیم و چه زیست شناسان فرگشتی.

اما دستاویز باورمندان وحشت طبیعت نیست. وقتی آنها ادعا می‌کنند که فرگشت شیطانی است و همه‌ی ما را در معرض تحقیر قرار می‌دهد، منظورشان این است که این یک فلسفه یا شیوه‌ی

avayebuf.com

زندگی است که خدایان آنها را رد می‌کند. آنها فکر می‌کنند که پذیرش فرگشت، جاده‌ای بی خدا به سوی تباهی است، یک سیستم اعتقادی فاسد که ما را به هیولا تبدیل می‌کند. باورمندان ضد فرگشت اغلب به جنایات اصلاح نژادی توسط دولت‌ها علیه زیرگروه‌های «نامطلوب» به هدف حذف آنها از جمعیت خود اشاره می‌کنند. برخی دیگر نمونه‌هایی از تلاش برای استفاده از فرگشت به عنوان توجیهی برای نژادپرستی را ذکر می‌کنند. با این حال، این حملات به فرگشت کار نمی‌کند. بدیهی است افرادی که احتمالا سعی کرده‌اند از نظریه فرگشت برای توجیه قتل، نژادپرستی یا تبعیض استفاده کنند، اشتباه می‌کردند. اما رد نظریه‌ی فرگشت به این دلیل که برخی افراد بد در گذشته سعی می‌کردند از آن برای توجیه جنایات استفاده کنند، غیر منطقی است. این مانند رد جاذبه‌ی زمین به این دلیل است که افراد بد یک بار از پشت بام روی سر کسی سنگ انداخته‌اند. این مانند محکوم کردن همه‌ی ادیان به این دلیل است که برخی از آنها برای توجیه جنایات استفاده می‌شوند. طبیعت کارش را می‌کند، مهم نیست که چه کسی ادعای صحبت در مورد آن را می‌کند. اگر فرگشت ادعای همه افراد شرور در تاریخ بود، باز هم این واقعیت را تغییر نمی‌داد که گیاهان، حیوانات و میکروب‌ها فرگشت می‌یابند.

برخی از باورمندان این دیدگاه افراطی را ترویج می‌کنند که آموزش فرگشت در مدارس خطرناک است، زیرا کودکان را تشویق می‌کند تا خود را حیوانی «حقیر» بدانند و به آنها اجازه دزدی، تجاوز و قتل را می‌دهد. خیلی‌ها این نگرانی را به من ابراز کرده‌اند و به طور شگفت انگیزی عمومیت دارد. به نظر می‌رسد باورمندان از صمیم قلب نگران هستند که نظریه‌ی فرگشت می‌تواند مردم را تبدیل به وحشی کند. البته مبنایی برای این نگرانی وجود ندارد. کافیست سرسخت‌ترین دانشمندان طرفدار فرگشت را در نظر بگیرید. نرخ تجاوز جنسی و قتل در میان این افراد قطعا به صورت قابل توجهی بالاتر از فعالان ضد فرگشت نیست. من هیچ داده‌ای برای حمایت از آن ندارم، اما شرط می‌بندم که دانشمندان فرگشتی جهان، به طور متوسط، قانونمندتر از اکثر گروه‌های دیگر مردم در جهان هستند.

این اتهام باورمندان مبنی بر اینکه درک و پذیرش فرگشت باعث تحریک بداخلاقی، جنایت یا هرج و مرج می‌شود، بی معنی است. درک این که تعداد زیادی از شواهد غیر قابل انکار فسیلی و ژنتیکی نشان می‌دهد که اشکال زندگی در طی میلیون‌ها سال تغییر کرده است، به هیچ کس چراغ سبزی برای آسیب رساندن به مردم نشان نمی‌دهد. باورمندانی که فکر می‌کنند ما نمی‌توانیم بدون آفرینش‌گرایی اخلاقی باشیم، متأسفانه با این ایده گمراه می‌شوند که باید خدایان تهدیدگری با رعد

t.me/AVAYeBUF

و برق بالای سرمان ایستاده باشند که در صورت رفتار نادرست ما را مجازات کنند. افراد تنها بر اساس دلایل طبیعی قادر به رفتار اخلاقی هستند. دانشمندان میمون‌هایی را مشاهده کرده‌اند که همدردی و مشارکت را در طبیعت نشان می‌دهند. این به نظر من رفتار اخلاقی است. این «حیوانات پست» شراکت کرده و به یکدیگر کمک می‌کنند زیرا طبیعی است که این کار را انجام دهند، زیرا آنها این کار را یاد گرفته‌اند و به این دلیل که به گروه کمک می‌کند تا زنده بمانند. بعید است که شامپانزه‌ها به این دلیل که به خدای میمون اعتقاد دارند رفتاری اخلاقی از خود نشان دهند. اگر آنها می‌توانند این کار را انجام دهند، ما هم می‌توانیم. در واقع، انسان‌ها هر روز در سرتاسر جهان بدون خدا رفتار اخلاقی دارند. به یاد داشته باشید، امروزه میلیون‌ها بی‌ایمان زنده و سالم هستند و زندگی آرام، صلح‌آمیز و مثبتی دارند.

ترس و نفرت بسیاری از باورمندان از فرگشت غم انگیز است زیرا داستان فرگشت انسان و تمام حیات هیجان انگیز، الهام بخش و مهم است. ما هرگز نمی‌توانیم واقعاً خود یا دنیای اطراف خود را بدون درک فرگشت درک کنیم. فکر کردن به مسیر طولانی زندگی که به من منجر شد، مرا هیجان زده می‌کند. من از آن نشاط گرفته‌ام. مطمئناً احساس تحقیر نمی‌کنم زیرا به جای خاک جادویی، از یک استرالوپیتکوس فرگشت کرده‌ام. همچنین مطمئن هستم که پذیرش فرگشت هرگز مرا به کشتن یک همنوع برای پیشرفت در زندگی سوق نخواهد داد.

یک بار چند هفته را در بوته‌زارهای شرق آفریقا گذراندم. روزی نگذشت که به این احتمال فکر نکنم که ممکن است یک هومو ارکتوس یا هومو ارگستر در همان نقطه‌ای که من بودم ایستاده باشد. می‌نشستم و به افق چشم می‌دوختم، به حشرات گوش می‌دادم و باد را حس می‌کردم – شاید دقیقاً مانند اجداد دور خودم که زمانی این کار را کرده باشند. سعی کردم زندگی ناهموارشان و استفاده مبتکرانه آنها از آتش و ابزار سنگی را تصور کنم. نه شرمنده بودم، نه تحقیر شده بودم و نه بی اخلاق. احساس غرور می‌کردم که با چنین آدم‌های خوبی که کارهای بزرگی را با این همه چیز کم انجام می‌دادند، مرتبط بودم. غم انگیز است که بسیاری از مردم هرگز به چنین چیزهایی فکر نمی‌کنند، زیرا آنها اطلاعات کمی‌از داستان انسان دارند.

فرگشت نظریه ریسمان یا حساب دیفرانسیل و انتگرال نیست. این یک مفهوم نسبتا ساده است که هر کسی می‌تواند آن را درک کند. فرگشت به سادگی توضیح می‌دهد که چگونه زندگی در طول زمان تغییر می‌کند. برخلاف تبلیغات خلقت‌گرایان، فرگشت مستقیماً در مورد چگونگی شروع زندگی

avayebuf.com

چیزی نمی‌گوید، فقط درباره چگونگی تغییر زندگی صحبت می‌کند. این تغییرات در درجه اول به دلیل (۱) جهش ژنتیکی و (۲) انتخاب طبیعی اتفاق می‌افتد. جهش ژنتیکی فقط یک عبارت فانتزی برای شگفتی‌های کوچکی است که در ژن‌ها ظاهر می‌شود. این جهش‌ها در بیشتر مواقع هیچ معنایی ندارند. گاهی اوقات آنها بد هستند. با این حال، گاهی اوقات، آنها به حیوان یا گیاه مزیت کوچکی نسبت به سایرین در محیطی که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنند، می‌دهند. وقتی این اتفاق می‌افتد، انتخاب طبیعی می‌تواند رخ دهد. کسانی که این مزیت را از والدین خود به ارث برده‌اند، نسبت به کسانی که فاقد آن هستند، اندکی بیشتر احتمال دارد که زنده بمانند، موفق شوند و فرزندان بیشتری داشته باشند. ممکن است موردی باشد که یک حیوان کمی‌سریع‌تر، کمی‌بلندتر، پا بلندتر، پا کوتاه‌تر، کوچک‌تر، بزرگ‌تر، یا هر چه در محیط معین مهم است باشد. در نهایت، در طول نسل‌های بسیار، افراد با این مزیت می‌توانند بر گونه‌ها تسلط پیدا کنند. وقتی این امر برای میلیون‌ها سال ادامه دارد، به راحتی می‌توان دید که چگونه تغییرات تدریجی می‌توانند به دگرگونی‌های شگرف منجر شوند.

حالا چرا درک این موضوع باعث بی‌اخلاقی کسی می‌شود؟ چه کسی در عقل خود این را توجیهی برای نسل کشی یا تبعیض می‌بیند؟ فرگشت بد نیست. ممکن است این روش خشن، بی رحمانه و بی تفاوت طبیعت باشد، اما این آنچنان که افراد گمراه یا ناصادق ادعا می‌کنند، فرمولی برای نابودی انسان نیست. آموزش به کودکان که چگونه زندگی روی زمین در طول زمان تغییر می‌کند بیشتر از اینکه به آنها آموزش دهد که زمین به دور خورشید می‌چرخد، را وادارشان نمی‌کند که عقل خود را از دست داده و به جنایت روی بیاورند.

فرگشت موضوع جذابی است. غم انگیز است که بسیاری از باورمندان پرونده‌ی آن را می‌بندند زیرا به اشتباه تصور می‌کنند که درک آن بسیار پیچیده یا اصلا دروغ است. آنها چیزی را از دست می‌دهند که احتمالاً قدردانی آنها را نسبت به حیات و زندگی خود به طور کلی افزایش می‌دهد. عجیب‌تر از همه این است که برای ادامه‌ی اعتقاد به خدایان، حتی لازم نیست فرگشت را رد کرد. بسیاری از باورمندان این تصور را دارند که یا باید این درست باشد یا آن. اگرچه بسیاری از رهبران مذهبی آن را به این شکل ارائه می‌کنند، اما این درست نیست. میلیون‌ها مسیحی، مسلمانان، هندو، یهودی و سایر باورمندان در سراسر جهان وجود دارند که می‌پذیرند فرگشت واقعی است. آن‌ها فسیل‌های موجود در موزه‌ها را می‌بینند، توضیحات معقول دانشمندان را می‌شنوند، و می‌توانند بدون اینکه اعتقادشان به خدا را کنار بگذارند، آن را بپذیرند. دانشمند فرانسیس کالینز،

t.me/AVAYeBUF

رهبر پروژه ژنوم انسان، معتقد است که عیسی یک خدای واقعی است در حالی که به طور همزمان می‌پذیرد که فرگشت واقعی است. البته او چاره‌ای جز پذیرش فرگشت ندارد، زیرا در غیر این صورت کار او معنایی ندارد. کالینز توانست باور خود را در مورد فرگشت به گونه‌ای تغییر دهد که با واقعیت آشکاری که پیش از خود می‌دید مطابقت داشته باشد. سایر ایمانداران باید حداقل به‌اندازه‌ی کالینز پیش بروند. او و بسیاری دیگر مانند او نشان می‌دهند که می‌توان به خدایی ایمان داشت، بدون اینکه این موضع پوچ را اتخاذ کرد که حیات فرگشت نمی‌یابد. باورمندان هرگز نباید به خود اجازه دهند که گمراه شوند و فکر کنند که باید بین فرگشت و اعتقاد به خدا یکی را انتخاب کنند. شما می‌توانید هر دو را داشته باشید، همانطور که بسیاری از افراد این کار را می‌کنند.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۷

Mayr, Ernst. What Evolution Is. New York: Basic Books, 2001 .

کتابی برجسته فرگشت توسط یک دانشمند بزرگ.

Zimmer, Carl. Evolution: The Triumph of an Idea. New York: HarperCollins, 2001

این کتاب همراه سری PBS به همین نام است. این کتاب برای کسانی که در مورد فرگشت شک دارند یا فقط می‌خواهند آن را بیشتر بفهمند، خواندنی مناسب است. شامل فصل "در مورد خدا چی؟" که به مناقشه فرگشت و آفرینش گرایی می‌پردازد.

avayebuf.com

فصل ۸

دنیای ما بیش از آن زیباست که یک تصادف باشد

در مصاحبه‌ای با جین سرنان، فضانورد آپولو، آخرین انسانی که روی ماه قدم گذاشت، از او پرسیدم که آیا در بین وظایف برنامه‌ی شلوغ خود برای اکتشاف و تنظیم آزمایش‌ها زمانی برای تأمل عمیق دارد؟ سرنان یکی از شیواترین فضانوردان اولیه است و از بازگو کردن احساساتش در زمانی که روی سطح ماه ایستاده بود و به خانه‌ی دوردست خود نگاه می‌کرد، ابایی نداشت.

سرنان گفت: «وقتی به عقب، به زمین نگاه می‌کنید، بسیار قدرتمند، بسیار قدرتمند و زیبا است. جهان بیش از آنی زیباست که تصادفی اتفاق بیفتد. باید چیزی یا کسی بزرگتر از ما باشد که همه‌ی آن را کنار هم گذاشته باشد. وقتی روی ماه ایستادم، در نقطه‌ای از فضا و زمان ایستادم که شاهد دیدار علم با رقیب خودش بودم. علم دیگر نمی‌توانست آنچه را که من در آن مقطع زمانی شاهد بودم توضیح دهد.»

این هیجان انگیز است که تصور کنید چه حسی ممکن است داشته باشد که جای پای سرنان بایستید و زمین کوچک را دویست و چهل هزار مایل دورتر ببینید. به لطف عکس‌های گرفته شده توسط فضانوردان، ما می‌توانیم حداقل شمه‌ای از آن تجربه را احساس کنیم. عکس‌های سیاره ما که با عکس کلاسیک "Earthrise" که از مدار ماه در طول ماموریت آپولو ۸ در سال ۱۹۶۸ گرفته شد آغاز شد، بارها آن را به همان شکلی که هست نشان داده‌اند، واحه‌ای درخشان از زندگی و امید در تاریکی سرد فضا. در جریان ماموریت آپولو ۱۷، آخرین پرواز فضایی سرنان، یکی از خدمه، احتمالا جک اشمیت، عکسی درخشان از زمین گرفت. این عکس با نام مستعار «مرمر آبی» ممکن است به دلایل واضح پرکاربردترین عکس در تاریخ باشد، زمین با ابرهای سفید چرخان و دریاهای آبی خنک به طرز خیره کننده‌ای در عکس زیبا است. این همه حیات، این همه قابلیت، همه در آن دنیای کوچک وجود دارد. مشاهدات زمین از فضا می‌تواند افکاری عمیق و حتی احترامی

t.me/AVAYeBUF

عمیق‌تر را تحریک کند. اما آیا هیبت و تحسین دلیل خوبی برای نتیجه گیری از وجود خدایان است؟ آیا پیچیدگی و زیبایی زمین نشان می‌دهد که آن را لزوما خدا ساخته است؟ بسیاری از باورمندان ادعا می‌کنند که این زیبایی فراوان بازتابی از دست ساخته‌های خدای آنهاست، دلیلی بر واقعی بودن او. اما اگر از اینجا در سطح زمین به دنیای ما نگاهی عمیق‌تر بیندازیم، آیا این ادعا پابرجاست؟

در پاسخ به ادعاهایی در مورد زیبایی «خدادادی» دنیای ما، هیچ جایی بهتر از خودمان برای شروع وجود ندارد. به عقیده بسیاری از باورمندان، نوع انسان گل سرسبد دستاورد خدایان مختلف خالق است. می‌گویند خدایانی که جهان و تمام زندگی آن را ساختند، با کرم‌ها و پرندگان به عنوان دست گرمی آغاز کرده، اما سپس ما را، گل سرسبد را، ساختند. حتی برخی ادیان ادعا می‌کنند که ما به شکل خدا ساخته شده ایم.

زیبا؟

ما؟

اگر همانطور که برخی ادیان ادعا می‌کنند توسط یک خدای قدرتمند، دانا و کاملاً خوب طراحی و خلق شده ایم، پس چگونه قاتلان زنجیره ای، برده داری و جنگ‌ها را توضیح دهیم؟ چرا یک خدای خوب که آینده را می‌داند به خود زحمت می‌دهد شکلی از زندگی بسازد که می‌دانست به جنگ، قتل، تجاوز، دزدی، و به طور کلی مانند بسیاری از ما به رفتاری غیر قابل کنترل و دیوانه‌وار ختم می‌شود؟ بسیاری از باورمندان با این ادعا که خدایشان به ما خودمختاری یا «اراده‌ی آزاد» داده است، سعی می‌کنند رفتار وحشتناکی را که در نوع ما مشترک است، توضیح دهند. اما این ربطی به موضوع ندارد. یک خدای دانا از قبل می‌دانست که ما قرار است چه انتخاب‌هایی داشته باشیم و چگونه به نتیجه برسیم. پس چرا او ما را به این شکل خلق می‌کند؟ چرا یک خدای خوب می‌تواند زمینه این همه بدبختی و رنج را فراهم کند؟ چرا یک خدای خوب آگاهانه موجودات قبیله‌ای را می‌سازد که در برابر ترس و نفرت آسیب پذیر هستند؟ اگر می‌دانست ما در نهایت برادران‌مان را به قتل می‌رسانیم و فرزندان خواهران‌مان را گرسنگی می‌دهیم چرا او با طراحی به وضوح بد، کار را پیش می‌برد؟

علیرغم مشکلات فراوان‌مان، من با باورمندان موافقم که حیات روی زمین، از جمله نوع بشر، عمیقاً زیباست، تقریباً به شکل جادویی. یک دونده‌ی المپیک و لبخند یک کودک، برای چشمان انسان به طرز غیرقابل مقاومتی پر زرق و برق است. من تا آن حد از شکست‌هایمان ناامید نیستم که

avayebuf.com

نتوانم دستاوردهایمان را ببینم. با این حال، همه‌ی ما باید به‌اندازه کافی صادق باشیم تا بپذیریم که زیبایی گونه‌ی ما با زشتی آن حداقل در رقابت است.

اگر مشکوک هستید که من خیلی به نوع بشر سخت می‌گیرم، این آمار را در نظر بگیرید:

- امروزه حدود بیست و هفت میلیون برده در جهان وجود دارد. این بیشتر از آن چیزی است که در آغاز قرن نوزدهم وجود داشت، زمانی که برده داری در بریتانیای کبیر و ایالات متحده‌امریکا قانونی بود. (لیچ ۲۰۰٤)
- حدود نیمی‌از مردم روی با کمتر از دو دلار در روز برای زنده ماندن در تقلا هستند (سازمان ملل متحد).
- بیش از ۷۸۰ میلیون بزرگسال قادر به خواندن و نوشتن نیستند. (سیا)
- بیش از یک میلیارد نفر به آب نوشیدنی سالم دسترسی ندارند (سازمان بهداشت جهانی)
- بیش از دو میلیارد نفر به بهداشت اولیه دسترسی ندارند. (سازمان بهداشت جهانی)
- جهان بیش از یک تریلیون دلار در سال برای صنعت نظامی هزینه می‌کند. برای جنگ یا آماده شدن برای جنگ. (Global Security)
- حدود نیمی‌از کودکان جهان در فقر شدید زندگی می‌کنند. (یونیسف)
- سالانه بیش از نه میلیون کودک به دلیل فقر می‌میرند. این تقریباً بیست و پنج هزار کودک در روز است. (یونیسف)

«زیبا» ممکن است یکی از ویژگی‌های ما باشد، اما قطعاً توصیف کاملی از گونه‌ی ما نیست. برای هر چیز جذاب که در ما می‌توان سراغ کرد، به راحتی می‌توان آن را با چیزی منفور مطابقت داد. ما به‌اندازه‌ی کافی برای تغذیه، خانه و آموزش تمام کودکان باهوشیم، اما ما ترجیح می‌دهیم این کار را انجام ندهیم. یک نفر چشم‌اندازی برای خود ترسیم می‌کند، دیگری آن را با بمب‌های خوشه‌ای تکه تکه می‌کند.

با این حال، هر چقدر که می‌توانیم بد باشیم، رنج بی‌اندازه‌ی حیات موجودات غیرانسانی برای این ادعا که دنیای ما نتیجه زیبای خلقت خداست، چیزی فراتر از یک چالش است. بله، در طبیعت زیبایی زیادی وجود دارد. من تجربه‌ی مستقیمی دارم. در یک شب سیاه با قایق کوچکی در رودخانه مومون در جنگل بارانی آمازون پارو زدم، جایی که سمفونی موجودات مرا به وجد آورد. یا وقتی

t.me/AVAYeBUF

که در یک بالون هوای گرم در فاصله چند صد فوتی ماسای مارای کنیا اوج می‌گرفتم، زرافه‌ها را تماشا می‌کردم که زیر سرم تکان می‌خوردند و آفتاب صبحگاهی طلوع می‌کرد. یا در یک غواصی کوتاه از مشاهده‌ی شگفتی‌های فراموش نشدنی در آب‌های عمیق لذت بردم. هر چند که ممکن است خاطره انگیز باشند، اما چنین برخوردهایی با زیبایی هرگز نمی‌تواند باعث شود که جنبه‌ی زشت طبیعت را نادیده گرفته یا انکار کنم.

این یک واقعیت است که روال روزمره زندگی روی زمین حمام خونی مداوم از ترس، رنج و مرگ است. هیچ فیلم ترسناک‌هالیوودی نمی‌تواند به پای واقعیت وحشتناک یک دقیقه از فعالیت در قلمرو حیوانات برسد. در هر لحظه از هر روز، طبق معمول حیوانات زنده خورده می‌شوند یا حتی اندام‌های داخلی آنها توسط انگل‌ها بلعیده می‌شوند. به عنوان مثال، برخی از حشرات زمانی که توسط یک گونه‌ی خاص از زنبورهای خزنده فلج می‌شوند، به این سرنوشت وحشتناک دچار می‌شوند. این زنبور یک تخم را به بدن قربانی تزریق می‌کند و آن را به اتاقک جوجه کشی برای فرزندانش تبدیل می‌کند. همانطور که لارو رشد می‌کند، به آرامی‌میزبان زنده‌ی خود را از داخل به بیرون می‌خورد. لارو مراقب است تا حیاتی‌ترین اندام‌ها را برای همیشه حفظ کند تا میزبان تا زمانی که ممکن است تازه و زنده بماند. من یک ویدیو از این فرآیند دیده‌ام. زیبا نیست.

در آفریقا دو توله شیر را دیدم که گورخری را که شیرهای بزرگتر گله آن را زمین زده بودند می‌جویدند. حتی در حالی که تلاش می‌کردند شکمش را پاره کنند تا روده‌های گرم را ببلعند، قربانی آن‌ها هنوز زنده بود. تماشای یک حیوان که چنین بدبختی را تجربه می‌کند، دشوار بود. من هرگز چهره‌های غرق در خون و هیجان وحشیانه در چشمان توله شیرها را فراموش نمی‌کنم، اما نمی‌توانیم زنبور انگلی یا توله شیر را به خاطر چنین رفتار وحشتناکی سرزنش کنیم. آنها صرفاً آنچه را که طبیعت از آنها می‌خواهد انجام می‌دهند.

یا، همانطور که باورمندان ممکن است بگویند، آنها صرفاً کاری را انجام می‌دهند که خدای آفریننده‌ی آنها از آنها خواسته است. به نظر من درک توضیح دوم کمی‌دشوارتر است.

شکست و درد هنجار زندگی در این سیاره است، شکار و انقراض قانون است. دانشمندان تخمین می‌زنند که از تمام گونه‌هایی که تاکنون زندگی کرده‌اند، بیش از ۹۸ درصد آنها منقرض شده‌اند. اگر کارهای روزمره قلمرو حیوانات در این «دنیای زیبا» کار یک خداست، پس مطمئنم که تقریباً هر یک از ما اگر آن قدرت جادویی را می‌داشتیم، می‌توانستیم خیلی بهتر عمل کنیم. دست

avayebuf.com

یافتن به سیستمی که انسانی تر یا زیباتر از کشتار مستمر و شکست دائمی که روز و شب اینجا در «مرمر آبی» جریان دارد باشد، نمی‌توانست خیلی سخت باشد. برای شروع، ما می‌توانیم زندگی را بر اساس فتوسنتز و شیمی‌سنتز قرار دهیم تا از این جنون شکاری که دنیای ما را با این همه خون آلوده می‌کند اجتناب کنیم. اگر انسانی با حداقل حس نجابت این دنیا را خلق می‌کرد، ممکن بود این همه پشه را نداشتیم که با انتقال ویروس به جریان خون میلیون‌ها انسان از جمله کودکان، بدبختی و مرگ را در کشورهای در حال توسعه گسترش می‌دهند. پس از آن، می‌توان ویروس‌های کشنده را از نسخه‌ی آفرینش خارج کرد و دیگر نگران پشه‌ها یا آن میکروب آنفولانزای وحشتناکی که میلیون‌ها نفر را در قرن بیستم کشت نبودیم. بسیاری از گونه‌های باکتری‌ها مفید هستند، اما تعداد کمی‌وجود دارند که ممکن است بدون آنها وضعیت بهتری داشته باشیم. در دنیای با شفقتی که در ذهن ایجاد شده است، جمعیت گونه‌های مختلف را می‌توان به جای بیماری و شکار، با کاهش نرخ باروری کنترل کرد. چه کسی می‌داند که اگه من یا تو خلقش می‌کردیم این دنیا چه شکلی بود؟ با این حال، من مطمئن هستم که بسیار زیباتر از چیزی است که اکنون داریم، چیزی که باورمندان می‌گویند خدای آنها مسئول آن است.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۸

"Causes of Poverty: Poverty Facts and Stats." Global Issues, 2007. http://www.globalissues.org/Trade Related/Facts.asp.

Leach, Susan Llewelyn. "Slavery Is Not Dead, Just Less Recognizable" Christian Science Monitor, September 1, 2004.

"Military: World Wide Military Expenditures." Global Security.org. 2007. http://www.globalsecurity.org/military/world/spending.htm.

State of the World's Children 2008. UNICEF report, January 2008. http://www.unicef.org.

"Water Sanitation and Health: Health through Safe Drinking Water and Basic Sanitation." World Health Organization (WHO). http://www.who .int/water sanitation_health/mdg 1/en/index.html.

The World Factbook. Central Intelligence Agency (CIA). https://www.cia gov/library/publications/the-world-factbook/index.html.

Zimmer, Carl. Parasite Rex: Inside the Bizarre World of Nature's Most Dangerous Creatures. New York: Free Press, 2000. Required reading for all those who think nature is nothing more than sweet-smelling flowers and pretty waterfalls.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۹

خدای من کائنات را آفرید

برای من، بسیار بهتر است که جهان را آنگونه که واقعا هست درک کنم تا اینکه در توهم پافشاری کنم، هرچند رضایت بخش و اطمینان بخش.

-کارل سیگان

جهل بیشتر از دانش باعث ایجاد اعتماد به نفس می‌شود. کسانی ادعا دارند که این یا آن مشکل هرگز با علم حل نخواهد شد، کسانی هستند که کم می‌دانند نه کسانی که بسیار می‌دانند.

-چارلز داروین

یک توجیه کلاسیک برای اعتقاد به خدا، وجود جهان و هر آنچه در آن است، می‌باشد. باورمندان می‌گویند چگونه هر چیزی غیر از خدا می‌تواند مسئول تریلیون‌ها سیاره و ستاره که در بین میلیاردها سال نوری فضا پخش شده‌اند باشد؟ آنها می‌گویند غیر قابل تصور است که همه‌ی اینها به خودی خود اتفاق افتاده است. آنها می‌پرسند زندگی چگونه می‌تواند که بدون خدا رشد داشته باشد.

این یک دلیل بسیار جذاب برای باور بسیاری از مردم است و به راحتی می‌توان دلیل آن را فهمید. هر فرد متفکری که به ستاره‌ها نگاه می‌کند، به گرند کنیون خیره می‌شود، یا یک پروانه‌ی در حال پرواز را تماشا می‌کند، نمی‌تواند جلوی تعجب خود را بگیرد که چگونه همه‌ی این‌ها اتفاق افتاده است. توضیح «خدای من این کار را کرد» ساده، راحت و اطمینان بخش است. البته مشکل این است

avayebuf.com

که مطلقاً هیچ چیز برای توجیح این که امتیاز وجود هستی را به یک خدایی داد، وجود ندارد. بله، به‌طور غیرقابل درکی بزرگ و پیچیده به نظر می‌رسد، و بله، سؤالات زیادی وجود دارد که تاکنون دانشمندان را سرگردان کرده است. برخی از اسرار جهان ممکن است هرگز حل نشوند. اما این جهل است نه مدرک.

متأسفانه، بهترین توضیح علمی که امروز برای منشأ جهان داریم برای مردم دشوار است و برای برخی باور کردن آن‌ها بسیار عجیب است. به آن نظریه «انفجار بزرگ» می‌گویند و صرف ذکر آن باعث خنده‌ی برخی باورمندان می‌شود. آنها آن را رد کرده و از بررسی شواهد آن خودداری می‌کنند. با این حال، سایر باورمندان، انفجار بزرگ را به عنوان «اثبات» خلقت خدای خود می‌پذیرند. شروع ناگهانی مانند بیگ بنگ به خوبی با بسیاری از داستان‌های آفرینش مذهبی مطابقت دارد. اما آیا انفجار بزرگ کار دست یک خداست؟ آیا دلیلی یا اشاره‌ای وجود دارد که به وجودی الهی در پشت این رویداد بزرگ اشاره کند؟

رویداد بزرگ؟ ابتدا باید کمی درباره‌ی انفجار بزرگ بدانیم. چارلز سایف در کتاب آلفا و امگا شرح خوبی ارائه می‌دهد:

> در نگاه اول تاریخ کیهان به گونه‌ای که دانشمندان می‌گویند تقریباً به اندازه‌ی داستان‌های عرفای یونانی یا داستان نویسان آفریقایی دور از ذهن به نظر می‌رسد. با این حال، بر خلاف اسطوره‌های باستانی، هر بخش از روایت علمی با شواهد علمی محکم پشتیبانی می‌شود... و هر چقدر هم که این داستان عجیب به نظر برسد، دانشمندان مجبور شدند آن را بپذیرند، تا مشاهدات خود از آسمان‌ها را توضیح دهند. مانند بسیاری از اسطوره‌های باستانی، آغاز جهان همانطور که علم مدرن می‌بیند، با هیچ چیز آغاز می‌شود. فضایی وجود ندارد؛ هیچ زمانی وجود ندارد حتی جای خالی هم نیست. هیچ چیزی نیست.
>
> در یک لحظه، هیچ چیز چیزی می‌شود. انفجار بزرگ در یک جرقه‌ی عظیم از انرژی، فضا و زمان را ایجاد می‌کند. هیچ کس نمی‌داند این انرژی از کجا آمده است – شاید این فقط یک رویداد تصادفی بود، یا شاید یکی از بسیاری از انفجارهای بزرگ مشابه بود. اما همه‌ی چیزهای جهان کنونی ما درون یک بذر کوچک ماده و انرژی وجود دارد. برای کسری از ثانیه جهان با سرعتی باورنکردنی منبسط می‌شود. جهان توسط یک انرژی که

t.me/AVAYeBUF

دانشمندان آن را خیلی خوب درک نمی‌کنند منبسط شد. تقریباً تمام مواد موجود در جهان در اولین دقایق خلقت متولد شده‌اند. (سایف ۲۰۰۳، ۸۹–۶۳)

بنابراین این دانشمندان سعی می‌کنند به ما بگویند که همه چیز (و منظور آنها واقعا همه چیزاست) در فضای کوچکی، کوچکتر از نقطه‌ی پایان این جمله فشرده شده بود. آنها ادعا می‌کنند که به دلایل نامعلومی، همه این مواد فشرده ناگهان شروع به جدا شدن از هم کردند و نتیجه‌ی آن رویداد همه چیز در جهان بود، در نهایت حتی ما. این یک داستان دیدنی و مسلماً به مشکل باور کردنی است. به نظر منطقی تر و محتمل تر از افسانه‌های متعدد خلقت در مورد تخم غول پیکری نیست که کیهان از آن بیرون می‌آید یا خدایان که صرفاً آرزوی وجود جهان را دارند. اما چیزی بسیار متفاوت در مورد انفجار بزرگ وجود دارد. این داستان، بر خلاف داستان‌های دیگر، از علم سرچشمه می‌گیرد و این بدان معناست که باید با شواهدی پشتیبانی شود. برخلاف هر توضیح دیگری که گونه ما برای آفرینش جهان ارائه کرده است، این یکی مشاهدات و آزمایشات علمی‌دارد که آن را تأیید می‌کند. این توضیح در مورد چگونگی شروع جهان یک باور نیست و نیازی به ایمان ندارد. با این حال، قطعی نیست و مانند هر چیز دیگری در علم، قابل تصحیح یا رد است. همچنین درک این نکته مهم است که حتی به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که چرا جهان آغاز شده است. نظریه‌ی انفجار بزرگ در حال حاضر توضیح نمی‌دهد که چه چیزی باعث انبساط ناگهانی این همه ماده‌ی فشرده شده است. این نظریه فرآیند را فقط پس از شروع آن توصیف می‌کند.

زمانی که مهبانگ برای اولین بار مطرح شد برای پذیرفتن آن برخی از دانشمندان آسان نبود. راحت‌تر بود به سادگی گفت که جهان بی‌نهایت است، بدون آغاز و پایان. اما علم بر اساس شواهد به سمت جایی به پیش برده می‌شود، و شواهد به انفجار بزرگ اشاره می‌کنند. جالب اینجاست که برخی از باورمندان ادعا می‌کنند که انفجار بزرگ کار خدای آنهاست و تا آنجا پیش می‌روند که آن را به‌عنوان اعتبار باورهای آفرینشی خود ذکر می‌کنند. (توجه داشته باشید که همیشه خدای «آنها» است و هرگز هیچ خدای دیگری پشت انفجار بزرگ نبوده است.) اما در حال حاضر هیچ چیزی وجود ندارد که نشان دهد خدایی با آن ارتباطی داشته است. بیگ بنگ یک نظریه ی بزرگ با اجزای متعدد است. کیهان شناسان هنوز روی آن کار می‌کنند تا ببینند چه چیزی باقی می‌ماند و چه چیزی خیر. همانطور که آنها اکتشافات انجام می‌دهند، ایده‌های اشتباه کنار گذاشته می‌شوند و تئوری بهبود می‌یابد. اگر مقدار زیادی از آن دور ریخته شود، کل نظریه کنار گذاشته می‌شود. به همین دلیل است که در حال حاضر انفجار بزرگ بر تمام داستان‌های آفرینش ادیان برتری دارد.

avayebuf.com

این یک نتیجه گیری انعطاف ناپذیر مبتنی بر باوری انعطاف ناپذیر نیست. این قانونی نیست که روی سنگ نوشته شده باشد که هرگز قابل تغییر نباشد، حتی ممکن است کسی نشان دهد که اشتباه است. بیگ بنگ یک توضیح جزئی عالی برای آغاز جهان ما است، اما فقط تا زمانی که شواهد آن را تایید می‌کند و نه یک ثانیه بیشتر.

باورمندانی که نظریه‌ی انفجار بزرگ به عنوان علم را در نهایت نردبانی برای رسیدن به دین می‌بینند، بهتر است سرعت خود را کاهش دهند و در نظر بگیرند که علم هنوز در مورد وجود هر خدایی کاملاً ساکت است، چه رسد به اینکه خدایی مسئول انفجار بزرگ باشد. بله، برخی از مردم بسیار تلاش می‌کنند تا این ارتباط را ایجاد کنند، اما نظر به شواهد آنها خارج از جریان اصلی هستند و دیدگاه اکثر کیهان شناسان و ستاره شناسان را نمایندگی نمی‌کنند. تا به امروز، همه‌ی ادعاها مبنی بر کشف یک خدا توخالی و اشتباه بوده‌اند. کیهان‌شناسی با وجود جملاتی که گاهی بر روی جلد کتاب‌ها و سرفصل‌های مجلات چاپ می‌شود، هیچ خدایی را آشکار نکرده است. بیشترین کاری که باورمندان در این زمان می‌توانند انجام دهند این است که به سؤالات بی پاسخ در مورد کیهان اشاره کنند و سعی کنند خدای خود را به عنوان پاسخ وصل کنند. اما درک کنید که آنچه‌امروز ممکن است مانند جادو یا خدا به نظر برسد، اغلب فردا تبدیل به یک درس علوم دبستان می‌شود.

نکته‌ی پایانی در مورد باورمندانی که خدای خود را در انفجار بزرگ می‌بینند این است که انتساب این رویداد به یک موجود فوق العاده باهوش لزوماً به این معنی نیست که این خدای آنها بوده است که فیوز را روشن کرده است. به همین راحتی می‌توانست خدای یک دین رقیب یا حتی خدای یک دین منقرض شده باشد. یا شاید نتیجه‌ی آزمایشی بود که توسط دانشمندان پیشرفته فناوری از کهکشان یا جهان دیگری انجام شد. مدارک برای این رویداد برابر با مدارک این ادعا است که خدای محبوب کسی این کار را انجام داده باشد. شاید ادیان ما همه‌ی اینها را اشتباه رفته باشند و واقعاً این بیگانگان بودند که جهان ما را شروع کردند. آنها حتی شاید بذر زندگی را در زمین پاشیده باشند. چگونه می‌توانیم تفاوت بین دانشمندان بیگانه و خدایان را بدانیم؟ من پیشنهاد نمی‌کنم که همه‌ی ما به بیگانگان فوق هوشمند به عنوان خالقان خود اعتقاد داشته باشیم. هیچ مدرک یا استدلال قانع کننده‌ای برای آن نیز وجود ندارد. من ایده‌ی بیگانگان فضایی را فقط برای اینکه به باورمندان نشان دهم که با تقریبا هر چیزی می‌توان یک راز ناگشوده را پر کرد مطرح کردم. بهتر است به سادگی اعتراف کنیم که در حال حاضر همه چیز را نمی‌دانیم.

t.me/AVAYeBUF

درک این نکته برای باورمندان مهم است که بین «خدای من این کار را کرد» و نظریه‌ی انفجار بزرگ تفاوت‌های مهمی‌وجود دارد. اولی نتیجه‌گیری غیرقابل انعطافی است که مبتنی بر ایمان است و هیچ مدرکی برای تأیید آن وجود ندارد. دومی یک نظریه‌ی علمی است که برگرفته از روش علمی و قابل اصلاح است. یک تصور غلط رایج که بسیاری از باورمندان درباره‌ی انفجار بزرگ دارند این است که خداناباوران آن را (به معنای مذهبی) «باور» می‌کنند. حتی برخی آن را مثل یک افسانه‌ی خلقت برای خداناباوران می‌نامند. این درست نیست. در حالی که نمی‌توانم به جای همه ناباورمندان صحبت کنم، اما مطمئنم که به آن گونه که مذهبی‌ها به داستان‌های خلقتشان باور دارند، تقریباً هیچ خداناباوری به انفجار بزرگ «باور» نمی‌کند. به عنوان مثال، اکثر مسیحیان، مسلمانان و یهودیان با مشکل بزرگی روبرو خواهند شد که این باور را که خدایشان جهان را آفریده است، کنار بگذارند. با این حال، خداناباورانی که انفجار بزرگ را به عنوان یک توضیح خوب بر اساس شواهد فعلی می‌پذیرند، بعید است که اگر شواهد گسترده‌ای در حمایت از «نظریه مهبانگ کوچک» جدید که نظریه انفجار بزرگ را واژگون می‌کند یافت شود، خشمگین یا از نظر احساسی ویران شوند. به راحتی می‌توان فرض کرد که خداناباوران خیابان‌ها را با گریه و دندان‌های به هم فشرده پر نمی‌کنند. هیچ خداناباوری تهدید نمی‌کند که دانشمندانی را که این کشف را انجام داده‌اند سر بریده و یا حتی آنها را می‌سوزانند. تردید وجود دارد که مدارس خصوصی آتئیستی در سرتاسر جهان ظاهر شوند تا علیرغم شواهد، تئوری انفجار بزرگ را به کودکان ادامه دهند. به احتمال زیاد آتئیست‌ها از پیشرفت علمی‌استقبال می‌کنند.

فرد باورمند می‌گوید، صبر کنید، انفجار بزرگ باید ناشی از چیزی بوده باشد. هیچ چیزی به خودی خود اتفاق نمی‌افتد. علم نمی‌تواند توضیح دهد که چه چیزی باعث انفجار بزرگ شد، اما باید علتی وجود داشته باشد و آن علت خدای من بود. این استدلال چندین سال است که بارها توسط خداناباوران پاسخ داده شده است، اما هرگز از بین نمی‌رود، بنابراین من نیز به آن پاسخ خواهم داد. این فرض که همه چیز باید ناشی از چیز دیگری باشد ممکن است نادرست باشد. از کجا کسی این را می‌داند؟ شاید بعضی چیزها بی نهایت و بی علت باشند. اما، اگر باورمندان درست می‌گویند و «همه چیز» دلیلی می‌طلبد، این بدان معناست که چیزی یا کسی باید خدایان آنها را نیز «سبب» شده باشد. آنها نمی‌توانند هم خر و هم خرما را داشته باشند. با این حال، اگر آنها بگویند که استثنایی از این قاعده وجود دارد و خدایان آنها می‌توانند وجود داشته باشند بدون اینکه چیزی باعث آنها شده باشد، جهان نیز می‌تواند به همین شکل وجود داشته باشد.

avayebuf.com

نکته‌ی اصلی در مورد چگونگی شروع جهان این است که هیچ کس دقیقاً نمی‌داند که چگونه اتفاق افتاده است. اما جهل ما از منشأ جهان دلیل بر وجود خدایان نیست. خداناباوران نمی‌توانند ادعا کنند که انفجار بزرگ وجود خدایان را رد می‌کند. باورمندان نمی‌توانند ادعا کنند که سؤالات بی پاسخ درباره انفجار بزرگ، جهان طبیعی خالی از خدایان را رد می‌کند. کسانی که طرف خدایان هستند باید راه دیگری برای توجیه باور خود بیابند زیرا کیهان شناسی در حال حاضر هیچ کمکی به آنها نمی‌کند.

کتابشناسی و توصیه‌هایی برای خواندن فصل ۹

Leeming, David, with Margaret Leeming. A Dictionary of Creation Myths New York: Oxford University Press, 1994.

Seife, Charles. Alpha and Omega: The Search for the Beginning and End of the Universe. New York: Penguin Books, 2003.

Weinberg, Steven. Facing Up: Science and Its Cultural Adversaries. Cambridge: Harvard University Press, 2001.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۱۰

ایمان به خدا من را خوشحال می‌کند

من شادی، شادی، شادی، شادی را در عمق قلبم دارم.

کجا؟ در عمق قلب من!

کجا؟ در عمق قلب من!

من شادی، شادی، شادی، شادی را در عمق قلبم دارم.

–"I've Got the Joy" (آهنگ مسیحی)

بسیاری از مردم حتی زمانی که با دلایل خوبی برای شک مواجه می‌شوند، همچنان به خدای خود اعتقاد دارند زیرا احساس خوبی دارند. اگر اعتقاد به خدا آنها را خوشحال می‌کند، چرا آن را زیر سوال ببریم؟ این توجیه برای اعتقاد ممکن است از نظر برخی وزن چندان عقلانی نداشته باشد، اما با این وجود شایسته‌ی توجه است. همانطور که به نظر می‌رسد ساده است، اما من آن را صادقانه و بسیار قابل دفاع‌تر از بسیاری از استدلال‌های گزافه‌ی دیگر می‌دانم که باورمندان برای خدایان ارائه می‌کنند. احساس خوبی دارد، بنابراین آنها این کار را می‌کنند. استدلال بر ضد این دلیل برای اعتقاد سخت است. بنابراین من نمی‌خواهم بر ضد آن استدلال کنم، حداقل نه مستقیم. از این گذشته، من افراد شاد و همچنین یک دنیای شاد را می‌خواهم. آخرین چیزی که می‌خواهم این است که به کسی ضد حال بزنم. با این حال، از آنجا که من متقاعد شده‌ام که مردم بدون خدا می‌توانند به همان اندازه شاد یا حتی شادتر باشند، از این دلیل رایج برای ایمان صرف نظر نمی‌کنم.

اول از همه، مهم است که در نظر بگیریم که آیا این خدای واقعی است که باورمندان را شاد می‌کند یا صرفاً چیزی در *فعل اعتقاد* به خداست که آنها را خوشحال می‌کند. مطمئناً با توانایی دین در شاد کردن برخی افراد مخالفت نمی‌کنم. من شادی مذهبی را از نزدیک دیده‌ام. آن را در چشمان

avayebuf.com

درخشان یک مرد هندوی پرستش‌گر در معبدی در نپال دیدم. یک بار در حالی که در یک کلیسای کوچک شهر فلوریدا مشغول آواز خواندن بودم خودم را در گردابی از لبخندها غرق کردم. آنقدر از آن لذت می‌بردم که اگر نمی‌دانستم شاید فکر می‌کردم از روح القدس پر شده‌ام. یک مرد مسلمان را تماشا کردم که در دمشق سوریه نماز می‌خواند. بیانش آنقدر قوی و جدی بود که حدس می‌زدم از چیزی دردی دارد یا عمیقاً در مشکل است. با این حال، وقتی نمازش را تمام کرد، در نمایشی از شادی خالص به من لبخند زد. در آن لحظه او ممکن بود خوشبخت ترین مرد تمام دنیا باشد. پس چگونه کسی می‌تواند این همه شادی مرتبط با دین را به چالش بکشد؟ چگونه کسی می‌تواند انکار کند که خدایان مردم را خوشحال می‌کنند در حالی که شواهد در همه جا به شکل باورمندان خندان وجود دارد؟ البته پاسخ این است که هیچ یک از اینها دلیلی بر چیزی جز توانایی *خود باور* و فعالیت‌هایی که همراه با آن برای الهام بخشیدن به شادی می‌باشد، نیست. پرستش کنندگان خوشحال هیچ چیزی را در مورد وجود خدایان ثابت نمی‌کنند. ممکن است ایمان و عبادت سرچشمه‌ی لذت باشد. ممکن است باورمندان مخالف باشند، اما محتمل ترین توضیح برای باورمندان شاد این است که معاشرت با دوستان در خلال مجالس عبادت، روند آرامش بخش دعا، آواز خواندن و گوش دادن به موسیقی، و تصور اینکه خدایی به شما اهمیت می‌دهد مسئول شادی است. هیچ خدای واقعی لازم نیست. باور نمی‌کنید؟ پس بودایی‌ها را چگونه توضیح می‌دهید؟

بودایی‌های ارتدوکس ثابت می‌کنند که دین می‌تواند مردم را خوشحال کند، حتی بدون خدا. برخلاف تصور بسیاری از غربی‌ها، بودایی‌های سنتی بودا را به عنوان خدا نمی‌پرستند. سید دارتا گوتاما، بودا، هرگز ادعا نکرد که خداست. از این رو بیشتر بودایی‌ها بی خدا هستند. با این حال، آنها هنوز ممکن است به سایر ادعاهای ماوراء طبیعی اثبات نشده مانند تناسخ اعتقاد داشته باشند. علاوه بر این، بودیسم می‌تواند گیج‌کننده باشد، زیرا برخی از نسخه‌های آن خدایان بسیاری را در خود گنجانده‌اند و برخی از بودایی‌ها به بودا احترام می‌گذارند و به گونه‌ای دعا می‌کنند که قویاً نشان می‌دهد که او را خدا می‌دانند. با این حال، این نباید تعجب آور باشد، زیرا همه‌ی ادیان منشعب می‌شوند، تغییر می‌کنند و در طول زمان نسخه‌های مختلفی ایجاد می‌کنند.

پس چگونه یهودیان، هندوها، مسیحیان، و مسلمانان که اعتبار شاد کردن خود را به خدای خود می‌دهند، بودایی‌هایی که اگر شادتر نباشند لااقل به همان اندازه خوشحال هستند را توضیح می‌دهند؟

t.me/AVAYeBUF

و شک نکنید که بودایی‌ها می‌توانند شاد باشند. شخصا می‌توانم آن را تضمین کنم. من با بسیاری از راهبان بودایی در نپال و تایلند روبرو شدم که شادی قابل توجهی از خود نشان دادند. آنها مردمی فوق العاده خونگرم و راضی بودند. صرفا بودن در کنار آنها باعث شد احساس خوشحالی کنم. هیچ‌کدام از آنها از من پول نخواستند، بنابراین من با خیال راحت می‌توانم آنها را صادق در نظر بگیرم که به اندازه‌ی که ظاهرشان نشان می‌دهد خوشحال باشند. اما برخوردهای تصادفی من در سراسر جهان برای قضاوت کلی کافی نیست. مطالعات علمی خیلی بهتر است. در واقع یک مطالعه، نشان می‌دهد که بودایی‌ها ممکن است شادترین مردم مذهبی در کل جهان باشند، علی رغم اینکه به خدا اعتقاد ندارند. در سال ۲۰۰۳، محققان مرکز پزشکی دانشگاه کالیفرنیا در سانفرانسیسکو گزارش دادند که اسکن‌های مغزی نشان می‌دهد که آزمایش شوندگان بودایی احتمالاً شادتر و آرام‌تر از سایر افراد هستند.

پل اکمن، یکی از پژوهشگران، گفت: «معقول‌ترین فرضیه این است که چیزی در مورد عمل وجدانی بودایی وجود دارد که منجر به آن نوعی از خوشبختی می‌شود که همه‌ی ما به دنبال آن هستیم». مطالعه دوم توسط دانشمندان دانشگاه ویسکانسین نشان داد که مغز آزمایش‌شوندگان بودایی فعالیت غیرعادی بالایی در ناحیه مرتبط با احساسات مثبت، خودکنترلی و خلق و خوی نشان می‌دهد (BBC 2003).

به‌عنوان یک فرد مؤدب و مثبت که اتفاقاً بی‌ایمان است، هیچ تمایلی ندارم کسی را ناراضی ببینم یا چیزی را که به عنوان منبع شادی به آن وابسته است از دستش بگیرم. اما دلیلی وجود ندارد که باورمندان از به چالش کشیدن دلایل اعتقادی خود اجتناب کنند. واقعیت این است که می‌توان یک خداناباور بود و همچنان بسیار خوشحال بود. من اثبات زنده‌ی آن هستم. من خیلی بیشتر از اینکه اخم کنم لبخند می‌زنم و زندگی‌ام تا امروز را در کل فوق العاده شاد توصیف می‌کنم. اما من فقط یک نفر هستم. در مورد کل جهان چطور؟ آیا واقعاً خدایان شادی را به ذهن پرستندگان خود تزریق می‌کنند؟ اگر چنین است، می‌توان انتظار داشت که باورمندان در کل شادتر از خداناباوران باشند. بیایید ببینیم که آیا این واقعیت دارد.

اگرچه برخی از مطالعات نشان داده‌اند که افرادی که در مراسم مذهبی شرکت می‌کنند نسبت به افرادی که شرکت نمی‌کنند شادتر هستند، اما تصویر کلی کاملاً متفاوت است. آدریان وایت،

avayebuf.com

روانشناس دانشگاه لستر، با تجزیه و تحلیل بیش از صد مطالعه که هشتاد هزار نفر را در سراسر جهان مورد سوال قرار دادند «نقشه جهانی شادی» را ایجاد کرد.(Science Daily 2006)

اگرچه هدف این مطالعه نبود، اما یافته‌های او تا حدودی رابطه بین اعتقاد به خدایان و شادی را روشن می‌کند. کار وایت به وضوح نشان می‌دهد که سطوح بالای باور، سطوح بالایی از شادی را برای جوامع تضمین نمی‌کند. بر اساس داده‌ها، به نظر می‌رسد سطوح بالای بی‌باوری بیشتر برای شادی کلی جامعه مفید است تا باور. طبق تحقیقات وایت، ده ملت برتر شاد روی زمین عبارتند از:

۱. دانمارک

۲. سوئیس

۳. اتریش

٤. ایسلند

٥. باهاما

٦. فنلاند

۷. سوئد

۸. بوتان

۹. برونئی

۱۰. کانادا

چیزی که بلافاصله در مورد این رتبه بندی خودنمایی می‌کند این است که شادترین کشور جهان نیز یکی از کم مذهبی‌ترین کشورهای جهان است. دانمارک در شادی اول و از نظر درصد افراد بی‌دین در میان شهروندانش در جهان سومین است. طبق تحقیقات فیل زاکرمن (۲۰۰٥) جامعه شناس، بین ٤۳ تا ۸۰ درصد دانمارکی‌ها به خدای شخصی اعتقاد ندارند. این باید برای باورمندانی که فکر می‌کنند اعتقاد به خدا کلید خوشبختی است، شگفت‌انگیز باشد.

t.me/AVAYeBUF

سوئیس در فهرست خوشبختی در رتبه دوم قرار دارد و همچنین یکی از سکولارترین کشورهای جهان است و در بین بیش از یکصد و هفتاد کشور تحلیل شده توسط زاکرمن، رتبه بیست و سوم را از نظر «خداناباوری ارگانیک» دارد. (خداناباوری ارگانیک یک بی اعتقادی انتخابی است. رتبه بندی زاکرمن ناباورمندان در میان جوامع توتالیتر یا استبدادی را در نظر نمی‌گیرد که در آنجا دولت ممکن است کوشش کند اعتقاد را به شهروندان تحمیل کند و گزارش نوع دین توسط خود شخص ممکن است خطر آزار و شکنجه در پی داشته باشد.)

اتریش، سومین در خوشبختی، در میزان بی‌اعتقادی درست پس از سوئیس قرار دارد و ۱۸ تا ۲۶ درصد از جمعیت آن خود را خداناباور، آگنوستیک یا بی‌ایمان توصیف می‌کنند. ایسلند سرد اما شاد پس از اتریش و همچنین رتبه بالایی در بی‌ایمانی دارد (بیست و هشتمین با ۱۶ تا ۲۳ درصد افراد بی‌ایمان). باهاما در فهرست پنجاه کشور برتر بی‌ایمانان قرار ندارد، اما فنلاند در رتبه ششم شادی و در رتبه هفتم بی‌ایمانی قرار دارد و ۲۸ تا ۶۰ درصد از جمعیت آن با خوشحالی راه خود را برای زندگی بدون خدا پیدا می‌کنند. سوئد، هفتمین در مقیاس شادی، با ٤٦ تا ۸۵ درصد بالاترین درصد خداناباوری ارگانیک را در بین کشورهای دیگر در جهان دارد. درآمد سرانه بوتان کمتر از هزار دلار در سال است و اکثر مردم آن بودایی هستند و هیچ اعتقادی به یهوه، عیسی یا الله ندارند. با این وجود، مردم این کشور کوچک هیمالیا از نظر شادی در ردیف ده کشور برتر جهان قرار دارند.

برونئی اسلامی رسماً در رتبه نهم شادی تحقیق آدریان وایت قرار دارد و مسیحیان را به این فکر می‌اندازد که چگونه این مردم می‌توانند بدون حضور عیسی در زندگی‌شان تا این حد شاد باشند. شاید این الله باشد، یا شاید این اقتصاد نفت خیز برونئی است که آنها را بسیار خوشحال می‌کند، اما مطمئناً عیسی یا هیچ یک از خدایان هندو نیست. رتبه‌ی دهم در رتبه بندی شادی جهانی، کانادا است، کشور دیگری با درصد نسبتاً بالایی از بی‌ایمانان. به گفته زاکرمن، کانادای شاد از نظر درصد شهروندان غیرباورمند در رتبه‌ی بیستم جهان قرار دارد، به طوری که ۱۵ تا ۳۷ درصد از جمعیت آن متقاعد نشده اند که خدایان واقعی هستند.

در مورد انتهای لیست آدریان وایت چطور؟ ملت‌های با کمترین شادی در روی زمین کدامند؟ باورمندان ممکن است تعجب کنند که بدانند سه کشوری که در پایین ترین رتبه در رتبه بندی شادی آدریان وایت قرار دارند، جوامعی بسیار مذهبی هستند که عملاً هیچ آتئیستی ندارند. آنها عبارتند

avayebuf.com

از: جمهوری دموکراتیک کنگو (رتبه ۱۷۶ در شادی)، زیمبابوه (۱۷۷)، و بوروندی (۱۷۸). در جمهوری دموکراتیک کنگو، افراد بی‌ایمان عملاً وجود ندارند. مردم به مسیحیت و باورهای سنتی آفریقایی وفادار هستند. مردم زیمبابوه نیز با استثنائات بسیار کمی مؤمن هستند. اکثر آنها هم به ادیان سنتی آفریقایی و هم به مسیحیت اعتقاد دارند. شهروندان بوروندی اکثرا مسیحی هستند اما شامل مسلمانان و پیروان باورهای بومی آفریقا نیز می‌شود. با این حال، تمام این اعتقاد کفایت نمی‌کند تا مانع قرار گرفتن آنها در رتبه‌ی آخر شادی جهانی شود.

من استنتاج نمی‌کنم که خداناباوری تضمین کننده خوشبختی است. البته که اینطور نیست. اما می‌توان به دنیای امروز نگاه کرد و دید که اعتقاد به خدایان نیز تضمین کننده‌ی آن نیست. عوامل زیادی وجود دارد که شادی را تعیین می‌کند. باور واقعاً ممکن است در بسیاری از موارد باعث شادی شود، اما دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم افراد بی‌ایمان نمی‌توانند به همان اندازه خوشبختی را در مسیر خود بیابند. برای برخی، داشتن ذهنی آزاد که زیر بار باورهای باستانی نباشد، بهترین راه برای رسیدن به یک زندگی شاد و رضایت بخش است. من گمان می‌کنم که امنیت، سلامتی، غذا، سرپناه، خانواده، عشق رمانتیک و دوستی‌ها همگی نسبت به اعتقاد یا عدم اعتقاد فرد، وزن بیشتری برای تأثیرگذاری بر شادی را دارا هستند. نکته مهم در اینجا این است که مردم بدون اعتقاد به خدا می‌توانند شاد باشند و مردم حتی اگر به خدا اعتقاد داشته باشند می‌توانند غمگین باشند.

کسانی که به خدایی اعتقاد دارند و سعی می‌کنند از واقعیت آن خدا دفاع کنند و ادعا کنند که آن خدا منشأ خوشبختی آنهاست، بسیار زیاده روی می‌کنند. کسب لذت از باور دلیلی بر واقعی بودن یک خدا نیست. این فقط به این معنی است که *باورکردن* می‌تواند برای برخی افراد شادی به ارمغان بیاورد. البته می‌تواند؛ هیچ کس در آن مناقشه نمی‌کند. کسانی که از این هم فراتر می‌روند و ادعا می‌کنند که ایمان به خدا برای خوشبختی ضروری است، باید میلیون‌ها دانمارکی، سوئدی، سوئیسی، اتریشی، ایسلندی، فنلاندی و کانادایی را در نظر بگیرند که باور ندارند اما با این وجود نسبت به بسیاری افراد دیگر شادتر هستند.

هرکسی که می‌ترسد با جرأت زیر سوال بردن اعتقاد خود، ذره‌ای از شادی زندگی را از دست بدهد، می‌تواند این را هم در نظر بگیرد که از دست دادن خدایان خیالی لزوماً به معنای از دست دادن دین نیست. هیچ قانونی وجود ندارد که بگوید برای لذت بردن از ترانه‌ی «شب خاموش» در زمان کریسمس باید باور داشت که عیسی خدایی است. برای لذت بردن از دوستی و گفتگو در

t.me/AVAYeBUF

مسجد، لازم نیست باور داشته باشید که الله وجود دارد. برای لذت بردن از شرکت در مراسم زیبای هندوئیسم، لازم نیست باور کنید که کارما واقعی است. شادی خود را در جایی که می‌توانید پیدا کنید، اما هرگز به بهای فدا کردن تفکر آزادانه و قدرتمند در مورد همه چیز، حتی خدایان، به آن نچسبید.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۱۰

"Buddhists 'Really Are Happier."" BBC, May 21, 2003. http://news.bbc.co uk/2/hi/health/3047291.stm.

Kurtz, Paul. Living without Religion: Eupraxophy. Amherst, NY: Prometheus Books, 1994.

کتابی عالی که قادر است کسانی را که نگران زندگی بدون خدا هسند را آرام کند

"Psychologist Produces the First-Ever 'World Map of Happiness."" ScienceDaily, November 14, 2006. http://www.sciencedaily.com/releases/2006/061113093726.htm.

Zuckerman, Phil. "Atheism: Contemporary Rates and Patterns." In The Cam- bridge Companion to Atheism, ed. Michael Martin, 47-65. Cambridge: Cambridge University Press, 2005.

avayebuf.com

فصل ۱۱

کار از محکم کاری عیب نمی‌کند (شرط بندی پاسکال)

ترس اولین چیزی بود که خدایان را روی زمین ساخت.

–لوکرتیوس

فرض کنید خدای اشتباهی را انتخاب کرده ایم. هر بار که به کلیسا
می‌رویم، او را دیوانه‌تر و دیوانه‌تر می‌کنیم.

–هومر سیمپسون

یک نقطه‌ی بازگشت سریع وجود دارد که بسیاری از باورمندان هر زمان که کسی احتمال واقعی نبودن خدایشان را مطرح می‌کند، سریع از آن استفاده می‌کنند. آنها اعلام می‌کنند که ایمان و پرستش خدای‌شان یک حرکت هوشمندانه، یک گزینه‌ی ایمن است. از سوی دیگر خداناباوری هم مبهم و هم خطرناک است. آنها می‌گویند که اعتقاد به خدای‌شان مانند شرط بندی با زندگی است و قمار کردن روی واقعی بودن خدا از قمار بر واقعی نبودن خدا ایمن‌تر است. کار از محکم کاری عیب نمی‌کند. به هر حال، اگر باورمندان حق داشته باشند، نتیجه خیره کننده خواهد بود. ممکن است کسی در اینجا بر روی زمین با حمایت الهی و شاید حتی یک زندگی ابدی پس از مرگ در بهشت پاداش بگیرد. با این حال، اگر معلوم شود که خدای آنها وجود ندارد، این نیز اشکالی ندارد زیرا آنها چیزی را از دست نداده‌اند. با این حال، ناباورمندان با ایمان نیاوردن و پرستش نکردن خطر وحشتناکی را متحمل می‌شوند، زیرا اگر خدا واقعی باشد، در روز داوری در سمت اشتباه قرار می‌گیرند و به دلیل عدم ایمان به شدت رنج می‌برند. کار آنها حتی ممکن است به جهنم ختم شود،

t.me/AVAYeBUF

بدترین سرنوشت. پس چرا فقط به بازی ایمن نمی‌پردازیم و به یک خدا ایمان نمی‌آوریم؟ از هر چه بگذریم، جهنم مکانی بسیار ترسناک به نظر می‌رسد.

این پیشنهاد برای کسب حاشیه‌ی امن با ایمان به خدا ممکن است در نگاه اول معقول به نظر برسد، اما کمی فکر کنید تا به سرعت مشخص شود که اصلاً معنی ندارد. اول، هیچ دلیلی وجود ندارد که از خشم خدایی احساس خطر کنیم، زیرا هیچ کس تا به حال نتوانسته است نشان دهد که هیچ خدایی واقعی باشد. چرا باید نگران خدایان قضاوت کننده و مکان‌های وحشتناکی باشیم که به احتمال زیاد واقعی نیستند؟ قبل از اینکه کسی از جهنم بترسد و برای اجتناب از آن خدایی را پرستش کند، به نظر من مهم است که ثابت کنیم جهنم واقعی است. هنوز کسی موفق به انجام این کار نشده است.

باورمندان خواه متوجه شوند یا نه، در مورد تهدید جهنم غالبا به همان شیوه‌ای فکر می‌کنند که ناباورمندان فکر می‌کنند. به عنوان مثال، مسیحیان از جهنمی که مسلمانان می‌گویند به دلیل رد آموزه‌های قرآن در آن رنج خواهند برد، نمی‌ترسند. به همین ترتیب، مسلمانان از جهنمی که مسیحیان ادعا می‌کنند به خاطر رد عیسی در آن خواهند سوخت، نمی‌ترسند. هر گروه از باورمندان تهدیدهای گروه دیگررا نادیده می‌گیرند زیرا هیچ مدرکی نمی‌بینند یا استدلال قانع کننده‌ای نمی‌شنوند که نشان دهد این جهنم‌های رقیب واقعی هستند. آنها حتی ذره‌ای هم خواب خود را آشفته نمی‌کنند زیرا می‌دانند که این ادعاها کاملاً بی‌اساس است. در همین حال، خداناباوران از جهنم هیچ کدام از آنها نمی‌ترسند، زیرا هیچ یک از آنها با هیچ مدرکی پشتیبانی نمی‌شوند. اگر باورمندان می‌خواهند از جهنم به عنوان یک تاکتیک ترساندن یا بهشت به عنوان یک فریب استفاده کنند تا مردم را باورمند کنند، ابتدا باید با چالش نشان دادن واقعی بودن این مکان‌ها مقابله کنند.

یکی دیگر از مشکلات بزرگ ایده‌ی «ایمن بازی کن» این است که باورمندان در این که اگر خدایانشان واقعی نباشد چیزی را از دست نمی‌دهند، اشتباه می‌کنند. اگر مردم بخش قابل توجهی از زندگی خود را صرف ایمان و پرستش خدایانی کنند که وجود ندارند، قطعاً چیزی را از دست می‌دهند. زمان و انرژی صرف شده برای خواندن کتاب‌های مذهبی، رفت و آمد به مکان‌های عبادت، دعا، نگرانی، صحبت کردن در مورد خدایی که هرگز آنجا نبوده است را در نظر بگیرید. کل زمان تلف شده در طول عمر می‌تواند بسیار زیاد باشد.

avayebuf.com

اگر خوش شانس باشیم، حدود سه میلیارد ضربان قلب از جهان هدیه می‌گیریم و پس از آن رفته‌ایم. زمان چیزی نیست که باید آن را هدر دهیم. زمانی که صرف مکالمات یک طرفه با خدایانی می‌شود که ممکن است وجود نداشته باشند، زمانی است که ممکن است با خانواده، نوشتن نامه به دوستان، ورزش، و انجام کارهای مثبت برای جامعه سپری شود.

هرچه حواس‌پرتی کمتری در زندگی‌مان داشته باشیم، می‌توانیم کارهای بیشتری انجام دهیم. اگر مادر ترزا کمتر مشغول دعا و جلب مردم به دین خود بود، به چند بیمار دیگر کمک می‌کرد؟ اگر اسحاق نیوتن زمان کمتری را به جادو و کتاب مقدس و زمان بیشتری را به ریاضیات و فیزیک اختصاص می‌داد، چه دستاورد دیگری می‌توانست داشته باشد؟

با این حال، بزرگترین مشکل ایده‌ی «ایمن بازی کن» (کار از محکم کاری عیب نمی‌کند /م) این است که نمی‌توان آن را ایمن بازی کرد! مثلاً چگونه می‌توان تصمیم گرفت که پشت کدام خدا و کدام دین صف آرایی کرد؟ اکثر باورمندان جهان نمی‌توانند زمان عبادت خود را عاقلانه بگذرانند زیرا همه‌ی ادیان نمی‌توانند صادق باشند. اکثر مذاهب در ادعاهای خود بیش از آن متناقض هستند تا همه‌ی آنها بتوانند معتبر باشند. برخی از باورمندان ممکن است این ایده را ترویج کنند که همه‌ی ادیان مسیرهایی به یک مکان هستند و همه‌ی نظام‌های اعتقادی یک چیز را بیان می‌کنند، اما این چیزی نیست جز صحبت‌های متناقض دلچسب. به عنوان مثال اسلام، ساینتولوژی و شاهدان یهوه در یک زمین بازی نیستند. آنها سیستم‌های اعتقادی متقابلی هستند. حتما یکی در اشتباه است. واقعیت این است که تعداد زیادی از باورمندان جهان، احتمالاً همه‌ی آنها، وقت خود را برای پرستش خدایان خیالی تلف می‌کنند. به صدها میلیون نفر فکر کنید که به خدایی که وجود ندارد اجازه می‌دهند تا ساعات ارزشمندی از زندگی‌شان را مصرف کند. به صدها میلیون نفر فکر کنید که تصمیمات مهم زندگی واقعی را بر اساس خواسته‌های خیالی خدایی که وجود ندارد، قرار می‌دهند. به نظر می‌رسد این یک راه بسیار ناکارآمد برای اداره‌ی یک گونه‌ی حیات باشد.

دشواری در یافتن چگونگی ایمن بازی کردن و پرستش خدای صحیح این است که هیچ خدایی به احتمال کم و بیش زیاد واقعی نیست. صدها هزار خدا وجود داشته است که بشر ادعای واقعی بودن آنها را چه در گذشته و چه‌امروز داشته است و هیچ یک از آنها دلیل برتری برای وجود خود ندارند. پس چگونه در دنیا هرکسی که می‌خواهد در امنیت بازی کند، خدای مناسبی را انتخاب می‌کند که به آن ایمان داشته باشد؟ صرفاً همراهی با دین والدین و همسایگان خود بسیار خطرناک

t.me/AVAYeBUF

است. از نظر فکری هم غیرقابل دفاع است. این یک تصادف از تولد است، نه تصمیم گیری منطقی. حتی اگر کسی بتواند خدای مناسب را انتخاب کند، چگونه تصمیم می‌گیرد که کدام دین آن خدا را به شیوه‌ی درست می‌پرستد؟

به نظر می‌رسد که یک مؤمن در آنجا نیز با یک شانس آزمایی پرخطر روبرو می‌شود. باورمندان برای اینکه واقعاً ایمن باشند، آیا نباید چندین سال را صرف مطالعه حداقل چند صد تا از هزاران دین و خدای موجود کنند تا شانس بیشتری برای تصمیم گیری هوشمندانه داشته باشند؟ همانطور که باورمندان می‌گویند، ایمنی بهتر از پشیمانی است. مطمئناً ادامه دادن با اولین خدایی که در دوران کودکی در موردش می‌شنود خیلی خطرناک است.

باورمندان هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که در مورد خدا انتخاب درستی کرده اند یا خیر. اما حتی اگر آنها به اندازه‌ی کافی خوش شانس باشند که خدای صحیح را انتخاب کنند و دین را به طور کلی اصلاح کنند، باز هم جای نگرانی وجود دارد. آیا مسیحیان، به عنوان مثال، می‌توانند به سادگی از گناهان خود توبه کنند و عیسی را بپذیرند و کار تمام است؟ یا باید سعی کنند دستورالعمل‌های کتاب مقدس و ریزه‌کاری‌های آن را دنبال کنند؟ در مورد افرادی که در روز سبت کار می‌کنند چطور؟ آیا مسیحیان باید آنها را همانطور که کتاب مقدس دستور می‌دهد بکشند؟ آیا مسیحیان باید همانطور که عیسی در کتاب مقدس لوقا ١٤:٢٦ خواسته است از خانواده‌ی خود متنفر باشند؟ آیا مسیحیان باید کتاب مورمون را به عنوان کلام خدای خود بپذیرند که هر لغت آن به اندازه کتاب مقدس معتبر است؟ چرا؟ چرا که نه؟ آیا عشای ربانی و غسل تعمید لازم است یا نه؟ آیا دیوید کورش یک پیامبر امروزی بود که همه مسیحیان باید به او گوش می‌دادند یا جنایتکاری بود که باید نادیده گرفته می‌شد؟ آیا عیسی می‌خواهد یکشنبه‌ها یا شنبه‌ها به کلیسا بروم؟ آیا می‌توانم روز شنبه چمن خود را کوتاه کنم؟ یکشنبه چطور؟ امروزه فقط بیش از سی هزار نسخه از مسیحیت در دسترس است، انتخاب دین مناسب اصلا ساده نیست. اسلام چطور؟ آیا همه ی ما نباید مسلمان باشیم؟ کار از محکم کاری عیب نمی‌کند. اما آیا این اسلام تصوف باشد، سنی یا شیعه؟ به یاد داشته باشید، شما نمی‌خواهید احمقانه با زندگی خود و زندگی پس از مرگ خود قمار کنید، پس با دقت شرط بندی کنید.

برای اینکه واقعاً ایمن باشد، می‌توان سعی کرد همه خدایان را به هر طریقی پرستش کرد. متأسفانه، این حدود بیست و چهار ساعت در روز، هفت روز در هفته و چند صد عمر طول می‌کشد!

avayebuf.com

فقط یادگیری نام خدایان زمان و تلاش زیادی می‌برد. خواندن یک دعای مختصر روزانه حتی برای بخش کوچکی از خدایان، تمام روز و شب را به طول می‌انجامید. کار و زندگی خانوادگی آسیب خواهد دید. اما از آنجایی که ما در اینجا از ابدیت صحبت می‌کنیم، شاید ارزشش را داشته باشد. اما بعد از آن مشکل حسادت وجود دارد. باور کنید یا نه، برخی از خدایان بسیار حسود هستند و از هر گونه پرستش خدایان رقیب چشم پوشی نمی‌کنند. مجازات شرک در برخی نظام‌های اعتقادی مرگ است. بنابراین ما حتی نمی‌توانیم شرط‌هایمان را بدون دردسر به خطر افتادن تقسیم کنیم.

بهتر است بپذیرید، هیچ شرط مطمئنی در مورد اعتقاد به خدا وجود ندارد. به قدری خدایان و مذاهب زیادی وجود دارند که نمی‌توان وانمود کرد یک انتخاب ساده بین اعتقاد و عدم اعتقاد وجود دارد. انتخاب بسیار پیچیده‌تر از این است. شاید مطمئن‌ترین شرط این باشد که بی‌خدا باشیم و به سادگی از تک تک ثانیه‌های زندگی قدردانی کنیم، زیرا احتمالاً این تنها چیزی است که به طور قطع به دست می‌آوریم. با این حال، یک چیز مسلم است، امروزه میلیاردها مؤمن در سراسر جهان نمی‌توانند درباره اینکه خدایان واقعی کدامند، چگونه باید این خدایان را پرستش کنیم، و وقتی می‌میریم برای ما چه اتفاق می‌افتد، به توافق برسند. این عدم قطعیت باید به همه ما دلیلی بدهد که قبل از قمار با ساعت‌ها و سال‌های ارزشمند زندگی‌مان، درنگی کنیم.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۱۱

Chaline, Eric. The Book of Gods and Goddesses: A Visual Directory of Ancient and Modern Deities. New York: Harper Entertainment, 2004.

Jordan, Michael. Dictionary of Gods and Goddesses. New York: Checkmark Books, 2004.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۱۲

یک کتاب مقدس ثابت می‌کند که خدای من واقعی است

این کتابی که در آن جای تردید نیست.

– قرآن ۲:۲

آنچه مرا آزار می‌دهد بخش‌هایی از کتاب مقدس که نمی‌توانم
آن‌ها را درک کنم نیست، بلکه بخش‌هایی است که می‌فهمم.

–مارک تواین

بسیاری از مردم برای توجیه اعتقاد خود به خدا یا خدایان خاصی به شدت به کتاب وابسته هستند. یهودیت بدون تورات مکتوب یا مسیحیت بدون انجیل کجا خواهد بود؟ بهاگاواد گیتا برای هندوها ارزشمند است. بعید است که اسلام بدون قرآن چنین موفق بوده باشد. کتاب مورمون کاتالیزور دین جدیدی در آمریکای شمالی در قرن نوزدهم بود.

به ادعای باورمندان مختلف این کتاب‌ها و کتاب‌های دیگر، پیام‌هایی از سوی خدایانشان بوده و از این رو، منابع ارزشمندی برای نوع بشر هستند. به گفته باورمندان، کتاب‌های مقدس ممکن است منشأ ما را توضیح دهند، ما را در زندگی روزمره راهنمایی کنند، و حتی به ما بگویند که هنگام مرگ چه اتفاقی برای ما می‌افتد. به گفته باورمندان، کتاب آنها شواهد قاطعی ارائه می‌دهد که خدای خاص آنها واقعی است. با این حال، توجه به این نکته مهم است که علیرغم ادعاهایی مبنی بر اینکه این کتاب‌ها منشأ الهی دارند، هیچ یک از آنها هرگز نتوانسته اکثریت باورمندان جهان را متقاعد کند که این کتاب چیزی بیش از کتابی دستنوشته‌ی انسان‌ها است.

avayebuf.com

یک ایماندار مغرور به راحتی می‌تواند از کتاب مقدس خود به عنوان مرجع نهایی برای نکته‌ای که سعی دارد آن را بیان کند، مستندی پیدا کند. در ذهن بسیاری از باورمندان، کتاب آنها می‌تواند در برابر هر چالشی از سوی شک کنندگان یا حتی اکتشافات علمی مقاومت کند. برخی از باورمندان ادعا می‌کنند که کتاب آنها کامل است، کاملاً عاری از خطا یا تناقض است، چنان مملو از حکمت و پیش بینی‌های صحیح است که فقط می‌تواند از جانب یک خدا باشد. اما آیا هیچ کدام از این کتاب‌ها واقعاً کامل هستند؟ مهمتر از آن، آیا کتابی وجود دارد که شواهد خوبی برای وجود خدا داشته باشد؟ خیر

هیچ کتاب مقدسی حاوی چیز خاصی نیست که نتوان آن را صرفا به عنوان کار انسان‌ها توضیح داد. باورمندان قرن‌ها تلاش بسیار کرده اند، اما هیچ کس در هیچ کتابی چیزی پیدا نکرده است که دلیل روشنی از وجود خدا باشد، علاوه بر این، به نظر می‌رسد تأثیر کتاب‌های مقدس بر مردم محدود است. هیچ مجموعه‌ای از کلمات مقدس هرگز نتوانسته است بیشتر مردم را به خود جلب کند. این عجیب است. اگر یکی از این کتاب‌ها واقعاً پیامی مستقیم از جانب خداست، پس چرا نتوانسته است این همه مردم را متقاعد کند؟ برای مثال، انجیل و قرآن، دو کتاب مقدس بسیار موفق هستند، اما هیچ یک از آنها آنقدر تاثیرگذار نیست که دیگری را ساکت کند یا حتی نیمی از مردم جهان را متقاعد کند که این حقیقت است. اگرچه هر دو کتاب در تحت تأثیر قرار دادن باورمندان بسیار موفق بوده اند، اما یکی از آنها اشتباه است. آنها ادعاهای مهمی را مطرح می‌کنند که متناقض بوده و قابل مطابقت نیست. مثلاً یکی می‌گوید عیسی خداست. دیگری می‌گوید عیسی خدا نیست. این بدان معناست که حداقل بیش از یک میلیارد مؤمن با کتابی که پیامی از سوی یک خدای واقعی نیست، به بیراهه رفته‌اند. این واقعیت که: یکی از این کتاب‌ها باید لزوماً نادرست باشد، اما هنوز هم می‌تواند بسیاری از مردم را بر صحت خود متقاعد کند؛ نشان می‌دهد که چگونه مردم می‌توانند مجذوب کتابی شوند که فقط یک کتاب است. و اگر این می‌تواند برای یک کتاب صادق باشد، پس می‌تواند برای همه‌ی آنها صدق کند. چه بسا همه‌ی کتب مقدس، هرچقدر قدیمی و هرچقدر مشهور، کار مردم باشد نه خدایان.

جای خوشبختی است که ما این کتاب‌های مقدس که ظاهراً اعتقاد را توجیه می‌کنند را داریم، زیرا هر کسی می‌تواند آن‌ها را تحلیل کند تا ببیند آیا واقعاً از وجود خدایان پشتیبانی معتبری می‌کنند یا خیر. اگر چیزی فراطبیعی در محتوای یک کتاب مقدس وجود داشته باشد، آنگاه باورمندان

t.me/AVAYeBUF

برای خدای خود دلیل محکمی خواهند داشت. با این حال، اگر وجود نداشته باشد، ممکن است باورمندان یک دلیل کمتر برای باور داشته باشند.

تلاش کرده‌ام چندین کتاب را که به عنوان پایه‌های ادیان رایج عمل می‌کنند، بخوانم. من در مورد یافتن هرگونه نشانه‌ای از چیزی جادویی در درون آنها ذهنی باز داشتم. اما آنها به نظر من مانند سخنان باورمندان قدیم بودند و نه بیشتر. آنچه خواندم دقیقاً آن چیزی بود که از مردمی که مدتها پیش در زمانهایی که نسبتاً روشن نگری کمتری وجود داشته زندگی می‌کردند انتظار می‌رفت. برای مثال تورات، انجیل و قرآن بیان می‌کنند که برده داری اشکالی ندارد، زنان از مردان پست تر هستند و تفکر انتقادی چیز بدی است. پس از سالها شنیدن در مورد صلح و عشقی که قرار است در هسته‌ی یهودیت، مسیحیت و اسلام باشد، انتظار نداشتم این همه خشونت، ظلم و نفرت را در کتاب‌هایی که پایه و اساس آن ادیان هستند بیابم. کتاب‌های ادیان به طور کلی، تورات، انجیل، و قرآن مانند دستورالعمل‌هایی برای سوق به دنیایی چندپاره، خشمگین و خشن خوانده می‌شوند. به نظر نمی‌رسد که آنها آنطور که بسیاری از باورمندان ادعا می‌کنند، دستور العملی برای صلح و عشق باشند. بله، من زیبایی را در آن کتاب‌ها یافتم، اما نه به اندازه‌ای که محتوای آزاردهنده آن را فراموش کنم. نمی‌توانم درک کنم که چگونه افراد صادق و خوش نیت می‌توانند وانمود کنند که در این کتاب‌ها محتوای منفی و مخرب اجتماعی وجود ندارد. چگونه کسی می‌تواند ادعا کند که این کتاب‌ها خوب و کامل هستند؟ آیا آنها را خوانده اند؟

بسیاری از باورمندان به‌شدت انکار می‌کنند که تورات، انجیل، یا قرآن، مثلاً حاوی توصیه‌های بد، خطا، یا رفتار غیراخلاقی از سوی خدا باشد – تا وقتی که آن توصیه‌ها را به ایشان نشان دهم. با این حال، حتی آن وقت هم برخی از باور کردن آن امتناع می‌ورزند و ترجیح می‌دهند فکر کنند که باید توضیحی برای آن وجود داشته باشد که به راحتی قابل درک نیست (توجیه معروف: حتما حکمتی داشته). من گمان می‌کنم اکثر مذهبی‌های جهان واقعاً کتاب‌های مقدس خود را نمی‌خوانند یا اگر می‌خوانند، از تفکر انتقادی درباره آنچه خوانده‌اند اجتناب می‌کنند. به عنوان مثال، اکثر مسیحیان احتمالاً گزیده‌هایی از کتاب مقدس را انتخاب می‌کنند، چند آیه یاد می‌گیرند، اما عموماً از بیشتر آن صرف نظر می‌کنند. با توجه به آنچه در این کتاب‌ها است، ممکن است این گزینش از میان بهترین قسمت‌ها باشد. اگر سه میلیارد مسیحی، مسلمان و یهودی هر کلمه از کتاب‌هایشان را می‌خواندند و سعی می‌کردند دستورالعمل‌های مندرج در آن‌ها را کامل دنبال کنند، دنیای ما حتی ترسناک‌تر از آنچه اکنون است می‌شد. به عنوان مثال، امروزه میلیون‌ها مسیحی برای توجیه

avayebuf.com

تعصب‌شان نسبت به همجنسگرایان به کتاب مقدس استناد می‌کنند. با این حال، از بخت خوب برای همجنس‌گرایان، بیشتر این مسیحیان بخشی از کتاب مقدس را که در آن خدایشان می‌گوید ما باید از تعصب فراتر برویم و در واقع همجنس‌گرایان را بکشیم، چشم پوشی می‌کنند (لاویان ۲۰:۱۳ را ببینید)، بدیهی است که اکثریت قریب به اتفاق مسیحیان این کار را نمی‌کنند. حتی اگر این آیه را بخوانند و حتی اگر خود را به معنای واقعی کلمه کتاب مقدس شناس بدانند. خوشبختانه آنها از عقل اخلاقی کافی برای مقاومت در برابر قتل یک همجنسگرا یا حتی چشم پوشی از آن، برخوردارند. اما این برای آنها مشکل ساز است، زیرا به نظر می‌رسد که فکر می‌کنند بهتر از خدای خود می‌دانند. آیا امتناع آنها از کشتن همجنس‌گرایان نشان نمی‌دهد که آنها معیارهای اخلاقی بالاتری نسبت به خدایی که به آن معتقدند دارند ؟ با امتناع از سنگسار، آیا اعتراف نمی‌کنند که کتاب مقدسشان اشتباه است؟

برخی از مسیحیان ادعا می‌کنند که چیزهای بد در کتاب مقدس محدود به عهد عتیق است و می‌تواند به عنوان محتوای تاریخی توجیه شود. اما، طبق متی ۵: ۱۷، عیسی گفت که او نیامده تا هیچ یک از قوانین قدیمی را لغو کرده یا تغییر دهد. همچنین نمی‌توان فراموش کرد که طبق آموزه تثلیث مقدس، عیسی و خدای پدر یکی هستند – همان خدایی که در عهد عتیق هزاران کودک را کشت. حتی نگران‌کننده‌تر، این ایده که عیسی همه کسانی را که به او ایمان ندارند (اکثریت نوع بشر) را به جهنم می‌فرستد، چگونه است؟ آیا کودکی که در آگرا، هندوستان به دنیا آمده و توسط والدین مؤمن هندو بزرگ شده است، فقط به این دلیل که به آنچه خانواده و جامعه به او آموخته اعتماد کرده است، شایسته‌ی مجازات است؟

من به عنوان یک ناباورمند موظف نبوده و تمایلی هم ندارم که قسمت‌های زشت کتب آسمانی را نادیده بگیرم. با این حال، برخی ممکن است گمان کنند که من فقط روی موارد بد تمرکز می‌کنم تا از آن به عنوان مهمات علیه مذهب استفاده کنم. اینطور نیست. به عنوان مثال، من دعوت عیسی را از مردم برای فروش وسایل خود و دادن پول به فقرا تحسین می‌کنم. تصور کنید اگر باورمندان طبقه متوسط و بالا این کار را می‌کردند، دنیای ما چقدر متفاوت می‌شد. در قرآن خطی وجود دارد (۵:۳۲) که نشان می‌دهد که گرفتن یک زندگی مانند کشتن همه انسان‌ها است و نجات یک زندگی مانند نجات همه است. چقدر خوب می‌شد اگر همه این نگرش را می‌پذیرفتند. آری در کتب آسمانی عالم، حکمت و زیبایی نهفته است. اما هیچ کدام آنقدر قابل توجه نیست که نتواند از نویسندگان بشری باشد.

t.me/AVAYeBUF

وقتی یک مؤمن ادعا می‌کند که کتاب مقدسی مانند انجیل آنقدر خاص است که اثبات وجود خدای اوست، واقعاً تنها یک راه برای پاسخ دادن وجود دارد. آنها را به خواندن آن تشویق می‌کنم. اگر شواهدی داشته باشند و هنوز هم فکر می‌کنند که این شواهد برای خدایشان شواهدی کامل، از نظر اخلاقی خالص و قانع کننده است، آنها را تشویق می‌کنم که دوباره آن را بخوانند. اما این بار به آنها می‌گویم که سعی کنند خود را به عنوان یکی از نوزادانی تصور کنند که خدایشان در سیل غرق شده است یا به عنوان یکی از افرادی که به جرم تولد در یک خانواده مذهبی اشتباه برای همیشه مجازات خواهند شد.

ممکن است باورمندان در مورد خواندن کتب مقدس خود سهل انگاری کنند، اما در مورد خواندن کتاب‌هایی که برای سایر ادیان مهم است، غفلت بیشتری می‌کنند. تعداد بسیار کمی از مردم حتی در مورد تعداد انگشت شماری از ادیان محبوب امروزی تحقیق می‌کنند. من زندگی خود را در جوامعی گذرانده‌ام که تحت تسلط مسیحیان بوده اند و بارها از این که با چه تعداد از افراد باهوشی که در مورد اسلام، بودیسم، هندوئیسم، یهودیت و آنیمیسم چیزی نمی‌دانند یا اندکی می‌دانند، مواجه می‌شوم، شوکه شده‌ام. این سیستم‌های اعتقادی بیش از نیمی از مردم روی زمین را تشکیل می‌دهند، اما برای اکثر مسیحیانی که من ملاقات می‌کنم، یک فضای خالی مجازی هستند. برای بسیاری، هندوئیسم با گاوها ارتباط دارد. بودیسم با مراقبه ارتباط دارد. و اسلام با اسامه بن لادن ارتباط دارد. این واقعا بد است. باورمندان باید بدانند که این فقدان دانش عمومی در مورد ادیان رایج به این معنی است که آنها نمی‌توانند تصمیمات آگاهانه‌ای در مورد اینکه کدام نظام اعتقادی منطقی‌تر است یا کدام یک از نظر اخلاقی برتر است، اتخاذ کنند. چگونه کسی می‌تواند مطمئن باشد که به خدای واقعی اعتقاد دارد و آن خدا را به شیوه‌ای صحیح پرستش می‌کند، در حالی که اطلاعات کمی در مورد خدایان و آیین‌های جایگزینی دارد که میلیاردها نفر دیگر به همان اندازه به آن اطمینان دارند؟

مشکل دیگر کتاب‌های مقدس این است که بسیاری از باورمندان را به حلقه‌ای عجیب از استدلال‌های دوری می‌کشاند. در اینجا نشان می‌دهم که این استدلال چگونه پیش می‌رود:

(۱) چگونه بفهمم خدای من واقعی است؟

(۲) زیرا کتاب مردگان / باگاواد گیتا / تورات / کتاب مقدس / قرآن / کتاب مورمون و غیره می‌گوید خدای من واقعی است.

avayebuf.com

(۳) چگونه بفهمم کتاب مقدسم درست است؟

(٤) زیرا کلمات آن از خدای من الهام شده است.

(٥) چگونه می‌دانم که کتاب مقدس من حاوی کلام الهام شده خدای من است؟

(٦) زیرا کتاب مقدس می‌گوید چنین است.

بدیهی است که این چیزی را ثابت نمی‌کند. اگر این طرز تفکر منطقی بود، مسیحیان باید باور کنند که قرآن کلام خدای واقعی است و مسلمانان باید باور کنند که کتاب مقدس کلام خدای واقعی است زیرا هر دو گروه بر این استدلال دایره‌ای تکیه می‌کنند تا از ادعای‌شان حمایت کند. اگر این فرمول برای یک کتاب مقدس کار می‌کند، پس باید برای همه‌ی آنها کار کند. اما، البته، هرگز این کار را نمی‌کند. باورمندان معمولی هر زمان که یک مؤمن رقیب سعی در استفاده از آن استدلال در برابر آنها داشته باشد، به درستی این مزخرفات را می‌بینند. به نظر می‌رسد که در بیشتر موارد، قبل از اینکه کتاب مقدس خدا تأثیری بگذارد، ابتدا باید باور کرد که خدا واقعی است.

بسیاری از باورمندان ادعا می‌کنند که کتاب مقدس آنها حاوی جزئیاتی از وقایع آینده و حقایق علمی است که احتمالاً مردم در زمان نگارش این کتاب‌ها نمی‌توانستند آن را بدانند. آنها می‌گویند این دلیلی است بر این که کتاب آنها مستقیماً از یک خدا آمده است. این رویکرد نوستراداموسی برای اثبات واقعی بودن یک خدا است. اگرچه ادعاهای بسیاری از این دست مطرح می‌شود، اما هیچ یک از آنها تحت بررسی قرار نمی‌گیرند. «رمز کتاب مقدس» یا «رمز تورات» مثال خوبی برای این موضوع است. به گفته برخی از ایمانداران، کتاب مقدس مملو از پیام‌های پنهانی از سوی خدای آنهاست که اطلاعات خیره کننده‌ای را در مورد رویدادهای مهم آشکار می‌کند. کتاب مایکل دروسنین، (رمز کتاب مقدس)، در دهه ۱۹۹۰ به پرفروش ترین کتاب تبدیل شد و به باورمندان یک چیز دیگر را برای اثبات خدای خود ارائه کرد. ممکن است برخی از ناباورمندان از محبوبیت رمز کتاب مقدس شگفت زده شوند. اگرچه یافتن «پیام‌های مخفی» در کتاب مقدس چیز جدیدی نیست، اما ضروری است به آن توجه شود زیرا باورمندان اغلب آن را مطرح می‌کنند و به نظر نمی‌رسد به این زودی‌ها از بین برود.

شکاکان به رمز کتاب مقدس نشان داده اند که می‌توان تقریباً هر چیزی را در هر مجموعه بزرگی از حروف به سادگی با تغییر فرمول استخراج پیدا کرد. برای مثال، شکاکان رمز پیش‌بینی‌های جذابی را در رمان جنگ و صلح نوشته لئو تولستوی «کشف» کرده‌اند. با کمی کار

t.me/AVAYeBUF

مطمئن هستم که می‌توانند «اسوالد کندی را کشت» یا «فلان تیم برنده لیگ بسکتبال حرفه‌ای می‌شوند » را در این کتاب بیابند.

دیوید ای. توماس شکاک می‌نویسد:

> برخی بر این باورند که این «پیام‌ها» در کتاب مقدس عبری فقط تصادفی نیستند، بلکه عمداً توسط خدا در آنجا قرار داده شده‌اند. اما اگر کسی پیامی پنهان در کتاب، آهنگی که به عقب پخش می‌شود، پیام‌های مریخی با ظاهر خنده‌دار، یا شی یا چیز دیگری پیدا کند. آیا این ثابت می‌کند که شخص دیگری عمداً پیام را در آنجا قرار داده است؟ یا ممکن است پیام فقط در چشم بیننده (و در چشم پیروان او) چنین جلوه داشته باشد؟ آیا درک معنا ثابت می‌کند که پیام عمدا ایجاد شده است؟ (توماس ۱۹۹۷)

برای دچار نشدن به تناقض، مسیحیان که اصرار دارند به رمز کتاب مقدس ایمان داشته باشند، باید «رمز قرآن» را در نظر بگیرند. بله، رمز قرآنی وجود دارد. و برخی از مسلمانان می‌گویند که این تنها رمز واقعی است که پیام‌های یک خدا را آشکار می‌کند. احتمالا دیگرانی هم هستند. آنچه مهم است بدانیم این است که هیچ رمز مقدسی به ارائه شواهد قانع کننده برای وجود خدا نزدیک نمی‌شود. اینها فقط مواردی از دستبرد زدن به دین مبین *اعداد شناسی* است.

یک بار از مسلمانی پرسیدم که چرا مطمئن است که قرآن کلام یک خدای واقعی است. او پاسخ داد که حاوی حقایق بسیاری است که به تازگی توسط علم کشف شده است. او گفت که این دلیلی است بر این که قرآن تنها کتابی است که از یک خدا الهام گرفته شده است. من طی سال‌ها آموخته‌ام که عاقلانه نیست که به یک مؤمن اجازه دهیم شما را با فهرستی طولانی از پیش‌گویی‌ها، «حقایق» و «مکاشفه» موجود در کتاب مقدس خود غرق کند. اتفاقی که می‌افتد این است که آنها در نهایت احساس می‌کنند که ادعای خود را ثابت کرده اند فقط به این دلیل که زیاد صحبت کرده اند، گویی حقیقت به نوعی با تعداد کلمات گفته شده مرتبط است. راه حلی که به فرد امکان می‌دهد از بی ادبی خودداری کند و در عین حال کمترین زمان ممکن را هدر دهد این است که به سادگی *بهترین شواهد* را بخواهید. شگفت‌انگیزترین و دقیق‌ترین پیش‌بینی را که به حقیقت پیوسته است یا شگفت‌انگیزترین واقعیتی را که می‌توان در کتاب آنها یافت، بخواهید. دوست مسلمان من این را ارائه کرد: «قرآن جنین بسیار تازه شکل گرفته را شبیه یک آدامس جویده شده توصیف می‌کند. این دقیقاً همان چیزی

avayebuf.com

است که واقعاً شبیه است اما زمانی که قرآن نوشته می‌شده هیچ راهی وجود نداشته که کسی بتواند آن را بداند.»

فکر نکنید که مثال او یک چیز غیرمعمول بود. استناد به جنین یک «دلیل» رایج است که بسیاری از مسلمانان در هنگام مباحثه با یک ناباورمند، به آن مراجعه می‌کنند. با این حال، هزاران زیست‌شناس، پزشکان و جنین‌شناسان غیرمسلمان متقاعد نشده‌اند. مسیحیان معمولاً بهترین شواهد را با عیسی یا اسرائیل پاسخ می‌دهند. می‌گویند عیسی پیش بینی شد و بعد آمد. اما این خیلی بدرد نمی‌خورد زیرا پیش بینی و تحقق پیش بینی هر دو در یک کتاب اتفاق می‌افتد. این به اندازه‌ی کافی خوب نیست. آنها همچنین این پیشگویی را دوست دارند که ملت جدیدی از اسرائیل تأسیس خواهد شد. البته مشکل بزرگ این است که این مردم بودند که دولت مدرن اسرائیل را ایجاد کردند. مطلقاً هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که هیچ جادو، معجزه یا خدایی در آن دخیل بوده باشد. این کار انسان‌های فانی بود که اسرائیل را در سال ۱۹۴۸ یک ملت ساخت. هری ترومن و دیوید بن گوریون خدایانی نبودند. از آنجایی که مردم ملت‌های دیگری را نیز روی زمین ایجاد کرده‌اند، درک این موضوع برای من سخت است که اسرائیل چگونه برای اثبات وجود یک خدا واجد شرایط است. در مورد افرادی که ایالات متحده را ایجاد کردند چطور؟ این کشور بزرگتر از اسرائیل است. آیا این بدان معناست که جان آدامز، توماس جفرسون و دیگر بنیانگذاران از خدای یهود قدرتمندتر بودند؟ این واقعیت که بسیاری از باورمندان تشکیل اسرائیل را به عنوان بهترین دلیل بر اعتبار کتاب مقدس ذکر می‌کنند، گویای چیزهای بسیاری است.

شاید آشکارترین نقص کتب مقدس محبوب مانند انجیل و قرآن این باشد که در رساندن پیامی روشن به مردم، حتی به پیروان مربوطه خود، به شدت شکست می‌خورند. برای مثال، یک مسیحی کتاب مقدس را می‌خواند و بلافاصله شروع به وقت گذاشتن برای کمک به همجنس گرایان مبتلا به ایدز می‌کند. مسیحی دیگری آن را می‌خواند و در مراسم تشییع جنازه همجنس گرایان شروع به تظاهرات می‌کند و فریاد می‌زند: «خدا از ک...نی‌ها متنفر است!» یک مسلمان قرآن می‌خواند و در یک درمانگاه داوطلب می‌شود تا به افراد بیمار کمک کند. مسلمان دیگری آن را می‌خواند و به القاعده می‌پیوندد تا مردم را بکشد. چرا برخی از یهودیان بر اساس نوشته‌های مقدس خود، فرگشت را رد می‌کنند؟ در حالی که سایر یهودیان با تشویق نوشته‌های مقدس‌شان علم را پذیرفته اند؟ چرا برخی مورمون‌ها فکر می‌کنند خدایشان می‌خواهد مردان همسران زیادی داشته باشند در حالی که سایر مورمون‌ها فکر می‌کنند او این کار را ممنوع می‌کند؟ مشاجرات بین ادیان را فراموش کنید،

t.me/AVAYeBUF

فقط به درون ادیان نگاه کنید تا ببینید این کتاب‌های مقدس چقدر ناکارآمد هستند. مسیحیت به بیش از سی هزار فرقه تقسیم شده است، عمدتاً به این دلیل که مسیحیان نمی‌توانند دقیقاً بفهمند که خدای آنها بر اساس کتاب مقدس از آنها چه می‌خواهد. دلیل این همه سردرگمی این است که این کتاب‌های «الهام‌گرفته» واضح نیستند و اغلب از صفحه‌ای به صفحه دیگر با خود تناقض دارند. آیا خدایان واقعی در انتقال اطلاعات حیاتی به ایمانداران چنین کار ضعیفی انجام داده‌اند؟

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۱۲

Ehrman, Bart D. Misquoting Jesus: The Story behind Who Changed the Bible and Why. San Francisco: Harper, 2005.

Eliade, Mircea. Essential Sacred Writings from Around the World. San Francisco: Harper, 1967.

Green, Ruth Hurmence. The Born Again Skeptic's Guide to the Bible. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1999.

اگر طاقت خواندن کتاب مقدس را ندارید، پس این کتاب را بخوانید تا بفهمید واقعاً چه چیزهایی در آن وجود دارد.

Helms, Randel McCraw. Who Wrote the Gospels? Altadena, CA: Millennium Press, 1997.

Thomas, David E. "Hidden Messages and 'The Bible Code.'" Skeptical Inquirer 21, no. 6 (November/December 1997). http://csicop.org/si/9711/bible-code.html.

Warraq, Ibn, ed., What the Koran Really Says. Amherst, NY: Prometheus Books, 2002.

avayebuf.com

فصل ۱۳

عدل الهی ثابت می‌کند که خدای من واقعی است

دریافت من همیشه این بوده که شفقت ثمرات بیشتری نسبت به
عدالت سختگیرانه دارد.

- آبراهام لینکلن

بسیاری از باورمندان می‌گویند از اینکه خدایشان مراقب ماست و دیر یا زود عدالت را به همه می‌رساند، سپاسگزارند. برخی از باورمندان می‌گویند که خدای آنها هر ثانیه از زندگی ما را با توجه به همه چیزهایی که فکر می‌کنیم، می‌گوییم و انجام می‌دهیم، دنبال می‌کند. در نتیجه، همه ما در این زندگی بر اساس ارزیابی خدا از رفتارمان موفق یا دچار گرفتاری می‌شویم. علاوه بر این، همه ما با نوعی قضاوت نهایی روبرو خواهیم شد و برای همیشه به یک مکان بسیار خوب یا یک مکان بسیار بد فرستاده خواهیم شد. باورمندان می‌گویند جهانی بدون این همه نظارت الهی غیرقابل تحمل خواهد بود.

مشکل این ادعاها این است که دنیایی که در مقابل خود می‌بینیم اصلاً منصفانه به نظر نمی‌رسد. کدام نظارت الهی؟ کدام عدالت؟ انسان‌های خوب و بی گناه هر دقیقه هر روز رنج می‌کشند و می‌میرند. بسیاری از افرادی که کارهای وحشتناکی انجام داده اند زندگی طولانی در تجمل و آسایش دارند و سپس در خواب با آرامش می‌میرند. ایدی امین در اوگاندا یک دیکتاتور وحشتناک بود که احتمالاً مسئول مرگ بیش از سیصد هزار نفر بود. او هزاران نفر دیگر را به ناحق زندانی و شکنجه کرد. اما در داستانی بسیار آشنا، امین از دست عدالت فرار کرد و تا پایان عمر با چهار همسرش به راحتی در عربستان زندگی کرد. او به طور طبیعی در سال ۲۰۰۳ درگذشت.

t.me/AVAYeBUF

سن دقیق او در زمان مرگ مشخص نیست، اما گمان می‌رود امین حدود هشتاد ساله بوده است. وقتی در نظر بگیرید که بسیاری از افراد بدون اینکه دستانشان به خونی آلوده باشد، هر ساله بر اثر بیماری‌ها و بلایای طبیعی رنج می‌برند و می‌میرند، درک این موضوع دشوار است.

رهبر کامبوج، پل پوت، از زندگی بسیار طولانی‌تر و بسیار راحت‌تری نسبت به میلیون‌ها نوزاد در کشورهای در حال توسعه که هر ساله بر اثر اسهال خونی می‌میرند، برخوردار بود. دولت خمرهای سرخ او مسئول مرگ حدود دو میلیون نفر در دهه ۱۹۷۰ بود. با وجود جنایاتش، او تا سن هفتاد و سه سالگی جان سالم به در برد.

مورخان مرگ بیش از یک میلیون نفر را به جوزف استالین، رهبر بی رحم اتحاد جماهیر شوروی سابق نسبت می‌دهند. برخی تخمین‌ها ده‌ها میلیون است. اما حسابرسی به اعمال استالین مورد توجه هیچ خدایی قرار نگرفت و او به هفتاد و چهار سالگی رسید. هیچ رعد و برقی نیز هرگز رهبر چین مائو تسه تونگ را خرد و خاکشیر نکرد. تصمیمات او به طور مستقیم یا غیرمستقیم مسئول مرگ میلیون‌ها نفر بود، اما او هشتاد و چهار سال عمر کرد. بسیاری از باورمندان مطمئن هستند که خدای آنها عدالت را در مورد انسان‌های شرور اجرا می‌کند، اما کجا و چه زمانی؟ به گفته بسیاری از باورمندان، استالین و همه‌ی افراد شرور دیگر آنچه را که در زندگی پس از مرگ به سراغشان می‌آید، نصیب‌شان خواهد شد. البته، ما نمی‌توانیم این موضوع را بررسی کنیم و هیچ مدرکی برای آن وجود ندارد، بنابراین تنها چاره‌ی ما این است که آن را «باور» کنیم.

کسانی که می‌گویند نمی‌توانند در جهانی بدون عدالت کامل خدای خود زندگی کنند، باید این واقعیت را در نظر بگیرند که در حال حاضر در جهانی بدون عدالت کامل زندگی می‌کنند. اگر در این سیاره نوعی عدالت الهی در کار باشد، پس باید با مفهوم انسان از عدالت تفاوت زیادی داشته باشد. به اطراف نگاه کن؛ زندگی عادلانه نیست. چه چیزی می‌تواند واضح‌تر از این باشد؟ میلیون‌ها کودک مبتلا به سوءتغذیه و آلوده به انگل در کشورهای در حال توسعه، لااقل با هیچ معیار اخلاقی که من درک می‌کنم، مستحق چنین سرنوشتی نیستند، اما با این وجود همچنان رنج می‌برند و می‌میرند. آیا اگر خدایی مراقب ما بود، همه این نوزادانی که به مرگ آهسته و دردناکی می‌میرند، وضعیت بهتری نداشتند؟ اما بیش از ۹ میلیون کودک زیر پنج سال هر بار بر اثر بیماری و گرسنگی جان خود را هر ساله از دست می‌دهند. و این پیشنهاد که روزهای خوبی در بهشت در انتظار این کودکان پس از مرگ است، نه تنها غیرممکن است که اثبات شود، بلکه بی عاطفگی است. حتی اگر

avayebuf.com

این ادعای خارق‌العاده درست باشد، این کودکان همچنان دردهای شدیدی را متحمل شدند و خیلی زود مردند، در حالی که دیگران، از جمله دیکتاتورهای قاتل چنین سرنوشتی نداشتند. اگر واقعاً خدایی ما را تماشا و قضاوت می‌کند، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که گناهکارترین افراد در میان ما کودکان کوچک در کشورهای در حال توسعه هستند. در نهایت، آنها از بیشترین محرومیت رنج می‌برند، بیشترین آسیب را می‌بینند. آنها خردسال‌ترین‌هایی هستند که می‌میرند. فقط می‌توان تعجب کرد که آنها چه گناهی دارند.

توضیح دیگر باورمندان برای چنین دیوانگی این است که خدای آنها در اینجا روی زمین به گونه‌ای پاداش می‌دهد و مجازات می‌کند که ما ممکن است تشخیص ندهیم. شاید خدا قاتل را به این شکل عذاب می‌دهدکه ظاهرا او را به حال خود رها کرده است. برای مثال، شاید او با احساس گناه دردناک و کابوس‌های وحشتناک تسخیر شده باشد. شاید خدا به انسان‌های خوب کمی شانس بیشتری در زندگی بدهد، و پاداش آنها را در طول سالیان متمادی تقسیم کند، و آن را به صورتی کمتر آشکارا، اما واقعی انجام دهد. با این حال، برای یک ناباورمند، این توضیحات مانند تلاش‌های مذبوحانه برای اجتناب از رویارویی با واقعیت در دنیایی است که در آن بسیاری از افراد بد از عواقب اعمال خود فرار می‌کنند و بسیاری از افراد خوب رنج می‌برند و بی دلیل می‌میرند.

این ادعا که همه چیز پس از مرگ ما رو به راه می‌شود، در بین باورمندان بسیار محبوب است. می‌توان آن را به روش‌های مختلفی بیان کرد، اما رایج ترین آن سناریوی بهشت و جهنم است. خوب‌ها عزت می‌یابند و بدها به خفت گرفتار می‌شوند. بسیاری از نسخه‌های مسیحیت پیچ و تاب نگران کننده‌ای را به این موضوع اضافه می‌کنند و ادعا می‌کنند که یک شخص می‌تواند در طول زندگی خود واقعاً وحشتناک باشد، اما مادامی که توبه کند و «عیسی مسیح» را در آخرین لحظه زندگی خود بر روی زمین بپذیرد، به بهشت خواهد رفت. اگر درست باشد، به این معنی است که آدولف هیتلر، که در کودکی یک مسیحی مومن بود، ممکن است چند دقیقه قبل از اینکه در آن پناهگاه برلین به خود شلیک کند، از حلقه‌های معنوی مناسب پریده باشد. بنابراین هیتلر می‌تواند همین الان در بهشت باشد در حالی که میلیون‌ها نفری که او به اتاق‌های گاز فرستاده در بهشت نباشند.

چه نوع عدالت عجیبی می‌تواند هیتلر را در بهشت قرار دهد در حالی که شخصی مانند «آنه فرانک»، از شیرین‌ترین و مثبت‌ترین کودکانی که تا به حال پا به زمین گذاشته است، سرنوشتش به جهنم می‌رسد؟ آنه، یک دختر یهودی، در طول جنگ جهانی دوم در خانه‌ای در آمستردام، دفتر

t.me/AVAYeBUF

خاطرات معروف خود را نوشت. سخنان او امید و خوش بینی را نشان می‌دهد که نشان دهنده‌ی بهترین جنبه‌ی بشریت است. او نوشت: «با وجود همه چیز، من هنوز معتقدم که مردم واقعاً در قلب خود خوب هستند.» در نهایت آنه دستگیر شد و در سن پانزده سالگی در اردوگاهی درگذشت. متأسفانه، طبق ادعای اولیه دین مسیحیت، او تقریباً در حال حاضر در جهنم است. آنه یهودی بود و بنابراین بعید است که قبل از مرگش به مسیحیت گرویده باشد. با کمال تاسف برای او، عقاید مسیحی به وضوح بیان می‌کند که عیسی «تنها راه» به بهشت است.

چند سال پیش با باربارا رادبل، یکی از اعضای یک جنبش مقاومت زیرزمینی یهودی در هلند در طول جنگ جهانی دوم مصاحبه کردم. او همچنین دوست آنه بود. رادبل آنه را کودکی توصیف کرد که خیر و امید را از خود ساطع می‌کرد. بعد از این همه سال، هنوز وقتی که درباره‌ی آنه صحبت می‌کرد در صدای رادبل غم وجود داشت. من هر کسی را که معتقد است همه‌ی ما از عدالت خدایی بهره مند هستیم، به چالش می‌کشم که دفتر خاطرات آنه فرانک را بخواند و سپس برای اینکه چرا آن دختر باید در سن پانزده سالگی می‌مرد و در حال حاضر در یک جهنم مسیحی، اسلامی یا هر جهنمی دیگر رنج می‌برد، توضیح معقولی ارائه دهد.

یک سؤال منصفانه که ممکن است باورمندان به آن فکر کنند این است که چرا خدایان آنها هر ساله تعداد زیادی از مردم را با بلایای طبیعی می‌کشند؟ به چه دلیل زمین را می‌لرزانند، دریاها را به هم می‌ریزند و بادها را با این خشونت می‌وزانند؟ چرا آنها به کشتن این همه نوزاد با ویروس‌ها و باکتری‌ها ادامه می‌دهند؟ جنگ و فقر را می‌توان به گردن ما انداخت، اما ما باعث زلزله و طوفان نمی‌شویم. ما ویروس مالاریا را اختراع نکردیم یا اسهال خونی ایجاد نکردیم. عدالت کجاست؟

البته باورمندان برای همه اینها پاسخی دارند. من بارها آن پاسخ‌ها را شنیده‌ام، اما هنوز برایم تکان دهنده است که افراد عاقل فکر می‌کنند این پاسخ‌ها منطقی است. آنها سعی می‌کنند وحشت کودکان غرق شده توسط سونامی یا کودکانی که در اثر زلزله در هم شکسته شده‌اند را به عنوان نتیجه‌ی «اراده‌ی آزاد» توضیح دهند. می‌گویند خدای من را سرزنش نکن، ما دنیایی را که روزگاری کامل بود، تباه کردیم و اکنون به آنچه لیاقتش را داریم می‌رسیم. خوب، اما چگونه اراده‌ی آزاد خدا را برای کشتن نوزادانی که هنوز قادر به انتخاب نیستند، توجیه می‌کند؟ اگر می‌توانستم تمام کودکانی را که هر سال در اثر بلایای طبیعی و بیماری کشته می‌شوند نجات دهم، بدون تردید این کار را انجام می‌دادم. آیا شما نمی‌خواهید؟ چرا خدایی که دغدغه‌ی عدالت دارد این کار را نمی‌کند؟

avayebuf.com

برخی باورمندان به خدای یهودی-مسیحی می‌گویند که همه‌ی ما باید بهای گناهی را که آدم با گاز زدن به سیب ممنوعه انجام داد، بپردازیم. به لطف او، تمام جهان و انسان‌های آن «از فیض محروم شدند». به این فکر کنید که خیلی پیش از این که حتی به دنیا بیایید، اقدامات یکی از بستگان ماقبل تاریخ شما را محکوم به آسیب پذیری مادام‌العمر در برابر ویروس‌ها، باکتری‌ها، شکارچیان، زلزله، آتش سوزی، سیل، طوفان، گردباد، و سونامی کرد. آیا این عادلانه است؟ چرا خدایی که نگران عدالت است احساس می‌کند که باید مردم را به دلیل کاری که اجداد باستانی آنها هزاران سال پیش انجام داده اند مجازات کند یا اجازه دهد که آنها از طریق بی عملی خدا رنج ببرند؟ دلیل خوبی وجود دارد که چرا سیستم دادگاه‌ها در جوامع توسعه یافته افراد بی گناه را به خاطر جنایاتی که ممکن است پدربزرگ و مادربزرگشان مرتکب شده باشند مجازات نمی‌کنند. آنها این کار را نمی‌کنند زیرا این کار ناعادلانه و وحشیانه خواهد بود. آیا باورمندان نباید حداقل از خدایان خود انتظار عدالت را داشته باشند؟ با این حال، فکر می‌کنم بهتر است باورمندان به جای صرف وقت خود در تلاش برای فکر کردن به دلایلی اینکه چرا خدایشان ممکن است نیاز به کشتن نوزادان با زلزله، سیل، طوفان، سونامی و میکروب داشته باشد، به سادگی احتمال دیگری را در نظر بگیرند. آیا همه‌ی اینها را نمی‌توان به راحتی با احتمال عدم وجود خدایان توضیح داد؟ آیا این احتمال بیشتر نیست که بلایای طبیعی سالانه هزاران نفر را بدون توجه به مذهب یا رفتارشان می‌کشد زیرا طبیعت فرآیندی غیرهوشمند و بی تفاوت است؟

زنان را فراموش نکنیم. آنها قطعاً باید در هر بحثی در مورد عدالت و خدایان گنجانده شوند. احتمالاً بیشتر نظام‌های اعتقادی که بشر تا به حال به وجود آورده است دربردارنده‌ی بی‌عدالتی ظالمانه در حق زنان بوده است. بسیاری از ادیان این بی عدالتی را جسورانه در متون مقدس خود نوشته‌اند تا همه ببینند. آنها نه تنها از آن صرف نظر نمی‌کنند، بلکه آن را از مردم درخواست هم می‌کنند! امروزه بسیاری از مردم بر اساس اعتقادات مذهبی به بدرفتاری با دختران و زنان ادامه می‌دهند. بسیاری از سیستم‌های اعتقادی هنوز این ایده را ترویج می‌کنند که نیمی از گونه‌ی ما دارایی نیمی دیگر است. باورمندان عاقل که به انصاف و عدالت اهمیت می‌دهند چگونه می‌توانند این را توضیح دهند؟ کسانی که می‌گویند اعتقادشان به خدا با زندگی در دنیایی که از عدل الهی بهره می‌برد تأیید می‌شود، باید توضیح دهند که چرا زنان اغلب به نام خدایان رنج می‌برند.

اکثر مردم، با اندکی تأمل، احتمالاً خواهند دید که پتوی گرم و نرمی از عدالت که دنیای ما را بپوشاند وجود ندارد. قدم بعدی، رد این ادعاست که عدالت الهی دلیل خوبی برای اعتقاد به خداست.

t.me/AVAYeBUF

خدای محافظی که عدالت را برای همه تضمین می‌کند، به آسانی آشکار نیست و هرگز نبوده است. به نظر من روشن است که تنها عدالتی که داریم همانی است که خودمان برای خودمان درست می‌کنیم.

avayebuf.com

فصل ۱۴

خدای من دعاها را مستجاب می‌کند

دعا و قربانی بیهوده هستند.

- ارسطو

اگر فکر می‌کردم شانسی وجود دارد که ممکن است دعا تاثیر کند، دعا می‌کردم که هر عضو القاعده این کتاب را بخواند، متوجه شود که ممکن است اعتقادات مذهبی‌اش اشتباه باشد و عهد کند که دیگر هرگز به نام خدا قتل نکند. همچنین دعا می‌کردم که آن برنامه سازان تلویزیونی اوانجلیست میلیونر دست از پول گرفتن از افراد سخت‌کوش و کم درآمد تحت این استدلال که خدا به آن «نیاز دارد» بردارند. متأسفانه هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که دعا کردن مؤثر باشد، بنابراین مزاحم خدایان نمی‌شوم.

درخواست چیزی از طریق دعا آنقدر معمول است که تعداد کمی از ایمانداران به این فکر می‌کنند که این ادعا چقدر باورنکردنی است. افرادی که می‌گویند دعا کار می‌کند، ادعا می‌کنند که ما می‌توانیم از خدا چیزی از سلامتی گرفته تا پیروزی در جنگ را بخواهیم – و خدا به درخواست ما رسیدگی می‌کند و احتمالاً آرزوی ما را برآورده می‌کند. حتی برخی بر اساس تفسیری که از نوشته‌های باستانی دارند می‌گویند خدا موظف است خواسته ما را برآورده کند. علیرغم ماهیت خارق العاده‌ی این ادعا، به نظر می‌رسد میلیون‌ها نفر بدون فکر زیاد با آن همراهی می‌کنند. و علیرغم نتایجی که به راحتی می‌توان آنها را به‌عنوان شانس یا ناشی از اعمال افراد توضیح داد، آنها فکر می‌کنند که واقعاً کار می‌کند.

می‌توان فکر کرد که دعا می‌تواند به گونه‌ای تجزیه و تحلیل یا اندازه گیری شود که حتی برای افراد بی ایمان نیز روشن کند که این یک پدیده واقعی است. دعا برای این سؤال مهم که آیا خدا یا خدایان وجود دارند یا نه، مهم است زیرا بسیاری از باورمندان آن را دلیل اصلی برای تصور واقعی

t.me/AVAYeBUF

بودن خدای خود ذکر می‌کنند. این واقعاً می‌تواند دلیلی زیرکانه برای خدایی باشد که خداناباوران همیشه در مورد آن سوال می‌کنند. تصور کنید که اگر پیروان یک دین دائماً دعاهایشان با نرخ بسیار بالا، آنقدر زیاد استجاب شود که شانس تفسیر نادرست یا تقلب را کاهش دهد. این می‌تواند مدرک قدرتمندی باشد که خدای آنها واقعی است. اما، البته، ما شاهد چنین چیزی نیستیم. آنچه می‌بینیم هندوها، یهودیان، مسیحیان، مسلمانان، جان باوران و سایر باورمندانی است که به روش‌های خاص خود به خدایان مربوطه‌ی خود دعا می‌کنند و سپس ادعا می‌کنند که دعاهایشان جواب می‌دهد. این واقعیت که پیروان بسیاری از نظام‌های اعتقادی متناقض، ادعا می‌کنند که دعای آنها به نتایج مثبت می‌رسد، نشانه بدی برای طرفداران دعا است. به عنوان مثال، اعضای قبایل ماقبل صنعتی همیشه برای چیزهایی مانند شکار موفق و آب و هوای خوب به پیشگاه خدایان مختلفی دعا می‌کنند و اغلب به آنچه خواسته‌اند می‌رسند. اما این دلیلی بر واقعی بودن خدایان آنها نیست. همچنین زمانی که باورمندان یهودی و مسیحی و مسلمان به نتایجی که برای آن دعا می‌کردند می‌رسند، این دلیلی نیست که یهوه، عیسی، الله، یا ویشنو واقعی هستند.

احتمالاً حافظه‌ی انتخابی دلیلی است که بسیاری از ایمانداران در بسیاری از ادیان مختلف فکر می‌کنند که دعاهای آنها کارآمد است. برای مثال، مسیحی مؤمنی را تصور کنید که برای پول بیشتر به عیسی دعا می‌کند و بعد از ده سال سخت‌کوشی و حضور به موقع هر روزه در دفتر، حقوق بیشتری دریافت می‌کند. او ممکن است احساس کند که این اتفاق در زندگی او تاییدی بر واقعی بودن خدایش است. به هر حال، او برای پول بیشتر به عیسی دعا کرد و پول بیشتری گرفت. حداقل در ذهن او، پرونده بسته شد. اما آیا یک مسلمان معمولی این را می‌پذیرد؟ آیا او قرآن را رد می‌کند و بر اساس این ادعا که دعایی توسط عیسی اجابت شده است، باور می‌کند که عیسی خدا است؟ شک دارم، به ویژه اگر مسلمان موفقیت‌های خود را در دعا تجربه کرده باشد که به او تأیید می‌کند که الله تنها خدای واقعی است. در مورد یهودیانی که به شیوه‌ی خاص خود با خدای خود دعا می‌کنند چطور؟ می‌گویند دعایشان هم مستجاب می‌شود. میلیون‌ها هندو ادعای نتایج مثبت از دعاهای خود دارند. آیا وجود خدایان آنها را ثابت می‌کند؟ دعاهای مورمون‌ها حداقل طبق گفته مورمون‌ها همیشه مستجاب می‌شوند. آیا این ثابت می‌کند که عیسی همانطور که کتاب مورمون ادعا می‌کند در آمریکای شمالی بوده است؟ اگر تام کروز برای موفقیت در «باکس آفیس» تابستان آینده دعا کند و آن را دریافت کند، آیا این به معنای درست بودن ادعاهای ساینتولوژی است؟ مردم روم باستان دعا می‌کردند و مطمئناً برخی از آنها معتقد بودند که خدایان در برخی مواقع به دعاهای

avayebuf.com

آنها پاسخ می‌دهند. اگر یک دعای مسیحی را بتوان اثبات عیسی نامید، پس دعای رومی باید دلیل بر ژوپیتر باشد.

چه چیزی باورمندان را متقاعد می‌کند که دعا مؤثر است؟ اگر چنین بود، اگر واقعاً می‌توانستیم خدا را برای رسیدن به آرزوها به کار بگیریم، آیا عملی بودن این امر نباید کمی آشکارتر می‌بود و آیا ما نباید می‌دانستیم که کدام خدا بیشتر به دعاها پاسخ می‌دهد؟ بعد از چندین هزار سال دعا، اگر حقیقتی در این مورد وجود داشت، آیا تا به حال همه‌ی ما به درگاه یک خدای یکسان دعا نمی‌کردیم؟

آیا ممکن نیست ایمان به دعا خطای بزرگی باشد؟ آیا ممکن نیست که باورمندان وقتی تاریخچه‌ی دعای شخصی خود را مرور می‌کنند، به سادگی مرتکب خطای صادقانه و رایج حافظه‌ی انتخابی شوند؟ مرتکب اشتباهاتی از این دست شدن، آسان است و همه‌ی ما باید مراقب آن باشیم. به نظر می‌رسد که طبیعت انسان این است که وقتی صحبت از چیزی می‌شود که می‌خواهیم حقیقت داشته باشد، بر روی چند موفقیت متمرکز می‌شود و همه چیزهایی را که از دست داده است را فراموش می‌کند. روانشناسان آن را «سوگیری تایید» می‌نامند و همه چیز را در مورد آن می‌دانند. وقتی رمالان ادعا می‌کنند با ارواح صحبت می‌کنند یا آینده‌ی مشتری را پیش‌بینی می‌کنند، می‌دانند که لازم است فقط چند بار راست بگویند، زیرا اکثر مردم اظهارات نادرست را فراموش می‌کنند. سوگیری تاییدی توضیح می‌دهد که چرا بسیاری از مردم حتی پس از اینکه با پیشگویی‌های نادرست متعددی دچار مشکل می‌شوند، به رمالان اعتقاد دارند. بنابراین هنگامی که باورمندان در مورد دعاهای «اجابت شده» هیجان زده می‌شوند، ممکن است ناشی از فراموش شدن تمام دعاهایی باشد که نتیجه‌ای نداشته است. افرادی که این کار را انجام می‌دهند چیزی بیش از قربانیان یک پدیده‌ی عادی روانی نیستند. تنها عیب آنها این است که مانند یک انسان معمولی فکر می‌کنند. ربطی به هوش ندارد و ممکن است برای هرکسی پیش بیاید.

باورمندان همچنین باید در نظر بگیرند که برخی از دعاهای «اجابت شده» دلیل خوبی برای اثبات اینکه خدا واقعاً در حال کار است، نیستند، زیرا این یک واقعیت ساده است که برخی از درخواست‌ها بدون توجه به هر اتفاقی به نتیجه‌ی مثبت می‌رسند. به عنوان مثال، تصور کنید اگر بخواهم ده امید معقول را برای سال آینده فهرست کنم، مانند: «امیدوارم ماشینم را به قیمت عالی بفروشم» و «امیدوارم طوفان سقف خانه‌ام را نبرد» بعد هر چیزی را که در طول سال بعد اتفاق

t.me/AVAYeBUF

می‌افتد ثبت کنم. مطمئن هستم که بخشی از امیدهایم برآورده می‌شود و برخی برآورده نمی‌شود. آیا این واقعیت که برخی از آرزوهای من برآورده شدند به این معنی است که من قدرت آرزوهای جادویی دارم؟ البته که نه، این فقط شیوه‌ی عملکرد دنیای واقعی است. بعضی چیزها طوری پیش می‌روند که امیدواریم انجام شود و بعضی چیزها نه.

جورج کارلین، کمدین، حرف‌های زیادی در مورد دین دارد، که بیشتر آن‌ها برای گنجاندن آن در کتابی که برای احترام به باورمندان است، بی‌ادبانه است. با این حال، تفسیر ایشان در مورد دعا زیاد تند نیست و این مطلب را به خوبی بیان می‌کند. کارلین می‌گوید که از دعا کردن به پیشگاه خدا دست کشید زیرا نرخ پاسخ‌دهی رضایت‌بخش نبود. بنابراین به جای آن شروع به دعا به درگاه «جو پسی» بازیگر برنده جایزه اسکار کرد.

> بنابراین من حدود یک سال است که نزد جو دعا می‌کنم و متوجه چیزی شدم. متوجه شدم که تمام دعاهایی که قبلاً به درگاه خدا می‌کردم و تمام دعاهایی که اکنون به جو پسی می‌کنم، تقریباً با همان نرخ ۵۰ درصد مستجاب می‌شوند. نیمی از اوقات به آنچه می‌خواهم می‌رسم، نیمی از اوقات خیر. مثل دعا نزد خدا ۵۰-۵۰. مثل شبدر چهار برگ و نعل اسب، چاه آرزو و پای خرگوش، همان مرد پرجذبه، همان خانم ساحره که با فشردن بیضه بز بخت شما را می‌گوید، همه یکسان است: ۵۰-۵۰. پس فقط خرافات خود را انتخاب کنید، بنشینید، آرزو کنید و از خودتان لذت ببرید. (کارلین ۱۹۹۹)

کارلین هرچند به طنز می‌گوید اما حق به جانب است. صد چیز را به نام هر چیز یا هر کسی آرزو کنید و مطمئناً در برخی از آنها شانس خواهید داشت. دعا کردن به جو پسی، هر چند مضحک است، احتمالاً نرخ موفقیتی را ایجاد می‌کند که مشابه دعا به درگاه ژوپیتر، جوک، عیسی یا هر خدای دیگری است.

سلامتی دیر یا زود یک نگرانی بزرگ برای همه است و دعا اغلب توسط باورمندان به عنوان راهی برای دفع بیماری و مرگ استفاده می‌شود. ممکن است راه‌هایی برای آزمایش قطعی اینکه آیا دعا برای این کار مؤثر است یا نه وجود داشته باشد. مطالعات متعددی در سال‌های اخیر تلاش کرده‌اند، اما هیچ‌کدام نشان نداده‌اند که دعا مؤثر بوده و در راستی آزمایی دوام می‌آورد. این خودش به تنهایی دلیلی قوی برای شک است. تشخیص چیزی که ظاهراً بسیار قدرتمند است، نباید دشوار باشد که آیا واقعاً بر سلامت انسان تأثیر می‌گذارد یا خیر.

avayebuf.com

بیایید نوع خاصی از دعا برای سلامتی را در نظر بگیریم، دعایی که باید شانس بسیار خوبی برای جلب توجه خدا داشته باشد. اگر قرار باشد دعایی کارگر افتد، باید فکر کرد که آن دعا، دعای مادر برای سلامتی نوزادش است. تعداد کمی از دعاها صادقانه‌تر یا با شور و اشتیاق بیشتری نسبت به این دعا وجود دارد، به خصوص اگر نوزاد به شدت بیمار باشد. متأسفانه به نظر می‌رسد این دعاها اصلاً کارساز نیست. این امر بدیهی است زیرا بسیاری از کشورهای بسیار مذهبی نرخ مرگ و میر کودکان وحشتناکی دارند. در همین حال، کشورهای بسیار سکولار با درصد زیادی از خداناباوران در جمعیت خود، نرخ مرگ و میر نوزادان بسیار پایینی دارند. این چگونه می‌تواند رخ دهد؟ چرا نوزادان بسیاری از مادران بی دین در وضعی بهتر از نوزادان بسیاری از مادران مسیحی، مسلمان و هندو هستند؟ بدیهی است که هر چه درصد باورمندان در یک جامعه بیشتر باشد، دعا کردن بیشتر می‌شود. چگونه مدافعان دعا می‌توانند توضیح دهند که چرا در کشورهای بسیار مذهبی مانند نیجریه، یمن، و نیجر تعداد مرگ نوزادان بسیار بیشتر از کشورهای بسیار کمتر خدامحور سوئد، دانمارک و انگلیس است؟

بر اساس گزارش یونیسف، وضعیت کودکان جهان در سال ۲۰۰۷، ده کشور با بالاترین نرخ مرگ و میر کودکان زیر پنج سال عبارتند از: سیرالئون، آنگولا، افغانستان، نیجر، لیبریا، سومالی، مالی، چاد، جمهوری دموکراتیک کنگو و گینه استوایی. این کشورها جمعیتی دارند که تقریباً همه مسیحی، مسلمان یا پیرو ادیان سنتی آفریقایی هستند. هیچ یک از آنها تعداد قابل توجهی خداناباور در جمعیت خود ندارند. هیچ کس نمی‌تواند شک کند که مادران در این کشورها اغلب دعا می‌کنند و سخت دعا می‌کنند. اما تمام این تلاش‌ها در نجات تعداد زیادی از نوزادان آنها شکست خورده است.

برای تقویت این نکته، وضعیت مادران جهان در سال ۲۰۰۶، گزارشی که توسط Save the Children منتشر شد، بهترین و بدترین کشورها را برای مادران بر اساس مراقبت‌های بهداشتی، آموزش، و فرصت‌های موجود و همچنین خطر مرگ و میر مادران و نوزادان رتبه‌بندی کرد. این فهرست نشان می‌دهد که کشورهایی با سطوح بسیار بالای خداناباوری (مادران کمتر نیایش‌گر) عملکرد خوبی دارند و کشورهایی با سطوح اعتقادی بالا (مادران بیشتر نیایش‌گر) عملکرد ضعیفی دارند(Save the Children 2006) :

t.me/AVAYeBUF

بهترین کشورها برای مادر شدن	*بدترین کشورها برای مادر شدن*
سوئد	نیجر
دانمارک	بورکینافاسو
فنلاند	چاد
اتریش	گینه بیسائو
نروژ	سیرا لئون
استرالیا	اتیوپی
هلند	یمن
	جمهوری آفریقای مرکزی
	لیبریا
	جمهوری دموکراتیک کنگو

در حالی که این دعاها حتی نمی‌توانند میلیون‌ها نوزاد بی گناه را که توسط مادران مذهبی به شدت برای آنها دعا می‌شود را نجات دهند، حتی باورمندان باید تعجب کنند که آیا دعا اصلاً برای چیزی مفید است یا نه. چه کسی بر روی زمین سزاوارتر از یک نوزاد به یاری خداوند است؟ برخی از باورمندان ممکن است استدلال کنند که این اختلاف به علت اقتصاد، دولت‌های شکست خورده و کمبود مراقبت‌های بهداشتی است. موافقم، اما این یک توضیح خداناباوری است. چرا پول باید برای خدا مهم باشد؟ مطمئناً باورمندان فکر می‌کنند که خدای آنها قادر به نجات یک نوزاد است. چه در یک بیمارستان پیشرفته اروپایی باشد و چه در یک کلینیک آفریقایی تنگ و تایک و کم بودجه. اگر دعا مؤثر باشد، پس باید بتواند در هر جایی بدون توجه به اقتصاد محلی کار کند.

این ادعا که دعا اثر می‌کند، ممکن است به این زودی‌ها از بین نرود. ممکن است استدلال بر ضد آن آسان باشد، اما ابطال دعا بسیار دشوارتر و شاید غیرممکن است. اگرچه من از مطالعات علمی دعا استقبال می‌کنم، اما ممکن است ارائه یک پاسخ قطعی فراتر از توانایی علم باشد. به هر حال، محققان چگونه می‌توانند دعا را به طور دقیق ثبت و اندازه گیری کنند؟ دعا چیزی جز افکار خاموش در ذهن یک مؤمن نیست. دعاها می‌توانند به سمت مردم، حتی غریبه‌ها، هزاران مایل دورتر هدایت شوند. باورمندان می‌توانند برای افرادی که هنوز به دنیا نیامده اند دعا کنند. چگونه یک محقق می‌تواند بفهمد که مؤمن اگر راستش را گفته باشد و اصلا دعا کرده باشد؛ واقعاً به پیشگاه کدام

avayebuf.com

خدا دعا کرده است؟ چگونه یک محقق می‌تواند تعیین کند که چه کسی دعا کرده و چه کسی خیر؟ برخی از مردم برای سلامتی همه‌ی افراد روی زمین دعا می‌کنند، در حالی که برخی دیگر ممکن است برای مرگ زودهنگام همه‌ی باورمندان دین رقیب دعا کنند. چگونه محققین می‌توانند بفهمند که آزمودنی‌ها به شیوه «صحیح» دعا می‌کنند یا برایشان دعا می‌شود؟

هکتور آوالوس، شفادهنده‌ی ایمانی سابق، اکنون استاد مطالعات دینی در دانشگاه ایالتی آیووا و مدیر اجرایی کمیته بررسی علمی دین، به خوبی از مشکلات آگاه است:

> حتی اگر کسی به درگاه خدای مسیحی برای شفا دعا کند و آن شخص شفا یابد، ثابت نمی‌کند که شفا توسط خدای مسیحی انجام شده است. همه‌ی ادیان ادعا می‌کنند که دعاها را مستجاب کرده‌اند. به عنوان مثال، بر اساس بهاگاواد-گیتا، بخشی از متون مقدس هندوئیسم، خدای کریشنا ادعا می‌کند که فرقی نمی‌کند که انسان‌ها کدام خدا را می‌پرستند. این کریشنا است که دعای آنها را اجابت می‌کند. بنابراین، از نظر علمی نمی‌توان نشان داد که این خدای مسیحی است که دعایی را اجابت کرده است، حتی اگر چنین دعایی مستجاب شود. (آوالوس ۱۹۹۷)

لطفاً این فکر عجیب و غریب را ببخشید، اما ممکن است بیشتر باورمندان واقعاً به دعا اعتقاد نداشته باشند؟ این ایده آنقدرها هم که به نظر می‌رسد احمقانه نیست. می‌دانم که بسیاری از مردم درباره‌ی اینکه چگونه دعا می‌تواند ایدز را درمان کند، مسیر طوفان‌ها را تغییر دهد و یکی از اعضای خانواده را از شر مشروب نجات دهد سروصدا می‌کنند، اما گاهی اوقات فکر می‌کنم که آیا واقعاً به آن اعتقاد دارند یا خیر. از این گذشته، بیشتر اوقات دعا کار نمی‌کند. حداقل به طور خصوصی، بسیاری از باورمندان باید بدانند که دعا کردن بهتر از امید داشتن نیست. چگونه نمی‌توانند این را بدانند در حالی که باورمندان صادق به هر دینی هر روز با وجود دعاهای از روی استیصال خود، در روابط خود شکست می‌خورند، شغل خود را از دست می‌دهند، به بیماری مبتلا می‌شوند، می‌میرند، و غیره؟ باورمندان احتمالاً در مورد دعا تردید دارند، خواه آشکارا در مورد آن صحبت کنند یا نه. دن بارکر، واعظ مسیحی که خداناباور شد، مطمئناً چنین کرد:

> با نگاهی به گذشته، باید اعتراف کنم که بزرگترین شک من در کارآمدی دعا بود. خیلی ساده، دعا کارساز نیست. می‌دانم که هزاران و هزاران دعایی که در دوره‌ای کردم هدر دادن وقت بود. یعنی الان می‌دانم که هدر رفته‌اند. اما از آنجایی که دعا یک آموزه‌ی

t.me/AVAYeBUF

قدرتمند مسیحیت است، تصور می‌کردم که معنایی در پس همه ی آن نهفته است... برخی می‌گویند دعا تمرین مهمی است، زیرا صرف نظر از نتیجه، ما را با خدا در تماس قرار می‌دهد. اما این با تعالیم مستقیم عیسی در تضاد است: «و هر چه در دعا بخواهید با ایمان، خواهید گرفت» (متی ۲۱:۲۲) و «اگر دو نفر از شما بر روی زمین توافق کنند که به چیزی دست بیابند. از پدر من که در آسمان است بخواهند، برای ایشان انجام خواهد شد» (متی ۱۸:۱۹). نویسنده اول یوحنا ٥: ١٤–١٥ گفت: «و این اطمینانی است که ما به او داریم، که اگر مطابق میل او چیزی بخواهیم، ما را می‌شنود: و اگر می‌دانیم که هرآنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که آنچه از او خواسته‌ایم، دریافت کرده‌ایم.»

مسیحیان صادق می‌دانند که این آیات نادرست است. ادعای بی اجابت ماندن بسیاری از دعاها به دلیل اینکه «طبق اراده‌ی او» نیست، فایده‌ای ندارد. حتی دعاهایی که به وضوح با آنچه که «اراده‌ی خدا» ادعا شده مطابقت دارند، به ندرت اجابت می‌شوند. حتی اگر این دلیل صحیح باشد، دعا را به عنوان وسیله‌ای برای تغییر طبیعت بی فایده می‌کند. (بارکر ۱۹۹۲، ۱۰۸)

اگر دعا به همان اندازه که بسیاری از باورمندان ادعا می‌کنند مؤثر واقع شود، تأیید آن حتی برای کسانی که مستعد اعتقاد به آن نیستند، نباید چندان دشوار باشد. این واقعیت که به نظر می‌رسد برای همه‌ی باورمندان، صرفنظر از اینکه به سوی کدام خدایان دعا می‌کنند، تقریباً یکسان عمل می‌کند، نشان می‌دهد که این، احتمالاً مربوط به تمایل انسان به سوء تعبیر شانس و تصادف به عنوان چیزی خاص است. برای مثال، مسیحیان و مسلمانان که دعاهای «اجابت شده» خود را دلیلی بر واقعی بودن خدای خود می‌دانند، باید با این واقعیت روبرو شوند که صدها میلیون نفر دیگر می‌گویند خدای دیگری به دعاهای آنها پاسخ می‌دهد. البته همه خدایان نمی‌توانند واقعی باشند و همه ادیان نمی‌توانند صادق باشند. بنابراین، به احتمال زیاد این همه دعای «اجابت شده» از منابع متعدد نشان می‌دهد که ما مشکلات فراوانی داریم، اما در دل ما امید فراوانی نیز وجود دارد. این لزوماً چیز بدی نیست، اما در این زمان چیزی در دعا وجود ندارد که دلیل خوبی برای باور واقعی بودن خدایان ارائه دهد.

avayebuf.com

Avalos, Hector. "Can Science Prove that Prayer Works?" Free Inquiry 17, no.3 (Summer 1997). http://www.secularhumanism.org/library/fi/avalos_17_3.html.

Barker, Dan. Losing Faith in Faith: From Preacher to Atheist. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1992.

Carlin, George. "You Are All Diseased." HBO TV special, February 6, 1999. State of the World's Mothers 2006. Save the Children, 2006, http://www savethechildren.org/publications/mothers/2006/SOWM_2006_final.pdf.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۱۵

من خدای خود را به جای شیطان پرستش می‌کنم

یک دین نمی‌تواند تلاش کند شیطان خود را تحقیر کند، مگر
اینکه همزمان خدای خود را نیز تحقیر کند.

- هولاک الیس

بارها با باورمندانی روبرو شده‌ام که مطمئن بودند همه‌ی خداناباوران پیروان وفادار شیطان هستند یا حداقل نسبت به مأموریت او همدل هستند. صرفاً به این دلیل که شخص متقاعد نشده است که Nanabozho، Hermod یا هر خدای دیگری واقعی هستند، برخی از ایمانداران به این نتیجه‌ی عجیب می‌رسند که او باید یکی از سربازان شیطان باشد. این مربوط به تصور عجیبی است که برخی از باورمندان دارند که: غیرممکن است ناباورمند واقعی باشیم. این افراد به معنای واقعی کلمه وجود ناباورمندان را انکار می‌کنند. از نظر آنها، ناباورمندان چیزی جز باورمندانی نیستند که جبهه‌ی خود را تغییر داده و اکنون در خدمت شیطان هستند. ظاهراً آنها نمی‌توانند تصور کنند که چگونه کسی با عقل سلیم نمی‌تواند حداقل به یک خدا اعتقاد داشته باشد. در تلاش برای توضیح ناباورمندان ، این مومنان اصرار می‌ورزند که ناباورمندان دشمن خدا هستند. آنها وجود خدا را انکار نمی‌کنند. آنها می‌دانند که خدا واقعی است و با او می‌جنگند. تمام صحبت‌ها در مورد عدم باور پوششی است که قرار است دستور کار واقعی آنها را پنهان کند.

بله، اگر کسانی هنوز شک دارند، واقعاً افرادی هستند که این دیدگاه را دارند. من با چندین نفر از آنها آشنا شده‌ام. و مردم تعجب می‌کنند که چرا بسیاری از آتئیست‌ها در مورد عدم اعتقاد خود سکوت می‌کنند. اگر اغراق نکنیم، این زشت و ناراحت کننده است که به عنوان یک شیطان پرست تصور شوند. اصلاً چگونه می‌توان به چنین اتهامی پاسخ داد؟ البته چنین تفکر بی دقتی قابل توجیه نیست، اما من درک می‌کنم که چگونه باورمندان وقتی با این فرض شروع می‌کنند، ممکن است

avayebuf.com

نخواهند با یک خداناباور به صورت مشترک یا در همسایگی زندگی کنند. با این حال، این غم انگیز است که فکر کنیم بسیاری از باورمندان به این دلیل، از یک همنوع خود فاصله می‌گیرند. این مشکل شایع‌تر از آن چیزی است که اکثر مردم تصور می‌کنند. من هر ناباورمندی را که در این مورد شک دارد تشویق می‌کنم که به سوریه برود و چند گفتگو در این باب که خداناباوری چقدر می‌تواند رهایی بخش و شگفت انگیز باشد در بازار راه بیندازد. به «کمربند کتاب مقدس» در آمریکا سفر کنید و ببینید که چه استقبال گرمی از خداناباوری شما می‌شود. از روستاهای تانزانیا دیدن کنید و چند سخنرانی عمومی در مورد شایستگی‌های سکولاریسم داشته باشید. موفق باشید.

بدترین چیز در مورد پارانویای شیطان این است که بسیاری از باورمندان به دلیل این ترس از شیطان، حاضر نیستند تصور کنند که خدا یا خدایان آنها ممکن است خیالی باشند. آنها کوچکترین دوری از ایمان به خدای خود را گامی به سوی شیطان می‌دانند. زیر سوال بردن ادعاهای مذهبی به عنوان بی وفایی به خدای خود و معاشقه‌ای خطرناک با شر مطلق تلقی می‌شود. نتیجه این است که بسیاری از باورمندان هرگز باورهای خود را تجزیه و تحلیل یا به چالش نمی‌کشند. آنها ممکن است تمام زندگی خود را به دلیل این ترس غیرمنطقی با چسبیدن به باورهای بی اساس بگذرانند.

البته باورمندان می‌توانند خیال‌شان راحت باشد. آتئیست‌ها شیطان پرست نیستند و در راه انجام برخی برنامه‌های ماوراء طبیعی شیطانی فعالیت نمی‌کنند. خداناباوران به همان اندازه به موجودات ماوراء الطبیعه شیطانی با چنگال‌هایی آتشین بی‌اعتقاد هستند که به موجودات ماوراء طبیعی خوب با هاله‌ای از نور در اطراف‌شان، بی‌اعتقادند. شیطان فقط خدای دیگری برای ناباورمندان است. او را می‌توان به‌عنوان یک داستان تخیلی مانند سایر داستان‌های دیگر رد کرد، زیرا هیچ مدرک یا یک استدلال قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که ادعای وجود او را تأیید کند. باورمندان، لطفاً توجه داشته باشید: می‌توان نسبت به خدایان شک داشت – حتی به طور کامل به آنها بی‌باور بود – و با این وجود هم راهی برای فرار از چنگال شیطان پیدا کرد.

هرکسی که واقعا شیطان را می‌پرستد، با مسیحیان، مسلمانان، هندوها، یهودیان و سایر باورمندان اشتراکات بسیار بیشتری نسبت به خداناباوران دارد. شیطان پرستان مومن هستند، بنابراین هرکسی که نگران پهلو زدن با شیطان پرست است، ابتدا باید همتایان روحیاتی خود را بررسی کند.

t.me/AVAYeBUF

با این حال، یک استثنای عجیب در این مورد وجود دارد. آنتون لا وی (Anton La Vey) فقید، بنیانگذار «کلیسای شیطان»، نسخه‌ای از شیطان پرستی را ترویج کرد که ادعا نمی‌کرد شیطان یا هیچ خدایی واقعی است. ظاهرا لاوی یک خداناباور بود و سازمانی را اداره می‌کرد که به شیطان اختصاص داشت، حتی اگر به نظر نمی‌رسید که شیطان وجود داشته باشد. لاوی هر چه فکر می‌کرد، یک خداناباورمعمولی نبود. تقریباً هر خداناباور در جهان دعا کردن در پیشگاه شیطان را به اندازه‌ی دعا کردن به درگاه هر یک از خدایان محبوب بیهوده می‌داند.

حتی اگر شیطان واقعی بود، به نظر می‌رسد شیطان پرستی تیم اشتباهی برای پیوستن است. اگر کسی متقاعد شده بود که شیطان وجود دارد، احتمالاً باید قبول کند که کتاب مقدس برحق است زیرا این کتاب منبع اصلی وجود این شخصیت است. اما، طبق کتاب مقدس، شیطان در پایان بازنده است. پس چرا کسی بخواهد با او بپیوندد؟ چه واقعی باشد چه فانتزی، شیطان پرستی معنایی ندارد.

لازم به ذکر است که علیرغم مشغله‌ای که برخی از باورمندان به شیطان دارند، هیچ‌گاه شاهدی مبنی بر جنبش بزرگ مدرن شیطان پرستان وجود نداشته است. داستان‌های شیطان پرستان و قربانی‌های انسانی آن‌ها خوراکی عالی برای داستان‌های شبانه در کنار آتش و گزارش‌های خبری هیجان‌انگیز است، اما حقیقت این است که شیطان هرگز قلب و ذهن باورمندان را مانند دیگر خدایان به دست نیاورده است. شیطان چیزی بیش از یک عنصر اصلی برای فیلم‌های ترسناک و یک تاکتیک قابل اعتماد ترساندن برای رهبران مذهبی که می‌خواهند گروه را حفظ کنند، نیست.

من یک بار با یک باورمند که مشکوک بود که من در لیگ شیطان بازی می‌کنم، برخورد عجیب و ناامید کننده‌ای داشتم. او گفت که اگر من طرف خدای او نیستم پس باید طرف شیطان باشم. به گفته‌ی او، من در یک جنگ معنوی بزرگ شرکت داشتم که حتی در زمان صحبت ما در حال انجام بود. مودبانه توضیح دادم که نه الان و نه هیچ وقت عضو حزب شیطان نبوده‌ام. من به او اطمینان دادم که آویز پنتاگرام در گردن ندارم، ماسک سر قوچ ندارم و حتی یک بار هم خنجر را در شکم باکره‌ی قربانی فرو نکرده‌ام تا ارباب عالم اموات را آرام کنم. اما وقتی به من گفت که ممکن است یک عامل «ناخواسته» شیطان باشم، سریع دهانم را بست. پاسخ دادن به این موضوع دشوار بود. در واقع نمی‌توانستم پاسخی بدهم. چگونه به کسی اطمینان می‌دهید که ناخودآگاه به شیطان خدمت

avayebuf.com

نمی‌کنید؟ اگر شما در خدمت شیطان هم بودید، آن را متوجه نمی‌شدید. البته شما آن را انکار خواهید کرد زیرا شیطان بدون اطلاع‌تان، شما را کنترل می‌کند. گاهی اوقات راهی ندارید تا برنده شوید.

بی‌تردید برخی از باورمندان این کتاب را ابزار شیطان می‌دانند که مملو از دروغ‌های او برای فریب دادن باورمندان است. اما هدف من این نیست که مردم را با استدلال‌های زیرکانه فریب دهم تا خدایان خود را رها کنند. من فقط می‌خواهم خوانندگان را تشویق کنم تا خودشان فکر کنند و در توجیهات‌شان برای اعتقاد به خدایان تجدید نظر کنند. من فقط کمی شک را ترویج می‌کنم، نه اینکه حقیقت قطعی را اعلام کنم. مردم باید به تنهایی از اعتقاد به خدایان دور شوند. من نه می‌توانم این کار را برای آنها انجام دهم و نه می‌خواهم. اگر برخی از باورمندان می‌خواهند مطمئن شوند که این کتاب برای دور کردن مردم از خدایشان و در آغوش شیطان طراحی نشده است، اجازه دهید به صراحت بگویم که می‌خواهم مردم به همان اندازه درباره شیطان نیز با شک و تردید فکر کنند.

چرا بسیاری از مردم به شیطان اعتقاد دارند؟ من فکر می‌کنم با بسیاری از ادیان این یک پکیج است و شیطان همراه با خدا می‌آید. با این حال، قضیه‌ی وجود شیطان به اندازه‌ی وجود هر خدایی ضعیف است. البته بسیاری از باورمندان مخالف خواهند بود. برای آنها شیطان بسیار واقعی است. آنها همه جا شواهدی برای او می‌بینند. شگفت آور است که چگونه برخی از باورمندان دست شیطان را تقریباً در همه‌ی بدی‌ها دخیل می‌بینند. آنها می‌گویند اعتیاد به مواد مخدر، قتل، سرقت از بانک، بیماری و غیره همه کار شیطان است. می‌دانم که به نظر می‌رسد این برای باورمندانی که در تمام زندگی خود این مطالب را شنیده‌اند کاملاً منطقی است، اما آنها را تشویق می‌کنم که یک دیدگاه جایگزین را در نظر بگیرند. همیشه اتفاقات بدی رخ می‌دهد و هیچ مدرکی دال بر ارتباط آن با موجودی فراطبیعی به نام شیطان وجود ندارد. بله، انسان‌ها بد رفتار می‌کنند. اما توضیحاتی برای این رویدادها وجود دارد که احتمال صحت آنها بسیار بیشتر است. اعتیاد به مواد مخدر برای بسیاری از افراد به دلیل نحوه‌ی واکنش مغز به برخی مواد شیمیایی و ایجاد ولع قوی برای مقدار بیشتری از مواد است. برخی افراد مرتکب اعمال خشونت آمیز می‌شوند زیرا پرخاشگری یک ویژگی استاندارد ذهن انسان است. مردم از بانک‌ها دزدی می‌کنند زیرا پول در آنجاست. آیا به نظر نمی‌رسد که این توضیحات برای رفتار بد، بیشتر از این ادعا که ما توسط وردهای جادویی موجودی نامرئی که در یک سیاه چال آتشین در جایی زندگی می‌کند دستکاری و وسوسه می‌شویم درست باشد؟

t.me/AVAYeBUF

چرا بسیاری از باورمندان نگران این شخصیت، شیطان هستند؟ کل داستان در مورد تلاش او برای تصاحب جهان بسیار غیرمحتمل به نظر می‌رسد. چرا او همچنان به دنبال آن رویای جاه طلبانه است؟ اگر شیطان یک «فرشته‌ی سقوط کرده» است و خدای کتاب مقدس را در زمانی که در بهشت بود به صورت شخصی و از نزدیک می‌شناخت، پس آیا نمی‌دانست که این داستان چگونه رقم می‌خورد؟ چرا او هنوز هم در حال انجام این بازی است؟ طبق کتاب مقدس، او در پایان بازنده است. آیا شیطان خواندن بلد نیست؟

باورمندان می‌توانند مطمئن باشند که پذیرش شک و عقل به معنای جانبداری از شیطان نیست. شک کردن و عقلانیت نه تنها باعث ناپدید شدن خدایان می‌شود بلکه آنها شیطان را نیز از بین می‌برند.

avayebuf.com

فصل ۱۶

خدای من مریض‌ها را شفا می‌دهد

مردی که کت و شلوار سفید پوشیده است به آرامی می‌خواند: «هاللویا... هاللویا... هاللویا... هاللویا.» آهنگ او بر نسیم یک شب خنک کارائیب شناور است. حال و هوا در حال تغییر است. پس از یک ساعت موعظه، همه می‌دانند که چیز بسیار ویژه‌ای به Grand Caman می‌آید. هر کلمه‌ای که او می‌خواند به نظر می‌رسد در هر مؤمنی نفوذ می‌کند. اکنون اکثرا ایستاده‌اند. آنها به این استادیوم ورزشی در فضای باز آمده‌اند تا بنی هین را ببینند که معجزه‌ای را از بهشت فرا می‌خواند. و اکنون او در آستانه‌ی تحویل است.

مرد کوچک اکنون با گام‌های بلند وارد صحنه می‌شود. او همان کلمه «هاللویا» را بارها و بارها می‌خواند. این تکرار، همراه با نوای دراماتیک ارگ، احساس هیپنوتیزم می‌کند. شاید اینطور باشد. حالا چشمان او بسته است. یکی از دستان او به آرامی به سمت حضار دراز می‌شود. فریادهای گاه و بیگاه از میان جمعیت بلند می‌شود. برخی از باورمندان شروع به تکان خوردن می‌کنند. بعضی‌ها گریه می‌کنند. دستان بسیاری از آنها به سمت آسمان بالا می‌آید. دست‌های لرزان به طرز وحشیانه‌ای تکان می‌خورند. گویی باورمندان به دروازه‌ی بهشت پنجه می‌کشند، به امید اینکه راهی برای ورود پیدا کنند. بالای صحنه، درست چند متر جلوتر از من، بنی هین به خواندن آن آهنگ تک کلمه‌ای جذاب ادامه می‌دهد. چشمانم به سرعت در حرکت‌اند چرا که دیوانه وار تلاش می‌کنم تا آنجایی که می‌توانم صحنه‌های پر هیجان را به تصویر بکشم. من در دریای مواج باورها سرگردانم و جزر و مد در حال افزایش است. قدرت عاطفی این لحظه به قدری شدید است که حتی من، یک بی‌ایمان، کمی احساس سردرگمی می‌کنم. حالا صدای گریه و فریاد بلندتر شده است. زنی در نزدیکی من به زانو افتاد و شروع به تشنج کرد. گویی که او به شوک شدید الکتریکی واکنش نشان می‌دهد.

t.me/AVAYeBUF

بنی هین «هللویاهاللویا...هاللویا» می‌خواند. اگرچه من نسبت به توانایی او برای تسهیل درمان‌های فراطبیعی شک دارم، اما نمی‌توانم قدرت عاطفی این نمایش را انکار کنم. صدای او، موسیقی، و جمعیتی که او به آن فرمان می‌دهد، همگی با هم ترکیب می‌شوند تا یک ترکیب روان‌شناختی قوی ایجاد کنند.

ناگهان بنی هین از قدم زدن می‌ایستد و چهره‌ی نورانی او در برابر آسمان سیاه پشت سرش یخ می‌زند. او اعلام می‌کند که روح القدس اکنون با ما است. زمان بهبودی است. امواج جدیدی از ناله‌ها و زمزمه‌ی دعاها سراسر حضار را فرا می‌گیرد. بسیاری از باورمندان شروع به «خواندن وردهایی خاص» می‌کنند، آن «زبان» نامفهومی که برخی از باورمندان ادعا می‌کنند خدایشان به آنها امکان صحبت کردن با آن زبان را می‌دهد. بنی هین کار روی این لحظه را مانند استادی که خودش باشد ادامه می‌دهد. سخنان او آرام و نرم است. او مانند یک پدر مهربان است که با فرزندش صحبت می‌کند. لبخند او می‌درخشد. موهای خاکستری شیک یک بار هم تکان نمی‌خورد، حتی وقتی بادهای شبانه روی صحنه می‌وزد. «خدا امروز را شفا دهد!» هین اعلام می‌کند. «من نمی‌دانم چرا آنها تحت تسلط او قرار می‌گیرند. اما این اتفاق می‌افتند.» هین همچنان که دوباره دستش را به سمت انبوه جمعیت روبروی خود دراز می‌کند، چشمانش محکم بسته شد. «بعضی برق را احساس می‌کنند، برخی گرما را در سراسر بدن خود احساس می‌کنند، برخی ارتعاشات را احساس می‌کنند.»

«حالا شفای خود را بگیر. بدن شکسته خود، زندگی شکسته خود را بردارید و آن را درست کنید. فقط به بالا نگاه کنید و بگویید «اصلاحش کن!»

بر خلاف آنچه اکثر افرادی که هین را در تلویزیون دیده اند و احتمالاً تصور می‌کنند، این زمانی است که «شفا» در کار او رخ می‌دهد؛ باورمندان در طول عمل لمس پر تشریفات او روی صحنه «شفا» نمی‌یابند. کسانی که با او روی صحنه ظاهر می‌شوند، قبلاً «معجزات» خود را در حالی که روی صندلی خود نشسته اند تجربه کرده اند. ظاهراً این تنها دلیلی است که آنها در وهله اول اجازه حضور روی صحنه را دارند. افرادی که در نهایت با هین ارتباط برقرار می‌کنند، گروهی بسیار منتخب هستند که ادعا می‌کنند قبلاً توسط خدای خود شفا یافته‌اند. بنی هین روی صحنه فقط نوعی لمس نهایی را برای تکمیل تجربه خود اعمال می‌کند. و چه لمس دراماتیکی است.

بنی هین به روش خط مونتاژ وارد کار می‌شود. دستیاران او به طور مرتب از هر دو طرف صحنه او را با مومنان حلقه می‌کنند. گاهی اوقات سرعت دیوانه کننده به نظر می‌رسد که گویی یک

avayebuf.com

محدودیت زمانی وجود دارد یا برخی ضرب العجل‌ها باید مراعات شود، اما این فقط به هیجان می‌افزاید. هین صورت زنی را لمس می‌کند که می‌گوید سال‌ها به مواد مخدر معتاد بوده است. او به شدت می‌لرزد و سپس در آغوش مردی که پشت سرش قرار دارد فرو می‌غلتد. هین می‌گوید که اکنون او از شیطان اعتیاد آزاد شده است. جمعیت وحشیانه تشویق می‌کنند.

مسح کردن سریع ادامه پیدا می‌کند. هین می‌گوید که یک پسر جوان از اگزمای مزمن «درمان» شده است. آرتریت، دیابت، بیماری قلبی، و بسیاری از بیماری‌های دیگر توسط خدا «شفا» داده می‌شوند و توسط هین در این شب تایید یا نهایی می‌شوند. متوجه می‌شوم که وقتی باورمندان با تکان‌های غیرقابل کنترل و زمین خوردن‌های حرفه‌ای واکنش شدید نشان می‌دهند، هین معمولاً به دستیاران خود دستور می‌دهد که آنها را بلند کنند تا بتواند دوباره آنها را زمین بزند. باورمندان حاضر در پاسخ به این دوزهای دوگانه و سه گانه «روح القدس» با تشویق‌های تأیید کننده منفجر می‌شوند.

هین بارها و بارها اعتبار «شفا» را به خدای خود تقدیم می‌کند. این یک بخش مهم از جزئیات برنامه است. او این قدرت باورنکردنی را روی صحنه به کار می‌گیرد، اما با فروتنی داشتن هر قدرتی را انکار می‌کند. من گمان می‌کنم که این کار او را برای باورمندان جذاب‌تر می‌کند زیرا در غیر این صورت ممکن است مشکوک شوند که او کمی بیش از حد نزدشان خداگونه جلوه می‌کند. هین می‌گوید: «من دخالتی در این موضوع ندارم. من حتی بیشتر از شما شگفت زده هستم.»

بعد از چند ساعت تماشای نزدیک اعمال بنی هین، مطمئن شدم که او واسطه یا مجرای خدا نیست. چیزی ندیدم که مرا متقاعد کند. هر چیزی را که مشاهده کردم را نمی‌توان چیزی جز تماشاگرانی دانست که مستعد بازی در یک سناریوی با دقت طراحی شده بودند. به یاد داشته باشید، هین بیش از دو هزار سال سنت پشت سرش داشت که در آن شب از او حمایت می‌کرد. تصور اینکه چقدر برای یک انسان مقدس محترم، از هر دینی، می‌تواند آسان باشد که احساسات جمعیتی را که تقریباً به تمامی از باورمندان واقعی تشکیل شده اند، تحریک کند. دشوار نیست. آنها با انتظاراتی آمدند و هین کاملاً به آن انتظارات پاسخ داد.

اسمش را بگذارید کاریزمای یک مرد، زودباور بودن، یا شاید لمس یک خدا. هر نتیجه‌ای که کسی در مورد شبی که با بنی هین گذرانده بگیرد، نمی‌توان قدرت او در تحریک احساسات را انکار کرد. هین برای «شفای» باورمندان و ترویج مسیحیت در سراسر زمین می‌گردد. او توسط میلیون‌ها

t.me/AVAYeBUF

هوادار حمایت می‌شود و درآمد گزارش شده‌ی سالانه‌ی تشکیلاتش بیش از صد میلیون دلار است. نمی‌توان بدون پرداختن به موضوع پول به شفادهنده‌های ایمانی محبوب توجه کرد، زیرا به نظر می‌رسد که هر زمان که به شهر می‌آیند، پول زیادی دست به دست می‌شود. شبی که او را دیدم، هین وقتی که زمان «بشقاب گردانی» (جمع کردن نذورات) شد – در این مجلس سطل‌های پلاستیکی بسیار بزرگ و عمیق – حالت تدافعی به خود گرفت.

او اعلام کرد: «وقتی پول می‌دهید توی جیب من نمی‌رود. همه اینها به تشکیلات می‌رود. نه من، نه همسرم و نه فرزندانم هرگز حتی به یک سنت هم دست درازی نمی‌کنیم.»

هین توضیح داد که مهم‌ترین دلیلی که از مردم می‌خواهد به او پول بدهند، این است که خداوند آنها را به خاطر آن «برکت» بدهد. «اگر مشکل داری، اگر می‌خواهی از بدهی بیرون بیایی، امشب نذر بده. خدا گفت: ببخش و به تو داده خواهد شد. تا زمانی که چیزی در دست او قرار ندهی، خدا نمی‌تواند تو را برکت دهد».

سپس هین به حضار اطلاع داد که تشکیلات او کمک‌های مالی را با چک و کارت اعتباری می‌پذیرد. تعداد زیادی از دستیاران با سطل‌های بزرگ به میان جمعیت رفتند. او افزود: «فقط بخشش نکنید، بکارید، تا بتوانید محصولی عظیم درو کنید!» این نکته‌ی جالبی است که هین در خدمات خود به آن اشاره می‌کند زیرا به نظر می‌رسد هر عنصر نوع دوستی را از عمل نذر دادن حذف می‌کند. طبق ادعای هین، بخشش به تشکیلات او بیش از هر چیز شبیه سرمایه گذاری است. با توجه به تاکید هین بر آن، به نظر می‌رسد پاداش وعده داده شده از طرف خدا، انگیزه ی اصلی برای بخشش پول است.

هین باورمندان را تشویق می‌کند، حتی آن‌هایی که از نظر مالی دچار مشکل هستند، «به خدا بخشش کنید». اما دقیقاً چگونه «به خدا باید بخشید»؟ آیا واقعاً بخشیدن به هین با بخشیدن به خدا یکی است؟ من متواضعانه پیشنهاد می‌کنم که باورمندان قبل از دادن پول به کسی که از سبک زندگی تجملاتی و بسیار فراتر از سبک زندگی آنها لذت می‌برد، طولانی و سخت فکر کنند. واضح است که بنی هین با توجه به اینکه در یک عمارت زندگی می‌کند، با یک جت شخصی پرواز می‌کند، اتومبیل‌های لوکس می‌راند و کفش‌هایی می‌پوشد که احتمالاً بیشتر از پرداخت ماهانه‌ی وام مسکن من است، فداکاری زیادی نمی‌کند.

avayebuf.com

صحبت در مورد پول کافی است. آیا واقعاً خدا در نمایش بنی هین یا هر جای دیگری شفا می‌دهد؟ آیا خدایان واقعاً اگر از آنها بخواهیم ما را شفا می‌دهند؟ بسیاری از باورمندان شک ندارند که خدای آنها می‌تواند شفا دهد و این کار را هم می‌کند.

باید میلیون‌ها داستان درباره دعاهایی که برای درمان بیماران موثر واقع می‌شوند، وجود داشته باشد که صادقانه باور می‌شود. اما، البته، هیچ کس در مورد تمام دعاهایی که شکست خورده است، صحبت زیادی نمی‌کند.

اگر داستان‌های شفاهای ایمانی ثابت کنند که خدای خاصی واقعی است، پس به این معنی است که بسیاری از خدایان دیگر نیز باید واقعی باشند، زیرا از آغاز تمدن، به خدایان متعددی چنین شفاهای معجزه‌آسا نسبت داده شده‌اند. خیلی ساده باید گفت حکایات به اندازه کافی سند خوبی نیستند زیرا هر دینی آنها را دارد. مطالعات علمی ممکن است بتواند به این سوال پاسخ دهد. اما هرگز یک مطالعه ی علمی معتبر وجود نداشته است که به طور قطعی نشان دهد که درمان ایمانی یا دعا مؤثر است. برخی از مطالعات در سال‌های اخیر در اخبار منتشر شده است، اما پس از تجزیه و تحلیل بیشتر، هیچ کدام از آنها قانع کننده نیستند. انصافاً، آزمایش این یک چیز بسیار دشوار است. مطمئن نیستم که اگر هم بتوان آن را آزمایش کرد رضایت همه را جلب کند یا خیر. هر کس متفاوت است و هیچ بیماری یا آسیبی دقیقاً شبیه هیچ بیماری دیگری نیست. مردم ممکن است از آن آگاه نباشند، اما بیشتر بیماری‌ها و جراحات به خودی خود بهبود می‌یابند و پزشکان مطمئن نیستند که چرا. وقتی مسیحیان، مسلمانان، هندوها، سیک‌ها، یهودیان و سایر باورمندان از بیماری‌ها و جراحات بهبود می‌یابند حتی اگر علم پزشکی نتواند آن را توضیح دهد، لزوماً دلیل خوبی برای اعتبار بخشیدن به خدایانشان وجود ندارد. گاهی اوقات بدن انسان به خودی خود بهبود می‌یابد. به عنوان مثال، هنوز چیزهای زیادی در مورد سیستم ایمنی باید آموخت. بنابراین، پیش‌فرض گرفتن این توضیح که برخی بهبودی‌های غیرعادی باید نتیجه جادوی الهی باشد، نابهنگام است.

یکی از نشانه‌هایی که نشان می‌دهد شفای ایمانی یک پدیده واقعی نیست این است که علیرغم قرن‌ها تبلیغاتی که در ادیان متعدد در سرتاسر جهان پخش شده است، این امر هنوز ثبت و شکار نشده است. بله، میلیون‌ها نفر به آن اعتقاد دارند. برخی از معالجه پزشکی امتناع می‌ورزند تا جان خود را با دعا قمار کنند. اما بسیاری از میلیون‌ها مؤمن متقاعد نشده‌اند که این کار مؤثر است و اعمالشان آن را نشان می‌دهد. به استثنای افرادی که در فقر شدید زندگی می‌کنند و هیچ چاره‌ای

t.me/AVAYeBUF

ندارند، بیشتر باورمندان در کشورهای توسعه یافته وقتی پای خود را روی یک تکه شیشه شکسته مجروح می‌کنند، مستقیماً به اورژانس می‌روند. آنها به این راضی نمی‌شوند که دعا کنند پوستشان بدون عفونت دوباره بهبود پیدا کند. آنها هر چه سریعتر نزدیکترین پزشک را پیدا می‌کنند. چرا؟ اگر خدایشان می‌تواند ایدز و سرطان را همانطور که بسیاری ادعا می‌کنند، درمان کند، پس چرا یک بریدگی ساده را نه؟ چرا بیمارستان‌ها به جای پزشک و پرستار، با ملاها و واعظان پر نشده‌اند؟ اگر شفای ایمانی واقعاً مؤثر بود، آیا تا به حال همه‌ی ما به آن تکیه نکرده بودیم؟ پس از قرن‌ها ادعا و داستان افراد شفا یافته، ما تا به حال مطمئناً می‌دانستیم که آیا این ادعا معتبر است یا خیر. هیچ شکاکی باقی نمی‌ماند. علاوه بر این، اگر گروهی از باورمندان خدایی داشتند که واقعی بود و بیماری‌های آنها را مداوا می‌کرد، آنگاه همه از مدت‌ها قبل متوجه آن می‌شدند و به نظام اعتقادی آنها ملحق می‌شدند.

شکاکان باهوش اشاره می‌کنند که به نظر می‌رسد خدایان هرگز قادر به شفای افراد قطع عضو نیستند. چرا اینطور است؟ مطمئناً یک مرد بدبخت که پای خود را در یک تصادف رانندگی از دست داده است و دختر کوچکی که روی مین پا گذاشته است، حداقل به اندازه ی آن معتاد به مواد مخدر که بنی هین و خدایش ظاهراً او را شفا داده اند، سزاوار شفای الهی هستند. من نمی‌توانم به جای هر خداناباوری صحبت کنم، اما فکر می‌کنم که می‌خواهم این کار را برای من انجام بدهد. من به خدایی ایمان خواهم آورد که بتواند گوشت و استخوان را درست جلوی چشمان من بازسازی کند. (برای خواندن اطلاعات بیشتر در مورد ناتوانی یا عدم تمایل خدایان به شفای افرادی که دست و پای خود را از دست داده اند، به وب سایت «چرا خدا قطع عضوها را شفا نمی‌دهد؟» مراجعه کنید.)

شک و تردید من در مورد توانایی کارکرد شفای ایمانی به صورتی که تبلیغ می‌شود به این معنا نیست که پتانسیل آن را برای ارائه‌ی نوعی تقویت معنادار وضعیت عاطفی بیمار و شاید حتی در برخی موارد کمک به بهبودی، تشخیص نمی‌دهم. بله، شفای ایمانی احتمالاً گاهی کمک می‌کند، اما نه لزوماً به روشی که ایمانداران فکر می‌کنند. تصور اینکه شفای ایمانی از طریق اثر دارونما «کار می‌کند» دشوار نیست. اثر دارونما یک پدیده‌ی ناشناخته نیست اما هنوز به طور کامل شناخته نشده است. این اثر زمانی اتفاق می‌افتد که به نظر می‌رسد فردی از یک درمان پزشکی که در واقع یک درمان پزشکی نیست سود می‌برد. نمونه‌ی کلاسیک آن مصرف یک قرص قند به جای داروی واقعی است. به نظر می‌رسد که صرفا حرکت‌های درمانی و باور به این که آن یک درمان معتبر است، به برخی از افراد کمک می‌کند تا گاهی برخی از بیماری‌ها را بهبود بخشند. ظاهراً چیزی بین

avayebuf.com

ذهن و بدن اتفاق می‌افتد که به بهبودی کمک می‌کند. این قدرت تلقین است و ممکن است مواردی را توضیح دهد که افراد ادعا کرده اند که شفای ایمانی به آنها کمک کرده است. اما اثر دارونما تشخیص قطعی اینکه آیا خدا یا قدرت تلقین مسئول هر فایده‌ای بوده یا خیر را دشوار یا غیرممکن می‌کند. ما هرگز نمی‌توانیم امکان بهبودی طبیعی را که ممکن است با یا بدون شفای ایمانی و اثر دارونما رخ داده باشد، فراموش کنیم. در نهایت، من در برخوردهای شخصی متوجه شده‌ام که بسیاری از باورمندان با وجود اینکه در همان زمان که برای درمان دعا می‌کردند، توسط پزشک معالجه می‌شدند و دارو مصرف می‌کردند، سلامتی خود را بهبود می‌بخشند.

باید اضافه کنم که به خوبی می‌دانم که شفای ایمانی، چه مؤثر باشد و چه نباشد، می‌تواند برای کسی که آسیب دیده، ترسیده یا ناامید شده است، آرامش بخش باشد. من خودم می‌دانم زیرا یک بار در حالی که نیمه هوشیار در وسط یک خیابان به پشت دراز کشیده بودم «شفا» پیدا کردم. در حال دوچرخه‌سواری بودم که راننده بی‌احتیاطی جلوی من بیرون آمد. سرعت من خیلی بیش از آن بود که بتوانم موقعیت را کنترل کنم، بنابراین تصادف سختی کردم و مانند شامپانزه‌ها به فضا پرتاب شدم. با این حال من نسبتاً ورزشکار هستم و واکنش خوبی نشان دادم و با موفقیت حرکتی را انجام دادم که آنقدر جالب بود که می‌توانست یک ژیمناست المپیکی را تحت تأثیر قرار دهد. وقتی در هوا معلق بودم، یک دستم را روی کاپوت ماشین گذاشتم. این به تثبیت پرواز من کمک کرد و به من فرصت بیشتری داد تا بدنم را آنقدر برگردانم تا روی پاهایم در طرف دیگر ماشین فرود بیایم. متأسفانه، برترین لحظهٔ ظرافت ورزشی من با چیزی که ممکن است بدترین شیرجه شکم در تاریخ بشر باشد، همراه شد. پاهایم لیز خورد و به سختی روی خیابان فرود آمدم. برای یک دقیقه یا بیشتر بیهوش بودم، اما وقتی گرد و غبار فروکش کرد، متوجه شدم که سواری دیوانه‌وار من هنوز کاملا تمام نشده است.

روی پشتم دراز کشیده و به آسمان شب نگاه می‌کردم، دیدم که توسط چند زن جامائیکایی درشت اندام با لباس‌های براق و کلاه‌های فانتزی کلیسایی احاطه شده‌ام. ظاهراً آنها به تازگی یک مراسم عبادت را در کلیسایی در نزدیکی به پایان رسانده بودند و مشتاق بودند موعظه‌ای را که به تازگی شنیده بودند، اجرا کنند. آنها مانند فرشته‌ها یا شاید بالن‌های هوایی بالای سر من حلقه زدند و فریاد زدند: «خداوندا، این پسر را شفا بده!» عیسی بیا و به من کمک کن. دیگری گفت. «به نام عیسی ما دعا می‌کنیم»!

t.me/AVAYeBUF

سرگیجه داشتم، درد می‌کشیدم، اما کاملاً قدردان بودم. با خودم فکر کردم: «چقدر شیرین.» آنها حتی من را نمی‌شناسند و با این حال به اندازه‌ی کافی اهمیت می‌دهند که سعی کنند من را در اینجا در وسط جاده درمان کنند. با وجود درد، احساس خوبی داشتم.

باور کنید یا نه، آن خانم‌ها به من کمک کردند که احساس بهتری داشته باشم، خیلی بهتر. در زمان کمی روی پاهایم برگشته بودم، کبود شده بودم و خراشیده بودم، اما خوب بودم. تا امروز، من از آن خانم‌های مهربان کلیسا به خاطر نگرانی‌شان سپاسگزارم. مطمئن هستم که بدون تلاش آنها مدت طولانی تری آن بیرون روی زمین بودم. اما آیا این بدان معناست که خدایی به طرز جادویی گرد و غبار از سر و رویم پاک کرد و زخم‌هایم را التیام بخشید؟ نه، به احتمال زیاد من از تقویت روانشناختی احساس دوست داشته شدن بهره برده‌ام. همچنین کمی تحت فشار بودم تا با نشان دادن اینکه حالم خوب است، آن خانم‌ها و اطرافیان را خوشحال کنم. آنقدر برای من دعا کردند که نمی‌خواستم ناامیدشان کنم. من انگیزه‌ی زیادی داشتم که بلند شوم و لبخند بزنم، بنابراین این کار را کردم.

این احتمال وجود دارد که چیزی مشابه این بارها در رویدادهای شفابخشی ایمانی اتفاق بیفتد. مردم مریض می‌دانند که فیلمنامه قرار است چگونه پیش برود و هیچ کس نمی‌خواهد کسی باشد که خدا به قدر کافی دوستش ندارد که شفا دهد. بنابراین، به احتمال زیاد، بسیاری از مردم بدون توجه به آنچه که رخ می‌دهد، می‌خواهند بگویند که احساس بهتری دارند.

نکته‌ی نهایی در مورد شفای ایمانی این است که، اگرچه می‌تواند یک پدیده‌ی واقعی باشد، اما هیچ‌کس نتوانسته است آن را نشان دهد. اگر روش علمی می‌تواند نشان دهد که مثلاً پنی سیلین کار می‌کند، آیا تا به حال نباید نشان می‌داد که شفابخشی ایمانی برای میلیون‌ها نفر در سراسر جهان مؤثر است؟ اما این اتفاق نیفتاده است. اگر شفای ایمانی واقعاً مردم را درمان می‌کرد، با توجه به نتیجه‌ی شگرف آن، بسیار محتمل بود که تا کنون آن را تشخیص داده و بر همین اساس آن را به طور کامل در مراقبت‌های بهداشتی مدرن گنجانده بودیم. اگر کار می‌کرد هیچ مقاومتی وجود نداشت. این واقعیت که شفای ایمانی هنوز در حاشیه است و تقریباً توسط همه‌ی باورمندانی که می‌توانند از عهده خدمات علم پزشکی برآیند اغلب تنها به عنوان آخرین راه چاره استفاده می‌شود، نشان می‌دهد که تقریباً به طور قطع آنطور که تبلیغ می‌شود کار نمی‌کند. بنابراین، در این زمان، شفای ایمانی را نمی‌توان دلیل موجهی برای اعتقاد به خدا دانست.

avayebuf.com

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۱۶

Randi, James. The Faith Healers. Amherst, NY: Prometheus Books, 1989.

"Why Won't God Heal Amputees?" WWGHA Web site, 2006. http://www.whydoesgodhateamputees.com/god5.htm

t.me/AVAYeBUF

فصل ۱۷

هر چیزی بهتر از خداناباور بودن است

ابله در دل خود می‌گوید:«خدایی نیست!» اینان فاسدند و کارهایشان
کراهت‌آور است! نیکوکاری نیست!

– مزامیر ۱۴:۱

من نمی‌دانم که آیا خداناباوران را باید شهروند یا وطن پرست
محسوب کرد یا نه.

– رئیس جمهور جورج اچ دبلیو بوش

یکی از دلایلی که مردم می‌گویند اعتقادشان به خدا یا خدایان محکم است این است که فکر می‌کنند بی خدایی سرنوشتی است که باید به هر قیمتی از آن اجتناب کرد. بسیاری از باورمندان حتی به این احتمال هم فکر نمی‌کنند که خدایشان وجود نداشته باشد، زیرا یک خداناباور، از نظر آنها، خیلی بهتر از یک قاتل زنجیره‌ای یا کودک آزار نیست.

با توجه به اینکه خداناباوری غالبا توسط رهبران مذهبی و همچنین در کتب مقدس مورد تمسخر، دلسردی و ممنوعیت قرار می‌گیرد، جای تعجب نیست که بسیاری از مردم این گونه فکر کنند. برخی از نظام‌های اعتقادی اعلام می‌کنند که خداناباوری جرمی است که شایسته‌ی اعدام است. اینطور به نظر می‌رسد که این نظام‌ها در مورد اعتقادات خود کمی نامطمئن هستند.

چرا باورمندان در مورد خداناباوری اینقدر سختگیر هستند؟ این احساسات به قدری عمیق و قوی است که بسیاری از مردم به خداناباوران کمتر از پیروان ادیان و خدایان رقیب اعتماد دارند. این دست کم عجیب است. به عنوان مثال، چرا بسیاری از مسیحیان با مسلمانان احساس راحتی بیشتری می‌کنند؟ با توجه به تاریخ خونین و تنش‌های کنونی بین نظام‌های اعتقادی؟ چرا بسیاری

avayebuf.com

از مسلمانان بیشتر از یک خداناباور احساس هندو بودن دارند؟ چرا اعتقاد به هر خدایی نسبت به خداناباوری ارجحیت دارد؟ شاید به این دلیل است که به نظر می‌رسد بهتر است حداقل بازی را انجام دهید، حتی اگر برای تیم دیگری باشد. با این حال، خداناباوران به هیچ وجه وارد این بازی نمی‌شوند و بنابراین ممکن است برای باورمندان کمی سردرگم کننده باشند. گمان من این است که باورمندان تمایل دارند این گونه احساس کنند، زیرا صرف وجود یک خداناباور، فرضیات آنها را مبنی بر وجود نشانه‌های خدا در اطراف ما و اینکه اعتقاد، برای داشتن یک زندگی عادی به نوعی ضروری است، را دچار تردید می‌کند.

این تصور رایج در بین باورمندان مبنی بر اینکه افراد بی ایمان طبق تعریف افراد بدی هستند، آنقدر با واقعیت‌ها ناسازگار است که خنده دار است. سعی می‌کنم که آن را درک کنم حتی اگر به شدت توهین آمیز است. من در کلیساها بوده‌ام و شنیده‌ام که واعظان مسیحی در مورد اینکه خدایشان تنها منبع اخلاقی ممکن است صحبت می‌کنند و اینکه چگونه پشت کردن به این خدا منجر به جنایت، اعتیاد به مواد مخدر، ضرب و شتم همسر، قمار، پورنوگرافی و غیره می‌شود. به گفته‌ی بسیاری از معتقدان، عدم اعتقاد به خدا حتی می‌تواند منجر به نسل کشی و جنگ‌های جهانی شود. آنها دوست دارند نمونه هایی از خداناباوران شیطانی را ذکر کنند تا ثابت کنند که ناباورمندی واقعاً رفتار اخلاقی را غیرممکن می‌کند.

آدولف هیتلر تقریباً همیشه اولین نامی است که باورمندان برای نشان دادن وحشت اجتناب‌ناپذیر خداناباوری از آن استفاده می‌کنند. بعداً در این فصل خواهیم دید که چرا هیتلر انتخاب اشتباهی برای قهرمان اول خداناباوری است. اما ابتدا درک این نکته مهم است که پیوند بی دینی با افراد رذل چیزی را ثابت نمی‌کند. این واقعیت که برخی از افراد بد در گذشته به خدایان اعتقاد نداشتند، کمکی به اثبات وجود خدایان نمی‌کند همانطور که ستمگران مذهبی و قتل عام‌های خداجویانه‌ی بسیار در تاریخ ثابت نمی‌کنند که خدایان وجود ندارند. علاوه بر این، باورمندان نباید سعی کنند مغالطه‌ی «گناه هم باوری با مجرم» را انجام دهند زیرا هر بار شکست خواهند خورد. در طول چند هزار سال گذشته دین به طور مستقیم انگیزه‌ی نفرت و خشونت بسیار بیشتری نسبت به خداناباوری داشته است. به یاد داشته باشید، بی خدایی فقدان باور است، نه چیزی بیشتر. افراد بسیاری در طول تاریخ به خاطر خدایان قتل کرده‌اند اما تعداد کمی برای هیچ دست به قتل زده‌اند. باورمندان برای حمله به خداناباوری اغلب به «کمونیسم بی خدا»ی قرن بیستم و آمار مرگ و میر وحشتناک خداناباورانی مثل استالین، مائو تسه‌دونگ و پل پوت اشاره می‌کنند. اما واقعیت این

t.me/AVAYeBUF

است که آن دیکتاتورها اساساً انگیزه قدرت و سیاست داشتند، نه برنامه‌ی تفکر انتقادی و شک. آنها میلیون‌ها نفر را نکشتند تا جهان را برای آزاداندیشان امن کنند. آنها برای به دست آوردن و حفظ قدرت اجتماعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی می‌کشتند. به نظر می‌رسد باورمندان با تأکید بر بی خدایی استالین چنین می‌گویند که اگر او فقط به خدایی اعتقاد داشت، انسان بسیار خوبی بود. تصور من این است که این پسر سابق گروه کر کلیسا و دانشجوی حوزه‌ی علمیه در زمانی که بر اتحاد جماهیر شوروی حکومت می‌کرد اگر معتقد بود خدایی در کنارش هست ممکن بود حتی بدتر از این باشد. باور دینی می‌توانست انگیزه‌ی بیشتری برای قتل‌های استالین فراهم کند، به همان راحتی که ممکن بود او را آرام کند. با توجه به سابقه‌ای که دین دارد، مطمئناً نمی‌توان روی آن حساب کرد که همیشه بهترین‌ها را در بین مردم بروز می‌دهد.

از آنجایی که آدولف هیتلر به عنوان بدنام‌ترین خداناباور در ذهن بسیاری از باورمندان امروزی جا خوش کرده است، مهم است که به این نکته اشاره کنیم که او یک خداناباور نبوده است. بله، هیتلر یک مؤمن بود – حداقل طبق گفته‌های نوشتاری و گفتاری خودش مومن بود. هیتلر یک مسیحی بزرگ شد و در دوران کودکی در کلیسای محلی خود فعال بود. در بزرگسالی از کتاب مقدس نقل قول کرد و از دین الهام گرفت. این سطرها را از کتاب «نبرد من» او در نظر بگیرید. «از این رو امروز معتقدم که مطابق خواست خالق قادر متعال عمل می‌کنم: با دفاع از خود در برابر یهودیان، برای امر خداوند می‌جنگم» (هیتلر ۱۹۹۹، ٦٥). و، «زیرا اراده‌ی خدا به انسان‌ها شکل، جوهر و توانایی هایشان داده است. هرکسی که کار او را نابود کند، با خلق خداوند، اراده‌ی الهی اعلام جنگ می‌کند» (هیتلر ۱۹۹۹، ٥٦٢).

مهم‌تر از آن، تقریباً همه‌ی حامیان مشتاق هیتلر، از اکثر ژنرال‌های او گرفته تا رفتگران خیابان‌های رایش سوم، مؤمن بودند. میلیون‌ها سرباز آلمانی در جنگ جهانی دوم با بستن کمربندی که روی سگک آن «گات میت اونس» (خدا با ما است) حک شده بود، به نبرد رفتند. صلیب‌های مسیحی از ویژگی‌های برجسته در بسیاری از راهپیمایی‌های نازی‌ها بود. عکس‌های زیادی از هیتلر در حال دعا خواندن و شرکت در مراسم تشریفاتی با رهبران مسیحی وجود دارد. خداناباوران کسانی نبودند که یهودیان را مجبور به سوار شدن به قطار به سوی اردوگاه‌های مرگ می‌کردند. باورمندان این کار را کردند. هیتلر هرگز رایش سوم را جامعه‌ی خداناباوری نمی‌خواند. البته این امکان وجود دارد که هیتلر به عنوان یک سیاستمدار زیرک زمانی که با اهداف او مطابقت داشت، به سادگی وانمود کند که یک مؤمن است. شاید او مخفیانه یک خداناباور بوده است، اما دانستن آن

avayebuf.com

غیرممکن است. هرکسی که این ادعا را دارد باید قبول کند که استالین می‌توانست در خفا یک مسیحی مومن باشد و فقط برای خدمت به اهداف سیاسی خود وانمود می‌کرد که خداناباور است. ما هرگز نمی‌توانیم به طور قطع بدانیم که کسی واقعاً به چه چیزی اعتقاد دارد، زیرا اعتقاد در حریم خصوصی ذهن اتفاق می‌افتد. کلمات و اعمال تنها چیزی است که ما می‌توانیم به آن دسترسی داشته باشیم و گفتار و کردار هیتلر نشان می‌دهد که او به خدا اعتقاد داشت.

منطقی است که فرض کنیم اکثر باورمندان مانند اکثر خداناباوران، فقط می‌خواهند مردم خوبی باشند و زندگی خوبی داشته باشند. تصور گرفتن عنوان خداناباور برای بسیاری از باورمندان ترسناک است زیرا خداناباوری را مستلزم بی اخلاقی، خطرناک بودن و شاید حتی همدستی با دست شوم شیطان می‌دانند. اما فکر کردن به این ایده‌ی نادرست که خداناباوران افراد بدی هستند، نیازی به تلاش زیادی ندارد. به عنوان مثال، اگر بی‌باوری نسبت به باورمندی به زندگی اخلاقی پست‌تری منجر شود، آیا خداناباوران به‌طور نامتناسبی بیش از باورمندان به جرایم محکوم نمی‌شدند؟ اما در دنیای واقعی اینگونه نیست. بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها پر از باورمندان و تعداد بسیار کمی از خداناباوران است. و بسیاری از جنگ‌های آشکارا غیراخلاقی که منحصراً بین باورمندان درگرفت چه می‌شود؟ برای مثال، آتئیست‌های بسیار کمی در جنوب صحرای آفریقا وجود دارد، اما این منطقه دهه‌های متوالی با جنگ‌های متعدد مواجه است. چه کسی را جز باورمندان می‌توان سرزنش کرد؟ هر کسی که تاریخ را مرور کرده و جهان امروز را بررسی می‌کند نمی‌تواند صادقانه ادعا کند که خداناباوران سزاوار این هستند که به عنوان افراد غیرقابل اعتماد یا خطرناک در نظر گرفته شوند.

صرف نظر از واقعیت ها، متأسفانه، کسی که زندگی خود را بدون اعتقاد به خدا می‌گذراند، هنوز برای بسیاری از باورمندان آنقدر مشکوک است که نمی‌توانند به عنوان یک دوست و همنوع برابر او را در آغوش بگیرند. در نتیجه، خداناباوران حتی در دوران مدرن و حتی در برخی از کشورهای توسعه یافته و دموکراتیک که باید داناتر باشند، با تعصب قابل توجهی روبرو هستند. به عنوان مثال، در ایالات متحده، علیرغم همه‌ی صحبت‌ها در مورد تساهل، تنوع و آزادی، به طرز تکان دهنده‌ای نسبت به خداناباوران تعصب وجود دارد. مطالعه‌ای در دانشگاه مینه سوتا در سال ۲۰۰۶ از مردم خواسته شد تا گروهی را که «اصلاً با دیدگاه من از جامعه‌امریکا موافق نیستند» شناسایی کنند. خداناباوران در صدر قرار گرفتند لیست با ۳۹.۶ درصد. مسلمانان با ۲۶.۳ درصد در رتبه‌ی دوم و همجنس گرایان با ۲۲.۶ درصد در رتبه سوم قرار گرفتند.

t.me/AVAYeBUF

این مطالعه همچنین نشان داد که والدین آمریکایی بیشتر از هر گروه اقلیت دیگری ازدواج فرزندانشان با خداناباوران را تایید نمی‌کنند. ٤٧.٦ درصد گفتند که یک خداناباور آخرین نفری است که می‌خواهند فرزندشان را روی زمین با او ببینند. دومین گروه مسلمانان (٣٣.٥ درصد) و پس از آن آمریکایی‌های آفریقایی تبار (٢٧.٢ درصد) قرار دارند. روزگار برای همجنسگرایان خداناباورآفریقایی-آمریکایی باید واقعاً سخت باشد.

نویسندگان این مطالعه، پنی ادجل، جوزف گرتیس ، و داگلاس هارتمن، از یافتن چنین تعصب شدیدی که علیه خداناباوران بود شگفت زده شدند.

> آتئیست‌ها در صدر فهرست گروه‌هایی هستند که‌امریکایی‌ها آن‌ها را هم در زندگی عمومی و هم در زندگی خصوصی مشکل‌ساز می‌دانند و شکاف بین پذیرش آتئیست‌ها و پذیرش سایر اقلیت‌های نژادی و مذهبی زیاد و پایدار است. قابل توجه است که طرد خداناباوران بسیار رایج تر از طرد سایر گروه‌های برچسب زده شده است. برای مثال، در حالی که طرد مسلمانان ممکن است در آمریکای پس از ١١ سپتامبر افزایش یافته باشد، طرد خداناباوران بیشتر بوده است.
>
> در نظرسنجی ما، امکان ازدواج همجنس گرایان به طور گسترده به عنوان تهدیدی برای تعریف کتاب مقدس از ازدواج تلقی می‌شود، زیرا ماساچوست، هاوایی و کالیفرنیا این ایده را آزمایش کرده‌اند و بحث بر سر تعیین روحانیون همجنس گرایان به نقطه مرکزی مناقشه در بسیاری از کلیساها تبدیل شده است. با این حال، نگرانی در مورد خداناباوران قوی تر از نگرانی در مورد همجنس گرایان بود. (Edgell ٢٠٠٦, ٢٣٠)

اکثر خداناباوران به خوبی از این تعصب آگاهند. آنها اغلب بی اعتقادی خود را حتی از اعضای خانواده و دوستان نزدیک مخفی نگه می‌دارند، زیرا نمی‌خواهند افرادی را که به آنها اهمیت می‌دهند ناراحت یا ناامید کنند. آنها نمی‌خواهند مجبور به تحمل تمسخر یا طرد شدن باشند. افراد بی ایمان حتی ممکن است ترس داشته باشند که قربانی خشونت یا تبعیض در محل کار شوند. چه کسی می‌تواند آنها را سرزنش کند؟ وقتی باورمندان خداناباوری را به هیتلر، استالین و شیطان گره می‌زنند، مطرح کردن آن در سر میز شام خانوادگی یا اطراف آبسردکن در محل کار می‌تواند یک موضوع خطرناک باشد.

avayebuf.com

به غیر از بحث اخلاقی، دلیل دیگری هم وجود دارد که بسیاری از باورمندان نسبت به افرادی که از نظام‌های اعتقادی رقیب پیروی می‌کنند، بیشتر در مورد افراد ناباورمند نگران هستند. افسانه‌ی قدیمی «لباس جدید پادشاه» را به خاطر دارید؟ مردم می‌توانند در مورد لباس جادویی پادشاه بحث کنند و در مورد جزئیات مربوط به خیاطی آن با هم اختلاف نظر داشته باشند، به شرطی که همه آنها لباس را «ببینند». اما اگر کسی به این نکته اشاره کند که لباسی وجود ندارد، مراسم با مشکل مواجه می‌شود. ظاهراً بحث کردن بر سر این که نام خدایان چیست، چگونه می‌خواهند پرستش شوند، چه کسی به جای آنها روی زمین صحبت می‌کند و لباس آنها چگونه است راحت تر از شنیدن این است که خدایان ممکن است اصلا وجود نداشته باشند.

باورمندانی که از خداناباوران خوششان نمی‌آید، بی اعتماد می‌شوند و نسبت به آنها تبعیض قائل می‌شوند؛ تصمیم‌شان برای چنین طرز فکر و رفتاری بر اساس چیزی جز تعصب ساده، قدیمی و کم مایه نیست. این دقیقاً نوعی جهل کورکورانه است که احمقانه، غیراخلاقی و معمولاً در نهایت برای همه مضر است. خداناباوری یک باشگاه نیست و خداناباوران لزوماً در هیچ چیز دیگری جز عدم اعتقادشان به خدا اشتراکی ندارند. خداناباوری به سادگی به معنای عدم اعتقاد است و گروه متنوعی از مردم را تحت پوشش قرار می‌دهد. همانند ایمانداران، خداناباوران خوب و بد وجود دارند. مثل افراد مذهبی، خداناباوران مهربان و خداناباوران تندرو وجود دارند. تصمیم به دوست نداشتن همه‌ی خداناباوران به جای قضاوت فردی آنها، غیرقابل دفاع است.

هرچند، نام‌های برجسته چیزی را ثابت نمی‌کند، اما این جمعیت بی خدای «غیر اخلاقی» که بسیاری از باورمندان میل دارند از آن متنفر باشند، شامل بسیاری از چهره‌های برجسته است که به نظر می‌رسد افراد نسبتاً محترمی هستند. در اینجا فقط چند مورد وجود دارد: توماس ادیسون، ارنست همینگوی، آیزاک آسیموف، نوام چامسکی، مارک تواین، جیمز دی واتسون، بیل گیتس، وارن بافت، استیون هاوکینگ و کارل سیگان. آیا اینها مردم بدی هستند؟ آیا این افراد را نمی‌خواهید استخدام کنید یا به عنوان همسایه داشته باشید؟ آیا آنها آنطور که کتاب مقدس در مورد همه‌ی خداناباوران ادعا می‌کند، احمقهایی هستند که هرگز نیکی نکرده اند؟

مهم نیست که چقدر غیرمنطقی و ناعادلانه باشد، خداناباوران در کشورهای شدیداً مذهبی مانند ایالات متحده، عربستان سعودی و افغانستان مقبولیت آسان یا گسترده‌ای پیدا نمی‌کنند. اما مهم است که به خاطر داشته باشید که این ربطی به وجود یا نبود خدایان ندارد. برخی از باورمندان

t.me/AVAYeBUF

ارزیابی حقیقت را با سنجش محبوبیت اشتباه می‌گیرند. بله، بی خدایی مد نیست و خداناباوران گاهی اوقات باید مراقب پشت سر خود هم باشند. اما اینجا موضوع اصلا این نیست که چه کسی در سمت درست واقعیت قرار دارد بلکه موضوع این است که چه کسی تعصب دارد. مساله، متفاوت بودن است. مثل آن است که در میان جمعیت دانش‌آموزان تعیین کنند که چه کسی باحال است و چه کسی نه. این اکثریتی است که به یک اقلیت دیگر نگاه می‌کنند. بدون شک، نسل‌های آینده با تاسف سر خود را تکان خواهند داد و تعجب خواهند کرد که چگونه چنین نگرشی وجود داشته است.

شاید برخی از تعصبات را بتوان اینطور توضیح داد که برخی ایمانداران درک نادرست از دیدگاه خداناباوران به خدایان خود دارند. برخلاف تصور بسیاری از باورمندان، خداناباوران به خدای کسی توهین نمی‌کنند و با آن مبارزه نمی‌کنند. آنها خدای کسی را رد نمی‌کنند. خداناباوران نمی‌توانند هیچ کدام از این کارها را انجام دهند زیرا خدایان برای آنها اصلا وجود ندارند. خداناباوران باورمندانی نیستند که خدا را پرستش نمی‌کنند. آنها افرادی نیستند که تصمیم گرفته باشند از یک خدا متنفر باشند. خداناباوران افرادی هستند که وجود هیچ خدایی را باور ندارند. چگونه می‌توان به چیزی که وجود ندارد توهین کرد؟ چگونه خداناباوران می‌توانند با چیزی که فکر می‌کنند وجود ندارد مبارزه کنند؟ بله، برخی از خداناباوران ممکن است به باورمندان توهین کنند یا به شدت با یک دین مخالفت کنند، اما اینها به طور قابل توجهی با خشم یا بی ادبی نسبت به یک خدای واقعی متفاوت است. خداناباوران، بنا به تعریف، فقط می‌توانند با اعتقاد مردم به خدایان مشکل داشته باشند. خداناباوران خود را دشمن خدا نمی‌دانند. آنها نمی‌توانند دشمن خدا باشند زیرا خداناباوران منتظر هستند متقاعد شوند که اصلا خدایان وجود دارند.

یک جنبه‌ی طنز آمیز تعصب علیه خداناباوران این است که باورمندان نیز خداناباور هستند! آری، هر انسان روی زمین، از جمله هر مؤمنی، تا حدی خداناباور است. برای مثال، وقتی صحبت از خدایان هندو به میان می‌آید، مسیحی یک بی‌ایمان است، درست مثل تمام آن خداناباورانی که به آن خدایان باور ندارند. مسیحیان نسبت به ادعاهای هندوئیسم بدبین هستند و به این نتیجه می‌رسند که همه‌ی آن خدایان مدت‌ها پیش فقط توسط مردم ساخته شده‌اند. مسیحیان در این مورد خداناباور هستند، علیرغم این واقعیت که هندوئیسم بسیار قدیمی‌تر از مسیحیت است، دارای یک میلیارد باورمند مطمئن است که می‌توانند در تأیید ادعای خود به نوشته‌های باستانی استناد کنند، و

avayebuf.com

داستان‌های بی‌شماری از معجزات و رویدادهای تغییردهنده‌ی زندگی دارند که هندوها اعتبار آن را به خدایان خود می‌دهند.

وقتی صحبت از خدا بودن عیسی به میان می‌آید، مسلمانان سرسختانه بی‌ایمان هستند. مسلمانان با صدای بلند و واضح اعلام می‌کنند که خدای آنها هرگز پسری نداشته است. آنها به نبود مدرک توجه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که داستان رستاخیز تخیلی است. علی‌رغم ادعای معجزات، نوشته‌های باستانی در تایید عیسی، و همه‌ی معجزات و تجربیات تغییر دهنده‌ی زندگی که مسیحیان اعتبارش را به عیسی می‌دهند، بیش از یک میلیارد مسلمان نسبت به عیسی بی‌خدا هستند.

باورمندان باید از خود بپرسند که چرا ادعاهای ادیان دیگر را نمی‌پذیرند. چرا آنها نسبت به باورهای دیگر در مقایسه با باورهای خود بسیار شکاک‌تر هستند؟ اگر باورمندان تفکر انتقادی و شک و تردید خود را به طور یکسان به کار گیرند، ممکن است دیدگاهی کاملاً جدید در مورد دین خود پیدا کنند. به یاد داشته باشید، مؤمن و خداناباور هر دو شک دارند. آنها بسیاری از خدایان را به طور یکسان رد می‌کنند. تنها تفاوت این است که خداناباور تمام راه را رفته و هیچ خدایی را بدون چالش نگذاشته است.

کتابشناسی توصیه برای خواندن فصل ۱۷

Edgell, Penny, Joseph Gerteis, and Douglas Hartmann. "Atheists as 'Other': Moral Boundaries and Cultural Membership in American Society"American Sociological Review 71, no. 2 (2006): 211-34.

Head, Tom, ed. Conversations with Carl Sagan. University of Mississippi," 2006.

انتخاب عالی از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های کارل سیگان.

Hitler, Adolf. Mein Kampf. Boston/New York: Houghton Mifflin, 1999

Martin, Michael, ed. The Cambridge Companion To Atheism. Cambridge: Cambridge University Press, 2007.

مجموعه‌ای عالی از مقالات و مقالات در مورد بی اعتقادی.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۱۸

خدای من بدن انسان را ساخته است

اگر این بهترین کاری است که خدا می‌توانست انجام دهد، من تحت
تأثیر قرار نمی‌گیرم.

-جرج کارلین

هیچ چیز مانند نمایشگاه اجساد بدون پوست در ژست‌های خلاقانه افکار عمیق در مورد زندگی و مرگ را برانگیخته نمی‌کند. من با نمایشگاه Body Worlds در حال گردش در موزه علم و صنعت شیکاگو آشنا شدم. همانطور که انتظار داشتم، هم جذاب و هم آموزنده بود. اما تعجب کردم که این آتش فلسفی در ذهن من شعله ور شد.

من هرگز بدن انسان را به این شکل ندیده بودم و این مرا دچار هیجان و شگفتی کرد. به لطف پروسه پلاستاسیون (اشباع بافت‌ها با رزین مصنوعی) انحصاری گونتر فون هاگنز ، افراد مرده به صورت بی واسطه در دسترس ما قرار گرفتند، بدون شیشه‌ی ویترین بین مان، بدون لباس، و حدس و گمان در مورد اینکه واقعاً کبد انسان چگونه است. اینها نمایشگرهای آناتومی غیرطبیعی به شیوه‌ی کتاب درسی نبودند. من در میان خلاقانه ترین مجموعه اجساد که تا به حال جمع شده بودند سرگردان بودم. اینها افراد جالبی بودند که اتفاقاً مرده بودند و پوستشان برداشته شده بود. ژست‌های آنها چیزی فراتر از ژست به نظر می‌رسید. آنها می‌دویدند، شطرنج بازی می‌کردند، اسب سواری می‌کردند، توپ فوتبال را لگد می‌زدند. برخی از آنها از هم شکافته شدند تا امکان مشاهده‌ی آسان اندام‌های داخلی فراهم شود. چه کسی می‌دانست که مردگان می‌توانند اینقدر سرزنده باشند؟ (توجه: خالق Body Worlds گونتر فون هاگنز، تا کنون استفاده‌ی آگاهانه از اجساد زندانیان چینی اعدام شده برای نمایش خود را انکار می‌کند ، کاری که طبق گزارشات از سوی یک شرکت رقیب

avayebuf.com

متهم به انجام آن است. وب‌سایت فون هاگنز ادعا می‌کند که فهرستی از ۸۶۸۸ اهداکننده وجود دارد که‌امیدوارند بدن‌هایشان را پلاستینه کرده و در نمایش Body Worlds پس از مرگشان به نمایش بگذارند.)

من گمان می‌کنم که بسیاری از باورمندانی که از Body Worlds بازدید می‌کنند، آن را به عنوان تأییدی بر ادعای خود نشان بدهند که بدن انسان مخلوق جادویی یک خدای هنرمند است. من می‌توانم احساسات آنها را درک کنم. نزدیک بود من هم توسط «طراحی الهی» بدن اغوا شوم. ارگان‌های زیادی که کارهای زیادی انجام می‌دهند. استخوان‌ها و ماهیچه‌ها برای ایستادن، راه رفتن، دویدن و پریدن هماهنگ عمل می‌کنند. شبکه‌ی گسترده و پیچیده‌ی رگ‌های خونی، قلبی که هرگز نمی‌خوابد، توانایی مغز برای ذخیره داده‌ها و قدرت بی نهایت تخیل آن. چگونه ممکن است همه اینها به طور طبیعی و بدون کمک خدا «فقط اتفاق افتاده باشد»؟ این یک سؤال منصفانه است و از هیچ مؤمنی نباید برای پرسیدن آن ایراد گرفت. نگاه کردن به اجسام Body Worlds به باز کردن چشمانم در مورد دیدگاه بسیاری از باورمندان در مورد ارتباط بدن انسان و خدایانشان کمک کرد. بدون درک اولیه از فرگشت (چیزی که اکثر مردم ندارند)، چیزی جز یک خدا نمی‌تواند این ماشین‌های باشکوه را توضیح دهد. هر دانشمند یا باسواد علمی که اعصابش از نحوه‌ی تفکر کسانی که دست خدا را در بدن انسان درکار می‌بینند، به هم می‌ریزد و آنها را رد می‌کند، باید فکر کند که اگر بخت کافی برای یادگیری در مورد فرگشت را نداشتند، احتمالاً همین دیدگاه را داشتند. بله، بدن انسان را می‌توان به راحتی به عنوان محصول میلیون‌ها سال فرگشت تشخیص داد، اما تنها در صورتی که ابتدا یک آموزش اولیه زیست شناسی داشته باشید. بدون آن، به نظر می‌رسد خدا تنها پاسخ معقول است.

جنجال بر سر آموزش فرگشت در ایالات متحده، و محبوبیت خلقت گرایی در آن کشور، به خوبی در رسانه‌ها منعکس شده است. اما در مورد کل قاره آفریقا چطور؟ چند درصد از کودکان در آنجا در مورد تاریخ بیولوژیکی زندگی بر روی زمین آموزش می‌بینند؟ در مورد خاورمیانه چطور؟ آمریکای جنوبی؟ کارائیب؟ احتمالاً اکثریت قریب به اتفاق کودکان روی زمین هرگز حتی یک کلمه در مورد فرگشت انسان نمی‌شنوند. جای تعجب نیست که میلیون‌ها نفر نمی‌توانند تصور کنند که چگونه طبیعت می‌تواند مسئول پیچیدگی بدن انسان باشد. آنها هیچ تصوری از قدمت زمین و عمر آن ندارند. آنها چیزی از جهش‌های ژنتیکی و انتخاب طبیعی نمی‌دانند. من مطمئناً در طول تحصیل خود در مدارس دولتی آمریکا در دهه ۱۹۷۰ هرگز چیزی در مورد فرگشت نشنیده‌ام. هرگز

t.me/AVAYeBUF

در کلاس‌های من به فرگشت انسان اشاره نشده است. در طول دوازده سال تحصیل در مدرسه، هیچ معلمی هرگز در مورد استرالوپیتکوس، هوموارکتوس یا نئاندرتال به من چیزی نگفت. هیچ کس به خود زحمت نمی‌داد که بگوید چگونه اجداد من سنگ‌ها را به شکل ابزار در می‌آوردند و آتش را مهار می‌کردند. هیچ کس هرگز داستان راهپیمایی بزرگ بشر از آفریقا را برای پر کردن جهان از جمعیت به من نگفت. امروز به گذشته نگاه می‌کنم و احساس می‌کنم فریب خورده‌ام. باید به من آموخته می‌شد که علم در مورد اینکه من کی هستم و از کجا آمده‌ام چه‌اموزه‌هایی داشته است. خوشبختانه زمان از دست رفته را جبران کردم و به تنهایی و در کلاس‌های مردم شناسی دانشگاه با فرگشت انسان آشنا شدم. اما همه‌ی آن دوستان و همکلاسی‌های من که هرگز یاد نگرفتند فرگشت انسان چیست احتمالاً هنوز در مورد دره‌ی اولدوویا ، خانواده‌ی لیکی، یا سفر چارلز داروین با کشتی HMS Beagle چیزی نشنیده‌اند. اکثر آمریکایی‌های امروزی جمجمه هوموارگاستر را از جمجمه‌ی خود تشخیص نمی‌دهند. بنابراین وقتی در مورد اجداد خود و دنباله‌ی فرگشتی که به آنها منتهی شد می‌شنوند، آن را رد کرده و پوچ می‌دانند. مضحک است زیرا آنها آن را درک نمی‌کنند. و در بیشتر موارد دلیل اینکه آنها چیزی در مورد فرگشت نمی‌دانند این است که هیچ کس هرگز زحمت آموزش آن را به آنها نداده است. این کاملاً تقصیر آنها نیست. معلمان، مدارس، هیئت مدیره مدارس و دولت آنها را ناکام گذاشتند. هیچ کس نباید تعجب کند که نیمی از جمعیت آمریکا فرگشت را رد می‌کنند زیرا به راحتی می‌توان چیزی را که در مورد آن هیچ نمی‌دانید رد کرد.

در حدود ده سالگی، به طور تصادفی با کتابی به نام انسان اولیه (هاول ۱۹٦۵) برخورد کردم. پر از عکس‌ها و آثار هنری عالی بود. من مجذوب این داستان منشأ انسان شدم. وقتی فهمیدم اجداد من در آفریقا زندگی می‌کردند، بیش از یک میلیون سال پیش ابزارهای سنگی ریزی می‌ساختند و با دیگر گونه‌های انسان‌نما که در کنار آنها زندگی می‌کردند، رقابت کردند، شگفت‌زده شدم. چیزی که آن را هیجان انگیزتر می‌کرد این بود که این داستان شواهد واقعی داشت. فسیل هایی که می‌توانید خودتان ببینید و دانشمندان حتی اعتراف کردند که همه پاسخ‌ها را نمی‌دانستند. آنها هنوز در حال یادگیری داستان بودند. همه چیز بسیار معقول و قابل احترام به نظر می‌رسید. قابل باور بود

با الهام از آن کتاب، ابزارهای سنگی خودم را در حیاط خانه ساختم. من عکس‌های ابزارهای خردکن را مطالعه کردم و سعی کردم آنها را کاملاً بازتولید کنم. به یاد دارم که احساس

avayebuf.com

ناخوشایندی نسبت به اجداد هومو ارکتوس خود داشتم، زیرا ابزارهای من هرگز به اندازه ابزارهای آنها تاثیرگذار نبود. من حتی حفاری‌های خودم را انجام دادم. به یاد دارم که یک بار استخوانی را از جنگل‌های نزدیک خانه‌ام بیرون آوردم و آن را با عکسی از فسیل‌های استرالوپیتکوس در کتاب Early Man مقایسه کردم. آنها به خوبی با هم مطابقت داشتند و من متقاعد شدم که به یک کشف بزرگ دست یافته‌ام. استرالوپیتسن‌ها در فلوریدا! می‌خواستم دنیای دیرینه انسان شناسی را تکان دهم. قرار بود معروف شوم! اما به دلایلی مادرم قانع نشد و از خبر دادن به رسانه‌ها خودداری کرد. او ممکن است اطلاعات زیادی در مورد فرگشت انسان نداشته باشد، اما وقتی استخوان مرغ را دید، آن را تشخیص داد.

تجربه‌ی خود من از فرگشت مانع از آن می‌شود که نسبت به باورمندانی که می‌گویند فرگشت بی‌معنا است و آفرینش گرایی/طراحی هوشمندانه، علمی معتبر است بیش از حد پرخاشگر یا قضاوت کننده باشم. احتمالاً مدارس آنها مانند مدارس من، آنها را آموزش درستی نداده است. به همین دلیل ، من هرگز تمایلی به بحث با خلقت گرایان نداشته‌ام. نیازی به بحث با آنها نیست. آنها به اطلاعات نیاز دارند. نیازی نیست که آنها با استدلال‌های برتر تحت فشار قرار گیرند. آنها به کتاب نیاز دارند من همیشه ترجیح می‌دهم به سادگی برخی از اطلاعات اولیه را در مورد فرگشت به اشتراک بگذارم و آن را در همان حال رها کنم. به عنوان مثال، اگر کسی پیش من آمد و اعلام کرد که زمین صاف است، فکر نمی‌کنم خیلی منطقی باشد که آزرده و حساس شده و روی آن تمرکز کنم. می‌دانم که زمین کروی است. افرادی که فکر می‌کنند زمین مسطح است برای قانع شدن نیازی به استدلال ندارند. فقط باید چند عکس زمین از فضا به آنها داده شود تا بتوانند به خانه بروند و آنها را در خلوت نگاه کنند. بیشتر افرادی که فکر می‌کنند فرگشت دروغ است، فقط باید به آنها جمجمه‌ی هومو ارکتوس را نشان دهند. به عنوان مثال، من کپی‌های تمام اندازه با کیفیت موزه‌ای از جمجمه‌های استرالوپیتکوس، هومو ارکتوس و نئاندرتال را در خانه در قفسه کتاب دارم. اگر مهمانی به من بگوید که فرگشت انسان یک دروغ بزرگ و فریبه است، من آماده‌ام. نیازی به بحث ندارم. فقط به آن جمجمه‌ها اشاره می‌کنم و می‌پرسم: «پس تعجب می‌کنم که آن‌ها چه کسانی بودند؟» فرگشت در مقابل خلقت‌گرایی، تقابل افراد باهوش با افراد احمق نیست. حتی تقابل باورمندان و ناباورمندان هم نیست، اگرچه بسیاری آن را اینطور توصیف می‌کنند. این تقریباً به طور کامل تقابل بین افرادی است که در معرض نظریه‌ی فرگشت قرار گرفته‌اند در مقابل کسانی که قرار نگرفته‌اند. هرگز نمی‌توانم وانمود کنم که احساس می‌کنم لزوماً باهوش‌تر از یک خلقت‌گرا

t.me/AVAYeBUF

هستم که می‌گوید انسان‌های مدرن از نظر بیولوژیکی ده هزار سال پیش خلق شده‌اند، یا یک معتقد به طراحی هوشمند که می‌گوید بدون پاسخ سوالات در مورد بدن انسان ثابت می‌کند که یک خدا آن را طراحی کرده است. چرا که می‌دانم که به راحتی می‌توانستم جای آنها باشم. گمان می‌کنم اگر سال‌ها پیش در کودکی به آن یک کتاب در مورد فرگشت انسان نمی‌رسیدم من هم ممکن بود چنین چیزهایی را باور کنم.

با پیش رفتن در نمایشگاه Body Worlds ، شروع به توجه بیشتر به افراد اطرافم می‌کنم که به نمایش‌ها واکنش نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد برخی از آنها هرگز بر شوک و وحشت اولیه خود غلبه نمی‌کنند. دیگران آشکارا از این همه هیجان زده هستند. و عده‌ای هستند که سرشان را تکان می‌دهند، گویی در هیبت ماشین آلی باشکوه پیش روی خود گرفتار شده‌اند. البته هیبت، اغلب مردم را به سوی خدایان سوق می‌دهد. وقتی جلوی یکی از اجساد ایستادم، با این واقعیت مشکلی نداشتم که چیزهای زیادی در مورد بدن انسان و خود زندگی نمی‌فهمم. ما هنوز از بسیاری جهات یک راز هستیم. فرد می‌تواند از دانشکده پزشکی فارغ التحصیل شود، یک حرفه طولانی در علوم پزشکی کار کند، و همچنان سوالات بیشتری نسبت به پاسخ‌ها داشته باشد. اما آیا این دلیل کافی است برای تسلیم شدن و اعلام اینکه خدایی باید ریه‌ها را بالای معده و موها را بالای سر قرار داده باشد؟ من اینطور فکر نمی‌کنم.

به هر حال بدن انسان آنقدرها که برخی از ما تصور می‌کنیم چشمگیر نیست. مطمئناً خلقت کاملی نیست. اسکات آتران انسان شناس در مقاله خود «طراحی غیر هوشمند» این مورد را بیان می‌کند:

> آفرینش گرایان و طرفداران طراحی هوشمند اغلب به بدن انسان به عنوان مدرکی دال بر طرح هوشمندانه‌ی خدا و خیرخواهی او نسبت به مخلوقاتش اشاره می‌کنند. نگاهی دقیق‌تر به اندام‌های ما نشان می‌دهد که خدا ممکن است هرگز از مخلوقات برگزیده‌ی خود راضی نبوده باشد. چرا او شبکیه‌ی چشم را معکوس کرد و به انسان (اما نه به هشت پا) نقطه کور داد؟ چرا او با درست کردن ما، ما را در معرض مشکلات پشت قرار داد؟ چرا به جای دو سر، مثل ریه و کلیه، فقط یک سر، قلب و جگر به ما داد؟ به هر حال، داشتن دو ریه و کلیه مطمئناً بهتر از داشتن یکی از هرکدام است: اگر

avayebuf.com

یکی را داشته باشید و از کار بیفتد، می‌میرید. اگر دو تا داشته باشی و یکی کار نکند، باز هم زندگی می‌کنی. (Atran ۲۰۰٦, ۱۳۱)

آتران آناتومی مربوط به زایمان را به عنوان ناقص ترین طرح نسبت به همه انتخاب می‌کند. او می‌نویسد که این ناشی از «خروج سه عملکرد اصلی دفعی توسط فرگشت به یک حوضه باریک [لگن] است: بیرون راندن جنین سر بزرگ انسان از ناحیه‌ای باریک در هنگام زایمان با هزینه‌ی قابل توجهی رخ می‌دهد. نقص طراحی زایمان انسان اثرات جانبی زیادی داشته است: فرزندان انسان از داشتن مغزهای بزرگ سود می‌برند، اما فقط با هزینه ی قابل توجهی از میزان مرگ و میر نسبتاً بالا برای کودک و مادر، دوره‌های طولانی مراقبت پس از زایمان، کاهش نرخ باروری، کاهش تهیه منابع و غیره.» آتران نتیجه می‌گیرد که هیچ خدای معقولی هرگز آن را به این شکل طراحی نمی‌کرد.

یادم می‌آید اولین واکنش من به محض ورود به نمایشگاه Body Worlds کمی انقباض بود، همانطور که به طور طبیعی در اتاقی پر از اجساد انجام می‌شود. اما میل به یادگیری این رفلکس را کنار زد. من شروع کردم سخت تلاش کنم تا همه جزئیات را ببینم و تا جایی که می‌توانم تجربه جذب کنم. ریه‌ها، مغزها، کبدها، ماهیچه‌ها، استخوان‌ها، دندان‌ها، رگ‌های خونی، قلب‌ها – همه چیز جذاب بود. فکر کردم چقدر تاثیرگذار است. بسیاری از بخش‌ها به خوبی با هم کار می‌کنند و به ما اجازه می‌دهند کارهای زیادی را انجام دهیم. این ماشین انسانی ما قله اورست را صعود کرده، کانال مانش را شنا کرده، روی ماه راه رفته، حساب دیفرانسیل و انتگرال را اختراع کرده و صد متر را در کمتر از ۹.۸ ثانیه دویده است. واقعا فوق العاده است. اما در طول تحسین بیش از حد من از گوشت و استخوان انسان، ناگهان به یاد آوردم که بدن انسانی «با شکوه» من خاص تر از بدن یک سگ یا موش نیست. همه ما فقط پستانداران هستیم اندازه و تناسب متفاوت است و البته مغز ما بسیار پیچیده‌تر است، اما در کل بسیار شبیه‌تر هستیم تا متفاوت. هیجان اولیه من در مورد Body Worlds در حال محو شدن است و من متوجه تغییری در تفکرم می‌شوم. این بدن‌های اطراف من کامل نیستند. آنها مخلوقات جادویی نبودند. آنها معجزه نبودند. آنها آرایش مناسبی از اتم‌ها بودند که توسط فرگشت شکل گرفته بودند و تنها با هوس‌های شخصی زیبا محسوب می‌شدند. این اجسام نمایانگر نسخه فعلی گوشت خوش شانسی هستند که اجداد آن توانسته اند از یک چنگ انتخاب طبیعی چند میلیارد سال یا بیشتر جان سالم به در ببرند. همه‌ی اجساد، نه فقط مرده هایی که به نمایش گذاشته شده اند، شواهدی از فرگشت انسان هستند. همه‌ی ما هر روز با شواهد فرگشت قدم می‌زنیم. ما شاهد هستیم ما طی میلیون‌ها سال توسط طبیعت طراحی شده‌ایم.

t.me/AVAYeBUF

نقص‌های فراوان ما عدم وجود هوش را در این فرآیند نشان می‌دهد. ویژگی‌های چشمگیرتر ما، به ویژه مغز، پتانسیل کور اما خلاقانه فرگشت را آشکار می‌کند. این توضیح برای اینکه ما کی هستیم و از کجا آمده ایم ممکن است فاقد سادگی و شکوه رضایت بخش یک داستان معمولی خدایی باشد، اما حداقل توضیحی است که با واقعیت چیزی که هنگام نگاه کردن به آیینه می‌بینیم، پشتیبانی می‌شود.

من از نمایشگاه Body Worlds بیرون آمدم و متقاعد شدم که بدن انسان از هیچ موجود خونگرم و پشمالوی زمینی دیگری خاص‌تر نیست. این وسیله نقلیه‌ای که ما سوار آن می‌شویم بیشتر شبیه لوله کشی و اسباب بازی‌های سرهم بندی شده است تا جادویی از آسمان. اما یک استثنا وجود دارد. مغز ما واقعاً چیز خاصی است. ما ترانه می‌خوانیم، کتاب می‌نویسیم و رویای چیزهایی را می‌بینیم که هرگز نمی‌توانند باشند. ما همچنین از این مغزها برای جستجوی پاسخ استفاده می‌کنیم. من هیچ توجیهی نمی‌بینم که هرگز این اندام شگفت انگیز را کند یا تعطیل کنم. همه‌ی باورمندانی که ادعا می‌کنند بدن «معجزه‌آسا»ی انسان دلیلی بر جادو است، ممکن است از مغز «معجزه‌آمیز» خود بخواهند تا بیشتر بیاموزند و بیشتر فکر کنند قبل از اینکه همه‌ی اعتبار را به خدایان بدهند.

فصل ۱۸ کتابشناسی و خواندن توصیه شده

Atran, Scott. "Unintelligent Design." In Intelligent Thought, edited by John Brockman, 126-41. New York: Vintage Books, 2006.

"Gunther von Hagen's Body Worlds: The Original Exposition of Real Human Bodies." Institute for Plastination, 2007. http://www.bodyworlds.com.

Howell, F. Clark. Early Man. Life Nature Library, New York: Time Life Books, 1965.

Johanson, Donald, and Blake Edgar. From Lucy to Language. New York: Simon & Schuster, 1996. This large-format book presents brilliant color photographs of many important hominid fossils.

این کتاب با فرمت بزرگ، عکس‌های رنگی درخشانی از فسیل‌های مهم انسان‌ها ارائه می‌کند.

Tattersall, Ian. The Human Odyssey: Four Million Years of Human Evolu- tion. New York: Prentice Hall, 1993.

avayebuf.com

فصل ۱۹

خدای من تنها پسرش را فدای من کرد

یکی از محبوب ترین داستان‌های تمام دوران، داستان خدایی است که تنها فرزندش را برای نجات جهان به ماموریت فرستاد. اما با انجام این کار اجازه داد که او را بکشند تا همه مردم زمین بتوانند صلح و نجات را درک کنند. پسر پس از مرگ وحشیانه‌اش، به طرز جادویی به بهشت عروج کرد، جایی که‌امروز با پدرش زندگی می‌کند. همه‌ی ما ممکن است بعد از مرگ به بهشت برویم و با او باشیم، اما به شرطی که به او ایمان داشته باشیم و از گناهان خود توبه کنیم. البته این اعتقاد اصلی مسیحیت است. باید داستان بسیار خوبی باشد زیرا مسیحیت در حال حاضر با بیش از دو میلیارد پیرو محبوب ترین دین کره زمین است. اگرچه حدود چهار میلیارد نفر این داستان را باور نمی‌کنند، اما هنوز هم از نظر عددی موفق ترین دین تمام دوران است. به این ترتیب، من فکر کردم که شایسته اظهار نظر است حتی اگر این توجیه برای اعتقاد، فقط مختص یک دین باشد.

داستان عیسی برای بسیاری از مردم جذاب است که آن را نمونه‌ی نهایی عشق، فداکاری و خوبی بی‌نظیر خدا می‌دانند. بسیاری از باورمندان به من گفته اند که چگونه به آنها حس نزدیکی می‌دهد و چقدر از آن الهام می‌گیرند. به ویژه وقتی که عشق یک پدر معمولی به فرزندش را در نظر بگیرید، بسیار قدرتمند است. برخی از مسیحیان می‌گویند که خدا باید واقعاً مرا دوست داشته باشد، اگر اجازه می‌دهد تنها پسرش برای من رنج بکشد و بمیرد. با این حال، اگر کمی عمیق تر در مورد این داستان فکر کنیم، مشکلاتی پدیدار می‌شوند.

اول، قربانی بزرگی که خداوند انجام داد چیست؟ آیا واقعاً این یک فداکاری بود که یک پدر انسانی، پسرش را تسلیم می‌کرد؟ من یک پسر خردسال دارم و نمی‌توانم تصور کنم که اگر به دلایلی خارق العاده به او اجازه دهم رنج بکشد و بمیرد چه دردی را احساس می‌کنم. فکر می‌کنم

t.me/AVAYeBUF

فراتر از حد تحمل من باشد. اما خدا پسرش را از دست نداد. حداقل نه به روشی که من یا هر انسان دیگری پسری را از دست می‌دهیم. خدا هیچ فداکاری نکرد خدا چیزی از دست نداد.

آموزه‌ی مسیحی معروف به تثلیث مقدس ادعا می‌کند که خدا به سه شکل وجود دارد: پدر (خدای ابراهیم)، پسر (عیسی)، و روح القدس. علیرغم اینکه بسیاری از مسیحیان طوری صحبت و عبادت می‌کنند که گویی این سه خدای جداگانه هستند، مسیحیت خود را یک دین توحیدی می‌داند، یعنی فقط یک خدا دارد. بنابراین اگر کسی آموزه تثلیث مقدس را بپذیرد، باید اعتراف کند که خدا (پدر) واقعاً پسرش (عیسی) را قربانی نکرده است. در هر صورت، او خودش یا بخشی از خودش را قربانی کرد، اما نه به شکل واقعی. حتی اگر به نحوی یک پسر مشخص و مجزا از دنیا می‌رفت، معنای آن فداکاری بزرگ نیست، زیرا خدای پدر آینده را می‌داند. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که او «یگانه پسر خود را برای ما تسلیم کرد» در حالی که می‌دانست عیسی از مردگان برمی‌خیزد و به زودی در بهشت به او خواهد پیوست؟ فداکاری کجاست؟

من پسرم را به اندازه‌ی هر پدری یا حتی بیشتر از هر پدری دوست دارم. هیچ چیز ماوراء بشری یا ماوراء طبیعی در من وجود ندارد، اما معتقدم دقیقاً همان کاری را انجام خواهم داد که بسیاری از ایمانداران می‌گویند خدای پدر دو هزار سال پیش انجام داد. اگر با پیشنهاد عجیب و غریب اجازه‌ی مرگ فرزندم را دادن برای نجات میلیاردها انسان در حال حاضر و نسل‌های بعدی از عذاب ابدی در جهنم، روبه‌رو شوم، می‌پذیرم که پسرم را قربانی کنم. به هر حال من هم مثل خدا می‌دانستم که حال پسرم خوب می‌شود و چند روز بعد پیش من برمی گردد. من او را از جهنم نیز نجات خواهم داد. بنابراین تصمیم درست خیلی روشن است. من از این که مجبور باشم قسمت رنج کشیدنش را تماشا کنم بسیار ناراحت می‌شوم، اما باید با این معامله موافقت کنم. با نگاه کردن به تصویر بزرگ این امر فداکاری من را بی معنی می‌کند (میلیاردها نفر از مردم نجات یافته اند، از جمله پسرم، و من او را سالم و خوشحال برمی‌گردانم) و مطمئناً احساس نمی‌کنم که برای چنین تصمیم گیری مستحق مقام قهرمانانه یا خدایی هستم.

بسیاری از مسیحیان بر رنجی که عیسی قبل از مرگ متحمل شده بود تأکید می‌کنند. طبق داستان، عیسی توسط نگهبانان رومی شکنجه شد و سپس به صلیب میخکوب شد. از هر نظر روز بدی است. درد و وحشتی که او احساس می‌کرد غیر قابل تصور بود. هر کس که فیلم جگرسوز و استخوان خردکن مل گیبسون، مصائب مسیح را دیده باشد، هرگز مصلوب شدن را دست کم

avayebuf.com

نخواهد گرفت. رنج شجاعانه عیسی به قدرت و جذابیت داستان بسیار می‌افزاید. معتقدان می‌گویند که او می‌توانست انصراف دهد. او می‌توانست خودخواه باشد، همه چیز را در مورد نجات جانها فراموش کند و از مصلوب شدن اجتناب کند، اما این کار را نکرد. باورمندان ادعا می‌کنند که او درد را برای ما تحمل کرد. با این حال، منصفانه است که به این نکته اشاره کنیم که بسیاری از افراد دیگر نیز متحمل مرگ‌های وحشتناکی شده‌اند که بدتر یا فراتر از آن چیزی است که ممکن است عیسی متحمل شده باشد. و رنج آنها حتی میلیاردها انسان در نسلهای آینده را هم نجات نداد. (پاداش‌شان آنقدرها هم بزرگ نبود اما با این وجود متحمل رنج شدند/م)

به گفته سازمان آتش نشانی ایالات متحده، بیش از صد آتش نشان در طول یک سال معمولی در ایالات متحده در حین کار جان خود را از دست می‌دهند. آنها در تلاش برای نجات جان و مال غریبه‌ها می‌میرند. آتش نشانان فقط به بلایای عظیم مانند حملات مرکز تجارت جهانی یا انفجارهای چشمگیر کارخانه شیمیایی واکنش نشان نمی‌دهند. اغلب آنها با عجله به خانه‌های کوچک پر از دود می‌روند و امیدوارند که یک یا دو نفر از ساکنان بیهوش را بیرون بکشند. گاهی اوقات آتش نشان‌ها جان خود را از دست می‌دهند. آنها این کار را بدون قدرت الهی یا آگاهی از آینده انجام می‌دهند. اینها افرادی هستند که توانایی بسیار کمتری نسبت به خدایان دارند، با این حال می‌توانند شجاعت و شفقت لازم را برای به خطر انداختن همه چیز برای افرادی که حتی نمی‌شناسند، در خود جمع کنند.

در طول تاریخ رزمندگانی بوده اند که حاضر بوده اند جان خود را فدای رفقا کنند. البته، اکثر سربازان هیچ تفاوتی با دیگران ندارند: آنها می‌خواهند زندگی کنند. آنها ترجیح می‌دهند قهرمان شوند و زنده بمانند تا اینکه قهرمان شوند و بمیرند. بیشتر آنها انتظار دارند یا امیدوارند که اقدامات قهرمانانه‌ی آنها منجر به کشته شدن‌شان از جانب شخص دیگری نشود. اما مطمئناً در چندین قرن گذشته موارد زیادی وجود داشته است که جنگجویان در موقعیت هایی قرار می‌گرفتند که می‌دانستند می‌میرند اما همچنان از روی احساس وفاداری به یک دوست یا به خاطر جامعه‌ی خود عمل می‌کردند. این افراد چگونه با عیسی مقایسه می‌شوند؟ آنها جان خود را برای میلیاردها نسل بعدی ندادند و مثل عیسی اطمینان کامل نداشتند که از مردگان برمی‌خیزند و پس از آن خوب می‌شوند. آنها برای تعداد انگشت شماری، یا شاید فقط یک زندگی، رنج کشیدند و مردند. بله، بسیاری از آنها ممکن است باور داشته باشند که به بهشت خواهند رفت، اما نمی‌توانستند آن را به اندازه‌ی یک خدا با اطمینان بدانند. پس چگونه می‌توانیم این انسان‌های فداکار شجاع را توصیف

t.me/AVAYeBUF

کنیم؟ در مقایسه با عیسی، آنها خیلی چیزها را برای همین چیز کم تسلیم کردند. آیا ما نباید بپذیریم که قربانی آنها بسیار بزرگتر از قربانی خدا بود ؟

در این داستان دراماتیک عشق، مرگ و رستاخیز، چیزی حتی نگران‌کننده‌تر وجود دارد. اگر واقعاً این اتفاق افتاده است، چرا باید به این شکل اتفاق می‌افتد؟ من اولین بار این سوال را سالها پیش در کودکی پرسیدم و هنوز جواب خوبی نشنیده‌ام. چرا باید کسی، هر کسی، روی صلیب میخکوب شود تا من به بهشت بروم؟ آیا واقعاً این بهترین تدبیری بود که خدا می‌توانست اتخاذ کند؟ منطقی نیست زیرا او کسی است که قوانین را می‌نویسد. آیا او نمی‌دانست که خلقت او چگونه قرار است به سرانجام برسد؟ اگر چنین است، پس چرا او تمام این رستگاری را اینقدر بی‌رحمانه و وحشیانه می‌کند؟ چرا یک خدا باید سیستمی را ایجاد کند که در آن باید کسی شکنجه و کشته شود؟ من مطمئناً نمی‌خواهم کسی برای من رنج بکشد و بمیرد. عجیب است که اگرچه نه همه، اما بسیاری از مسیحیان امروزه قربانی کردن حیوانات را به عنوان یک مراسم وحشتناک می‌بینند که هیچ کس نباید درگیر آن شود. اما هنگامی که داستان قربانی انسانی عیسی به عنوان شاهدی بر عظمت اخلاقی خداوند ارائه می‌شود، دو و نیم میلیارد نفر آن را تحسین می‌کنند.

اصلا چطور شد که من و تو گناهکار به دنیا آمدیم؟ مسیحیان همیشه به من می‌گویند که من در بدو تولد گناهکار بودم. آنها می‌گویند مهم نیست که چقدر سعی می‌کنم خوب باشم، به هر حال بد هستم. به سختی می‌توان این را منصفانه در نظر گرفت که متولد شدن به این معنی است که شما فوراً به نجات نیاز دارید. ما با جنایات آدم و حوا چه کار داریم؟ من هرگز هیچ سیبی در باغ عدن نخوردم پس چرا در برگه جرایم من آمده است؟

آیا مسیحیان هرگز به این فکر کرده‌اند که آیا ممکن است راه دیگری برای خدایشان وجود داشته باشد که به ما بلیط بهشت بدهد، راهی غیر از قربانی کردن انسان؟ چرا همه‌ی ما نمی‌توانیم بگوییم متأسفیم یا جریمه بپردازیم یا با خدمات اجتماعی آن را جبران کنیم؟ چرا خدا نمی‌تواند ما را ببخشد و آن را بی خیال شود؟ من مطمئن هستم که بسیاری از ما می‌توانیم به راه‌های مختلفی برای اعطای رستگاری به نوع بشر بیاندیشیم که نیازی به شکنجه و مصلوب شدن ندارد. برایم جالب است که ببینم اگر امروز یک داستان مشابه اتفاق بیفتد مسیحیان چگونه به آن واکنش نشان می‌دهند؟ تصور کنید پادشاه یک کشور کوچک اعلام کند که پسرش را کتک بزنند، شلاق بزنند، به درخت میخکوب کرده و سپس با نیزه و خنجر بکشند. پادشاه طی مصاحبه‌ای در CNN اعتراف

avayebuf.com

می‌کند که از اینکه پسرش رنج می‌برد و می‌میرد ناراحت است، اما این کار باید انجام شود زیرا این تنها راهی است که او می‌تواند شهروندان کشورش را به خاطر نقص‌های اخلاقی‌شان ببخشد و به آنها اجازه دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی و درمانی و خدمات اجتماعی سال بعد را بدهد. پادشاه مردم کشورش را دوست دارد و می‌خواهد جنایات آنها عفو شود، بنابراین پسرش باید بمیرد. نظر شما در مورد این پادشاه چیست؟ عجیب و غریب؟ ظالم؟ شرور؟ مجنون؟ اما چرا از پادشاه بشری یک کشور کوچک انتظار اخلاقی بالاتر از خدای جهان را دارید؟

چالش دیگر داستان عیسی این است که ممکن است آنطور که اکثر ایمانداران فکر می‌کنند منحصر به فرد نباشد. به گفته محققان، چندین داستان باستانی وجود دارد که به طور قابل توجهی آشنا به نظر می‌رسد. راندل هلمز، نویسنده انجیل‌های داستانی، یکی را شرح می‌دهد :

> در سده‌ی اول مسیحیت، در انتهای شرقی مدیترانه یک رهبر مذهبی برجسته ظاهر شد که پرستش یک خدای واقعی را تعلیم داد و اعلام کرد که دین به معنای قربانی کردن حیوانات نیست، بلکه به معنای انجام انفاق و تقوا و دوری جستن از نفرت و دشمنی است. گفته می‌شود که او معجزات خوبی انجام داد، دیوها را بیرون کرد، بیماران را شفا داد، مردگان را زنده کرد. زندگی مثال زدنی او باعث شد که برخی از پیروانش ادعا کنند که او پسر خداست، اگرچه او خود را پسر انسان می‌خواند. به اتهام فتنه علیه روم دستگیر شد. پس از مرگ او، شاگردانش ادعا کردند که او از مردگان برخاسته، زنده بر آنها ظاهر شده و سپس به آسمان عروج کرده است. این معلم و معجزه گر که بود؟ نام او آپولونیوس از تیانا بود. او در حدود سال ۹۸ پس از میلاد درگذشت و داستان او را می‌توان در کتاب زندگی آپولونیوس اثر فلاویوس فیلوستراتوس خواند. (هلمز ۱۹۸۸، ۹)

شاید بزرگترین نقص داستان عیسی این است که خیلی کارش را خوب انجام نداده است. مسیحیان ادعا می‌کنند که عیسی برای گناهان ما درگذشت همه ما می‌توانیم نجات یافته باشیم. اما مشکل اینجاست که اکنون، دو هزار سال بعد، هنوز اکثر مردم در هر نسلی نجات نمی‌یابند. مسیحیان در مقیاس کلی جهان یک اقلیت هستند. اکثریت مردم باور ندارند که داستان عیسی حقیقت دارد. امروزه حدود ۲.۲ میلیارد مسیحی و ٤.٥ میلیارد غیر مسیحی وجود دارد. این به معنی تعداد وحشتناکی از روح‌های از دست رفته در هر نسل است. بنابراین، اگر واقعاً این اتفاق می‌افتاد، نه

t.me/AVAYeBUF

تنها قربانی کردن عیسی عجیب و وحشتناک بود، بلکه تلاشی عمدتاً بیهوده بود که در نجات اکثریت مردم شکست خورد.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۱۹

Harris, Sam. Letter to a Christian Nation. New York: Alfred A. Knopf, 2006.

Helms, Randel. Fiction Gospels. Amherst, NY: Prometheus Books, 1988.

Price, Robert M. The Incredible Shrinking Son of Man: How Reliable Is the Gospel Tradition? Amherst, NY: Prometheus Books, 2003.

Russell, Bertrand. Why I Am Not a Christian. New York: Simon & Schuster, 1957.

avayebuf.com

فصل ۲۰

خداناباوران احمق هایی هستند که فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند

فیلسوفی که احساسات کسی را جریحه دار نمی‌کند چه فایده‌ای دارد؟

– دیوژن

خداناباوران در تصویرهای ذهنی خود مشکل دارند. برخی از باورمندان فکر می‌کنند که همه‌ی خداناباوران در لیست حقوق و دستمزد شیطان هستند. برخی دیگر تصور می‌کنند که خداناباوران کلاهبردارانی غیراخلاقی هستند که می‌دانند خدایی وجود دارد، اما از ترس اینکه مجبور به دست کشیدن از رذیلت‌های خود باشند، آن را نمی‌پذیرند. هنوز سایر باورمندان، خداناباوران را به عنوان افراد خودخواه متکبر می‌دانند که فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند. برای منافع خود بیش از حد باهوش بوده و آنقدر سرسخت هستند که نمی‌بینند خدا درست در مقابلشان ایستاده است. برخی از باورمندان می‌گویند که اگر قرار باشد به یکی از آن احمق‌های پر زرق و برق تبدیل شویم، هرگز از ایمان به خدای خود دست نمی‌کشیم.

ممکن است در اینجا نکته‌ای هم در سخن باورمندان وجود داشته باشد، اما در آن اغراق می‌کنند. البته که خداناباوران بی‌ادب و بی‌نزاکت هم وجود دارند. اما آیا برخی از باورمندان نیز گستاخ و خودبزرگ‌بین نیستند؟ باید در نظر داشت که شخصیت‌ها و نگرش‌ها لزوماً ربطی به وجود خدایان ندارند. حتی اگر همه‌ی خداناباوران در جهان یک احمق نفرت انگیز باشند باز هم ممکن است هنوز خدایان وجود نداشته باشند. حتی اگر تمام باورمندان در جهان مؤدب و متواضع باشد باز هم نمی‌توان فرض گرفت که خدایان وجود دارند.

بسیاری از این دیدگاه منفی که باورمندان نسبت به خداناباوران دارند، ناشی از تضاد عقاید درباره‌ی جهان و هستی پیرامون ماست. به عنوان مثال، برای افراد ناباورمند با سواد علمی

t.me/AVAYeBUF

خونسردی در حضور مؤمنی که اصرار دارد زمین مسطح است و ده هزار سال قدمت دارد، یا فرشتگان و شیاطین در اطراف ما هستند، یا اینکه زندگی فرگشت نمی‌یابد، می‌تواند چالشی باشد. اما این دلیلی برای تحقیر یا سوء استفاده از کسی نیست. برخی از خداناباوران پرشور و حرارت باید سعی کنند کمی شفقت و فروتنی بیشتر به خرج دهند. به عنوان مثال من هرگز در هنگام صحبت با یک مؤمن برتری فکری قائل نمی‌شوم. صرف نظر از اینکه برخی از باورهای آنها چقدر پوچ است، آنها به سادگی می‌توانند «باهوش‌تر» از من باشند. اگر من در خانه توسط والدینی با افکار طالبانی یا آمیش آموزش دیده بودم، احتمالاً امروز دنیا را بسیار متفاوت می‌دیدم. آیا تقصیر من می‌بود؟ آیا درست است که یک خداناباور به من به چشم احمقی نگاه کند که نمی‌تواند فکر کند؟ البته که نه. برای اکثر مردم این دنیا، همه چیز به این بستگی دارد که والدین‌شان چه اعتقادی دارند و در کدام منطقه مدرسه رفته و زندگی می‌کنند.

تنها ایرادی که ممکن است غیرقابل توجیه باشد، امتناع از یادگیری است. برخی از باورمندان خداناباوران را به لجاجت و جزم اندیشی متهم می‌کنند. اگر خداناباوران واقعاً چنین هستند، پس من با باورمندان در نقد آنها همراه می‌شوم. همه‌ی ما، باورمندان و خداناباوران، باید ذهنی باز داشته باشیم و مایل به یادگیری چیزهای جدید باشیم، حتی اگر با برخی چیزهایی که تصور می‌کردیم مطمئناً می‌دانیم، در تضاد باشد. برای مثال، اگر حقایق جدید ایجاب کند، من حاضرم به خدا ایمان بیاورم، نظریه فرگشت را کنار بگذارم، یا وجود هیولای دریاچه را بپذیرم. من فقط می‌خواهم در کنار واقعیت باشم. شما چطور؟

ریچارد داوکینز زیست شناس فرگشتی یکی از برجسته ترین و صریح ترین خداناباوران جهان است. او در کتاب عالی خود «توهم خدا»، یک مورد قوی علیه اعتقاد ارائه کرد. من از طرفداران قدیمی کار او هستم و فکر می‌کنم «توهم خدا» کمک مثبتی به جهان است. هدف او تشویق بیشتر مردم به تفکر و جلوگیری از هدر دادن وقت و توان فکری خود برای باورهای دینی است. واضح است که این پیامی است که جهان باید بشنود. با این حال، لحنی وجود دارد که از برخی از صفحات درون کتاب او بیرون می‌آید و ممکن است به برخی از باورمندان این گونه نشان دهد که داوکینز فکر می‌کند همه‌ی آن‌ها دسته‌ای احمق بوده و خداناباوران شکل بالاتری از زندگی هستند. اگرچه من طرفدار داوکینز هستم و فکر نمی‌کنم کتاب او یک حمله‌ی همه‌جانبه و بی‌نظیر به دین باشد، اما می‌دانم که چرا برخی از معتقدان چنین احساسی دارند.

avayebuf.com

برای اینکه واضح شود، داوکینز به آزادی اندیشه معتقد است. او نسخه‌ی خداناباور تفتیش عقاید نیست. او نخواسته است که دین را جرم جلوه دهند. او نمی‌خواهد ببیند که مردم به خاطر نماز خواندن زندانی می‌شوند. امید او این است که مردم به سادگی متوجه شوند که خدایان واقعی نیستند تا بتوانند به کارهای مثبت و سازنده تری ادامه دهند. اما در حالی که استدلال‌های او مستقیم و قدرتمند است، من مطمئن نیستم که این استدلال‌ها علی‌رغم تعداد طرفدار زیادی که ممکن است داشته باشند به هدف خود برسند. به عنوان مثال، داوکینز گاهی از باورمندان به عنوان «کله‌های ایمان» یاد می‌کند. من ریسک می‌کنم و حدس می‌زنم که باورمندان از آن خوششان نمی‌آید. «کله‌ی ایمان» بسیار شبیه به توهین به نظر می‌رسد. خوب، شاید کله‌ی برخی از باورمندان بیش از حد از آن سم فکری به نام ایمان پر شده باشد، اما چرا آنها را «کله‌های ایمان» بنامیم؟ این هم نتیجه‌ی معکوس دارد و مهمتر از آن، اشتباه است که بگوییم باورمندان به طور کلی ضعیف یا عاجز از استدلال هستند. بسیاری از خداناباوران امروزی زمانی «کله‌های ایمان» بودند. همیشه ظرفیتی برای شکاکیت و استدلال‌ورزی وجود دارد که بتوان دزدکی به آن سری زد. نمی‌توان راحت از مردم ناامید شد. بله، بسیاری از ادعاهای مذهبی به طور غیرقابل انکاری مضحک هستند، اما هرگز نباید فراموش کرد که میلیون‌ها نفر به دلیل قدرت بسیار زیاد خانواده و فرهنگ، این ایده‌ها را دنبال می‌کنند. اسم گذاشتن روی مردم به دلیل داشتن این باورها مانند مسخره کردن افراد فقط به این خاطر است که آنها در جامعه کلاه «عجیب» می‌پوشند یا غذای «عجیب» می‌خورند. این نوعی قوم گرایی فکری است که گاهی اوقات باورمندان را هدف قرار می‌دهد و ناعادلانه است. خداناباوران هرگز نباید فراموش کنند که افراد چقدر پیچیده هستند. فقط به این دلیل که کسی چند چاله در فکرش دارد دلیل خوبی برای اعلام انسداد فکری او نیست. افراد باهوش می‌توانند در مورد چند چیز احمق باشند ولی همچنان افراد باهوشی باشند.

من فکر نمی‌کنم که خداناباوران لزوماً از نظر معناداری بر ایمانداران برتری دارند. بله، آنها قرار نیست به نام خدا از شما متنفر باشند و شما را بکشند، اما عوامل بسیار دیگری وجود دارد که بر نوع شخصیت یک خداناباور تأثیر می‌گذارد. ممکن است یک خداناباور بر اساس تیم ورزشی که طرفدار آن هستید از شما متنفر باشد و شما را بکشد. اعتقاد نداشتن به خدا تضمینی بر برتری اخلاقی یک شخص نیست، و اعتقاد به خدا به معنای این نیست که فرد یک انسان ضد علم خواهد بود. همانند جنسیت، نژاد و ملیت، معمولاً تعمیم اشتباه است.

t.me/AVAYeBUF

داوکینز در خنثی کردن استدلال‌های باورمندانی که هنوز فکر می‌کنند می‌توانند واقعی بودن خدایان خود را ثابت کنند بسیار عالی عمل می‌کند. اما روشی که او توسط آن خانه‌ی پوشالی آنها را ویران می‌کند، گاهی اوقات کمی انتقاد را به همراه دارد. اگرچه برخی از باورمندان ممکن است به خوبی نسبت به این که از نظر فکری مورد ضرب و شتم قرار بگیرند، واکنش نشان دهند، من گمان می‌کنم که اکثر کسانی که آنقدر شجاع هستند که وقت بگذارند و کتاب «توهم خدا» را بخوانند، آزرده خاطر شده و احساس می‌کنند که توسط یک قلدر مورد سرزنش قرار گرفته و یا حتی با آنها آمرانه برخورد شده است. باز هم، من کاملاً احساس داوکینز را درک می‌کنم و با آن همدردی می‌کنم. بدیهی است که او از دین ناامید و آزرده خاطر است، زیرا دین اغلب از تفکر صرف نظر کرده و در عین حال مردم را به انجام اموری بد تشویق می‌کند. اما مطمئن نیستم که صحبت‌های سخت روش مؤثری برای تشویق همنوعان به پذیرش عقل و تجدیدنظر در اعتبار اعتقادات دینی‌شان باشد. در تجربیات خود از بحث بر سر دین، در بسیاری از ***مباحثات*** پیروز، اما در ***مشاجرات*** کمی پیروز شده‌ام. تنها افرادی که تا به حال احساس کردم ممکن است به شیوه‌ای معنادار و ماندگار تحت تأثیر قرار داده باشم، کسانی بودند که صرفاً یک گفتگوی دوستانه با آنها به اشتراک گذاشتم. زیر هجمه گرفتن یک مؤمن با منطق و داده‌ها معمولاً اتلاف وقت همگی است. صحبت صمیمانه با کسی که به عنوان یک همنوع به او احترام می‌گذارید می‌تواند همه چیز را تغییر دهد.

نمی‌دانم؛ شاید حق با ایمانداران باشد شاید واقعاً امروز در دنیا با کمبود خداناباورانی مؤدب و متواضع مواجه باشیم. صرف نظر از اینکه این واقعیت است یا نوعی ادراک شخصی؛ خداناباوران باید به سراغ باورمندان بروند و به گونه‌ای که باورمندان به آن گوش دهند آنها را تشویق کنند که خدایان خود را بازاندیشی کنند. من فکر می‌کنم که این موضوع بسیار مهم است، زیرا دنیا نمی‌تواند دین اضافه‌ای را تحمل کند. ما نمی‌توانیم تحمل کنیم که میلیاردها نفر خدایان خود را بیشتر از یکدیگر دوست داشته باشند. سلاح‌های هسته ای، سلاح‌های شیمیایی و سلاح‌های بیولوژیکی بالای سر ما آویزان است. ما در حال ویران کردن محیط طبیعی هستیم که همه‌مان به آن وابسته هستیم. نیمی از جمعیت هنوز بسیار فقیر هستند. در این میان، اعتقاد به خدایان، الهام بخش تهاجم مستمر به علم و حقوق بشر است. اعتقادات مذهبی بدترین شکل تروریسم را دامن می‌زند. (آیا کشتن و مردن برای خدا بدتر از کشتن و مردن برای زمین، پول یا پرچم نیست؟ همه ما قبول داریم که زمین و پول وپرچم حداقل چیزهایی واقعی هستند.) در زمانی که نیاز به همکاری داریم، باور ما را بیشتر از همیشه در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. دین تهدیدی آنقدر بزرگ برای جهان است که امکان

avayebuf.com

ندارد کسانی که به واقعیت احترام می‌گذارند و به پتانسیل مثبت نوع بشر اعتقاد دارند، با آن مقابله کرده و با یک یا دو میخ آن را از بین ببرند. اما چگونه؟

اگر آتئیست‌های بیشتری از تلاش برای برنده شدن در بحث‌ها دست بردارند و به جای آن بر روی کمک به همنوعان خود برای آزاد شدن از باورهای غیرمنطقی تمرکز کنند، ممکن است در واقع به پیشرفتی که برای زنده ماندن در قرن بیست و یکم نیاز داریم دست پیدا کنیم. من پیشنهاد نمی‌کنم که دین باید مانند برخی بیماری‌ها ریشه کن شود. چیزهای خوب زیادی در دین وجود دارد و آنقدر عمیقاً با فرهنگ بشری در هم آمیخته است که نمی‌توان آن را بدون تشریفات کنار گذاشت. با این حال، من معتقدم که خداناباوران می‌توانند به باورمندان نشان دهند که مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد که دین را آنقدر جدی بگیرند که عقل سلیم و احترام اساسی برای سایر انسان‌ها را تحت الشعاع قرار دهد. اما برای پیشرفت، خداناباوران باید به ایمانداران احترام یکسان بگذارند نه اینکه آنها را از گروه هیپنوتیزم شده‌گان بدانند. یک شعار محبوب در بین باورمندان این است که «از گناه متنفر باشید؛ گناهکار را دوست بدارید». خداناباوران ممکن است نسخه‌ای از آن را اتخاذ کنند: از باور غیرمنطقی متنفر باشید اما مؤمن را دوست داشته باشید. خداناباورانی که به زندگی احترام می‌گذارند و به دنیای مان اهمیت می‌دهند، موظفند جهان بینی شگفت انگیز خود را با کسانی که بیشتر به آن نیاز دارند به اشتراک بگذارند. در غیر این صورت ممکن است بشر هرگز از رویاهای باستانی خود بیدار نشود.

اعتقاد مذهبی برای اکثر مردم نتیجه‌ای منطقی نیست که پس از تحقیق در مورد ادیان جهان و تصمیم گیری در مورد معقول‌ترین ایمان به آن رسیده باشند. برای افراد، باورهای مذهبی معمولاً در دوران کودکی به وجود می‌آیند و با ارزش‌ها و وفاداری‌های زیادی که در همان زمان ایجاد می‌شوند، در هم آمیخته می‌شود. اعتقاد به خدا یا خدایان بخشی از وجود آنها می‌شود. این اعتقاد به خدا بیشتر شبیه دوست صمیمی، خواهر یا برادر یا پدر و مادر است تا اینکه یک مفهوم بی‌روح در ذهن فرد یا عضویت در یک باشگاه باشد. ارتباط با خدا برای بسیاری از باورمندان عمیق و قوی است و به راحتی تکان نمی‌خورد. شکست خوردن در یک مناظره داغ در برابر یک خداناباور معمولاً باعث ایجاد خللی در ایمان نمی‌شود. بعید است مؤمنی که انتخاب عقلانی برای ایمان نداشته باشد، انتخاب عقلانی برای ترک ایمان داشته باشد. چیزهای دیگری در اینجا نقش بازی می‌کند. احساس وجود دارد. عشق وجود دارد. شهود وجود دارد. وفاداری وجود دارد. بهترین کاری که

t.me/AVAYeBUF

یک خداناباور دلسوز می‌تواند انجام دهد این است که سفره‌ی عقل را با تمام آداب و تشریفات درست بچیند و سپس مؤمن را به شام دعوت کند.

برخی از خداناباوران این موضوع را که باورمندان پرشورتر چقدر می‌توانند در مورد خدایان خود جدی باشند دست‌کم می‌گیرند. این برای بسیاری از آنها اتفاقی نادر نیست. درک این موضوع برای یک خداناباور سخت است، اما بسیاری از ایمانداران وقتی می‌گویند که خدای خود را دوست دارند صادق هستند. برخی می‌گویند اعتقاد مهمترین بخش زندگی آنهاست. من تمایل دارم آنها را باور کنم، زیرا دست‌ها و بدن‌های لرزان آنها را وقتی که گریه می‌کردند و برای خدایانشان دعا می‌کردند، دیده‌ام. من این عشق و شعله را از نزدیک دیده‌ام. در حالی که مسیحیان، مسلمانان، هندوها و یهودیان در معابد خود در سراسر جهان دعا می‌کردند، نزدیک آنها ایستادم. اشک‌ها را دیده‌ام که روی گونه هایشان جاری شده است. زمزمه کلمه‌ی «عشق» را از بسیاری از باورمندان شنیده‌ام. گاهی زیبا بود گاهی ترسناک بود. اما به نظر من همیشه صادقانه بود. اسم گذاشتن، دعوای پیچیده بر سر نکات ظریف منطقی، و نقل قول از فیلسوفان مرده، آتشی را که من دیده‌ام در دل این مردم شعله ور شده خاموش نمی‌کند. وقتی خداناباوران با باورمندان به‌جای دوست مثل قلدر برخورد می‌کنند، عقل عملاً هیچ شانسی ندارد زیرا آنها حتی یک اینچ هم فضا نمی‌دهند. فقط باعث می‌شود باورشان سخت تر شود.

بسیاری از آتئیست‌ها تعهد عاطفی عمیق به باور در میان بسیاری از مردم را به سادگی نادیده می‌گیرند. برای یک مؤمن معتقد، مهم نیست که یک خداناباور صراحتاً اعلام کند که هیچ مدرک علمی برای خدایش وجود ندارد و بنابراین بعید است که خدا واقعی باشد. این جمله اصلا در ذهن آنها ثبت نمی‌شود بلکه آنها به آنچه گفته می‌شود حتی گوش هم نمی‌دهند، زیرا این عمل به جای این که به عنوان در زدن در نظر گرفته شود یک حمله یا کوششی برای خراب کردن خانه تلقی می‌شود. تصور کنید اگر شخصی آمد و به شما گفت که رنگ مورد علاقه‌ی شما اشتباه بوده است، هیچ مدرکی دال بر برتر بودن رنگ آن وجود ندارد. چقدر محتمل است که این باعث شود رنگ مورد علاقه‌ی خود را محکوم کنید؟ احتمالاً در کودکی به دلایل نامعلومی رنگ مورد علاقه خود را انتخاب کرده اید و در تمام این سال‌ها به آن وفادار مانده‌اید. رنگ مورد علاقه‌ی من آبی است. من دوست دارم کسی امتحان کند و به من بگوید که آبی بهترین رنگ نیست. چرا؟ فقط به آن نگاه کنید! این یک رنگ آرام و صلح آمیز است. رنگ دریا و آسمان است. این بهترین رنگ از میان همه است

avayebuf.com

و برای من مهم نیست که کسی برخلاف آن چه می‌گوید. من ایمان دارم که آبی بهترین است! پرونده بسته شد!

من درگیر هر دو شکل تضاد خداناباور و خداباور بر سر وجود خدایان بوده‌ام. هم مباحثات تلخی با باورمندان بسیار معتقد داشته‌ام و هم گفتگوهای دوستانه‌ای با باورمندان داشته‌ام که در طی آن سؤالات و تناقضات سختی پیش آمد. بدون شک دومی لذت‌بخش‌تر، سازنده‌تر بوده و به احتمال زیاد باورمندان را به شیوه‌هایی از تفکر وارد می‌کند که قبلاً هرگز نداشته‌اند. متقاعد شده‌ام که نمی‌توان با حقایق علمی یا ذکر اشتباهات کتاب مقدس، مؤمن را در گوشه‌ی رینگ گیر انداخت و امیدوار بود دستاوردی حاصل شود. برای مثال، اگر کسی نزد من می‌آمد و در مورد نقص‌های نظریه‌ی فرگشت بر سرم داد و بیداد می‌کرد، در برابر پرخاشگری آنها واکنش نشان می‌دادم و کمتر به ایده‌های آن‌ها گوش می‌دادم و بیشتر بر این تمرکز می‌کردم که چگونه زرادخانه استدلال‌های خودم را به سمت جبهه‌ی آن‌ها به راه بیندازم. با این حال، اگر کسی نزد من آمد و گفت که می‌خواهد حقیقت را در مورد منشأ ما بداند، اما به نظر می‌رسد فرگشت از نظر او به اندازه‌ی کافی رسا نیست، حاضرم حداقل برای مدتی گوش کنم.

خودم دنبال آن نیستم، اما اگر خودم را در حضور یک مؤمن واقعی ببینم و به سمت موضوع خدا کشیده شویم، بیشتر سؤال می‌کنم. درست است، من فقط می‌پرسم از کجا می‌دانند کتاب مقدس آنها مجموعه‌ای از کلمات خداست. چگونه می‌دانند که جهان توسط خدای آنها ساخته شده است. چگونه آنها می‌دانند که آخرالزمان تقریباً در راه است و غیره. به آنها اجازه می‌دهم بیشتر صحبت کنند. بعد از مدتی گوش دادن، سوالات بیشتری می‌پرسم. سقراط خیلی وقت پیش این روش را دریافته بود. سوال پرسیدن یک راه عالی برای آموزش است. پرسیدن سؤال از باورمندان در مورد خدایانشان برای همه بهتر است. این کار همچنین برای خداناباوران بسیار جالب‌تر و آموزنده‌تر است، زیرا فرصتی برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد اینکه خداباوران چگونه فکر می‌کنند و واقعاً به چه چیزی اعتقاد دارند، می‌دهد. تصور می‌کنم که شنیدن سؤالات مودبانه و در عین حال چالش‌برانگیز می‌تواند برای باورمندان کنجکاو تجربه‌ای چشم‌گشا باشد. تعجبی ندارد اگر سؤالات زیادی از چنین تبادل نظرهایی برای سال‌ها در ذهن برخی از افراد باقی بماند. طرح سوالات به جای نشان دادن مستقیم حقایق باعث می‌شود که همه چیز دوستانه و خوشایند باشد. یک دنیا فرق است بین «هیچ خدایی نیست!» و «از کجا میدانی که خدای تو واقعی و خدای دیگران نیست؟» اولی تمایل دارد به مکالمات معنادار پایان دهد در حالی که دومی آنها را شروع می‌کند.

t.me/AVAYeBUF

شاید اتهام برخی از باورمندان درست باشد. شاید بسیاری از خداناباوران واقعاً فاقد فروتنی کافی باشند. بالاخره آیا ما خداناباوران نباید متواضع ترین مردم روی زمین باشیم؟ به یاد داشته باشید، ما کسانی هستیم که وقتی نوبت به سوالات بزرگ می‌رسد، چیز زیادی نمی‌دانیم. ما مردمی هستیم که نمی‌دانیم کیهان چرا یا دقیقا چگونه آغاز شد. ما نمی‌دانیم زندگی روی زمین چگونه آغاز شد. ما با اطمینان مطلق نمی‌دانیم پس از مرگ چه اتفاقی برای ما می‌افتد. بله، در مقایسه با باورمندان، ما اصلاً چیز زیادی نمی‌دانیم. خداناباوران قطعاً باید متواضع ترین مردم باشند.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۲۰

Dawkins, Richard. The God Delusion. New York: Houghton Mifflin, 2006.

Hunsberger, Bruce E., and Bob Altemeyer. Atheists: A Groundbreaking Study of America's Nonbelievers. Amherst, NY: Prometheus Books, 2006.

Wilson, E. O. The Creation: An Appeal to Save Life on Earth. New York: W. W. Norton & Company, 2006.

E. O. Wilson یک دانشمند، دوستدار محیط زیست و خداناباور است. او تا بیشترین حد ممکن از کلیشه منفی یک خداناباور تلخ و خشمگین دور است. این کتاب خواهش محترمانه او از باورمندان است که برای جلوگیری از تخریب محیط زیست بیشتر تلاش کنند.

avayebuf.com

فصل ۲۱

من با ایمان به خدایم چیزی از دست نمیدهم

ای کاش می‌توانستم در گوشه خیابان شلوغی بایستم، کلاهی در دست داشته باشم و از مردم التماس کنم که ساعت‌های تلف شده شان را برایم پرتاب کنند.

– برنارد برنسون

مردانی با کت و شلوارهای گران قیمت بین ردیف صندلی‌ها آرام و با تمرکز مشغول انجام وظیفه‌شان هستند. آنها مانند ربات‌ها بدون گفتن کلمه‌ای در میان مخاطبان حرکت می‌کنند. در واقع نیازی به گفتن چیزی نیست. همه می‌دانند که چه می‌خواهند. باورمندان ظرف‌های جمع آوری کنندگان را از پول خود پر می‌کنند. می‌بینم دهی، بیستی، پنجاهی، صدی و چک‌هایی که داخل صندوق‌های جمع‌آوری پول می‌رود. برخی از باورمندان از جمع کنندگان درخواست فرم کارت اعتباری می‌کنند. سرعت این انتقال پول عظیم چشمگیر است. صدها نفری که آمده بودند تا «کلام خدا» را دریافت کنند، ثروت قابل توجهی از خود به جای می‌گذارند. جمع‌آوری کننده‌ها سرعت را بالا می‌برند. آن‌ها جیب‌ها و کیف‌ها را مانند ارتشی از مورچه‌های بی‌احساس که یک ملخ زنده را برای انتقال به لانه تکه تکه می‌کنند، خالی می‌کنند. در همین حال، واعظ روی صحنه بارها و بارها تکرار می‌کند که پول دادن به خدا چقدر مهم است. او به باورمندان هشدار می‌دهد که خدا دقیقاً می‌داند که چقدر می‌توانند بدهند و دقیقاً چقدر می‌دهند. حتی پول نقد بیشتری وارد صندوق‌ها می‌شود. خدا امشب پول زیادی به دست آورد. یا شاید هم واعظ؟

برخی از باورمندان در نتیجه گیری خود در مورد واقعیت داشتن خدا یا خدایان تجدید نظر نخواهند کرد، زیرا آنها نمی‌دانند که باور به خدا برای آنها هزینه‌هایی دارد. بسیاری از باورمندان

t.me/AVAYeBUF

می‌گویند همه‌اش سود است نه ضرر، پس چرا سری که درد نمی‌کند را دستمال ببندیم؟ چرا آن را زیر سوال ببریم؟ چرا فکر کنیم؟ فقط به ایمان ادامه دهید

قبل از هر چیز، من پیشنهاد می‌کنم که هیچ چیز نباید برای زیر سؤال بردن ممنوع باشد، حتی اعتقادات گرامی مذهبی. امن ترین سیاست این است که همه چیز را در زندگی در معرض شک و تحلیل قرار دهید. مهم نیست که چقدر چیزی شگفت انگیز به نظر می‌رسد، خاموش کردن ذهن یک فرد خطرناک است. به هر حال، آن طوری که برخی باورمندان تصور می‌کنند شک و تردید کلمه‌ی کثیفی نیست. شک و تردید به سادگی به این معناست که قبل از پذیرش هر چیزی به عنوان حقیقت، یکی دو بار فکر کنید. چه چیز اشتباهی ممکن است در آن باشد؟ شکاکیت یک نگرش مثبت است و شکاک بودن یک راه هوشمندانه برای گذران زندگی است. هرگز نباید با بدبینی اشتباه گرفته شود. یک بدبین ممکن است نگرش منفی و تحقیر کننده داشته باشد، اما یک شکاک قبل از اینکه باور کند، فقط ادعاها را زیر سوال می‌برد. هیچ چیز منفی در مورد آن وجود ندارد.

علیرغم آنچه باورمندان می‌گویند، به نظر می‌رسد دین از دیدگاه خداناباوران برای باورمندان هزینه‌ی زیادی دارد. این بدان معنا نیست که باورمند بودن مزایای واقعی و قابل توجهی ندارد. برای مثال، مؤمنی که در مراسم عبادت شرکت می‌کند، ممکن است سالم‌تر باشد، زیرا او شبکه‌ای از دوستان دارد که او را تشویق می‌کنند تا معاینات پزشکی منظم را انجام دهد و همچنین هنگام بیماری او را معاینه کنند. اما این می‌تواند استدلالی به نفع اسلام و نه لزوماً الله باشد. انسان شناسان می‌گویند ما یک گونه‌ی اجتماعی هستیم و روانشناسان می‌گویند که برای خوشبختی خود به شدت به روابط وابسته هستیم. بنابراین وقتی مردی از دعا کردن با دیگران لذت می‌برد، این مردم‌اند که می‌توانند او را خوشحال کنند و نه لزوماً خدایان هندو که او می‌پرستد. مزایایی که اغلب ناشی از تعلق به یک سیستم اعتقادی است، ثابت نمی‌کند که خدای خاصی واقعی است. با این حال، از آنجایی که بسیاری از باورمندان ادعا می‌کنند که ایمان به خدا بدون هزینه است، لازم است نگاهی دقیق‌تر بیندازیم تا اینکه ببینیم آیا این ادعا درست است یا خیر.

به جرات می‌توان گفت که اعتقاد به خدایان می‌تواند خسارت سنگینی برای باورمندان در بر داشته باشد. این را نمی‌توان انکار کرد زیرا نمونه‌های زیادی وجود دارد که باورمندان روابط خانوادگی را از بین می‌برند، شغل خود را از دست می‌دهند، پس انداز زندگی را از بین می‌برند و حتی به نام خدا می‌کشند یا کشته می‌شوند. با این حال، انتقاد از مذاهب نامحبوب که خواسته‌های

avayebuf.com

افراطی از اعضا دارند، بسیار آسان است. (باورمندان دوست دارند آنها را «فرقه» بنامند تا به طور قابل توجهی متفاوت از ادیان رایج به نظر برسند. با این حال آنها فراموش می‌کنند، تقریباً همه‌ی ادیان دوره‌ای را پشت سر گذاشته‌اند که به خودشان هم برچسب فرقه زده می‌شده است.) اکثر باورمندان می‌دانند که فروش خانه و ماشین خود فقط به این دلیل که کسی به آنها گفته است هفته آینده پایان جهان است، اشتباه است. اکثر باورمندان می‌دانند که رها کردن گاز سمی در ایستگاه مترو اشتباه است. اما چیزی که ممکن است بسیاری از مردم ندانند این است که ایمان، هرچند که در یک دین عمومی و صلح آمیز باشد، رایگان نیست. قیمتی پرداخت می‌شود.

پول تنها بهای باور نیست، اما نقطه‌ی خوبی برای شروع است. باورمندان در سراسر جهان سالانه میلیاردها دلار خرج خدایان خود می‌کنند. بسیاری از مذاهب که چشم دیدن هم را ندارند، به نوعی بر سر یک چیز قادر به توافق هستند: خدایان به پول زیادی نیاز دارند. ممکن است یک خدا بتواند یک کهکشان را مفت و مجانی بسازد، اما برای انجام هر کاری در اینجا روی زمین ظاهراً نیاز به پول نقد است. کسانی که ادعا می‌کنند به جای خدا صحبت می‌کنند می‌گویند پول دادن به خدا کار درستی است. برخی تا آنجا پیش می‌روند که برای کسانی که این پول را نمی‌دهند، از سوی خدا مجازات سختی را وعده می‌دهند. بسیاری از باورمندان تشویق می‌شوند که پول اهدا کنند تا بتوانند پاداش بزرگتری از خدای خود دریافت کنند. برخی از رهبران مذهبی به باورمندان می‌گویند که کمک مالی آنها مانند سرمایه گذاری تضمین شده‌ای است که خدا چندین برابر آن را بازپرداخت می‌کند. از نظر خداناباوران همه‌ی اینها بسیار مشکوک به نظر می‌رسد. اول از همه، چرا خدایان به این همه پول نیاز دارند؟ اگر آنها می‌توانند یک جهان را بسازند آیا نمی‌توانند یک اسکناس صد دلاری بسازند؟ به هر حال آن چه چیزی است که خدا باید بخرد؟

عجیب ترین چیز در مورد پول دادن باورمندان به خدای خود این است که هیچ یک از آنها هرگز به خدا پول نمی‌دهند! بسیار خوب، فراعنه مصر باستان، اسکندر مقدونی، و دیگر «انسان-خدایان» ممکن است شخصاً پول جمع آوری کرده باشند. با این حال، غیر از آنها، هیچ خدای کاملاً ماوراء طبیعی تا به حال بر روی زمین ظاهر نشده است تا شخصاً کمک‌های یک مؤمن را بپذیرد. در عوض آنچه اتفاق می‌افتد این است که باورمندان پول خود را به واسطه‌ای می‌دهند، معمولاً کسی که لباس‌های بسیار گران قیمتی پوشیده و در یک خانه بسیار بزرگ زندگی می‌کند. چرا باورمندان این کار را می‌کنند؟ آیا سوزاندن پول نقد به عنوان پیشکش برای خدای خود در نوعی مراسم، منطقی تر نخواهد بود؟ جالب است که برخی از مردم چین کاری بسیار شبیه به آن انجام می‌دهند. آنها

t.me/AVAYeBUF

پول کاغذی را می‌سوزانند به این امید که آن را برای استفاده به زندگی پس از مرگ بفرستند. یا شاید یک مؤمن می‌تواند خلاق باشد و پول خود را به نیازمندترین مردم روی زمین بدهد، مردمی که هر خدای خوبی باید نگران آنها باشد. در مورد دادن «پول خدا» به چند نفر از آن نه یا ده میلیون کودک که هر ساله در کشورهای در حال توسعه به دلیل کمبود غذا یا واکسن دو دلاری می‌میرند، چطور؟ دادن پول به آنها ممکن است خدایان واقعی را بیشتر از دادن آن به یک انسان مقدس با یک جت شخصی تحت تأثیر قرار دهد.

بیان این نکته‌ی بدیهی که دین تجارت بزرگی است، به معنای توهین یا حمله به باورمندان نیست. مطمئناً همه‌ی باورمندان می‌بینند که دین یکی از قدیمی ترین و مؤثرترین راه‌های کسب درآمد است. می‌توان بحث کرد که آیا پول کار خدا را انجام می‌دهد یا نه، اما این واقعیت که دین یک صنعت جهانی پررونق است، واضح است. مسلماً، فقط به این دلیل که پول زیادی به نام خدایان بسیار در حال نقل و انتقال است، دلیلی بر تقلب نیست. با این حال، معنای آن این است که بسیاری از مردم این سیاره امروزه بخش زیادی از پول خود را هدر می‌دهند. حقیقت غیرقابل انکار این است که اکثر باورمندانی که در جهان امروز مرتباً به خدا پول می‌دهند، پول خود را دور می‌اندازند زیرا یا خدایشان واقعی نیست یا دین باطل است. برای مثال، مسیحی که برای کمک به توزیع انجیل پول می‌دهد و مسلمانی که برای توزیع قرآن پول می‌دهد، چگونه می‌توانند هر دو در مورد استفاده عاقلانه از پول خود برحق باشند؟ یکی از آنها یا هر دوی آنها پول نقد خود را برای ترویج کتابی که اشتباه است هدر می‌دهند. کتاب مقدس و قرآن حاوی ادعاهای متضادی هستند که قابل تطبیق نیستند. بنابراین حداقل یکی از این باورمندان پول خود را هدر می‌دهد.

برخی از باورمندان ممکن است استدلال کنند که صرف نظر از واقعی بودن یا نبودن خدا، دادن پول به خدای خود (یا نماینده خدای خود در زمین) تصمیم خوبی است زیرا این پول صرف ساخت مدارس، کمک به فقرا یا بودجه بیمارستان‌ها می‌شود. اما اگر مدارس، فقرا و بیمارستان‌ها دغدغه‌ی شما هستند، پس چرا مستقیماً به همین کارها کمک نکنید؟ وقتی پول به یک سازمان مذهبی داده می‌شود، بخشی از آن پول ممکن است واقعاً کارهای خوبی انجام دهد. با این حال، ناگزیر، بخشی از پول مستقیماً به اهداف آن سازمان در بازاریابی ادعاهایش در مورد خدا یا خدایان خاصی اختصاص می‌یابد که ممکن است واقعی باشند یا نباشند. بیشتر باورمندان احتمالاً موافق هستند که اهدای پول به یک سیستم اعتقادی که مبتنی بر یک خدای خیالی است اشتباه است. آنها فقط فکر می‌کنند عاقلانه است که به دین خود پول بدهند، زیرا فکر می‌کنند دین خودشان درست و خدای‌شان

avayebuf.com

واقعی است. بنابراین، احتمالاً اکثر باورمندان با من موافق هستند که در بیشتر موارد، دادن پول به فردی که می‌گوید برای خدا کار می‌کند خطرناک است. به عنوان مثال، یک مؤمن کاتولیک به احتمال زیاد با من موافق است که یک مسلمان، هندو، سیک یا مورمون باید به جای افرادی که در سیستم اعتقادی مربوطه خود کار می‌کنند، به یونیسف کمک مالی کند. مسلمان معمولی نیز احتمالاً طرف من است. او با من موافق است که دادن پول به یک کشیش محلی ویکان احتمالا بهترین اقدام مالی نیست. هم مسیحی و هم مسلمان با من موافق هستند که یک ساینتولوژیست معمولی احتمالا بهتر است پول خود را به جای دادن آن به مقامات ساینتولوژی، برای خودش حفظ کند. بنابراین، واقعاً، توافق زیادی بین باورمندان و غیر باورمندان وجود دارد که افراد زیادی پول خود را به سازمان‌هایی می‌دهند که بسیار مشکوک هستند.

صرف نظر از واقعی بودن یا نبودن خدایان، نگران کننده‌ترین امر این واقعیت است که بسیاری از باورمندان پولی را که خود یا خانواده هایشان به آن نیاز دارند اهدا می‌کنند. نه همه، اما برخی از سازمان‌های مذهبی و رهبران مذهبی به نفرت انگیزترین و بی رحمانه ترین شکلی که می‌توان تصور کرد از پیروان خود التماس کمک کرده یا از آنها تقاضای پول می‌کنند. آنها قلدری می‌کنند، تهدید می‌کنند یا وعده‌های وحشیانه می‌دهند تا آخرین سکه‌ی ممکن را از جیب وفاداران، صرفنظر از اینکه چقدر فقیر باشند، بیرون بکشند. اینکه چگونه افرادی که این کار را انجام می‌دهند می‌توانند در شب راحت بخوابند فراتر از تصور من است. باز هم، من لزوماً همه‌ی رهبران مذهبی را که درخواست پول می‌کنند، محکوم نمی‌کنم. با این حال، کسانی که در عمارت‌های چند میلیون دلاری زندگی می‌کنند، نباید از افراد فقیر سالمند بخواهند که جیب‌های خود را کاوش کنند و «به خداوند بدهند». من چند قربانی این اسلحه را می‌شناسم و حداقل چیزی که می‌توانم بگویم این است که این امر ناراحت کننده است. افرادی که از نظر اقتصادی با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنند، نباید پول خود را به یک رهبر مذهبی بدهند که کت و شلواری پوشیده است که هزینه آن بیشتر از درآمد دو ماهه آنهاست. اگر خدایان واقعاً به پول نیاز دارند، نمی‌توانیم همه منتظر بمانیم تا خودشان آن را بخواهند؟

اگرچه پول نقد زیادی در دنیای دین خرج می‌شود، اهدا می‌شود، کسب می‌شود و به سرقت می‌رود، اما پول همه چیز نیست. برخی از افراد می‌توانند پول هدر دهند. برخی از باورمندان ممکن است احساس کنند که ارزش آن را دارد، حتی اگر از پول به درستی استفاده نشود. این پول آنهاست و اگر احساس خوبی داشته باشند، خوب است. اما در مورد زمان چطور؟ زمان ممکن است

t.me/AVAYeBUF

ارزشمندتر از پول باشد. احتمالاً تعداد کمی از باورمندان وجود دارند که به این فکر کنند که چقدر از زمان خود را برای اعتقاد به خدا فدا می‌کنند. فرض کنید یک مؤمن هر آخر هفته سه ساعت را صرف شرکت در مراسم عبادی با دیگران می‌کند و سپس دو ساعت دیگر را با نوعی گروه مطالعات مذهبی در وسط هفته وقت می‌گذارد. در هر سال دویست و شصت ساعت جمع می‌شود. بیش از پنجاه سال، این سیزده هزار ساعت است. و تازه این شامل زمان صرف شده در مراسم مذهبی خاص، نماز خواندن و خواندن کتب مذهبی نمی‌شود. شاید خداناباوران اشتباه می‌کنند و یکی از خدایان واقعاً بعد از مرگ برخی از باورمندان را شادی ابدی می‌بخشد. اما اگر حق با خداناباوران باشد و خدایان واقعاً آنجا نباشند، اتلاف این زمان هنگفت، یک تراژدی است. باورمندان در بیشتر موارد با خداناباوران در این مورد موافق هستند. مسلمان فکر می‌کند که هندوها وقت خود را برای پرستش همه‌ی آن خدایان تلف می‌کنند، همانطور که یهودیان فکر می‌کنند مسیحیان وقت خود را برای پرستش یک مسیحای دروغین تلف می‌کنند. هر مؤمنی فکر می‌کند که اکثر باورمندان در جهان امروز یک خدای خیالی را پرستش می‌کنند در حالی که خداناباوران فکر می‌کند که همه آنها وقت خود را تلف می‌کنند. همه‌ی ما خیلی بیشتر از آن چیزی که اکثر مردم تصور می‌کنند به توافق بر سر این موضوع نزدیک شده ایم.

بسیاری از باورمندان به سرعت به پیوندها و شبکه‌های شگفت انگیزی که دین آنها فراهم می‌کند اشاره می‌کنند. بله، ادیان می‌توانند در گرد هم آوردن مردم بسیار خوب عمل کنند، اما فقط به معنای محدود. متأسفانه، ادیان در دور نگه‌داشتن مردم از همدیگر حتی بهتر هم عمل می‌کنند. تفرقه معمولا نادیده گرفته شده یا انکار می‌شود، اما این یکی از هزینه‌های مهمی است که مردم برای اعتقاد به خدا می‌پردازند. بدتر از همه این است که همه‌ی مردم روی زمین، چه باورمندان و چه غیر باورمندان، هزینه‌ی آن را می‌پردازند، زیرا مجبورند در جهانی زندگی کنند که دائماً توسط تفرقه، نفرت، تعصب و خشونت الهام گرفته از دین دچار مشکل است. برای اکثر باورمندان جای تعجب نیست که دین آنها این چیزها را ترویج می‌کند. برای مثال فقط تورات، عهد جدید یا قرآن را بخوانید. آنها تحمل و پذیرش را ترویج نمی‌کنند. اگرچه برخی از تفاسیر در این مورد بحث می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که ادیان به وضوح خواستار «یا بیعت یا نابودی» هستند.

زندگی‌های بی شماری را تصور کنید که توسط موانع تعصبی که از پوسته و هسته‌ی ادیان نگهبانی می‌کنند، از رشد و تعالی بازمانده‌اند.

avayebuf.com

تمام دوستی هایی را تصور کنید که هرگز شکل نگرفتند، زیرا می‌گفتند خدایان با آن دوستی مخالف هستند. تمام افرادی را تصور کنید که هرگز چیزی در مورد دیگرانی با پیشینه‌ی متفاوت چیزی یاد نگرفته اند، زیرا آنها اجازه نداشتند قرار ملاقات بگذارند یا دوستانی خارج از سیستم اعتقادی خود داشته باشند. این برای میلیون‌ها نفری که از دسترسی کامل به خانواده‌ی انسانی محروم می‌شوند، غم انگیز بوده و بهای قابل توجهی برای اعتقاد به خدایان است و می‌توان آن را یکی از جدی ترین مشکلات دنیای امروز محسوب کرد. چرا مسیحیان، مسلمانان و یهودیان غالباً به سختی کنار می آیند؟ بسیاری به این سوال با فهرستی طولانی از جنایات تاریخی و شکایاتی مدرن پاسخ خواهند داد. اما واقعاً پاسخ این است که آنها با هم کنار نمی‌آیند زیرا خود را برچسب‌هایی زنده می‌دانند. آنها ابتدا مسیحی، مسلمان و یهودی هستند تا انسان.

بهای بزرگ دیگری که بسیاری از مردم برای اعتقاد به وجود خدا می‌پردازند، از دست دادن کنجکاوی علمی است. البته این در مورد همه باورمندان صدق نمی‌کند. بسیاری هستند که به علم احترام می‌گذارند و قدردان آن هستند. بسیاری از باورمندان ذهن خود را بر روی واقعیت‌های آشکار در مورد زندگی، جهان و هستی بسته نکرده اند. اما متأسفانه میلیون‌ها نفر این مشکل را دارند. به امید رضای خدا، به علم و در برخی موارد به عقل سلیم پشت می‌کنند.

با وجود انکار برخی از باورمندان و حتی برخی از خداناباوران، اما واقعاً بین دین و علم تعارض وجود دارد. علم تلاش می‌کند تا چیزها را همانطور که ما درمی‌یابیم توضیح دهد. این کار با کشف، مشاهدات و آزمایش انجام می‌شود. دین بسیار متفاوت است. دین تلاش می‌کند تا چیزها را صرفاً با معجزه نامیدن و استناد به ادعاهای اثبات نشده‌ی وحی الهی توضیح دهد. این‌ها دو روش بسیار متفاوت برای کشف جهان هستند و با هم سازگار نیستند. وقتی انسان عادت می‌کند که چیزهایی را بر اساس اعتبار یک کتاب قدیمی یا سخنان یک رهبر مذهبی بپذیرد، کنجکاوی علمی آسیب می‌بیند. هیچ راهی برای آشتی این دو نگرش وجود ندارد. ایمان برای ذهن علمی مانند کریپتونیت است. (در فیلم سوپرمن، کریپتونیت ماده‌ی معدنی بیگانه‌ای است که می‌تواند قدرت سوپرمن را از بین ببرد. در اینجا منظور این است که ایمان برای ذهن علمی مانند سمی فلج کننده عمل می‌کند/م)

در سال ۱۹۹٤ از یک مدرسه‌ی روستایی در شمال هند بازدید کردم. سن دانش آموزان بین هفت تا دوازده سال بود. آنها به نوبت قرآن را می‌خواندند و خود را خم و راست می‌کردند. هند

t.me/AVAYeBUF

عمدتاً هندو است، اما میلیون‌ها مسلمان هم در جمعیت خود دارد. معلم به من گفت که قرآن تنها کتابی است که آنها می‌خواهند یا به آن نیاز دارند، زیرا حاوی همه چیزهایی است که مردم باید بدانند. من کتاب‌های آمریکایی که توسط مسیحیان برای دانش‌آموزان دبستانی نوشته شده است را دیده‌ام ، آنها ادعا می‌کنند دایناسورهایی مانند تیرانوسوروس رکس در کشتی نوح بوده‌اند و امروز در طبیعت هنوز در جایی زنده هستند. می‌بینید که هزینه‌هایی وجود دارد. وقتی به میلیون‌ها کودک به جای چیزهایی که احتمالاً درست است (علم) چیزهایی را که احتمالاً درست نیستند (مذهب) یاد می‌دهند، دنیای ما چیزی را از دست می‌دهد.

avayebuf.com

فصل ۲۲

من از نسل میمون نیستم

حقایق با نادیده گرفتن‌شان از بین نمی‌روند.

–آلدوس هاکسلی

هنگامی که یک مؤمن در حال بحث با یک ناباورمند آگاه در مورد فرگشت است، و کار خوب پیش نمی‌رود، مؤمن اغلب پاسخ عجیبی را به زبان می‌آورد: «من از نسل میمون نیستم!»

این را بارها از بسیاری از باورمندان شنیده‌ام و کم کم به این فکر می‌کنم که آنها دوستان کوچک پشمالوی ما را بلای زمین می‌دانند. اصلاً چه چیزی در مورد میمون‌ها بد است؟ آنها بسیار باهوش و ناز هستند. چرا آن طور که برخی ادیان ادعا می‌کنند «از نسل میمون بودن» بسیار بدتر از این است که از گل، خاک، خون لخته شده، غبار یا خمیر ذرت درست شده باشیم؟

جنبه‌ی واقعاً عجیب این بحث بی‌معنا این است که باورمندان تنها کسانی هستند که این «منشأ میمون» را مطرح می‌کنند. آنها یک ادعای ساختگی در ذهن خود ایجاد کرده اند و سپس با وحشت از آن فرار می‌کنند. حقیقت این است که هیچ دانشمند فرگشت‌گرا، دیرینه‌انتروپولوژیست، متخصص ژنتیک، زیست‌شناس یا نخستی‌شناس معتبری هرگز نمی‌گوید که انسان از نسل میمون‌ها آمده است. بر اساس شواهد فعلی این درست نیست و هر کسی که چیزی در مورد فرگشت انسان می‌داند، نمی‌گوید که چنین است.

وقتی مؤمنی به من طعنه می‌زند که «من از نسل میمون نیامده‌ام، در جواب می‌گویم: «راست می‌گویی. نه من و نه شما از نسل گونه‌ی پست میمون نیستیم. ما هر دو از نسل آن میمون باشکوه و نجیب به نام Australopithecus afarensis هستیم.» باورمندان معمولاً با نگاهی حاکی از گیجی و ردی از ترس در چشمانشان واکنش نشان می‌دهند.

t.me/AVAYeBUF

توضیح ساده‌ای که بسیاری از باورمندان متأسفانه هرگز نمی‌شنوند، این است که ما از میمون‌ها یا حتی میمون‌های مدرن مانند شامپانزه ها، بونوبوها یا گوریل‌ها «نمی آییم». واقعیت، با توجه به شواهد فسیلی و ژنتیکی فراوان، این است که ما (میمون‌ها، انسان‌نماها و انسان‌ها) همه اجداد مشترکی داریم که میلیون‌ها سال پیش می‌زیسته است. آن جد مشترک ممکن است شبیه یک میمون مدرن به نظر برسد اما یک میمون مدرن نبود. اگر این هم باعث ناراحتی برخی از باورمندان می‌شود و مطمئنم که اینطور است، باید به ادعای جد مشترک اعتراض کنند و میمون‌ها را از آن کنار بگذارند. اما وقتی فریاد می‌زنند که نسب میمون‌ها را رد می‌کنند، خجالت آور است زیرا هیچ کس با هیچ عقلی در اصلا چنین ادعایی نکرده است. نکته‌ی مهمی که باید اضافه کرد این است که اکثر مردم تفاوت بین میمون و انسان‌نما را نمی‌دانند. وقتی در کالج به عنوان دستیار آموزشی جانورشناسی در یکی از باغ‌وحش‌های بزرگ ایالات متحده کار می‌کردم، از دانش کم مردم درباره‌ی نخستی‌های مدرن شگفت‌زده شدم. به عنوان مثال، اکثر مردم نمی‌دانند که انسان‌نماها دم ندارند و میمون‌ها دم دارند. اکثر مردم به اشتباه شامپانزه‌ها را میمون می‌نامند. و تعداد کمی از مردم درباره بونوبوها که به نظر من جذاب ترین انسان‌نماها هستند، چیزی می‌دانند. من گمان می‌کنم که این ناآگاهی گسترده در مورد نزدیکترین خویشاوندان زنده‌ی ما ارتباط زیادی با سردرگمی گسترده در مورد تاریخ فرگشتی‌مان دارد.

این واقعیت که بسیاری از باورمندان در مورد فرگشت انسان اطلاعات نادرست دارند تا حدی تقصیر حمله‌ی مداوم دین به آموزش علم است. امروز در اکثر کشورهای جهان، افراد بسیار کمی در مدارس در مورد اجدادی که همه‌ی ما وجود خود را مدیون آنها هستیم، آموزش می‌دهند. داستان‌هایی که توسط فسیل‌های موجود در آزمایشگاه‌ها و موزه‌های سراسر جهان نقل می‌شود، هرگز به میلیون‌ها ایماندار نمی‌رسد، زیرا رهبران مذهبی آنها، هر زمان که علم تهدید به تناقض با داستان‌های باستانی آنها کند، علم را رد می‌کنند. از آن بدتر، بسیاری از رهبران دینی مشتاقانه جای خالی را با اطلاعات نادرست و دروغ پر می‌کنند، که رد فرگشت را برای مردم حتی آسان‌تر هم می‌کند.

به عنوان مثال، کشورهای بسیار مذهبی مانند عربستان سعودی، افغانستان، ایالات متحده، نیجریه و ترکیه، آموزش فرگشت انسان را در مدارس ممنوع کرده یا از آن اجتناب کرده‌اند تا جایی که درصد قابل توجهی از جمعیت آنها بدون اینکه حتی چیزی از آن بدانند، قاطعانه با آن مخالف

avayebuf.com

هستند. به همین دلیل است که بسیاری از باورمندان در نهایت سخنان عجیبی می‌گویند: «خدای من واقعی است زیرا من از نسل میمون نیستم.» کاش می‌دانستند چه چیزی را از دست می‌دهند.

من درک خوبی از فرگشت انسان در کلاس‌های دانشگاه به دست آورده‌ام، کتاب‌های متعددی در این زمینه خوانده‌ام و همچنان اخبار مربوط به آخرین ایده‌ها و اکتشافات را پیگیری می‌کنم. همچنین با دو تن از برجسته‌ترین دانشمندان در این زمینه مصاحبه کرده‌ام: تیم وایت، کاشف قدیمی‌ترین فسیل‌های بیولوژیکی مدرن انسان تا به‌امروز (یکصد و شصت هزار سال قدمت)، و دونالد جوهانسون، کاشف معروف Australopithecus afarensis با نام مستعار «لوسی». من این موضوع را هیجان انگیز و مهم می‌دانم و با آن ارتباط برقرار می‌کنم زیرا موضوعی شخصی است. این در مورد من است. یادگیری در مورد هومو ارگاستر و هومو هابیلیس مانند نگاه کردن به یک آلبوم عکس خانوادگی قدیمی یا تحقیق در مورد یک پدربزرگ اعظم است. برای هر کسی که ذهنی کنجکاو دارد، این کنجکاوی مقاومت ناپذیر است. اینکه چگونه کسی نمی‌تواند فرگشت انسان را جذاب بداند برای من یک راز است. بخش زیادی از فرگشت الهام بخش است. مسیر طولانی و خطرناکی بود که به ما منتهی شد. درک آن، ارتباط مهم ما با بقیه‌ی طبیعت را روشن می‌کند. همچنین می‌تواند به فرد کمک کند تا در مورد آینده‌ی جمعی خود شفاف تر فکر کند. آنطوری که بسیاری از باورمندان از آن می‌ترسند، آگاهی و پذیرش من از فرگشت انسان مطمئناً من را تحقیر یا غیرانسانی نکرده است. خوب یا بد، این سابقه‌ی خانوادگی ماست. من معتقدم که بهتر است آن را بدانیم.

مشکل بسیاری از باورمندان با فرگشت انسان، البته به طور خاص مربوط به میمون‌ها نیست. مشکل اصلی ارتباط با هر چیز غیر انسانی است. آنها احساس می‌کنند پیشنهاد چنین پیوندی توهین آمیز است. اینطور نیست که این باورمندان اگر «لوسی» را می‌شناختند، از آن استقبال می‌کردند. باورمندان فرگشت‌هراس هیچ شکافی را در دیوار خیالی خود بین انسان و بقیه طبیعت دوست ندارند. آنها در برابر پایین کشیده شدن از جایگاه رفیع خود به قلمرو حیوانات مقاومت می‌کنند. این باورمندان اعلام می‌کنند که ما بهتر از حیوانات هستیم. می‌گویند ما فراتر از طبیعت هستیم و برکت بارقه‌ای الهی از جانب خدا داریم. من خیلی مطمئن نیستم، تاریخ را می‌دانم و اخبار جاری را دنبال می‌کنم، بنابراین در مورد آن تردید دارم.

t.me/AVAYeBUF

بر خلاف ترس برخی از باورمندان، اعتراف به این که ما که هستیم، از کجا آمده‌ایم و با چه کسانی خویشاوندیم، ما را به وحشیگری محکوم نمی‌کند. ما قدرتمندترین مغزهای روی زمین را داریم. می‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم تا فکر کنیم از غرایز مخربی که ممکن است در درونمان داریم، خلاص شویم. مجبور نیستیم مانند آنچه در حال حاضر انجام می‌دهیم، مسکن خودمان را خراب کنیم. ما مجبور نیستیم همسایگان خود را همانطور که فعلا انجام می‌دهیم، بکشیم. ما مجبور نیستیم همانطور که اکثرمان در حال حاضر هستیم، از منشاء خود غافل باشیم. باورمندانی که مشتاقند تا حد امکان بین نوع بشر و بقیه قلمرو حیوانات فاصله ایجاد کنند، باید به جای مقاومت در برابر آن، آموزش علم را تشویق کنند. به هر حال، این علم و آموزش علم است که بیش از هر چیزی ما را از جنگل دور می‌کند.

«ده افسانه برتر درباره‌ی فرگشت» (اسمیت و سالیوان ۲۰۰۷) کتاب خوبی است که به سوء تفاهمات رایج مردم در مورد فرگشت می‌پردازد. نسخه هایی از آن باید بر فراز هر کشوری که در آن مردم فرگشت را انکار می‌کنند با هواپیما از آسمان پخش شود. این کتاب حتی شامل فصلی به نام «مردم از نسل میمون‌ها هستند.» نیز هست. نویسندگان کامرون اسمیت و چارلز سالیوان می‌نویسند :

> ما می‌توانیم ناله‌های برخی از منتقدان را که اعتقاد به فرگشت ما را به دنیای نخستی‌ها می‌کشاند، رد کنیم: ما در حال حاضر در همان دنیا هستیم. و انبوهی از داده‌ها هم برای هر فرد متفکری روشن می‌کند که *مردم از نسل میمون‌ها نیستند*. حدود سی میلیون سال پیش، نخستی‌های آفریقایی به دو گروه مجزا تقسیم شدند و رژیم‌های غذایی، عادات و زیستگاه‌های متفاوتی را اتخاذ کردند، زیرا محیطشان تغییر کرد و فرصت‌هایی به وجود آمد. یک گروه به میمون‌ها تبدیل شدند که شامل شامپانزه ها، گوریل‌ها و انسان‌های بعدی بودند. گروه دیگر به انسان‌نماها تبدیل شدند و DNA و مطالعات دیگر ثابت می‌کنند که ما به جای گروه میمون‌ها در گروه انسان‌نماها قرار داریم. آیا مردم از نسل میمون‌ها هستند؟ اصلا. ما با شامپانزه‌ها و قبل از آنها با گروهی که تبدیل به میمون شدند، اجداد مشترکی داریم. اما اینکه بگوییم ما از میمون‌ها آمده‌ایم، به سادگی اشتباه است، و فرگشت هرگز آن را ادعا نکرده است. (اسمیت و سالیوان ۲۰۰۷، ۹۹-۱۰۰)

avayebuf.com

سوای از قصه‌ی میمون‌ها، مذهبی‌هایی که می‌گویند پذیرش فرگشت انسان با دین ناسازگار است، چیز زیادی از دین هم نمی‌دانند. امروزه صدها میلیون نفر در ادیان مختلف وجود دارند که این حقیقت بدیهی را می‌پذیرند که انسان فرگشت یافته است. به عنوان مثال، پاپ ژان پل دوم فقید در سال ۱۹۹٦ به صراحت بیان کرد که اعتقاد کاتولیک‌ها به خدای خود نباید با فرگشت انسان در تضاد باشد. موضع رسمی کاتولیک‌ها این است که فرگشت انسان فرآیند خلقت خدای آنها بوده است. البته، هیچ مدرکی وجود ندارد که خدایی فرگشت را هدایت کند، اما به نظر من این امکان وجود دارد. مسلمانان، هندوها، مورمون ها، حتی باپتیست‌هایی هستند که فرگشت را قبول دارند. واضح است که بدون پشت کردن به فرگشت انسان، می‌توان به خدا یا خدایان اعتقاد داشت. بسیاری از باورمندان به این نتیجه رسیده‌اند که شواهد بیش از آن است که بتوان فرگشت را انکار کرد، بنابراین اعتقاد خود را بر این اساس مطابقت می‌دهند. برخی از مردم آن را «فرگشت خداباورانه» می‌نامند. من آن را یک «شروع خوب» می‌نامم.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۲۲

Lynch, John, and Louise Barrett Walking with Cavemen. New York: DK Publishing, 2003.

این کتاب حاوی اطلاعات فراوانی است اما این عکس‌های عالی از بازیگران گریم کرده است که انواع انسان‌ها را به تصویر می‌کشند که آن را خاص می‌کند. این کتاب جیبی مستند به یادماندنی بی بی سی به همین نام است.

McKie, Robin. Dawn of Man: The Story of Human Evolution. New York: DK Publishing, 2000.

Sloan, Christopher. The Human Story: Our Evolution from Prehistoric Ancestors to Today. Washington, DC: National Geographic, 2004.

Smith, Cameron M., and Charles Sullivan. The Top Ten Myths about Evolution. Amherst, NY: Prometheus Books, 2007.

Tattersall, Ian, and Jeffrey H. Schwartz. Extinct Humans. Boulder, CO: Westview Press, 2000.

این یک بررسی عالی در این زمینه است. شامل بسیاری از عکس‌های درخشان از فسیل‌های مهم است.

Wells, Spencer. The Journey of Man: A Genetic Odyssey. Princeton, NJ: Princeton University Press, 2002.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۲۳

من نمی‌خواهم به جهنم بروم

مرگ، این وحشتناک‌ترین شرارت‌ها، برای ما مهم نیست. زیرا تا زمانی که ما وجود داریم، مرگ وجود ندارد، و زمانی که مرگ وجود دارد، ما دیگر وجود نداریم.

– اپیکور

بسیاری از مردم می‌گویند ترس آنها از جهنم یکی از دلایل اعتقاد آنها به خداست. اما چرا؟ تمایل به اجتناب از عاقبت جهنمی شدن، دلیل خوبی برای اعتقاد به خدا نیست. ممکن است دلیل خوبی برای پرستش یک خدای خاص و پیروی از قوانین او باشد، اما اصلا دلیلی برای نتیجه گیری وجود خدا نیست. قبل از ترس از جهنم، ابتدا باید باور داشت که خدایی که جهنم را آفریده واقعی است. به عنوان مثال، من به هیچ خدایی اعتقاد ندارم، از جمله خدایی که ممکن است برای افرادی مانند من جهنمی ایجاد کرده باشد که در آن رنج ببرند. بنابراین، من نگران جهنم نیستم. اگر سعی می‌کردم هم نمی‌توانستم نگران باشم چون برای من واقعی نیست. شاید واقعاً جایی در اعماق گوشته‌ی زمین یا شاید در هسته‌ی آن وجود داشته باشد. شاید جهنم در بعد دیگری از هستی باشد. ممکن است بعد از مرگم با یک غافلگیری وحشتناک مواجه شوم. اما شک دارم. من ذهنی باز دارم و مایلم متقاعد شوم که جهنم واقعی است، اما تا آن زمان نمی‌توانم از چیزی که هیچ‌کس در تاریخ هرگز نتوانسته واقعی بودن آن را نشان دهد و یا حتی شواهدی برای آن بیاورد بترسم. این فقط یک داستان دیگر است، هیچ تفاوتی با داستان‌های مربوط به غول‌ها یا خانه‌های جن زده ندارد.

اگر من به خدا و جهنم اعتقاد داشتم، تصور می‌کنم نگرش بی‌باکانه یک خداناباور نسبت به جهنم مرا آزار می‌داد. چگونه می‌توانم این بی خیالی را توجیه کنم؟ با فرض اینکه خداناباور عاقل بود و از آتش و درد بیزاری عادی داشت، چگونه می‌توانست نگران جهنم نباشد؟ باید اشتباهی رخ

avayebuf.com

داده باشد. چرا خدا این مکان وحشتناک مجازات را برپا می‌کند و سپس وجود آن را چنان مبهم و نامطمئن باقی می‌گذارد که صدها میلیون انسان متفکر و خوش نیت حتی وجود آن را باور نمی‌کنند؟ مطمئناً خدایی با هر احساسی از عدالت، نمی‌خواهد مردم را با فریب به جهنم ببرد. حالا جهنم هر هدفی را که قرار است برآورده کند، آیا خدایی که مردم را به آنجا می‌فرستد نباید مطمئن باشد که خطر این جهنم برای همه واضح است؟ آیا این کمترین کاری نیست که خدا می‌تواند برای ما انجام دهد؟ در غیر این صورت همه چیز کمی فریبنده و شیطانی به نظر می‌رسد. گویی جهنم نه تنها برای ترساندن و برانگیختن باورمندان واقعی بلکه برای به دام انداختن همه‌ی کسانی است که مرتکب اشتباه تردید و تفکر انتقادی در مورد ادعاهای دینی شده اند.

اگر جهنم واقعی است، آیا گذراندن ابدیت در آنجا کمی زیاد نیست؟ چه کسی در عقل خود می‌تواند باور کند که مجازات کردن یک نفر برای همیشه معقول است؟ آیا تا به حال به این فکر کرده اید که ابدیت چقدر است؟ یک تریلیون سال هم بگذرد باز هم نسبت به زمانی که در آن هستید، چیزی به پایان نزدیک‌تر نشده‌اید. اما به ما گفته می‌شود که این خدایانی که جهنم‌ها را ایجاد می‌کنند، ظاهراً مشکلی ندارند که بی‌خدایان و افرادی را که به خدای اشتباه اعتقاد دارند برای همیشه در آتش پرتاب کنند. و برای چه؟ چون شک داشتند؟ چون فکر کردند؟ چون در نظام اعتقادی «اشتباه» به دنیا آمده و بزرگ شده اند؟ مردم به خاطر آن مستحق مجازات ابدی هستند؟ واقعا جدی می‌گویید؟

بدتر از همه، به نظر من، ادعای بسیاری از باورمندان است که معتقدان به خدایان اشتباه هم محکوم به جهنم خواهند شد. بسیار خوب، ممکن است خداناباوران به چیزهایی فکر کرده باشند و به اراده‌ی خود تصمیم گرفته باشند که عقیده‌ی خود را عوض کنند، اما بسیاری از مردم در خانواده‌ها و جوامعی متولد شده اند که به شدت از بدو تولد، خدا یا خدایان خاصی را بر آنها تحمیل کرده اند. آنها به سختی فرصت زیادی برای فکر کردن و یافتن خدای «واقعی» داشتند. برای مثال، اگر من در یک خانواده‌ی فقیر روستایی در پاکستان به دنیا می‌آمدم، ممکن بود در نهایت همان دیدگاهی را که اکنون در مورد خدایان دارم، داشته باشم، اما احتمالات بسیار مخالف این است. این احتمال وجود داشت که من امروز یک مسلمان بنیادگرا باشم و قشنگ در مسیر گذراندن ابدیت در جهنم مسیحی باشم. با این حال، اگر من در یوتا از پدر و مادری مورمون به دنیا آمده بودم، به احتمال زیاد در حال حاضر یک مورمون مؤمن و در مسیر خود به سوی جهنم اسلامی بودم. باورمندانی که به فکر دیگران و عدالت هستند باید از خود بپرسند که آیا واقعاً اعتقاد به خدای

t.me/AVAYeBUF

«اشتباه» یا عدم وجود خدا جرم است؟ به هر حال، می‌دانم که بعضی‌ها ترجیح می‌دهند به جهنمی نرم تر و خنک تر ایمان بیاورند، جهنمی که در آن شکنجه و آتش نباشد. من نمی‌دانم این جزئیات را از کجا می‌گیرند، اما آنها ادعا می‌کنند که جهنم چیزی جز فقدان عشق خدا نیست. به نظر می‌رسد این بهترین فرصت برای رفتار بد است. هیچ کس شما را کتک نمی‌زند اما نمی‌توانید دوستان خود را ببینید یا در بهشت بازی کنید. فقط باید برای همیشه در گوشه‌ای بایستید با این حال به نظر بهتر از کباب شدن همیشه‌گی در دریاچه‌ی آتش است. اگر بهشت واقعی باشد، صرفاً به این دلیل که به آنچه والدین یا جامعه گمراه خود در مورد دین به شما گفته‌اند اعتماد کرده‌اید، محروم شدن از بهترین چیزها، خیلی خشن به نظر می‌رسد. در هر صورت، آیا بالاخره یک میلیارد هندو که امروز زندگی می‌کنند نهایتا به هر دو جهنم مسیحی و اسلامی خواهند رفت یا به نوعی زمان را بین هر دو جهنم تقسیم خواهند کرد؟ روش کار چگونه است؟

در طول تهاجم نیروهای ایالات متحده و ائتلاف به عراق در سال ۲۰۰۳، سیل کنفرانس‌های مطبوعاتی دولت، مستندهای تلویزیونی و گزارش‌های خبری که رفتار نفرت انگیز صدام حسین و پسرانش را توصیف می‌کردند، جریان داشت. علاقه‌ی آشکار صدام به شکنجه‌ی رقبا و دشمنان بارها توسط سیاستمداران، ژنرال ها، کارشناسان و دانشمندان وحشت زده محکوم شد. مکررا تاکید می‌شد که صرف نظر از اینکه قربانیان به چه چیزی متهم یا محکوم شده بودند، چگونه این اعمال خانواده حاکم عراق غیراخلاقی و غیرقابل توجیه است. چیزی که به نظر من عجیب بود این بود که بسیاری از کسانی که از استفاده صدام از شکنجه ناراحت بودند، (مثلا رئیس جمهور جورج دبلیو بوش)، ادعا می‌کنند که پیروان یک سیستم اعتقادی هستند که قرار است شامل شکنجه ابدی برای میلیاردها نفر باشد. فکر می‌کردم که این تناقض آمیز به نظر می‌رسد که مردم در مورد دیکتاتوری که چند صد یا چند هزار نفر را در یک دوره چند ساله شکنجه داده بودند، اینقدر حساسیت به خرج بدهند در حالی که ظاهرا اصلاً از خدای خود ناراحت نمی‌شدند که طبق ادعای خودشان هزاران سال است که میلیاردها انسان را شکنجه می‌دهد و برای همیشه شکنجه‌ی آنها را ادامه خواهد داد. چرا غالباً استاندارد اخلاقی و انصاف ما از استانداردهای خدایان بالاتر است؟

جهنم فقط یک ادعای دینی اثبات نشده‌ی دیگر است. اما به عنوان وحشیانه ترین و غیراخلاقی ترین نسبت به همه‌ی ادعاهای دیگر، خاص است. با معیار نجابت انسانی، آیا آشکارا اشتباه نیست که یک خدای قادر مطلق، برای ابد با مردم بی‌رحمانه رفتار کند، زیرا آنها نتوانستند باور پیدا کنند، نتوانستند به روش صحیح پرستش کنند، نتوانستند تا به روشی صحیح رفتار کنند، یا صرفا در اثر

avayebuf.com

اشتباهی صادقانه خدای اشتباهی را پرستش کردند؟ اگر کودک من یک ساندویچ کره بادام زمینی و ژله را در پخش کننده دی وی دی جدیدم بچسباند، در عرض چند دقیقه او را خواهم بخشید. یک بار با زنی مصاحبه کردم که در کودکی توسط دکتر منگل بدنام در آشویتس، اردوگاه مرگ نازی ها، تحت آزمایش‌های پزشکی بی رحمانه قرار گرفت. در حالی که او هرگز فراموش نکرد، اما بخشید. چرا بخشش برای ما بسیار آسان تر از برخی خدایان است؟ اگر قرار باشد روزی فرزندانم به من پشت کنند و عشق و احترام را از من دریغ کنند، حتی پنج ثانیه هم برایشان آرزوی درد نمی‌کنم، چه رسد به ابدیت. هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند که باعث شود من بخواهم آنها را برای همیشه مجازات کنم. افرادی که به جهنم اعتقاد دارند باید به این فکر کنند که چرا خدای آنها اینقدر پست و نابخشنده است. بهتر از این، آنها باید بپرسند که چرا خدایشان هیچ مدرک روشنی از جهنم باقی نگذاشته است تا همه‌ی ما حداقل بدانیم که باید از آن بترسیم و سعی کنیم از رسیدن به آنجا جلوگیری کنیم.

در نهایت، من باورمندان را تشویق می‌کنم که به این فکر کنند که چگونه می‌توانند وجود خدای خوب و جهنم بد را باور کنند. من می‌دانم که برای اکثر باورمندان بسیار مهم است که خدای خود را نه تنها خوب بلکه بسیار خوب بدانند. اما چگونه چنین خدایی می‌تواند اتاق شکنجه را اداره کند؟ باورمندان نمی‌توانند آن را به هر دو صورت داشته باشند. یا خدای خوب شما واقعی نیست یا جهنم شما واقعی نیست.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۲۴

وقتی دعا می‌کنم خدای خود را احساس می‌کنم

نامرئی و ناموجود بسیار شبیه هم هستند.

– دلوس بی مک کوون

اگرچه بحث طراحی هوشمندانه ممکن است این روزها بیشتر مورد توجه قرار گیرد، اما ادعایی که به چالش کشیدن آن توسط استدلال دشوارتر است، ادعای بسیاری از باورمندان است که هنگام دعا حضور خدا یا خدایان خود را «احساس» می‌کنند. بسیاری از باورمندان در بسیاری از ادیان به من گفته اند که می‌دانند خدا واقعی است فقط به این دلیل که «او را احساس می‌کنند».

چگونه می‌توان ادعای یک مؤمن را مبنی بر اینکه خدایی دیده، ندای خدایی را شنیده یا به نوعی خدایی را احساس می‌کند، بدون توهین به مؤمن رد کرد؟ دریافته‌ام که داشتن یک گفتگوی محترمانه همراه با حسن نیت در مورد چنین ادعاهایی آسان نیست. مهم نیست که چالش با چه ملایمتی ارائه می‌شود، باورمندان معمولا آن را مثل این اتهام که دروغگو، کم هوش یا بیمار روانی هستند تعبیر می‌کنند. برای یک خداناباور این موقعیتی سخت است، به ویژه کسی که واقعاً به احساسات باورمندان اهمیت می‌دهد. مثلاً وقتی یک مؤمن می‌گوید «خدا با من صحبت کرد». اولین غریزه من این است که بپرسم آیا این یک صدای واقعی قابل شنیدن است که شنیده شده است یا احتمالاً فقط افکار خود مؤمن است که به اشتباه به خدا نسبت داده شده است. اما برخی از باورمندان آن را به بی ادبی و توهین تعبیر می‌کنند. فرد غیر مؤمن مودب باید با دقت در یک میدان مین حرکت کند تا بتواند نهایتا با طرف مقابل به جایی برسد.

یکی از باورمندان به من گفت که صدای واقعی خدای خود را شنیده است. او گفت که این کلمات قابل شنیدن هستند و اگر در آن زمان ضبط صوت در دسترس بود، می‌توانستند آن را ضبط کنند.

avayebuf.com

از او پرسیدم که چگونه مطمئن است که این حادثه تصور یا نوعی توهم نبوده است. به او یادآوری کردم که افراد زیادی در سراسر جهان هر روز چیزهایی را می‌بینند و تجربه می‌کنند که واقعی نیستند. این بدان معنا نیست که همه‌ی آنها بیمار روانی یا فاقد هوش هستند. مغز انسان صد درصد قابل اعتماد نیست. مغزها اشتباه می‌کنند. همه‌ی ما قادریم وقایع را اشتباه تفسیر کنیم، رویدادها را اشتباه به خاطر بسپاریم و چیزهایی را تصور کنیم که وجود ندارند. از مؤمنی که گفت ندای خدا را شنیده پرسیدم چگونه مطمئن است که آن را تصور نکرده است؟ در این مرحله بود که من احساس کردم عصبانیت در حال افزایش است و تصمیم گرفتم بیشتر از این اصرار نکنم. پس چگونه می‌توان این ادعای شگفت انگیز اما رایج تماس شخصی با خدا را زیر سوال برد؟ من معتقدم راهی وجود دارد.

یک واقعیت مهم در مورد پدیده‌ی احساس یا شنیدن ندای خدا توسط ایمانداران وجود دارد که آن را به عنوان استدلالی برای وجود خدایان از کار می‌اندازد. وقتی آنها این واقعیت را درک کنند، باورمندان صادق چاره‌ای جز تجدید نظر در موقعیت خود ندارند. به نظر می‌رسد که هیچ چیز غیرعادی در مورد احساس حضور چیزهایی که واقعا وجود ندارند، به چشم نمی‌خورد. برای اثبات این موضوع فقط باید به ادعای خود باورمندان نگاه کنیم. ممکن است باورمندانی که اطلاعات زیادی در مورد ادیان دیگر ندارند تعجب کند، اما ادعای تماس شخصی با خدایان بسیار رایج بوده و در فرهنگ بشری در حد پدیده‌ای جهانی است. چیز جدیدی هم نیست، باورمندان هزاران سال است که مدعی شنیدن ندای خدایان و احساس حضور آنها بوده‌اند. افرادی که امروز این ادعا را مطرح می‌کنند باید بدانند که میلیون‌ها مؤمن دیگر خدایان متفاوتی را احساس کرده یا شنیده‌اند. نکته‌ی کلیدی این است: خدای متفاوت، تجربه‌ی مشابه. این یک نشانه‌ی قوی است که معتقدان به جای شواهدی مبنی بر تماس واقعی با خدایان، نوعی رویداد روانی را گزارش می‌کنند که در ذهن انسان مشترک است. مثلاً فرض کنید مردی می‌شنود که خدا یا فرشته‌ای به او می‌گوید اسلام بیاور. آیا این دلیلی بر این است که الله واقعی و اسلام تنها دین حق است؟ یک مسیحی معمولی ممکن است خیلی بدبین‌تر از آن باشد که با آن موافقت کند، به خصوص اگر اخیراً صدای عیسی را شنیده باشد که او را به مسیحیت فرا می‌خواند. و در مورد آنیمیست مؤمنی که هنگام وزش باد در شب صدای خدایی را می‌شنود که با او صحبت می‌کند چطور؟ در مورد جستجوی انسان‌های قبیله‌ای که می‌گویند ارواح حیوانی در خلال یک رویا به دیدن آنها آمده‌اند چطور ؟

t.me/AVAYeBUF

هندوها، مسیحیان، مسلمانان، یهودیان، آنیمیست‌ها، راستافاریان، یونانیان باستان و غیره که ادعا می‌کردند با خدایان خود ارتباط برقرار کرده‌اند، همه نمی‌توانند در مورد آنچه که تجربه کرده‌اند برحق باشند. تنها توضیحی که جواب می‌دهد این است که اگر نه همه اما حداقل اکثر باورمندانی که ادعا می‌کنند خدایی را شنیده، دیده یا احساس کرده اند، صادقانه در مورد آنچه تجربه کرده اند اشتباه می‌کنند. این بدان معنا نیست که افرادی که این ادعاها را می‌کنند دروغگو، احمق یا دیوانه هستند. فقط به این معنی است که آنها انسان هستند.

هنگامی که آتش دین ذهن انسان را داغ می‌کند، انرژی روانی فوق العاده‌ای وارد می‌شود. بسیاری از باورمندان در مراسم عبادت گریه می‌کنند، تشنج می‌کنند، به «زبان‌های ناشناخته» صحبت می‌کنند، بی اختیار می‌خندند یا جیغ می‌زنند. دیدن بزرگسالان که اشک بر گونه هایشان جاری می‌شود، دستان خود را به سوی آسمان تکان می‌دهند و برای خدای خود فریاد می‌زنند، خیره کننده است. بله، برخی احتمالاً فقط با جمعیت همراه می‌شوند و سعی می‌کنند خود را با فیلمنامه تطبیق دهند. اما من حاضرم باور کنم که بسیاری از آنها واقعاً یک رویداد روانی قدرتمند را در ذهن خود تجربه می‌کنند. برخی از رفتارهایی که من مشاهده کرده‌ام بسیار شدید بود و نمی‌توان آن را به‌عنوان یک عملکرد آگاهانه توضیح داد. به عنوان مثال، من دیده‌ام که بدن باورمندان با سرعت و شدتی ارتعاش و تکان می‌خورد که برای اکثر مردم غیرممکن است که جعل کنند. من متقاعد شده‌ام که مردم در حالی که تحت طلسم دین بودند، انفجار واقعی هیجان و احساسات در ذهن‌شان جریان داشت. دور از ذهن نیست که گمان کنیم باوری که قادر به ایجاد چنین آتش بازی‌های ذهنی باشد می‌تواند گاهی اوقات توهم نیز ایجاد کند.

آدم ربایی بیگانگان فضایی را در نظر بگیرید. افرادی هستند که ادعا می‌کنند توسط بیگانگان فضایی ربوده شده‌اند. رایج‌ترین موضوعات شامل بی‌حرکت شدن، بردن، مطالعه و سپس بازگرداندن قربانیان است. با این حال، درست مانند باورمندان به خدایان، هیچ قربانی ربوده شدن توسط بیگانه‌گان فضایی هیچ مدرکی برای اثبات داستان خود ارائه نکرده است. بنابراین، معتقدان به خدا در مورد ادعاهای آدم ربایی بیگانگان چه احساسی دارند؟ برخی آنها را بدون شک درست محسوب می‌کنند، اما بسیاری دیگر به قدر کافی شکاک هستند که به این ادعا شک داشته باشند. آنها احتمالاً نشان می‌دهد که آن شخص یا در حال ساختن آن داستان است یا نوعی رویا دیده است که فقط برای او واقعی به نظر می‌رسد. اما چرا این خداباورها معیار دوگانه‌ای دارند؟ اگر یک نفر خدایی را می‌شنود یا می‌بیند و این دلیلی است بر واقعی بودن آن خدا، پس چرا نمی‌توانیم

avayebuf.com

داستان‌های آدم ربایی بیگانگان را دلیلی بر این موضوع بدانیم که موجودات فرازمینی اینجا روی زمین هستند و به میل خود مردم را می‌ربایند و روی آنها تحقیق می‌کنند ؟

توصیه من به باورمندانی که مطمئن هستند خدایی را احساس می‌کنند یا صدای خدایی را شنیده‌اند این است که شک داشته باشند و به یاد داشته باشند که باورمندان قرن‌هاست که همان زمزمه‌های خدایان را می‌شنوند.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۲۵

من به خدا نیاز دارم تا از من محافظت کند

یکی از مزایای ایمان به خدایی که به شما اهمیت می‌دهد این اطمینان است که قدرتمندترین موجود جهان از شما مراقبت ومحافظت می‌کند. در دوران کودکی، اغلب از خدایی که به آن اعتقاد داشتم (یا حداقل خیلی تلاش می‌کردم که به آن ایمان داشته باشم) تقاضای محافظت می‌کردم. وقتی ناامید بودم از درخواست کمک دریغ نمی‌کردم، چه برای محافظت از من در برابر بلای یک امتحان سخت ریاضی و چه برای بهترین عملکرد در بازی‌های دوران کودکی. نمی‌توانم به یاد بیاورم که این دعاهای بی‌صدا چقدر می‌توانست آرامش‌بخش باشد، اما فکر می‌کنم که آنها هدفی را دنبال می‌کردند یا احتمالاً زحمتی برایم نداشتند. اما با گذشت سالها فهمیدم خدایی که جامعه دور و برم به من گفته بود، تنها یکی از خدایان بسیار است. و روشی که به من یاد دادند این خدا را پرستش کنم، تنها یکی از راه‌های پرستش او بود. وقتی به اوایل بیست سالگی رسیدم متوجه شدم که هیچ یک از این خدایان خیلی واقعی به نظر نمی‌رسند و پرستش آنها به نظر نمی‌رسد به هیچ وجه استفاده عاقلانه‌ای از زمان باشد. پس به آنجا رسیدم، تنها در دنیا بدون خدایی که در حال طی کردن مسیر زندگی از من محافظت می‌کرد. آیا ترسیده بودم؟ آیا از مواجهه تنهایی با ناملایمات، شکست‌ها و بدبختی‌ها وحشت‌زده شده بودم؟ اصلا. فکر می‌کردم تمام آن سال‌های قبل از آن تنها بودم، چه متوجه شده بودم چه نه. هیچ چیز به جز درک من تغییر نکرده بود. چگونه می‌توانستم چیزی را که واقعاً وجود نداشت از دست بدهم؟

در دهه ۱۹۹۰ یک سفر انفرادی طولانی دور دنیا را به پایان رساندم. برای ماه‌های متوالی هیچ دوست، خانواده یا خدایی نداشتم که با من همراهی کرده یا هوایم را داشته باشد. فقط من بودم و کتاب‌های سفرم «سیاره‌ی تنها». نمی‌خواهم اغراق کنم، اما چند لحظه‌ی خطرناک و سخت در راه بود. برای مثال، در آفریقا، در حالی که نزد یک مرد فقیر در کنیا اقامت داشتم، دچار تب مرموز شدم. از اینکه ممکن است به مالاریا یا چیز بدتری مبتلا شده باشم، وحشت داشتم. یک روز کامل

avayebuf.com

را پشت سر گذاشتم و در چادر کوچکی که دور از شهرها و بیمارستان‌ها بود، بی اختیار می‌لرزیدم. دوره‌ی خوبی برای من نبود. مغزم نزدیک پخته شدن بود و فکر می‌کردم که آیا این پایان کار من خواهد بود؟ آن شب چادرم را ترک کردم تا در بوته‌ها ادرار کنم. حالم کمی بهتر شد و هوای خنک شب یک تغییر خوشایند نسبت به هوای خفه کننده‌ی چادر بود. من باور داشتم که حالم خوب است و احمقانه چند صد متری از محل اقامتم بی هدف دور شدم. در نقطه‌ای از پیاده‌روی، پیش چشمانم سیاه شد و در چمن‌های بلند سقوط کردم. مدتی بعد در شب از خواب بیدار شدم و متوجه شدم که یک جنگجوی ماسایی بالای سرم ایستاده بود. وضعیت ترسناکی بود. نمی‌توانستم بگویم که آیا او قصد کشتن من را داشت یا اینکه قصد داشت از من بپرسد که از آخرین نتایج جام جهانی خبر دارم یا نه. مرد قد بلند در وضعیت تسلیم شده‌ام که از روی چمن به بالا نگاه می‌کردم، فوق العاده ترسناک به نظر می‌رسید. هنوز به وضوح به یاد دارم که نوک نیزه فلزی او در نور مهتاب برق می‌زد. بعد از یک زمان طولانی و ناخوشایند خیره شدن به یکدیگر و رد و بدل کردن چند کلمه‌ی غیرقابل درک، تصمیم گرفتم که اگر قرار باشد اوضاع بی ریخت شود، لازم است که کمی مردانه‌تر و کمتر مثل یک هدف آسان به نظر بیایم. از این رو روی پاهایم بلند شدم، سینه‌ام را جلو دادم و سعی کردم آنقدر مطمئن و توانا به نظر برسم که هر مرد بیمار، کم آب و سرگردانی می‌تواند به نظر برسد. ماسایی چیزی گفت. لبخندی به زور زدم و در حالی که هنوز رو به رویش بودم به آرامی عقب رفتم. خوشبختانه او بدون هیچ برخوردی مرا رها کرد و من به اردوگاهم برگشتم.

صبح روز بعد مرد ماسایی به کمپ آمد و با راهنمای من صحبت کرد. معلوم شد که او مرا دراز کشیده در بوته پیدا کرده بود، می‌توان گفت رقت انگیزترین توریست در تمام آفریقا در آن شب. او گفت در حالی که من به خاطر از حال رفتن در خواب بودم چند ساعت از من محافظت کرده زیرا شیری در آن نزدیکی پرسه می‌زده و او معتقد بود که من در خطر جدی هستم. خوشحال شدم که توانستم از محبتش تشکر کنم. تا مدت‌ها بعد به آن فکر نکردم، اما در طول مدت سختی بیماری و حتی زمانی که در بوته در سایه آن نوک نیزه ترسناک از خواب بیدار شدم، هرگز یک بار برای خدا دعا نکردم که به من کمک کند. به نوعی، من این قدرت را پیدا کردم که هم تب و هم ترس را به تنهایی پشت سر بگذارم.

یک روز در نپال احساس قدرت و جاه‌طلبی فوق‌العاده‌ای داشتم، بنابراین تصمیم خودسرانه‌ای گرفتم که خودم از یک کوه بالا بروم. در وضعیت تناسب اندام بسیار خوبی بودم و آن کوه با استانداردهای هیمالیا یک کوه کوچک بود، بنابراین انجام آن کار احمقانه‌ای به نظر نمی‌رسید. اما

t.me/AVAYeBUF

در کمال تعجب، رسیدن به قله تقریباً مرا از پا درآورده بود. نه اینکه ارزشش را نداشت. بر فراز تپه‌ی شخصی خودم در هیمالیا، لذت غیرعادی ایستادن در درون یک ابر خنک معلق در آسمان را تجربه کردم. با این حال، سرخوشی طبیعی من خیلی زود مکدر شد، وقتی متوجه شدم که حدود بیست زالو به شلوارم نفوذ کرده اند. خوشبختانه آنها از زانوهای من بالاتر نرفته بودند، بنابراین فکر می‌کنم می‌توانست خیلی بدتر باشد. جانوران کوچولو محکم به پاهایم چسبیده بودند و حتی برخی از آنها داخل جورابم بودند. جوراب سفیدم کاملاً قرمز و با خون من آغشته شده بود، زیرا من ناخودآگاه چند زالو را هنگام بالا رفتن له کرده بودم. من آنقدر خسته بودم که نمی‌توانستم وحشت کنم اما احساس بدی بود که این همه موجود به طور همزمان با خون من جشن می‌گیرند.

ظاهراً هیولاهای کوچولو در حین صعود از میان بوته‌های انبوه در پای کوه خود را مخفیانه از پاچه‌های شلوارم به سمت بالا لغزانده بودند. همانطور که با ناباوری به ساق پاهایم که از زالو پوشیده شده بود خیره شدم، متوجه شدم که آب آشامیدنی من تمام شده است و احساس تشنگی شدید می‌کنم، وضعیتی که احتمالاً با ارتفاع زیاد تسریع شده بود. به گونه‌ای احساس خستگی می‌کردم که تا به حال تجربه نکرده بودم. نپال کشوری زیبا با فرهنگ جذاب و مردم دوست داشتنی است، اما به نظر نمی‌رسید که اکسیژن کافی برای ذائقه من داشته باشد. ناگهان متوجه شدم که باید قبل از غروب خورشید از این کوه پایین بیایم وگرنه برای یافتن راه برگشت به روستا در تاریکی مشکل جدی خواهم داشت. بنابراین تا جایی که می‌توانستم زالوها را کندم و رها کردم. (من فکر کردم دلیلی برای کشتن موجودات برای انجام کارهایی که باید انجام دهند وجود ندارد.) پس از لذت بردن از لحظه‌ی حضورم در قله و نفس کشیدن در آن ابر، به سرعت سمت پایین کوه رفتم. پاهایم درد می‌کرد و نفس‌هایم به سختی بالا می‌آمد. با احتیاط اما تا جایی که می‌توانستم سریع حرکت کردم.

در نیمه‌ی راه هنوز می‌ترسیدم زودتر از غروب پایین نرسم. اما تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم این بود که به حرکت ادامه دهم. جالب اینجاست که حتی یک بار هم نیاز به درخواست کمک از خدا نداشتم. فقط یک پا را جلوی پای دیگرم گذاشتم تا به جایی که باید باشم برسم.

هرگز تصور نمی‌کردم که یک نفر می‌تواند توسط میلیون‌ها نفر احاطه شده باشد و باز احساس تنهایی کند. اما من تنها بودم. تحت فشار ناشی از هفته‌ها سفر، غذای پرخطر، و مواجهه‌ی دائمی با افراد کلاهبردار؛ کوچه‌های گرد و خاکی آسیا، تقریباً مرا خرد کردند. یک شب دلخراش دیگر در

avayebuf.com

یک هتل مخروبه در دهلی نو هند بود که به این زودی‌ها فراموش نخواهم کرد. من آن شب گریه نکردم اما مطمئنم فقط به این دلیل بود که بیش از آن خسته بودم که بتوانم اشکی فراهم کنم. همیشه بر این باور بودم که می‌توانم تنهایی را بهتر از بقیه تحمل کنم. من عاشق تنهایی هستم. بهترین زمان برای خواندن، نوشتن و فکر کردن است. تنهایی همیشه برای من خیلی خوب بوده است. هرگز تصور نمی‌کردم که مثل خیلی‌ها همیشه نیاز دارم که افرادی دور و برم باشند. آن شب طولانی در هند نشان داد که چقدر اشتباه می‌کردم. تنهاتر از همیشه در زندگی ام بودم. درد داشتم. اما هرگز از خدا نخواستم که مرا آرام کند. فقط در کثیف ترین تختی که تا به حال دیده بودم دراز کشیدم، به سقف پر از حشرات خیره شدم و شروع به برنامه ریزی کردم که چگونه فردا را روز بهتری کنم.

این مقاطع نه چندان روشن از سفرهای من، شخصی و کمی شرم آور هستند، اما ارزش آن را دارند که یک نکته را نشان دهند. وقتی در خطر یا ناراحتی عاطفی بودم، هرگز خدایی را صدا نکردم. باور کنید، اگر فکر می‌کردم این احتمال وجود دارد که خدایی خواهش‌های من را بشنود و کمک کند، از درخواست دریغ نمی‌کردم. می‌توانستم به درگاه یک یا صد خدا دعا کنم، اما در نهایت می‌دانستم که برای مقابله با چالش‌های پیش روی خودم، تنها خواهم بود.

تقریباً مطمئن هستم که دعا کردن نزد خدا برای کمک و محافظت هیچ کارکرد عملی ندارد. خدایان احتمالاً به این دلیل نامرئی و ساکت هستند که وجود ندارند. یکی از دلایلی که وجود آنها بسیار بعید به نظر می‌رسد این است که آنها از باورمندان خود محافظت نمی‌کنند. دنیای ما جایی است که رنج و فقدان در آن دائمی و کاملا تصادفی است. آدم‌های خوب به همان سرعتی با اتوبوس‌ها و صاعقه‌ها برخورد می‌کنند که آدم‌های بد. هیچ چیز آشکارتر از فقدان کامل عدالت و حمایت خدا در این دنیا نیست.

مطمئناً در صبح روز ۲۶ دسامبر ۲۰۰۴ از عدل الهی خبری نبود. بستر اقیانوس هند به مدت هشت دقیقه لرزید تا یک سونامی به راه بیفتد که بیش از دویست هزار نفر را کشت که بسیاری از آنها نوزادان و کودکان بودند. البته در میان قربانیان آن افرادی بودند که در آن صبح و چند بار قبل از آن نماز خوانده بودند. این امر کمکی به آنها نکرد. موج عظیم آب اقیانوس هندوها، مسلمانان، بوداییان، مسیحیان و یهودیان را کشت. غرق شدن یا ضربه خوردن در آب پر از زباله راهی وحشتناک برای مردن است. این احتمال وجود دارد که اکثر باورمندانی که در آن روز جان خود

t.me/AVAYeBUF

را از دست دادند، هنگامی که آب آنها را می‌بلعید، از خدای خود کمک خواستند. اما با این وجود آنها مردند.

برای باورمندان چالش سختی است که توضیح دهند چرا خدایشان افرادی را که برای زنده ماندن دعا می‌کنند می‌کشد. اما آنها پاسخ هایی دارند. برخی از باورمندان استدلال می‌کنند که خدا دعاها را می‌شنود و قربانیان را در هنگام مرگ تسلی می‌دهد. یا ممکن است ادعا کنند که خدایشان مجبور است کارهایی را به دلیل یک طرح بزرگتر انجام دهد. این تئوری، همان ضرب‌المثل معروف «نمی توان کیک را بدون شکستن چند تخم مرغ پخت» است. یکی از توضیح‌های نگران‌کننده‌تر که از باورمندان شنیده‌ام این است که همه‌ی ما «لایق» بلاهایی مانند سونامی هستیم، زیرا همه‌ی ما «گناهکار» هستیم. این همان کاری است که اعتقاد به خدا با ذهن برخی از مردم می‌کند. در واقع آنها را به این نتیجه می‌رساند که بچه‌ها بد و مستحق غرق شدن در آب دریا هستند.

بر اساس مطالعه‌ی بانک جهانی و دولت اندونزی، ۳۷ درصد از افرادی که در اثر سونامی سال ۲۰۰٤ کشته شدند، زیر هجده سال سن داشتند. تقریباً ۱۳ درصد نوزادان بودند. بیش از هفت هزار کودک هر دو والدین خود را از دست دادند. حدود سی و دو هزار کودک یکی از والدین خود را از دست دادند. برای یک خداناباور سخت است که بفهمد کودکان و نوزادان چگونه سزاوار چنین چیزی بودند. البته احتمال دیگری نیز وجود دارد که کاملاً با این حقایق ناراحت کننده مطابقت دارد. شاید مردم به طرز غم انگیزی ظاهراً بدون دلیل بمیرند، زیرا هیچ خدایی مراقب ما نیست. آیا بلایای طبیعی مانند سونامی، سیل، زلزله، طوفان، خشکسالی و گردباد نمی‌توانند رویدادهای غیر هوشمندانه و بی تفاوتی باشند که می‌توانند هر کسی را در هر کجا، صرف نظر از اینکه برای کدام خدا دعا می‌کنند، متضرر کنند؟ به نظر می‌رسد این محتمل ترین توضیح باشد زیرا با واقعیتی که در دنیای خود می‌بینیم مطابقت دارد.

بسیاری از ایمانداران با این فرض اشتباه عمل می‌کنند که زندگی بیش از آن دشوار است که بتوان آن را بدون خدا سپری کرد. آنها فکر می‌کنند که باور نداشتن به خدا مانند زندگی با آرزوی مرگ، بی باکانه است. می‌گویند باید خدایی داشت که در روزهای سخت به آن تکیه کرد. انسان برای امنیت به خدا نیاز دارد. اما این لزوما درست نیست. معتقدم که همه ما دارای نیروی درونی بسیار بیشتری نسبت به آن چیزی هستیم که خودمان باور داریم. دلیلی نمی‌بینم که فکر کنم خداناباوران جهان همگی از نظر روانی قوی‌تر و مطمئن تر از معتقدان جهان هستند. باورمندان به

avayebuf.com

تنهایی می‌توانند چنین فکری کنند. به هر حال آنها به احتمال زیاد همیشه نگاهی یک جانبه داشتنه‌اند. فقط هرگز آن را متوجه نشده اند یا اعتراف نکرده اند.

بسیاری از باورمندان از اعترافی بدیهی خودداری می‌کنند: خدای‌شان از آنها محافظت نمی‌کند. از میان خدایان محبوب امروزی، به نظر می‌رسد که همه‌ی آنها یا نمی‌توانند یا نمی‌خواهند مردم را در پناه خود نگه دارند. برای مثال، مسیحیان که ادعا می‌کنند عیسی از آنها محافظت می‌کند، شاید لازم است به بیمارستانی نزدیک مراجعه کنند و مسیحیانی را که از بیماری‌ها و جراحات دردناک رنج می‌برند، از جمله کودکان و نوجوانان، مشاهده کنند. اکثر مردم دارفور که سال‌ها با جابجایی اجباری، تجاوز جنسی و قتل مواجه بوده اند، مسلمان یا مسیحی هستند. من مطمئن هستم که آنها برای محافظت به درگاه عیسی یا خدا دعا کردند. اما زمانی که جنجویدها (شبه نظامیان عرب در منطقه‌ی دارفور در غرب سودان/م) حمله کردند ، نه عیسی و نه الله برای ده‌ها هزار نفر از ایشان کمکی نکردند. میلیون‌ها مؤمن در سراسر جهان با همه چیز از ایدز گرفته تا همسران بدسرپرست، از آتش‌سوزی خانه‌ها گرفته تا طوفان آسیب دیده‌اند. اگر خدایی گروهی از باورمندان را از بدبختی در امان نگه می‌دارد، این یک راز است که این افراد محافظت شده چه کسانی هستند.

برخی مومنان به من گفته اند که روزی که اتفاق وحشتناکی برایم رخ دهد، آن وقت می‌فهمم که خدای آنها واقعی است. (هرگز به این احتمال فکر نمی‌کنند که یک اتفاق بد در زندگی من ممکن است من را به خدای دیگری برساند.) آنها اظهار می‌کنند که من نیاز به یک فاجعه دارم تا مرا به زانو درآورده و متواضع کند تا از خدای آنها کمک بگیرم. آیا یک فاجعه یا بحران شخصی می‌تواند مرا مجبور کند که برای الله، عیسی یا هانومان فریاد بزنم؟ شاید. اگر من در انتهای طناب خود باشم ممکن است این اتفاق بیفتد. خب که چی؟ وقتی انسان‌ها در مواقع سخت به خدایان می‌رسند به این معنی نیست که خدایان واقعاً وجود دارند. اگر مردم واقعاً به خدا نیاز دارند تا از پس زندگی برآیند، پس این ممکن است چیزی در مورد روانشناسی انسان بگوید، اما چیزی در مورد وجود یا عدم وجود خدایان نمی‌گوید. نیاز به خدا دلیلی بر واقعی بودن خدا نیست.

به نظر می‌رسد دنیایی که در اطراف خود می‌بینیم دقیقاً همانطور که تصور می‌شود بدون هیچ خدایی پیش می‌رود. انسان موجودی است که چیزی جز استعدادها و نقص‌های خود برای پیش بردن زندگی ندارد. آیا تاریخ چندین هزار سال گذشته‌ی بشر تقریباً همان چیزی نبوده است که از چنین موجودی انتظار می‌رود؟ ممکن است مسیحیان بگویند که زندگی بدون عیسی بسیار دشوار

t.me/AVAYeBUF

است، اما بیش از یک میلیارد مسلمان به نوعی این کار را انجام می‌دهند. ممکن است مسلمانان بگویند که زندگی بدون هدایت و حمایت الله غیرممکن است، اما حدود چهارصد میلیون بودایی آن را به خوبی انجام می‌دهند.

من زمانی به عنوان سرپرست در یک مرکز مسکونی برای کودکان مورد سوء استفاده قرار گرفته و بدسرپرست کار می‌کردم. این بدترین شغلی بود که تا به حال داشتم. در عین حال این بهترین شغلی بود که تا به حال داشتم. هر روز مثل سوار شدن یک ترن هوایی با بچه‌های بسیار مشکل‌دار بود که رها شده، کتک خورده یا مورد آزار جنسی قرار گرفته بودند. در بیشتر موارد این والدین یا یکی از بستگان نزدیک آنها بودند که با آنها بدرفتاری یا بی توجهی کرده بودند. آنها توسط همان افرادی که بیش از هر کس دیگری در جهان به آنها اعتماد داشتند ناامید شدند. این کودکان، در محدوده‌ی سنی حدود نه تا سیزده سال، اغلب سرکشی‌های مخرب یا خشونت آمیز دارند. اغلب من تنها حائل بین آنها وآسیب جدی به خودشان یا شخص دیگری بودم. من برای استفاده از یک تکنیک ساده به نام «نگهداری» در این شرایط آموزش دیدم. این تکنیک واقعاً چیزی جز محکم در آغوش نگه داشتن یک کودک تا زمانی که او دوباره کنترل خود را به دست آورد، نبود. با اینکه بارها مجبور شدم این کار را انجام دهم، اما هرگز به آن عادت نکردم. در آغوش گرفتن کودکی که عمیقا زخم خورده بود و بیرون آمدن با او از این طوفان، هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی برایم خسته کننده بود. وقتی که با دستان من مبارزه می‌کردند، می‌توانستم امواج صدمه، خشم و سردرگمی را در درونشان حس کنم. بارها با چشمانی اشکبار آن حوادث را پشت سر گذراندم.

برخی از باورمندان ممکن است خلاف این استدلال کنند، اما من کاملاً مطمئن هستم که هیچ خدایی مراقب آن کودکان نبوده است. فقط من و بچه‌های اتاق بودیم و هیچ وقت نتوانستم به اندازه‌ی کافی به آنها کمک کنم. آن بچه‌ها داستان‌های ترسناکی را تجربه کرده بودند که با دنیایی که هیچ خدای محافظی ندارد سازگار بود. اگر همانطور که بسیاری از باورمندان ادعا می‌کنند واقعاً نگهبانان نامرئی در اطراف ما هستند، پس چرا آنها کارشان را برای کمک به کودکانی مانند آنهایی که من مجبور بودم از مجروح کردن خودشان و مشت زدن به دیوارهای آجری جلوگیری کنم، بهتر انجام نمی‌دهند؟ اگر هیچ خدایی به این کوچولوها کمک نمی‌کند، پس چگونه باورمندان می‌توانند اینقدر مطمئن باشند که خدایی برای آنها وجود دارد؟

avayebuf.com

فصل ۲۶

من زندگی ابدی می‌خواهم

تکینگی به ما این امکان را می‌دهد که از این محدودیت‌های بدن و مغز بیولوژیکی خود عبور کنیم. ما بر سرنوشت خود قدرت پیدا خواهیم کرد. فناپذیری ما در دستان خودمان خواهد بود. ما می‌توانیم تا زمانی که بخواهیم زندگی کنیم.

– ری کورزویل

ما در دوره‌ی هیجان انگیزی زندگی می‌کنیم. ما اولین نسل از انسان‌هایی هستیم که می‌توانیم به طور معقولی درباره‌ی امکان شکست دادن مرگ بدون توسل به ادعاهای ماوراء طبیعی اثبات نشده یا داستان‌های علمی تخیلی صحبت کنیم. ما ممکن است شانس واقعی برای زندگی فوق العاده طولانی داشته باشیم و این بار مجبور نیستیم روی خدایان و فرشتگان حساب کنیم. این بار نوبت نانوتکنولوژی، رباتیک، مهندسی ژنتیک و قدرت کامپیوتر که برخی افراد برای نجات به دنبال آن هستند، است. برای هزاران سال جاودانگی قلمرو انحصاری دین بود. اکنون دیگر نه. علم و فناوری اکنون به حدی پیشرفت کرده است که افراد جدی، هوشیار و عاقل در مورد این امکان صحبت می‌کنند که انسان‌ها در آینده نزدیک ممکن است قرن‌ها و شاید برای همیشه زندگی کنند.

این به آن اندازه که به نظر می‌رسد دیوانه وار نیست. احتمال زیادی وجود دارد که در این قرن، علم همه چیز را تغییر دهد و همه چیز تقریباً یک شبه اتفاق بیفتد. سایبورگ‌ها (موجوداتی متشکل از هم اعضای مکانیکی و هم اعضای ارگانیکی)، اعضای شبیه‌سازی‌شده‌ی بدن ، ربات‌های دارای هوش مصنوعی، و ذهن‌های انسانی شبکه‌شده با مغز جهانی، دیگر خیال‌پردازی‌های دیوانه وار نیستند. امروزه چنین چیزهایی توسط بسیاری از مردم به عنوان چیزهایی نه تنها ممکن بلکه اجتناب ناپذیر تلقی می‌شود. چیزی که همه‌ی آن را معتبر می‌کند، سرعت شگفت انگیز پیشرفت

t.me/AVAYeBUF

است. علم و فناوری در مسیر پیشرفت خطی حرکت نمی‌کنند. سرعت پیشرفت به طور مداوم در حال افزایش است. به عنوان مثال، قدرت کامپیوتر به طور تصاعدی در حال رشد است و هیچ کس مطمئن نیست که به ما اجازه می‌دهد به کجا برویم. برخی افراد پیش‌بینی می‌کنند که این دگرگونی رادیکال، **تکینگی**، ممکن است در سال ۲۰۴۵ رخ دهد. ری کورزویل مخترع، یکی از حامیان اصلی این دیدگاه است. کتاب جذاب او «تکینگی نزدیک است»، جزئیات سناریوی او را برای رویکرد سریع این لحظه که کامپیوترها و سایر فناوری‌ها تا نقطه‌ای شتاب می‌یابند که ممکن است تغییرات غیرقابل پیش‌بینی رخ دهد و ما بتوانیم به چیزی فراتر از انسان تبدیل شویم، شرح می‌دهد. اگر تکینگی بیاید، و اگر حتی کسری از آنچه کورزویل تصور می‌کند ارائه دهد، زندگی و مرگ هرگز مثل قبل نخواهند بود.

رهبران مذهبی تا زمانی که دین وجود دارد، ایده‌ی وجودی فراتر از مرگ را می‌فروشند. این یک فریب قدرتمند است و به عنوان یک راه موثر برای کشاندن مردم به یک سیستم اعتقادی و نگه داشتن آنها در آن عمل می‌کند. اما این فقط به این دلیل کار می‌کند که تعداد کمی از مردم به خود زحمت می‌دهند که از این رهبران مذهبی بخواهند که ادعاهای خود را ثابت کنند. تنها چیزی که در همه‌ی وعده‌های بهشت، جهنم و تناسخ مشترک است این است که هیچ یک از آنها هرگز شواهد قانع کننده یا حتی استدلال محکمی برای حمایت از ادعاها ارائه نکرده اند. بهترین چیزی که مومنان می‌توانند ارائه دهند، داستان هایی در کتاب‌های مقدس یا داستان هایی از افرادی است که می‌گویند «مرده‌اند»، نوعی «زندگی اخروی» را تجربه کرده‌اند، و سپس بازگشتند تا آن را روایت کنند. همچنین داستان هایی از افرادی وجود دارد که مرده‌اند و سپس یا در بدن شخص دیگری یا به عنوان یک روح بازگشته‌اند. متأسفانه اینها همه داستان‌هایی هستند که باورپذیرتر از مشاهده‌ی الویس پریسلی یا ربوده شدن توسط بیگانه‌های فضایی نیستند. بسیاری از داستان‌های نزدیک به مرگ یا زندگی پس از مرگ را احتمالاً می‌توان به عنوان توهمات و احساساتی که به طور طبیعی توسط مغز در حال مرگ ایجاد می‌شود توضیح داد. دیدن یک روح بیشتر احتمال دارد که یک توهم یا تفسیر نادرست ساده از چیزی واقعی باشد که فرد با آن روبرو شده است. گذشته از این، داستان‌های ارواح قرن‌هاست که در حال انباشته شدن هستند و هنوز هیچ مدرک مشخصی مبنی بر وجود حتی یک روح وجود ندارد. بهشت، جهنم، تناسخ، یا برخی دیگر از تجربیات فراطبیعی پس از مرگ ممکن است واقعی باشد، اما، علیرغم قرن‌ها وعده‌های مطمئن باورمندان، هرگز دلیل معقولی وجود نداشته است که فکر کنیم هیچ کدام از آن‌ها درست باشد.

avayebuf.com

کریونیک (Cryonics) یک تلاش غیر مذهبی جالب برای دستیابی به زندگی پس از مرگ است. این ادعایی است که انسان‌های مرده را می‌توان با خیال راحت در شرایط بسیار سرد نگهداری کرد تا زمانی که علم پزشکی به اندازه‌ای پیشرفت کند که بتواند آنها را از هر چیزی که باعث مرگ‌شان می‌شود، احیا و درمان کند. با این وجود، کریونیک که توسط اکثر مردم به عنوان غیرممکن رد شده است، ایده‌ی جالبی است. طرفداران کریونیک می‌گویند یک شانس کم بهتر از بی شانسی است. از نظر فنی در این مورد حق دارند. به طور مثال نسبت به سوزاندن، کریونیک واقعاً شانس بهتری را برای احیا در آینده می‌دهد. اما آیا این شانس به اندازه‌ی کافی خوب است که ارزش پولش را داشته باشد؟ و آیا به نظر کمی بیش از حد شبیه باورهای مذهبی مصر باستان نیست؟ آیا مشتریان کریونیک مانند فراعنه‌امروزی به نظر نمی‌رسند؟ پس از مرگ آنها را در جعبه‌هایی قرار می‌دهند و خدمتکاران مراقب آنها هستند. تنها چیزی که کم است اهرام است. در حالی که ایده‌ی کریونیک جذاب است، من متقاعد نشده‌ام که در حال حاضر می‌دانیم چگونه مغزها را به گونه‌ای حفظ کنیم که حتی به تکنسین‌های پیشرفته‌ای در آینده اجازه دهد که آنها را با خاطرات و شخصیت دست نخورده احیا کنند. چیزی که دیگر وجود ندارد را نمی‌توان احیا کرد، مهم نیست که فناوری موجود چقدر می‌تواند توانمند باشد. در حال حاضر، برای کسانی است که نیاز دارند رویای شکست دادن مرگ را ببینند، انتظار برای تکینگی گزینه بهتری به نظر می‌رسد.

افرادی که به تناسخ یا بهشت اعتقاد دارند همیشه رویای زندگی ابدی را برای خود داشته‌اند. ناباورمندان به چنین ادعاهای فوق طبیعی چاره‌ای نداشتند جز اینکه سر خود را بالا نگه دارند و در برابر مرگ اجتناب ناپذیر و دائمی وانمود کنند که شجاع هستند. این به خداناباوران واگذار شده است که اقلیت بالغ نوع بشر باشند، آنهایی که بدون پناه بردن در فانتزی یا مفاهیم اثبات نشده قادرند با پایان ظالمانه روبرو شوند. فقط خداناباوران با شجاعت و عقل تسلیم مرگ می‌شوند یا حداقل این چیزی است که در ملاء عام می‌گویند. با این حال، در خلوت، من گمان می‌کنم که بسیاری از خداناباوران کمی بیشتر از آنچه که وانمود می‌کنند، به خاطر مرگ ناامید شوند. اما دیگر لازم نیست اینطور باشد. به لطف علم و این ایده‌ی وسوسه انگیز از تکینگی، خداناباوران اکنون می‌توانند در رویاهای دیوانه وار خودشان از زندگی ابدی پناه بگیرند. علاوه بر این، افرادی که به دلیل زندگی ابدی به خدا اعتقاد دارند، دیگر نمی‌توانند پایبندی به اعتقاد خود به خدا را توجیه کنند، زیرا این تنها امیدی است که آنها برای جلوگیری از مرگ دائمی دارند. اکنون امید دیگری روی میز است. این نیز مانند بهشت و جهنم، از نظر شواهد کمبود دارد و به هیچ وجه اثبات نشده است. اما گزینه دیگری

t.me/AVAYeBUF

است و نیازی به اعتقاد به خدا هم ندارد. اگر مرگ آنقدر برای شما ترسناک است که نمی‌توانید بدون امید به نقشه‌ی فرار با آن روبرو شوید، پس تکینگی را امتحان کنید.

من به شدت در مورد ایجاد یک بهشت سکولار برای‌مان در این قرن تردید دارم، اما هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که ما با سرعت بسیار زیاد به جایی بسیار غیرعادی می‌رویم. برای مثال پیشرفت از ابزار سنگی به هواپیمای برادران رایت حدود یک میلیون سال طول کشید. اما پس از آن کمتر از هفتاد سال طول کشید تا انسان‌ها روی ماه فرود بیایند. کامپیوترهای اولیه یک اتاق را اشغال می‌کردند، اکنون ما کامپیوترهای قدرتمندتری را در جیب خود حمل می‌کنیم. چند دهه آینده قطعا شگفت انگیز خواهد بود. البته این سوال مهم نیز وجود دارد که آیا تکینگی آینده‌ی شگفت‌انگیز گرم و مخملی را که ری کورزویل پیش‌بینی می‌کند، به ارمغان می‌آورد یا چیزی بیشتر شبیه سناریوی «نابودگر» که در آن ماشین‌های فوق‌هوشمند ما را نابود می‌کنند. پژوهشگر هوش مصنوعی هوگو دو گاریس در کتاب خود به نام «جنگ هوش مصنوعی» نسبت به احتمال دوم هشدار می‌دهد. نه تنها خطر نابودی توسط ماشین‌های هوشمند وجود دارد، بلکه این احتمال وجود دارد که تروریست‌ها و دولت‌های شرور از ابررایانه‌ها، رباتیک، فناوری نانو و ژنتیک نیز استفاده‌های زیادی پیدا کنند. بنابراین این احتمال وجود دارد که تکینگی واقعاً رخ دهد اما بلافاصله منجر به بردگی یا انقراض ما شود. جالب است که به نظر می‌رسد چگونه همه‌ی اینها به موازات بسیاری از ادیان سنتی است. حتی تکینگی هم بهشت و هم جهنم را به ما عرضه می‌کند.

تکینگی نوع جدیدی از امید را ارائه می‌دهد. وقتی که مرگ در تعقیبمان است، دیگر محدود به مومیایی کردن یا التماس برای کمک از آسمان نیستیم. یک روز به زودی ممکن است ناوگان‌هایی از نانوربات‌های میکروسکوپی داشته باشیم که در درون ما شنا می‌کنند و سلول‌های سرگردان را پیدا و تعمیر می‌کنند. ممکن است قسمت‌های بدن را شبیه‌سازی کرده باشیم که به طور ایمن در انبار نگهداری می‌شوند و منتظر روزی هستیم که باید کبد یا قلب را جایگزین کنیم.

اگر توانایی آپلود ذهن خود را بر روی هارد دیسک کامپیوتر ایجاد کنیم، ممکن است وارد عصر جاودانگی واقعی شویم. تصور کنید که یک نسخه یدکی از ذهن خود را نگه می‌دارید که به صورت بی سیم در فواصل زمانی منظم به روز می‌شود تا آن را به روز نگه دارید. سپس، اگر با یک کامیون (یا ماشین پرنده) تصادف کنید، کافی است یک نفر به سادگی ذهن پشتیبان شما را در یک بدن شبیه سازی شده جدید یا بدنه رباتی دانلود کند و شما به بازی بازگشته اید. (حداقل من

avayebuf.com

فکر می‌کنم این شخص جدید خود «شما» باشد.) همه‌ی اینها ممکن است برای باورمندان بدعتی هولناک و برای شکاکان بیهوده به نظر برسد، اما نوع بشر سریع‌تر از آن چیزی که بیشتر مردم تصور می‌کنند به این سمت می‌رود. اینکه آیا ما هرگز به آنجا برسیم یا نه، یک سوال باز است. اگرچه من مجذوب این تکینگی هستم و اعتراف می‌کنم که کورزویل و دیگران یک سناریوی قانع کننده برای آن ایجاد می‌کنند، اما چیزی مانع از هیجان بیش از حد من می‌شود. شاید فقط نمی‌خواهم خودم را برای یک ناامیدی بزرگ آماده کنم. با شانسی که من دارم احتمالا پنج دقیقه قبل از رسیدن تکینگی می‌میرم.

کسانی که فکر می‌کنند وعده زندگی پس از مرگ دلیلی قوی برای ادامه‌ی ایمان به خداست، باید فکر کنند که چنین امیدی دیگر محدود به دین نیست. آنهایی از ما که به اندازه کافی عمر می‌کنیم تا تکینگی را ببینیم (اگر اتفاق بیفتد) ممکن است برای مدت طولانی، اگر نه برای همیشه، به زندگی ادامه دهیم. پس از هزاران سال دعا و آرزو، سرانجام بشر ممکن است از طریق علم به جاودانگی دست یابد، فعالیتی که از خدایان، معجزات یا جادو استفاده نمی‌کند. بیش از آن خوب به نظر می‌رسد که واقعیت داشته باشد و شاید هم همینطور باشد. اما حداقل به خداناباوران نیز فرصتی برای امیدواری می‌دهد.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۲۶

de Garis, Hugo. The Artilect War: Cosmists vs. Terrans. Palm Springs, CA: ETC Publications, 2005.

Garreau, Joel. Radical Evolution: The Promise and Peril of Enhancing Our Minds, Our Bodies-and What It Means to Be Human. New York: Doubleday, 2005. A great review of the good and bad of fast-changing technology.

Kaku, Michio. Visions. New York: Anchor Books, 1998. Kurzweil, Ray. The Singularity Is Near: When Humans Transcend Biology. New York: Viking, 2005.

Naam, Ramez. More Than Human: Embracing the Promise of Biological Enhancement, New York: Broadway Books, 2005.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۲۷

بدون خدای من، هیچ حسی از درست و غلط نداشتیم

نادیده گرفتن زمینه مشترک با دیگر نخستی‌ها و انکار ریشه‌های فرگشتی اخلاق انسانی، مانند این است که به بالای یک برج صعود کنیم تا اعلان کنیم که بقیه‌ی ساختمان بی‌ربط است و مفهوم ارزشمند «برج» باید برای نوک آن در نظر گرفته شود.

– فرانس دووال

شخصیت واقعی از چاهی عمیق تر از دین سرچشمه می‌گیرد.

– ای او ویلسون

برخی باورمندان اعلام می‌کنند اگر خدای من واقعی نبود، دلیلی برای خوب بودن نداشتیم. حتی بدتر از آن، آنها می‌گویند، ما حس فطری قضاوت اخلاقی را نداریم که حتی متوجه شویم که اشتباه می‌کنیم. ما بدون خدا نمی‌توانستیم تفاوت بین خوب و بد را درک کنیم. قوانین توخالی و بدون پایه خواهند بود. همه‌ی تلاش‌ها برای خوب بودن یا ایجاد جوامع خوب در نهایت با شکست مواجه می‌شوند، زیرا فقط از طریق خدای من است که ما چیزی بیش از حیوانات صرف هستیم.

این دیدگاه که در میان معتقدان به بسیاری از ادیان رایج است، البته منطقی نیست. آیا این باورمندان هرگز مکث می‌کنند تا به آنچه واقعاً می‌گویند فکر کنند؟ آیا آنها واقعاً معتقدند که افرادی که به خدا اعتقادی ندارند، قادر به انجام زندگی خوب و رفتار اخلاقی نیستند؟ من درک می‌کنم که چرا بسیاری از باورمندان اینگونه فکر می‌کنند. به این دلیل است که رهبران مذهبی مکرراً به آنها می‌گویند که خدای آنها غرایز اخلاقی را در انسان قرار داده است و فقط خدای آنها می‌تواند بدترین

avayebuf.com

خواسته‌های ما را مهار کند. اما فقط به این دلیل که بارها و بارها آن را می‌شنوید، پذیرش این ادعای پوچ را توجیه نمی‌کند. برای اینکه ببینند چقدر مضحک است، باورمندان فقط باید به بیرون از خانه نگاه کنند و جهان امروز را ببینند. اما صدها میلیون غیر مؤمن اگرچه انسان‌های کاملی نیستند اما دزدی یا قتل نمی‌کنند. آنها ظاهراً بدون کمک هیچ خدایی زندگی مسالمت آمیز و سازنده‌ای دارند. در این میان، البته نه همه، اما میلیون‌ها مؤمن به گونه‌ای مرتکب تجاوز، دزدی و قتل می‌شوند که گویی فردایی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که به دلایلی خدایان نتوانسته اند آن حس اخلاقی درونی را که باورمندان از آن صحبت می‌کنند به آنها تزریق کنند.

علیرغم قرن‌ها برچسب زدن، تعصب و آزار و اذیت، هیچ کس نتوانسته است نشان دهد که افراد بی‌ایمان کمتر از باورمندان اخلاقی هستند یا بیشتر مستعد رفتار مجرمانه هستند. («اخلاقی» در اینجا به اساسی‌ترین مفهوم رفتار مثبت بین انسان‌ها اشاره دارد، یعنی احترام به جان، آزادی و مال دیگران.) روزنامه‌های جهان هر روز داستان‌هایی درباره باورمندان در حال انجام کارهای بد منتشر می‌کنند. زندان‌های جهان پر از مومنانی است که در حال انجام کارهای بد گرفتار شده‌اند. چرا بسیاری از افرادی که به خدا اعتقاد دارند، مدام خود را درگیر مشکل می‌کنند؟ اگر اعتقاد به خدا، حداقل در مقایسه با خداناباوران، به انسان امتیاز اخلاقی می‌دهد، پس چرا غیرباورمندان به عنوان یک عنصر جنایتکار پیشرو در جامعه‌امروز دیده نمی‌شوند؟ به هر حال، تنها در ایالات متحده میلیون‌ها خداناباور وجود دارد. اگر آنها غیراخلاقی ترین مردم آمریکا هستند، باید حکومت وحشت آنها را متوجه بشویم. با این حال، به طرز عجیبی، خداناباوران تجاوز و غارت نمی‌کنند و به طور کلی سیستم دادگاه‌های آمریکا را بیشتر از باورمندان به خود مشغول نمی‌کنند. این افراد که طبق تعریف ظاهراً غیراخلاقی هستند، به طرز وحشتناکی ساکت به نظر می‌رسند.

من گاهی تعجب می‌کنم که چگونه بسیاری از باورمندان قادر به انجام کارهایی هستند که می‌گویند با خواسته‌های خدای‌شان در تضاد است. برای مثال، چگونه یک واعظ مرد می‌تواند در بین موعظه‌هایی که در مورد محکومیت همجنس‌گرایی توسط خداوند انجام می‌شود، رابطه جنسی طولانی‌مدتی با مردی برقرار کند؟ چگونه بسیاری از کشیش‌ها پسران کوچک را در خلال مراسم عشای ربانی مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند؟ چگونه یک مسیحی می‌تواند موعظه‌ی عیسی را در کوه بخواند و سپس میلیون‌ها دلار برای خود در حساب‌های خارج از کشور ذخیره کند؟ چگونه یک مؤمن در هر جایی می‌تواند تقلب مالیاتی کند، بیش از سرعت مجاز رانندگی کند، یا در گلف تقلب کند؟ مگر قرار نیست خدایشان همیشه مراقبشان باشد؟ اگر آنها واقعاً این را باور داشتند، آیا

t.me/AVAYeBUF

این انگیزه آنها را برای دستیابی به رفتاری تقریباً عالی در همه‌ی زمان‌ها ترغیب نمی‌کرد؟ گمان می‌کنم بسیاری از باورمندان ممکن است واقعاً باور نداشته باشند که خدایشان واقعی است و همیشه حضور دارد، (حداقل نه با اطمینانی که ادعا می‌کنند)؛ و این من را تا حدی متحیر کرده است. البته این فقط یک حدس است. نمی‌توانم بدانم در سر دیگران چه می‌گذرد، بنابراین هرگز کسی را به ناصادقی در نمایش اعتقاد خود متهم نمی‌کنم. با این حال، بر اساس آنچه می‌بینم، کنجکاوم که آیا اکثر باورمندان آنچه را که می‌گویند منظور دارند یا خیر. می‌دانم که اگر واقعاً باور می‌کردم که خدای نامرئی همیشه در کنارم است، مطمئن هستم که دیگر هرگز به مکان‌های غیر مجاز وارد نمی‌شدم یا وقتی که همسرم به من نق می‌زند تا سطل زباله را بیرون ببرم، پشت سرش شکلک در نمی‌آوردم. این گسست عجیب بین باور و رفتار مرا به این فکر می‌اندازد که آیا شاید تنها باورمندان واقعی کسانی باشند که ما آنها را «خشک اندیش»، «متعصب»، «افراطی» و «تندرو» می‌نامیم. شاید افرادی که واقعاً معتقدند خدایی در کنارشان است، کسانی باشند که غریبه‌ها را به خاطر خدای خود می‌کشند، خود را عقیم می‌کنند، خود را منفجر می‌کنند، یا جان خود را مانند راهبان و راهبه‌ها به شیوه‌ای مسالمت آمیز وقف دین می‌کنند. آیا ممکن است اکثریت قریب به اتفاق «باورمندان» فقط ژست گرفته و تظاهر کنند؟ آیا آنها به خاطر تضمین این که هرگز در مورد وجود خدای خود شک و تردیدی راه ندهند، قادر هستند این کار را بدون احساس متقلب بودن انجام دهند؟ این ممکن است توضیح دهد که چرا بسیاری از دلایل ضعیف همچنان به عنوان توجیه باور سال به سال و نسل به نسل ذکر می‌شوند. برای اینکه واضح گفته باشم، من باورمندان را به دروغگویی متهم نمی‌کنم. فقط می‌پرسم که آیا آنها فقط به این دلیل که آگاهانه از فکر کردن طولانی و سخت در مورد چرایی اعتقاد خود اجتناب می‌کنند، می‌توانند به این باور ادامه دهند؟

اگر موضوع دین و اخلاق باشد، برای کسی زحمتی ندارد تا از باب مثال آدولف هیتلر، جوزف استالین، مائو تسه تونگ و پل پوت را از جیب خود بیرون بکشد. استدلال نخ‌نمای برخی ایمان‌داران چنین می‌گوید: «این خداناباوران میلیون‌ها نفر را در قرن بیستم کشتند، خیل بیشتر از آن چیزی که دین را بتوان به خاطر آن سرزنش کرد». به نوعی آنها فکر می‌کنند که وجود خداناباوران بد ثابت می‌کنند که خداناباوری اشتباه و دین درست است. این ممکن است ایده‌ای مضحک باشد اما مطمئناً خیلی محبوب است.

آدولف هیتلر همیشه بزرگترین و بدترین نام در لیست مومنان از هیولاهای خداناباور است. اما مشکل این است که به نظر نمی‌رسد هیتلر یک خداناباوربوده باشد. او برای حمایت از نظراتش

avayebuf.com

از خدا سخن گفت و نوشت. علاوه بر این، اکثریت قریب به اتفاق آلمانی‌هایی که دستورات او را اجرا کردند مسیحی بودند. (به فصل ۱۷ در مورد هیتلر و آلمان نازی مراجعه کنید.) هیتلر در اواخر عمر خود به نظر می‌رسید که اختلافات آشکاری با مسیحیت داشته است، اما مشخص نیست که او هرگز یک خداناباور شده باشد. قطعا شرط می‌بندم که اگر شواهد خوبی دال بر خداناباور بودن هیتلر وجود داشت، باورمندان تا به حال آن را پیدا کرده بودند.

در کودکی، پل پات احتمالاً شبیه هر بچه شیرین دیگری بوده که در کلاس مدرسه مسیحی که او در آن تحصیل می‌کرد، نشسته بود. متأسفانه، او بزرگ شد تا به یکی از بدنام ترین قاتلان دسته جمعی تاریخ تبدیل شود. به عنوان رهبر خمرهای سرخ، پل پوت کنترل کامبوج (کامبوچیای دموکراتیک) را به دست گرفت و جنایات وحشتناکی را علیه مردم مرتکب شد. از وقتی که خمرهای سرخ کنترل خود را بر کشور تثبیت کردند، صرفا روشنفکر یا تحصیلکرده بودن دلیل کافی برای مرگ بود. ممکن است حدود دو میلیون نفر در اردوگاه‌های کار اجباری به ضرب گلوله یا از گرسنگی کشته شده باشند. وقتی در نظر بگیرید که جمعیت کشور در آن زمان فقط حدود هشت میلیون نفر بود، این تخمین تکان دهنده‌تر است. رفتار پل پوت با معیارهای هر فرد شایسته‌ای بد بود، اما چه ربطی به باور یا عدم باور به خدا داشت؟ من یک خداناباورهستم و او هم چنین بود، اما این بدان معنا نیست که ما در مورد اخلاقیات، جهان بینی یا عقاید یکسانی داریم. من به زندگی انسان احترام می‌گذارم. او نه. من فکر می‌کنم مردم باید آزادانه فکر کنند. او نه. من به روشنفکران و افراد دارای تحصیلات عالی احترام می‌گذارم. او نه. من فکر می‌کنم که کشتن میلیون‌ها نفر یا حتی یک نفر برای رسیدن به اهداف سیاسی اشتباه است. اما او معتقد بود که قابل قبول است. بله، ممکن است پل پوت یک خداناباور بوده باشد، اما هیچ مؤمنی هرگز توضیح نداده است که چگونه رفتار او ضربه‌ای به خداناباوری است. هیچ چیزی وجود ندارد که نشان دهد جنایات او ناشی از عدم اعتقاد به خدا یا انگیزه‌ی آن جنایات بوده است. اگر باورمندان فکر می‌کنند که پل پوت، استالین یا هر خداناباور دیگری که مرتکب جنایات بزرگ شده‌اند، دلیلی بر این است که عدم اعتقاد به خدا منجر به رفتار غیراخلاقی می‌شود، پس در مورد بسیاری از باورمندانی که مرتکب جنایات خارق‌العاده شده‌اند، چه می‌گویند؟ آنها در مورد اعتقاد به خدا چه چیزی را ثابت می‌کنند؟

فرانسیسکو پیزارو، صدام حسین، تد باندی، عمر البشیر (دیکتاتور سودان مسئول نسل‌کشی در دارفور)، هرناندو کورتز، پاپ اوربان دوم (جنگ‌های صلیبی) و جفری دامر همگی باورمند بودند. آیا آنها ثابت می‌کنند که اعتقاد به خدا باعث ایجاد انگیزه یا رفتار غیراخلاقی می‌شود؟ تقریباً تمام

t.me/AVAYeBUF

نگهبانان و افسرانی که اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها را در جنگ جهانی دوم اداره می‌کردند مسیحی بودند. آیا این بدان معناست که مسیحیت ناگزیر تمام مسیحیان را به ارتکاب اعمال شیطانی سوق می‌دهد؟ اسامه بن لادن فکر می‌کند که قتل حسابداران و مسئولین پذیرش برای پیشبرد برنامه سیاسی و مذهبی او قابل قبول است. آیا باورمندان شرور ثابت می‌کنند که خدایان واقعی نیستند؟ البته که نه. و بالعکس وجود خداناباورانی شیطان صفت وجود خدایان را اثبات نمی‌کنند.

یک نکته فنی جزئی که باید اضافه کرد این است که ایمانداران وقتی سعی می‌کنند با استناد به شمارش دیکتاتورهای خداناباور در قرن بیستم، نشان دهند که آنها از رهبران مذهبی که به بیراهه رفته‌اند، شرورتر هستند، اشتباه می‌کنند. این ادعا فناوری موجود را در نظر نمی‌گیرد. تصور کنید که صلیبی‌های مسیحی اروپا با مسلسل‌ها، تانک‌ها و بمب‌افکن‌های سنگین چهار موتوره به‌جای نیزه، اسب و شمشیر به خاورمیانه حمله کرده بودند. تصور کنید کورتز و پیزارو خمپاره و ناپالم داشته باشند تا به آنها کمک کند تا آزتک‌ها و اینکاها را فتح کنند. تعداد قربانیان آنها چقدر می‌بود؟

سام هریس نویسنده‌ی کتاب «پایان ایمان» این ادعای باورمندان را که وجود دیکتاتورهای بد نکته‌ای منفی در مورد خداناباوری و نکاتی مثبت را در مورد خدایان ثابت می‌کنند، رد می‌کند:

> افراد با ایمان اغلب ادعا می‌کنند که جنایات هیتلر، استالین، مائو و پل پوت محصول اجتناب ناپذیر خداناباوری بوده است. با این حال، مشکل فاشیسم و کمونیسم این نیست که آنها بیش از حد منتقد دین هستند، مشکل این است که آنها بیش از حد به ادیان شباهت دارند. چنین رژیم هایی عمیقا جزمی هستند و عموماً کیش‌های شخصیتی را به وجود می‌آورند که تفاوت چندانی با فرقه‌های مذهبی که قهرمانان خود را ستایش می‌کنند ندارند. آشویتس، گولاگ و کشتارگاه‌ها نمونه هایی از آن چیزی نبودند که وقتی انسان عقاید مذهبی را رد می‌کند، اتفاق می‌افتد. آنها نمونه هایی از تعصبات سیاسی، نژادی و ملی گرایانه هستند. هیچ جامعه‌ای در تاریخ بشریت وجود ندارد که به دلیل منطقی شدن مردمش رنج بکشد. (هریس ۲۰۰۶)

هریس دقیقا درست می‌گوید. هیچ یک از این دیکتاتورهای خداناباور وحشتناک، برای تحمیل فلسفه‌ی آزاداندیشی، شکاکیت و احترام به حقیقت بر ملت خود و جهان، سرکوب، زندانی، قتل، یا جنگی را تحمیل نکردند. من هیچ قاتل دسته جمعی را نمی‌شناسم که این هدف را داشته باشد. با

avayebuf.com

این حال، من مردان زیادی را می‌شناسم که برای تحمیل دین خود به دیگران ظلم می‌کردند، زندانی می‌کردند، قتل می‌کردند یا جنگی را آغاز می‌کردند.

مهم است تأکید کنیم که تمام صحبت‌ها در مورد خداناباورانی بد و باورمندانی خوب مستقیماً با این سؤال کلیدی که آیا خدایان واقعی هستند یا نه، ارتباطی ندارد. هرچند هرگز نشان داده نشده است که چنین ادعایی درست باشد، اما حتی اگر باورمندان واقعاً افراد بهتری از ناباورمندان باشند، باز هم این نکته لزوماً چیزی در مورد وجود خدایان به ما نمی‌گفت. ممکن است باور دینی به سادگی به کنترل مردم از طریق ترس و امید کمک کند. شاید افراد بدی مانند استالین و پل پوت به دلایلی بد بودند که ربطی به خدایان نداشت. حتی ممکن است خداناباوری رفتار بدی را ترویج کند و باورمندی رفتار خوبی را ترویج کند و در عین حال هنوز خدایان وجود نداشته باشند. بنابراین، وقتی باورمندان این ایده‌ی «خداناباورشیطانی» را پیش می‌گیرند، وقت خود را تلف می‌کنند، زیرا چیزی در مورد وجود خدایانشان ثابت نمی‌کند.

مشکل دیگر با ادعای «خدا به ما اخلاق می‌دهد» این است که با توجه به آنچه ما درباره‌ی اخلاق می‌دانیم، این ادعا معنایی ندارد. اول از همه، تصور اینکه ما به تنهایی قوانین مثبتی برای زندگی به وجود آورده‌ایم، سخت نیست. من کاملاً مطمئن هستم که انسان‌ها، باهوش‌ترین شکل حیاتی که تا به حال روی زمین وجود داشته است، می‌توانستند بفهمند که سنگ کوبیدن بر سر همسایه‌ها، عملکرد روان یک قبیله، شهر یا ملت را مختل می‌کند. فکر نمی‌کنم تجاوز جنسی آنقدر مبهم باشد که یک انسان فانی ساده نتواند آن را غیر مجاز تشخیص دهد. و در طول مسیر ممکن است برخی افراد خودشان متوجه شده باشند که دزدی منجر به مشاجره و مشکلات می‌شود. بنابراین، من نمی‌توانم باور کنم که برای گونه‌ی انسان که به اندازه‌ی کافی باهوش بود تا آتش را مهار، حیوانات را اهلی و کشاورزی را اختراع کند، غیرممکن بود که قوانینی را ایجاد کند تا به محدود کردن رفتارهای خود ویرانگر کمک کند.

اگر برخی از غرایز اخلاقی در DNA ما به عنوان بخشی از بسته‌ای که با انسان بودن همراه است، وجود داشته باشد، چه؟ آیا انتخاب طبیعی بیش از یک میلیون سال یا بیشتر می‌تواند ما را با آگاهی اخلاقی ذاتی مجهز کند؟ این به احتمال زیاد درست است زیرا ما تنها نخستی‌های اخلاقی نیستیم. میمون‌هایی در حیات وحش مشاهده شده‌اند که کارهایی انجام می‌دهند که من آن را به عنوان رفتار اخلاقی یا حداقل آغاز رفتار اخلاقی تفسیر می‌کنم. برای مثال، شامپانزه‌ها می‌توانند

t.me/AVAYeBUF

رفتاری کاملاً ناپسند داشته باشند، اما با هم شریک هستند، به یکدیگر کمک می‌کنند، از یکدیگر محافظت می‌کنند و با یکدیگر همدردی نشان می‌دهند. این از کجا آمده؟ آیا خدا به آنها هم آگاهی اخلاقی داده است؟ به احتمال زیاد این فرگشت بوده است، فرآیندی که می‌تواند رفتار را به همان اندازه که باله‌ها و کره چشم را شکل می‌دهد، شکل دهد. افرادی که تمایل دارند بیشتر غذا را به اشتراک بگذارند – و در نتیجه غذای بیشتری با آنها به اشتراک گذاشته شده است – ممکن است افرادی را که مراقب خود هستند تولید مثل کنند. نتیجه نهایی، پس از تعداد کافی از نسل‌ها، ممکن است گونه‌ای باشد که از نظر ژنتیکی برای اشتراک گذاری برنامه ریزی شده است.

فرانس دووال نخستی شناس، در کتاب «نخستی‌ها و فیلسوفان» می‌نویسد :

> انتخاب طبیعی ظرفیت تولید طیفی باورنکردنی از موجودات را دارد، از غیراجتماعی ترین و رقابتی‌ترین تا ملایم‌ترین و مهربان‌ترین. همین روند ممکن است قوانین و ارزش‌های اخلاقی ما را مشخص نکرده باشد، اما ساختار روانی، تمایلات و توانایی‌هایی را برای ما فراهم کرده است تا قطب‌نمایی برای انتخاب‌های زندگی ایجاد کنیم که منافع کل جامعه را در نظر بگیرد، که جوهر انسان است. (دووال ۲۰۰۶، ۵۸)

در همین کتاب، دووال به مطالعه‌ای جذاب اشاره می‌کند که نشان می‌دهد آنچه رفتار اخلاقی به نظر می‌رسد منحصر به انسان نیست. به میمون‌ها آموزش داده شد که زنجیری را بکشند تا غذای خود را بدست آورند و سپس آزمایشی ترتیب داده شد تا وقتی زنجیر را می‌کشیدند، میمونی در قفس همسایه دچار شوک الکتریکی شدید شود. این امر در برابر دید میمونی که زنجیر را می‌کشد، اتفاق می‌افتد. یکی از میمون‌ها بعد از اینکه فهمید کشیدن زنجیر چه بلایی سر همسایه اش می‌آورد، به مدت پنج روز از کشیدن زنجیر خودداری کرد. میمون دیگر دوازده روز بدون کشیدن زنجیر پیش رفت! آنها ترجیح دادند به جای اینکه همسایه خود را دچار شوک کنند، خود گرسنگی بکشند. در آزمایش دیگری اگرچه به اندازه‌ی آزمایش میمون‌ها دراماتیک نبود، اما محققان حتی دریافتند که موش‌ها نیز همین بی میلی را برای صدمه زدن به یکی از اعضای همنوع خود داشتند. این حیوانات حاضر بودند رنج بکشند تا از احساس درد یک غریبه جلوگیری کنند. کدام یک محتمل‌تر است، اینکه خدایی به این میمون‌ها و موش‌ها موهبت آگاهی اخلاقی داده باشد یا اینکه فرگشت آنها را به موجوداتی اجتماعی تبدیل کرده است که غریزه‌ای قوی برای مراقبت از سایر اعضای گونه‌شان دارند ؟

avayebuf.com

دی وال در کتاب دیگری به نام «میمون درونی ما» می‌نویسد :

> ادیان مدرن تنها چند هزار سال قدمت دارند. تصور اینکه روانشناسی انسان قبل از ظهور ادیان کاملاً متفاوت بوده دشوار است. اینطور نیست که ادیان و فرهنگ نقشی ندارند، اما عناصر سازنده‌ی اخلاق به وضوح پیش از بشریت هستند. ما آنها را در خویشاوندان نخستی‌هایمان می‌شناسیم، با همدلی در بونوبو [نوع میمون] و رفتار متقابل در شامپانزه. قواعد اخلاقی به ما می‌گوید که چه زمانی و چگونه این گرایش‌ها را اعمال کنیم، اما خود این گرایش‌ها از زمان‌های بسیار قدیم در کار بوده اند. (دووال ۲۰۰۵، ۲۱٤)

به هر حال چرا باید تمایل به انجام کار خوب و درست را چیزی جادویی بدانیم؟ چرا احساس می‌کنیم که برای احساس درست و نادرست خود باید به خدایان اعتبار دهیم؟ آیا نجابت اولیه به نوعی جزو ابتدائیات اخلاقی نیست؟ در مورد همدلی چطور؟ به هر حال چرا خدا باید به ما غرایز اخلاقی بدهد؟ ما باهوش هستیم، می‌توانیم فکر کنیم. می‌توانیم تصور کنیم که دیگران چه احساسی دارند. اگر یک کارمند در فروشگاهی با من بی ادبی کند نمی‌روم برگردم اسلحه بیاورم و او را بکشم. کاملاً مطمئن هستم که از انجام این کار خودداری می‌کنم نه به این دلیل که خدا یک کتاب قوانین را در ضمیر ناخودآگاه من جاسازی کرده است. حتی فکر نمی‌کنم که به خاطر ترس از زندان طولانی مدت تا اینجای زندگی بدون کشتن کسی پیش رفته باشم. من افرادی را که مرا ناراحت می‌کنند نمی‌کشم زیرا می‌توانم تصور کنم که اگر اسلحه را به سمت آنها بگیرم چه وحشتی را احساس می‌کنند. می‌توانم تصور کنم که اگر گلوله‌ای به بدنشان وارد شود و یکی از اندام‌های داخلی‌شان را خرد کند، چه دردی را احساس می‌کنند. من می‌توانم این تراژدی را تصور کنم که مرگ آنها را جلو می‌اندازم. می‌توانم تصور کنم که خانواده و دوستانشان در مراسم تشییع جنازه گریه می‌کنند. من تقریباً مطمئن هستم که اینها دلایل اصلی هستند که من تا به امروز کسی را نکشته‌ام. من به دیگران صدمه نمی‌زنم چون به آنها صدمه می‌زند. هیچ خدایی مجبور نبود این را به من بگوید و نیازی هم به حک کردن آن روی یک لوح سنگی نداشتم.

در سال ۲۰۰٦، یکی از ثروتمندترین افراد جهان، وارن بافت، متعهد شد که سی و هفت میلیارد دلار به فرد بسیار ثروتمند دیگری به نام بیل گیتس بدهد. بافت قول کمک مالی به بنیاد بیل و ملیندا گیتس را داده است. گیتس آن سازمان را با همسرش در سال ۲۰۰۰ راه اندازی کرد تا با بسیاری از جدی ترین مشکلاتی که فقیرترین مردم جهان با آن روبرو هستند مقابله کند. دیدن این که دو

t.me/AVAYeBUF

نفر از ثروتمندترین انسان هایی که تا به حال زندگی کرده اند به چیزهایی غیر از قایق‌های تفریحی و عمارت‌ها اهمیت می‌دهند، بسیار خوب است. اوه، اتفاقا، گیتس و بافت خداناباور هستند. ظاهراً آنها توانستند بدون اینکه خدا آنها را تشویق کند، الهام و شفقت را برای تلاش و انجام کارهای خوب در جهان بیابند.

به گفته مارک هاوزر، نویسنده‌ی کتاب «ذهن‌های اخلاقی: چگونه طبیعت حس جهانی درست و غلط ما را طراحی کرد»، این غیرعادی نیست. «خیلی از افراد خداناباور وجود دارند که کارهای بسیار بسیار شگفت انگیزی انجام می‌دهند. به عنوان یک سوال عینی، آیا افرادی که دارای پیشینه‌ی مذهبی هستند الگوهای متفاوتی از قضاوت‌های اخلاقی را نسبت به افرادی که خداناباور هستند نشان می‌دهند؟ تا اینجا، پاسخ قاطعانه خیر است. » (Glausiusz, May 2007)

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۲۷

Ellerbe, Helen. The Dark Side of Christian History. San Rafael, CA: Morningstar Books, 1995.

Glausiusz, Josie. "The Discover Interview: Marc Hauser." Discover, May 2007.

http://discovermagazine.com/2007/may/the-discover-interview -marc-hauser.

Harris, Sam. "10 Myths-and 10 Truths-About Atheism." Los Angeles Times, December 24, 2006.

http://www.latimes.com/news/opinion/la-op -harris24dec24,0,3994298.story?track=tothtml.

Harris, Sam. The End of Faith: Religion, Terror, and the Future of Reason. New York: W. W. Norton & Company, 2004.

Hauser, Marc D. Moral Minds: How Nature Designed Our Universal Sense of Right and Wrong. New York: HarperCollins, 2006.

Joyce, Richard. The Evolution of Morality. Cambridge, MA: MIT Press, 2006.

de Waal, Frans. Our Inner Ape: A Leading Primatologist Explains Why We Are Who We Are. New York: Riverhead Books, 2005.

de Waal, Frans. Primates and Philosophers: How Morality Evolved. Princeton, NJ: Princeton University Press, 2006.

avayebuf.com

فصل ۲۸

خدای من باعث می‌شود احساس کنم بخشی از چیزی بزرگتر از خودم هستم

بسیاری از باورمندان می‌گویند که از دین خود انرژی و قدرت گرفته اند. من شک ندارم تعلق به گروهی متشکل از افراد همفکر با اهداف مشترک می‌تواند نشاط آور باشد. برای مثال، جوانانی که احساس بی‌اهمیتی و ناتوانی می‌کنند، ممکن است بتوانند با پیوستن به یک باند جنایتکار آرامش پیدا کنند. به دست آوردن جایگاه در یک تیم ورزشی می‌تواند تقویت بزرگی برای اعتماد به نفس یک نوجوان باشد. وقتی فردی به یک گروه، به ویژه یک سازمان مذهبی که میلیون‌ها عضو داشته، سنت‌های چندین قرن را در پشت سر خود دارد و معتقد است که خالق جهان در راس آن قرار دارد، این احتمال وجود دارد که او احساس قدرت بیشتری کند و شاید حتی یک هدف جدید برای زندگی خود درک کند. نمی‌دانم این یک نیاز است یا صرفاً یک خواسته، اما به نظر می‌رسد همه‌ی ما از احساس اینکه بخشی از چیزی بزرگتر از خودمان هستیم لذت می‌بریم. یک انسان شناس یا روانشناس ممکن است فقط بگوید ما موجوداتی اجتماعی هستیم و به همین بسنده کند. اما برخی از باورمندان این پدیده را دلیلی بر وجود خدای خود می‌دانند. چه چیزی جز خدا می‌تواند توجیه این باشد که فردی غمگین وارد کلیسا، مسجد یا معبد می‌شود فقط برای اینکه از آنجا شاد و سرزنده خارج شود؟ اما شاید توضیح دیگری وجود داشته باشد، بسیار ساده تر.

من تجربیات شخصی داشته‌ام که به نظر می‌رسد بسیار شبیه به ادعای احساس معتقدان هنگام «پیوند برقرار کردن با خدا»، باشد. وقتی از یک موزه‌ی خوب بازدید می‌کنم علم، هنر یا تاریخ را بازدید می‌کنم، از آن به گونه‌ای انرژی دریافت می‌کنم که بیان آن با کلمات دشوار است. صرفا بودن در نزدیکی فسیل‌های دایناسورهای غول پیکر، مجسمه‌های یونان باستان، و یک ماژول فرمان آپولو که زمانی به دور ماه می‌چرخید، مرا هیجان زده می‌کند و احساساتم را به گونه‌ای تحریک می‌کند که نمی‌توانم به طور کامل توضیح دهم. پرسه زدن در میان ریزه کاری‌ها و گنجینه‌های علم

t.me/AVAYeBUF

و تاریخ می‌تواند به من شادی بی حد و حصری بدهد و، بله، حتی می‌تواند به من احساس قدرت و ارتباط با چیزی بزرگتر از خودم بدهد.

هر زمان که کسی از من می‌خواهد که موزه‌ی مورد علاقه‌ام را نام ببرم، به لکنت می‌افتم و لنگ می‌زنم، زیرا هرگز نمی‌توانم این کار را انجام دهم. موزه فیلد شیکاگو، موزه هوا و فضای اسمیت‌سونیان، موزه تاریخ طبیعی آمریکا، موزه بریتانیا، موزه تاریخ طبیعی بریتانیا، لوور، موزه تاریخ طبیعی اسمیت‌سونیان، موزه قاهره، موزه کوچک اما فراموش نشدنی الاقصر، موزه هنر متروپولیتن – چگونه می‌توانم فقط یکی را انتخاب کنم؟ من مانند فرزندانم همه‌ی آنها را با شدت و حدت برابر دوست دارم. فکر می‌کنم وسواس موزه‌ای‌ام به من کمک می‌کند تا درک کنم که باورمندان چه احساسی دارند وقتی که توسط مذاهب خود با شادی تسخیر می‌شوند. می‌دانم دقیقا مثل هم نیست ولی شبیه است. وقتی از پله‌ها بالا میروم تا وارد یک موزه‌ی بزرگ شوم ضربان قلبم به معنای واقعی کلمه بالا می‌رود. موزه‌ها کلیسای جامع من هستند. مصنوعات موجود در جعبه‌های شیشه‌ای یادگارهای مقدس من هستند. واقعاً معتقدم که در برخی از این ساختمان‌ها چیزی نزدیک به شور مذهبی احساس کرده‌ام. حتی احساس می‌کنم که گاه و بی گاه لحظه‌های متعالی را در داخل یک موزه تجربه کرده‌ام.

اشتیاق مادام‌العمر من به علم، انسان‌شناسی و تاریخ، حس تعلقی قوی به من هدیه داده است. این احساسی است که من را به همه نوع بشر، به تمام زندگی روی زمین، به تمام زندگی‌هایی که تا به حال زندگی کرده‌اند و حتی به کل کیهان متصل می‌کند. ممکن است باورمندان خدایان خود را داشته باشند، اما من یک جهان کامل دارم و این خیلی بد نیست. به لطف درک کلی از نحوه‌ی عملکرد جهان، می‌دانم که بخشی از چیزی بزرگتر از خودم هستم. من از اتم هایی ساخته شده‌ام که میلیاردها سال پیش در درون ستاره‌ها ساخته شده اند. من به معنای واقعی کلمه بخشی از این جهان وسیع هستم. این یک ارتباط بزرگ است، قطعا برای جلوگیری از عقده‌ی حقارت کافی است. واضح است که برای احساس ارتباط با چیزی بزرگ و دیدنی، لازم نیست به خدایان نگاه کرد.

من در رشته تاریخ و مردم شناسی در کالج تحصیل کردم و آن موضوعات به من کمک کرد تا در مورد پیوندم با کل تجربه‌ی انسانی روشن شوم. داستان‌هایی درباره ظهور انسان‌ها در آفریقا، جنگ‌ها در اروپا، و مهاجرت مردم به قاره آمریکا و کارائیب در من پژواک می‌شود، زیرا می‌دانم که شخصیت‌های درگیر، بیگانگانی نبودند که هیچ ارتباطی با اینجا و اکنون نداشته باشند.

avayebuf.com

کاری که آنها انجام دادند زمینه را برای دنیایی که من در آن به دنیا آمدم آماده کرد. داستان‌های آنها داستان من هم است. موفقیت‌ها و شکست‌های آنها مال من است. من ادعای همه‌ی آنها را دارم و برای آن احساس بزرگی دارم.

انسان شناسی به من نشان داد که تصور کردن همه انسان‌ها به عنوان یک خانواده‌ی بزرگ (هرچند که ممکن است ناکارآمد باشیم) خیالی خوش بینانه نیست. آنچه در کلاس‌های مردم شناسی آموختم مرا تغییر داد. بعدها در زندگی ام توانستم در کوچه پس کوچه‌ها و جاده‌های روستایی در سرزمین‌های دور راه بروم بدون اینکه حتی یک بار احساس کنم که یک بازدید کننده از سیاره‌ی دیگری هستم. در جاهایی مانند پاپوآ گینه نو، آفریقای شرقی، فیجی و اکوادور بدون اینکه احساس غریبگی کنم، پرسه زدم. من تفاوت‌های زیادی را در فرهنگ‌ها و مردم در سراسر جهان تشخیص دادم، اما در نهایت می‌دانستم که چیزی جز مردی نیستم که در محله‌اش سرگردان است و به دیدن پسرعموهای گمشده‌اش می‌رود.

ایده‌ی نژاد یکی از بزرگترین اشتباهات بشریت است. برای قرن‌ها فکر می‌کردیم که رفتار خوب یا بد با مردم با توجه به ویژگی‌های بی‌اهمیتی مانند رنگ پوست، ابعاد بینی و بافت مو معقول و از نظر اخلاقی قابل قبول است. اکنون، به لطف انسان شناسان و متخصصان ژنتیک، ما دانش بهتری داریم. یا حداقل برخی از ما دانش بهتری داریم. علم به ما نشان داده است که نژاد خیلی بیشتر به باور فرهنگی مربوط می‌شود تا واقعیت بیولوژیکی. با اغراق در تفاوت‌های فیزیکی بی‌اهمیت، خودمان را بی‌مورد تقسیم کرده‌ایم، همنوعان را به بردگی گرفته و به قتل رسانده‌ایم. وقتی در مورد دلایل ساده‌ی فرگشتی تفاوت‌های فیزیکی که بین جمعیت‌ها می‌بینیم یاد گرفتم، آن تفاوت‌ها دیگر چندان مهم به نظر نمی‌رسید. وقتی فهمیدم که همه‌ی انسان‌ها از نظر ژنتیکی چقدر به هم وابسته‌اند، دیگر آنقدر از بومیان استرالیایی و عشایر مغولی دور نبودم. اگر می‌خواهید یا نیاز دارید که با یک گروه بزرگ مرتبط باشید، به جای قبیله یا مذاهب نسبتاً کوچک، کل گونه‌ی خود را امتحان کنید. امروزه بیش از شش میلیارد نفر زنده هستند. من از کار مورخان، مردم شناسان و سایر دانشمندانی که در مورد جهان، کیهان و خودمان اطلاعات زیادی کسب کرده اند سپاسگزارم. با تغذیه از کار آنها، توانسته‌ام بدون نیاز به تعلیق عقل یا نادیده گرفتن واقعیت، از ارتباط با تمام بشریت و حتی کل جهان لذت ببرم.

t.me/AVAYeBUF

وقتی باورمندان می‌گویند که دینشان آنها را بخشی از چیزی بزرگتر از خودشان می‌کند، معمولاً منظورشان عضویتی ساده در یک سازمان با دیگرانی که در عقیده آنها مشترک هستند، نیست. منظورشان این است که خدایی که به آن اعتقاد دارند است که به آنها احساس خاصی می‌دهد. باورمندان در مورد تجربه‌ی ارتباط با ارباب کیهان صحبت می‌کنند. آنها می‌گویند این احساس تنها در صورتی ممکن است، که خدا واقعی باشد. به همین دلیل است که باورمندان اغلب ادعای «چیزی بزرگتر از من» را به عنوان شاهدی بر وجود خدای خود ارائه می‌کنند. اما دوباره مشکل تکراری ادیان متضاد پیش می‌آید. به یاد داشته باشید، همه‌ی ادیان نمی‌توانند درست باشند و همه‌ی خدایان نمی‌توانند وجود داشته باشند. بنابراین هنگامی که یک هندو از احساس مثبت یگانگی با خدا یا خدایان برخوردار است، همان ادعایی را دارد که یک مسلمان هنگام دعا و «احساس حضور الله» می‌کند. اما هر دو نمی‌توانند درست باشند، زیرا خدایان هندو و خدای واحد اسلامی در هیچ تصوری یکسان نیستند. هر دو مؤمن ممکن است در مورد آنچه احساس می‌کنند صادق باشند، اما باید یکی از آنها، یا شاید هر دو، در مورد منبع احساسات خود اشتباه کنند.

صرف نظر از اینکه از چه خدایی نام برده می‌شود، با توجه به اینکه چه قدر متداول است که باورمندان از طریق پرستش احساس ارتباط و قدرت می‌کنند، واضح است که **خود اعتقاد** نیز قادر به ایجاد این احساس است. یک خدای واقعی برای این تجربه ضروری نیست. بنابراین، هیچ مؤمنی نمی‌تواند مطمئن باشد که تجربه‌ی او منشأ طبیعی یا ماوراء طبیعی دارد. برای مثال، مسیحیان که احساس ارتباط با چیزی «بزرگ‌تر» می‌کنند، شاید بهتر است از خود بپرسند که کدام احتمال بیشتر است؛ این که خدایی نامرئی به نام عیسی واقعاً با آنها تماس داشته یا آن‌ها به سادگی همان پدیده‌ی روان‌شناختی را تجربه کرده‌اند که میلیاردها نفر دیگر زمانی که خدایان خود را می‌پرستند تجربه می‌کنند.

برای باورمندان و به ویژه غیر ایمانداران مهم است درک کنند که احساس حضور خدا یا احساس ارتباط با خدا لزوماً نشان دهنده‌ی بیماری روانی یا کمبود هوش نیست. من فکر می‌کنم که باورمندان گاهی اوقات به اشتباه احساس می‌کنند که وقتی ادعاهایشان به چالش کشیده می‌شود، به گوشه‌ی رینگ هل داده می‌شوند. آن‌ها تصور می‌کنند که دو انتخاب بیشتر ندارند؛ یا چسبیدن سرسختانه به این ادعا که این احساسات واقعاً از جانب خدا آمده است یا اعتراف به احمق بودن خودشان. اما این یک انتخاب منصفانه نیست. احتمالاً بیشتر انسان‌ها صرف نظر از اینکه این خدایان وجود دارند یا نه، پتانسیل «تجربه‌ی خدایان» را دارند. در هر صورت، احساس حضور خدا به

avayebuf.com

روشی که میلیاردها نفر تقریباً در هر فرهنگ در طول تاریخ انجام داده اند، احتمالاً شاهدی بر یک ذهن عادی و سالم انسانی است.

مایکل پرسینگر، عصب‌روان‌شناس، برای نشان دادن اینکه چگونه این پدیده ممکن است بیش از خدایان با مغز ارتباط داشته باشد، آزمایش‌هایی را انجام داده است که به نظر می‌رسد قادر به احضار یک خدا با تلنگر یک سوئیچ است. او آزمایشاتی را روی بیش از هزار نفر انجام داده است تا ببیند آیا یک منبع بیولوژیکی برای این احساس ارتباط با خدا وجود دارد یا خیر. او معتقد است که لوب‌های گیجگاهی مغز ما می‌توانند برای تولید آنچه که بسیاری از مردم به عنوان یک تجربه‌ی مذهبی تفسیر می‌کنند، تحریک شود.

پرسینگر یک کلاه ایمنی اصلاح شده‌ی موتورسیکلت طراحی کرد. شامل خروجی هایی که پالس‌های الکترومغناطیسی ملایمی را به مغز شخصی که آن را به سر دارد ارسال می‌کند. بر اساس گزارش بی‌بی‌سی، ۸۰ درصد از آزمودنی‌های پرسینگر در حالی که کلاه ایمنی را به تنهایی در یک اتاق به سر می‌کردند، حضور شخصی یا چیزی را گزارش کردند. یک جزئیات جذاب و گویا این است که آزمودنی‌ها تجربه‌ی خود را به گونه‌ای توصیف کردند که با پیشینه‌ی فرهنگی آنها مطابقت داشت. برای مثال، مسلمانان حضور محمد، پیامبر اسلام را گزارش می‌دهند. مسیحیان حضور عیسی یا مادرش مریم را احساس کردند (هیت ۱۹۹۹).

برخی از افراد در مورد کار پرسینگر سوالاتی را مطرح کرده اند. آنها می‌گویند که قدرت تلقین ممکن است منجر به تجربیات آزمودنی‌ها شده باشد و نه کلاه ایمنی. در هر صورت، بر اساس کار پرسینگر چه امواج الکترومغناطیسی باشد و چه تلقین، در مورد احساس حضور خدا به عنوان مدرکی مبنی بر وجود خدا ، توجیه زیادی برای شک و تردید وجود دارد. اگر افراد بتوانند تقریباً بر حسب نیاز چنین تنوعی از «تجربه‌های مذهبی» را در آزمایشگاه داشته باشند، این نشان می‌دهد که نیروهای بیولوژیکی و روانی بیشتر از هر چیز ماوراء طبیعی در کار هستند.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۲۸

Hitt, Jack. "This Is Your Brain on God." Wired 7.11, November 1999 http://www.wired.com/wired/archive/7.11/persinger.html.

Joshi, S. T. God's Defenders: What They Believe and Why They Are Wrong. Amherst, NY: Prometheus Books, 2003.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۲۹

دین من بیشتر از بقیه معنا دارد

از آنجایی که نمی‌توان تصور کرد که همه‌ی ادیان می‌توانند درست
باشند، معقول ترین نتیجه این است که همه‌ی آنها اشتباه هستند.

–کریستوفر هیچنز

حیرت آور است که یک مؤمن معمولی چقدر از ادیان جهان اطلاع کمی دارد. به عنوان مثال، اکثر مسیحیان هرگز کتاب مقدس خود را نخوانده‌اند و تقریباً چیزی در مورد هندوئیسم، اسلام، آنیمیسم یا سیکیسم نمی‌دانند. بیشتر مسلمانان احتمالاً در مورد مورمونیسم، ساینتولوژی، شینتوئیسم یا تفاوت بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها اطلاعات کمی دارند یا اصلاً نمی‌دانند. یکی از نتایج این جهل مذهبی گسترده این است که بیشتر باورمندان از شباهت توجیهات خودشان برای اعتقاد دینی با توجیهات ذکر شده توسط پیروان ادیان دیگر آگاه نیستند. همچنین آنها احتمالاً نمی‌دانند که تقریباً همه‌ی ادیان از یک الگوی تقریباً یکسان پیروی می‌کنند. بیشتر مذاهب بر شخصیت‌های معتبر، داستان‌های بسیار قدیمی، آموزش‌های اولیه به کودکان و ایمان در غیاب شواهد تکیه می‌کنند. کشف اینکه چگونه ادیان در نحوه‌ی عملکرد و بقای خود شبیه یکدیگر هستند، برای بسیاری از ایماندارانی که به اشتباه تصور می‌کنند که توجیهات آنها برای اعتقاد منحصر به فرد و برتر است، می‌تواند تعجب آور باشد.

این تکان دهنده و حتی ممکن است برخی بگویند شرم آور است، که بسیاری از باورمندان در مورد دین خود اطلاعات کمی دارند. مسیحیان ممکن است بدترین وضعیت را داشته باشند یا نداشته باشند، اما مطمئناً آنها هم در همین قطار هستند. به عنوان مثال، بسیاری از مسیحیان دوست دارند ذکر کنند که کتاب مقدس پرفروش ترین کتاب تمام دوران است، مملو از داستان‌های الهام بخش، راهنمایی‌های اخلاقی، و حکمت ارزشمندی است که می‌تواند در زندگی روزمره‌ی ما به کار رود. با

avayebuf.com

این حال، علیرغم تأییدهای درخشان‌شان برای کتاب مقدس، تعداد کمی از مسیحیان هرگز به خود زحمت خواندن آن را می‌دهند. درک اینکه چگونه برخی از مسیحیان می‌توانند در دفاع و ترویج دین خود تا این حد نیرومند باشند، در حالی که هرگز کتابی را که بر اساس آن نوشته شده است، نخوانده اند، دشوار است.

من کتاب مقدس را خواندم تا بدانم چرا تعداد کمی از مسیحیان آن را از ابتدا تا انتها می‌خوانند. این کتاب طولانی، گیج کننده، بخش زیادی از آن خسته کننده و برخی از بخش‌ها به طرز دردناکی مبهم است که بتواند حقیقت داشته باشد. نسخه‌ی محترم کینگ جیمز به زبان انگلیسی قرن هفدهم نوشته شده است، که امروزه برای اکثر مردم انگلیسی زبان تقریباً یک زبان خارجی محسوب می‌شود. حتی نگران‌کننده‌تر برای خوانندگان بالقوه، کتاب مقدس حاوی داستان‌ها و قوانین متعددی است که به طرز ناامیدکننده‌ای با تصویر رایج مسیحیت به عنوان دینی که در مورد اخلاق، صلح و عشق است، در تضاد است. من نمی‌توانم تعداد دفعاتی را که به چیزهای عجیب و غریب یا آزاردهنده‌ای که در کتاب مقدس برخوردم اشاره کنم و پاسخ یک مسیحی یا نگاهی خالی و خیره یا امتناع مطلق از پذیرش این بود که احتمالاً حقیقت را می‌گویم. اما واقعاً موارد شگفت انگیز زیادی در کتاب مقدس وجود دارد. بیشتر مسیحیان احتمالاً می‌دانند که خداوند هزاران نوزاد را کشته است، اما چند نفر می‌دانند که تجاوز دسته جمعی، اگر هم دستور داده نشده بود اما توسط خدا تأیید شده است؟ در کتاب مقدس خداوند برده داری را محکوم یا ممنوع نمی‌کند. او نکات و قوانینی را برای چگونگی انجام خوب‌تر آن ارائه می‌دهد. خداوند همچنین دستور اعدام را برای جرایمی صادر می‌کند که اکثر ما امروزه جرایم ناچیزی می‌دانیم که حتی ارزش جریمه کوچکی را هم ندارند. علاوه بر خشونت، داستان‌های جنسی نیز در کتاب مقدس وجود دارد که اکثر مسیحیان در صورت خواندن آنها از شرم سرخ می‌شوند. فکر نمی‌کنم آدم مغروری باشم، اما بعضی از داستان‌ها آنقدر گرافیکی هستند که فکر می‌کنم هیچ بچه‌ای نباید به کتاب نزدیک شود. با این وجود، برخی از مسیحیان بزرگسال خواستار استفاده از کتاب مقدس در مدارس دولتی به عنوان کتاب درسی هستند. من از هر یک از این مسیحیان دعوت می‌کنم که مثلاً حزقیال ۲۳: ۱-۲۲ را برای کلاس پنجمی در هر مدرسه‌ای در ایالات متحده با صدای بلند بخوانند. اگر حتی دستگیر نشوند اما مطمئناً باعث ناراحتی برخی از والدین خواهد شد.

نه تنها اکثر مسیحیان از خواندن کتاب مقدس خود غافل شده اند، بلکه تعداد بسیار کمی از آنها قرآن، سند مرکزی دومین دین محبوب جهان را خوانده‌اند. احتمالاً تعداد انگشت شماری از

t.me/AVAYeBUF

مسیحیان کتاب‌هایی را خوانده‌اند که برای هندوها، مورمون‌ها، بودایی‌ها، ساینتولوژیست‌ها سیک‌ها، یا سایر افراد مذهبی مهم است. پس چگونه این مسیحیان می‌توانند با اطمینان بدانند که نظام اعتقادی آنها بر همه دیگر برتری دارد؟ چگونه یک مسلمان یا یک هندو اگر کتاب مقدس را نخوانده باشند می‌تواند بگوید که سیستم اعتقادی آنها از مسیحیت منطقی‌تر است؟ این مانند یک تیم فوتبال است که علیرغم اینکه هرگز مقابل هیچ تیم دیگری بازی نکرده است، خود را قهرمان اعلام می‌کند. آیا شخص نباید قبل از اینکه یک نظام اعتقادی دیگر را باطل اعلام کند، چیزی در مورد آن بداند؟

عجیب است اما حقیقت دارد: مذهبی‌ها چیز زیادی درباره دین نمی‌دانند. با این حال، اگر منصف باشیم، هیچ کس حتی اگر به اندازه‌ی کافی تلاش کند، احتمالاً نمی‌تواند از تمام ادیان آگاه باشد. به یک دلیل ساده: بیش از حد دین وجود دارد. با توجه به اینکه احتمالاً بیش از صد هزار دین و بیش از یک میلیون خدا وجود دارد، این کار غیرممکن خواهد بود. با این حال، اگر دین نیمی از اهمیتی که باورمندان معتقدند را دارد، می‌توان فکر کرد که حداقل باید چیزی در مورد محبوب ترین ادیان امروزی بدانند. اما تعداد کمی این کار را انجام می‌دهند. بارها شنیده‌ام که باورمندان از بودا به عنوان خدا یاد می‌کنند. آنها کاملاً غافل هستند که او هرگز طبق متون مقدس بودایی ادعا نکرده که خداست. من همچنین از تجربه‌ی شخصی می‌دانم که بسیاری از مسیحیان، اگر نه اکثریت مسیحیان، از این که الله، خدای اسلام، خدای آنها نیز هست، بی خبرند. آنها نمی‌دانند که خدای یهود، یهوه، خدای پدر مسیحیت و الله اسلام قرار است یک خدا باشند. البته، با توجه به اینکه این سه گروه چقدر با هم کنار می‌آیند، می‌توان درک کرد که چرا مردم فکر نمی‌کنند یهودیت، مسیحیت و اسلام وجه اشتراکی با هم دارند. بسیاری از معتقدان غربی فکر می‌کنند هندوها «گاو پرست» هستند و به همین بسنده می‌کنند. آنها هیچ چیز در مورد خدایان متنوع و رنگارنگی که مذهب هندو را بسیار جذاب می‌کند، نمی‌دانند. برخی باورمندان معتقدند که همه‌ی ادیان به یک اندازه معتبر هستند و همه‌ی راه‌ها به بهشت منتهی می‌شود. این به‌طور شگفت‌انگیزی خوش‌بینانه به نظر می‌رسد، اما فقط برای افرادی که هیچ چیز درباره ادعاهای متضاد و آشتی ناپذیر ادیان جهان نمی‌دانند، منطقی است.

جهل دینی برای این پرسش که آیا خدایان وجود دارند یا نه، اهمیت حیاتی دارد، زیرا به نظر می‌رسد حس اطمینان و حتی برتری را در ذهن باورمندان ایجاد می‌کند. باورمندان هر چه کمتر در مورد ادیان رقیب بدانند، بیشتر به واقعی بودن خدا یا خدایان خود اعتقاد دارند. در عصر تلویزیون و اینترنت، افراد بسیار بیشتری نسبت به هر زمان دیگری به اطلاعات مربوط به ادیان مختلف جهان

avayebuf.com

دسترسی دارند. متأسفانه، بسیاری از چیزهایی که می‌شنوند، می‌بینند و می‌خوانند، تنها به تقویت بدترین کلیشه‌ها منجر می‌شود و در نتیجه احساس برتری آنها را تقویت می‌کند. به عنوان مثال، برخی از مسیحیان فکر می‌کنند که همه‌ی مسلمانان تروریست‌های دیوانه هستند. این نگرش با توجه به تصاویر و گفتگوهایی که بر رسانه‌های خبری غالب است، جای تعجب نیست. برخی از مسلمانان فکر می‌کنند که همه‌ی مسیحیان جنگ طلبانی هستند که می‌خواهند جهان را فتح کنند. برخی از مسیحیان فکر می‌کنند هندوها تحت طلسم شیطان هستند و مجسمه‌های شیطانی را می‌پرستند. برخی از پروتستان‌ها در مورد کاتولیک‌ها همین فکر را می‌کنند. برخی از مسیحیان و مسلمانان فکر می‌کنند که همه‌ی یهودیان اعضای یک باشگاه مخفی هستند که جهان را کنترل می‌کند. برخی از خداناباوران فکر می‌کنند که همه‌ی باورمندان متعصبان تاریک فکر و متوهم هستند. وقتی که برای یادگیری چیزهای بیشتری در مورد افراد دیگر وقت نگذاشته‌اید، تصور برتری برای گروه خودتان بسیار آسان است. استکبار زمانی به وجود می‌آید که مردم در مورد ادیان و فرهنگ‌های دیگری غیر از خودشان آموزش نبینند. تعصب زمانی به وجود می‌آید که بیرون نرویم و با افرادی که در قبیله‌ای غیر از خودمان هستند مخلوط نشویم. یکی از بزرگ‌ترین اشکالات ادیان سازمان‌یافته این است که برچسب‌های غیرضروری و خطرناک‌تری برای نوع بشر ارائه می‌کنند. ادیان همیشه در ایجاد و نگهداری گروه‌ها بسیار خوب عمل کرده‌اند. مذاهب اغلب بهانه‌ی دیگری به مردم می‌دهند تا خود را به تیم‌هایی تقسیم کنند تا بتوانند از «بیگانگان» ترسیده و متنفر شوند. متأسفانه، جهل در درون و بین ادیان تا زمانی که هم منبع تعصب و هم منبعی برای اطمینان ناموجه به وجود خدایان باشد، ادامه خواهد داشت.

اگر کسی شک دارد که شاید من نگاهی مغرضانه نسبت به باورمندان داشته و آنها را در مورد عدم آگاهی دینی‌شان با سختگیری قضاوت می‌کنم، بسیاری از نظرسنجی‌ها تأیید کرده اند که بیشتر افراد مذهبی واقعاً از دین آگاهی ندارند. استفان پروترو، استاد مطالعات دینی در دانشگاه بوستون، نویسنده کتاب «سواد دینی: هر چیزی که‌امریکایی‌ها باید بدانند و نمی‌دانند» است. کتاب او نگاهی روشن به ناآگاهی بسیاری از باورمندان نسبت به ادیان دیگر و اغلب حتی ادیان خود دارد. او بر آنچه مسیحیان آمریکایی درباره‌ی مسیحیت و سایر ادیان اصلی نمی‌دانند تمرکز می‌کند. نتایج برای کشوری که دین خود را تا این حد جدی می‌گیرد تعجب آور است. پروترو می‌نویسد: «اگر دین اینقدر مهم است، ما باید چیزی در مورد آن بدانیم، به ویژه در یک دموکراسی که در آن

t.me/AVAYeBUF

قدرت سیاسی در اختیار رأی دهندگان است». «اما رای دهندگان عادی به طرز شرم آور اطلاعات کمی در مورد مسیحیت و سایر ادیان دارند» (پروترو ۲۰۰۷، ٦-٥).

او متوجه می‌شود که وقتی از آمریکایی‌ها درباره نظام‌های اعتقادی غیر مسیحی سؤال می‌شود، دچار لغزش می‌شوند. «وقتی صحبت از ادیان غیر از مسیحیت به میان می‌آید، آمریکایی‌ها وضعیت بسیار بدتری دارند. می‌توان امیدوار بود که شهروندان ایالات متحده اساسی‌ترین فرمول‌های ادیان جهان: برای مثال، پنج رکن اسلام، یا چهار حقیقت شریف بودا را بدانند. اما آمریکایی‌ها حتی در نام بردن این ادیان نیز مشکل دارند» (پروترو ۲۰۰۷، ٦).

تصور نکنید که آمریکایی‌ها منحصر به فرد هستند. به گفته پروترو، بیشتر باورمندان جهان نیز در مورد ادیانی غیر از دین خود اطلاعات بسیار کمی دارند. تجربیات من در گفتگو با باورمندان مختلف در سراسر جهان این را تأیید می‌کند. پروترو به درستی اشاره می‌کند که این خطرناک است که میلیاردها نفر با شور و اشتیاق به چیزهایی که به زحمت چیزی در مورد آن می‌دانند اعتقاد دارند. همچنین زمانی خطرناک است که دو یا چند گروه از باورمندان با هم درگیر شوند و هیچ یک از طرفین از عقاید و انگیزه‌های طرف مقابل اطلاع چندانی نداشته باشد. پروترو می‌نویسد: «امروزه بی سوادی مذهبی حداقل به اندازه‌ی بی سوادی فرهنگی فراگیر و مطمئناً خطرناک تر است». «بی سوادی مذهبی خطرناک‌تر است، زیرا دین ناپایدارترین مؤلفه‌ی فرهنگ است، زیرا دین علاوه بر این که یکی از بزرگترین نیروهای خیر در تاریخ جهان بوده، یکی از بزرگترین نیروها برای شر نیز بوده است» (پروترو ۲۰۰۷، ٤).

پروترو از مدارس می‌خواهد تا برای رفع این مشکل در مورد ادیان به دانش آموزان آموزش بیشتری بدهند. با این حال گفتن آسان تر از انجام دادن است. این یک چالش بزرگ خواهد بود زیرا مرز بین آموزش و تلقین می‌تواند به راحتی در بسیاری از مدارس محو شود. من موافقم که اگر به دانش آموزان در مورد تاریخ و ادعاهای ماوراء طبیعی حداقل ده یا پانزده دین رایج تر آموزش داده شود، خوب است. با این حال، مطمئن نیستم که افراد مذهبی از نتایج احتمالی چنین تلاشی راضی باشند، زیرا یکی از سریع‌ترین راه‌ها برای تبدیل یک باورمند به ناباورمند، آموزش دینی است. به یک نفر، به خصوص یک کودک، یک دید کلی صادقانه و عینی از مسیحیت، اسلام، هندوئیسم، باورهای سنتی چینی، بودیسم، آنیمیسم، سیکیسم، یهودیت، جینیسم، بهیسم، به علاوه اصول اولیه چند دین منقرض شده را آموزش دهید، و همین خودش فرصت خوبی است که این

avayebuf.com

فرد روشن فکر برای متقاعد کردن خود که یکی از این سیستم‌های اعتقادی معتبر است و بقیه معتبر نیستند، دچار مشکل شود. جهل دینی متحد ایمان و تربیت دینی دشمن ایمان است.

من متقاعد شده‌ام که یکی از دلایل، شاید هم دلیل واقعی، اینکه من به هیچ خدایی اعتقاد ندارم این است که وقت گذاشتم تا کمی در مورد آنها بیاموزم. سابقه آکادمیک من در تاریخ و مردم شناسی مرا به این فکر انداخت که کمتر احتمال دارد که خدایان ما را خلق کرده باشند و بیشتر احتمال دارد که ما آنها را خلق کرده باشیم. خدایان بسیار زیادی وجود دارند و با این حال هیچ یک از آنها شواهد قانع کننده‌ی کافی برای پیشی گرفتن بر دیگر خدایان را ندارند. این امر توجیه اعتقاد به یکی از آنها در برابر بقیه را دشوار می‌کند. فقدان دانش دینی که در بین باورمندان رایج است نیز توضیح می‌دهد که چرا تقریباً هر مؤمنی روی زمین امروز به خدایی که والدینش به آن اعتقاد داشتند و/یا خدایی که در فرهنگ آنها محبوب‌ترین است، اعتقاد دارد. اما فرد چگونه می‌تواند مطمئن شود که انتخاب خدا و دین توسط دینداران کمتر بر اساس اطلاعات و بیشتر ناشی از ناآگاهی دینی است؟

یک رفتار رایج که نشان می‌دهد جهل و تعصب مذهبی در غرب چقدر رایج است، این است که تقریباً تمام باورمندان و ناباورمندان به‌طور پیوسته تمام خدایان به جز یکی را کنار می‌گذارند. به این جملات توجه کنید: «آیا خدایی وجود دارد؟» «آیا خدا مرده است؟» «خدا در ۱۱ سپتامبر کجا بود؟» ضمیر مورد استفاده برای خدا همیشه مفرد و با حرف بزرگ "G" است. چرا اکثر باورمندان در آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی و اروپا طوری رفتار می‌کنند که گویی فقط یک خدا شایسته‌ی صحبت یا بحث است؟ این بی معنی است زیرا خداباوران می‌گویند خدایان از نظر زمان و جغرافیا محدودیت ندارند. به عنوان مثال، یک خدای گمنام سومری که مدت‌هاست فراموش شده است، می‌تواند تنها خدای واقعی باشد ولی دیگر کسی او را مطرح نمی‌کند. آیا این توهین به چندخداباوران نیست وقتی فقط یک خدا مطرح می‌شود گویی که همه‌ی خدایان را پوشش می‌دهد؟ به هر حال، ادعای آنها مبنی بر وجود خدایان زیاد، نسبت به ادعای موحدین مبنی بر وجود خدای یکتا، با شواهد تایید کننده‌ی بیشتر یا کمتری همراه نیست. شاید اگر باورمندان درباره‌ی ادیان گذشته و کنونی بیشتر می‌دانستند، گشوده‌تر می‌شدند.

آموزش دین‌های رقیب تهدیدی مستقیم برای اعتقادات است، زیرا وقتی کسی با این فرض نادرست عمل می‌کند که همین باوری که دارد تنها باور به خدایی است که روی میز است، باور به

t.me/AVAYeBUF

یک خدای خاص بسیار آسان‌تر است. وقتی کسی کشف می‌کند که هزاران خدا وجود دارد که انسان‌ها در طول تاریخ به وجود آورده اند، ممکن است اعتماد به نفسش از بین برود. مؤمنی که تازه در مورد ادیان دیگر اطلاعات به دست آورده می‌اندیشد: «یک لحظه صبر کن». «اگر مردم از آغاز تمدن و احتمالاً قبل از آن هزاران خدا را ساخته‌اند، پس چگونه می‌توانم مطمئن باشم که خدای من نیز ساخته نشده است؟ اگر ادیان دیگر ادعا می‌کنند که معجزات، پیشگویی‌ها و کتاب‌های مقدس دارند، پس چه دلیلی دارم که فکر کنم دین من درست است و دین آنها درست نیست؟ اگر افرادی که به خدایان دیگر اعتقاد دارند با خدای خود ارتباط شخصی داشته باشند، پس چگونه می‌توانم بدانم که ارتباط شخصی من واقعی بوده است؟ زمانی که شباهت‌های زیادی بین آنها وجود دارد، چگونه می‌توانم مطمئن باشم که دین من معقول‌تر از دین آنها است؟»

مؤمنی که اعلام می‌کند که دینش از همه معقول تر است، ادعای توخالی می‌کند. در مورد ادعای وجود خدایان هیچ دین برتری وجود ندارد. بله، برخی از ادیان ممکن است پیروانی داشته باشند که از نظر اقتصادی برتر باشند یا ممکن است ریشه در جوامعی با قدرت نظامی بیشتر داشته باشند، اما وقتی صحبت از ادعاهایی که یک دین در مورد وجود خدا یا خدایان مطرح می‌کند به میان می‌آید، هیچ مقیاس اعتباری صعودی یا نزولی وجود ندارد. همه‌ی خدایان با هم برابرند. آنها به یک اندازه بدون شواهد خوب و به یک اندازه بدون استدلال قوی هستند. هرچند امروزه کسی آن را در نظر نمی‌گیرد، اما حقیقت این است که «هرا» به همان اندازه «عیسی» احتمال دارد که خدای واقعی باشد. «ژوپیتر» همان مقدار شواهدی را دارد که «گانشا» دارد. اما باورمندانی که از دیگر خدایان و ادیان دیگر چیزی نمی‌دانند، نمی‌توانند متوجه این امر شوند. افرادی که مطمئن هستند که به یک سیستم اعتقادی تعلق دارند که از سایرین برتری دارد، باید از خود بپرسند که از کجا این را می‌دانند. به احتمال زیاد، این اعتقادی است که ریشه در فقدان دانش درباره‌ی ادیان دیگر دارد. باورمندان عاقلی که این را در نظر می‌گیرند احتمالاً متوجه می‌شوند که برای توجیه عقیده‌ی خود باید تمرکز خود را بر جایی دیگر بگذارند. اعلام برتری دینی چیزی بیش از اثبات جهل نسبت به سایر ادیان نیست.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۲۹

Barna, George. The Index of Leading Spiritual Indicators. Dallas, TX: Word Publishing, 1996. Contains some surprising statistics about America's believers.

avayebuf.com

Bowker, John. World Religions: The Great Faiths Explored and Explained. New York: DK Publishing, 1997. Excellent artwork highlights this general reader on religion. Good for young readers.

Crapo, Richley H. Anthropology of Religion: The Unity and Diversity of Religions. Boston: McGraw-Hill, 2003. A good anthropological overview of religion.

Knott, Kim. Hinduism: A Very Short Introduction. New York: Oxford University Press, 1998. Excellent, easy-to-read introduction to one of the world's most popular but least understood religions.

Prothero, Steven. Religious Literacy: What Every American Needs to Know And Doesn't. San Francisco: Harper, 2007.

Trainor, Keven, ed., Buddhism: The Illustrated Guide. New York: Oxford University Press, 2004. Beautifully illustrated sweeping survey of Buddhism. Great for casual browsing.

The Upanishads. Baltimore, MD: Penguin Books, 1965. Sacred writings of the Hindu religion.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۳۰

خدای من زندگی‌ها را تغییر می‌دهد

«از عیسی خواستم که به قلبم بیاید – و او مرا برای همیشه از همجنسگرایی رها کرد. آن روز خدا زندگی من را تغییر داد و من برای کارهایی که انجام داد تا ابد از او سپاسگزار خواهم بود. در عرض دو روز از رختخواب شریک زندگیم خارج شدم و در عرض دو هفته از خانه شریکم خارج شدم و مسیر خودم را با عیسی مسیح می‌پیمودم. زندگی من اکنون فوق العاده است. من واقعاً آزادم، و همه اینها به خاطر عیسی مسیح و عشق او به من است.»

اینها سخنان استفن بنت، یک «همجنسگرای سابق» است. داستان او در یک وب سایت مذهبی به نام «امید برای همجنس گرایان» منتشر شده است که می‌خواهد همجنس گرایان را متقاعد کند که عیسی می‌تواند آنها را به دگرجنس‌گرا تبدیل کند.

تد هاگارد، مشاور سابق کاخ سفید، فعال ضد همجنس گرایان و واعظ کلان کلیسا، در سال ۲۰۰۷ به دلیل داشتن رابطه جنسی طولانی مدت با یک فاحشه مرد رسوا شد. با این حال، تنها پس از سه هفته دعا و مشاوره مذهبی، او از همجنسگرایی «درمان» شد (گورسکی ۲۰۰۷).

اینها ادعاهای قابل توجهی است. بسیاری از باورمندان می‌گویند که جنسیت چیز قدرتمندی است و مهندسی مجدد آن دلیل چشمگیر روشنی است که خدا واقعی است. اما به نظر می‌رسد که به گفته باورمندان خدایان نه تنها گرایش جنسی را تغییر می‌دهند، بلکه اعتیاد به الکل، اعتیاد به مواد مخدر، هرزگی و بسیاری از مشکلات دیگر را نیز درمان می‌کنند. اما آیا این دلیل خوبی برای وجود عیسی است؟ خیر، نیست. اگر فقط مسیحیان ادعا می‌کردند که خدای آنها زندگی را تغییر می‌دهد، می‌توانست شواهد قانع کننده‌ای باشد. با این حال، واقعیت این است که افراد زیادی در تقریباً هر دینی دقیقاً همان ادعا را دارند. تام کروز می‌گوید ساینتولوژی خوانش پریشی (Dyslexia) او را درمان کرده یا حداقل به طور قابل توجهی بهبود بخشیده است(مورتون ۲۰۰۸، ۲٤٥). آیا این بدان

avayebuf.com

معناست که لرد زنو، یک شخصیت اصلی در دکترین ساینتولوژی، واقعاً وجود دارد؟ وقتی مورمون‌ها می‌گویند دینشان زندگی آنها را تغییر داده است، آیا همه ما باید به این نتیجه برسیم که کتاب مورمون باید درست باشد؟ داستان‌های بی شماری از یهودیان، هندوها، مسلمانان و جان باوران وجود دارد که می‌گویند خدایی زندگی آنها را تغییر داده است. من بسیاری از این داستان‌ها را از نزدیک شنیده‌ام. حتی چند مورد از آنها را درست جلوی چشمانم دیده‌ام. نمی‌توانم با اطمینان بگویم که خدا مسئول بوده است، اما این چیزی است که باورمندان ادعا می‌کردند.

واقعا اینجا چه خبر است؟ چگونه این همه زندگی به این شکل دراماتیک تغییر مسیر می‌دهند اگر خدایی پشت آن نباشد؟ به عنوان مثال، مسیحیان از من خواسته اند تا توضیح دهم که چگونه یک خدای خیالی می‌تواند یک مرد همجنس گرا را وادار کند که با مردان رابطه نداشته باشد. آنها همچنین کنجکاو هستند که چگونه یک مسیحای ساختگی می‌تواند بسیاری از مردم را وادار به ترک نوشیدنی، مواد مخدر، کتک زدن همسران خود، قمار کردن یا ترک سیگار کند. پاسخی که من ارائه می‌دهم این است که عیسی باید این کار را به همان شیوه‌ای انجام دهد که الله انجام می‌دهد، همان روشی که گانشا آن را انجام می‌دهد، همان روشی که دیونیسوس آن را انجام می‌داد، و همان روشی که هزاران روح در جنگل این کار را برای جان‌باوران انجام می‌دهند.

مردم مدتهای بسیار بسیار طولانی به لیست بلندی از خدایان به خاطر تغییر اساسی زندگی خود اعتبار می‌دهند. این چیزی جدید یا منحصر به فرد برای یک مذهب خاص نیست. استفاده از این داستان‌ها به‌عنوان توجیهی برای این باور که خدا وجود دارد، نشان می‌دهد که برخی از مردم در مورد ادیان رقیب اطلاعات کمی دارند، زیرا همه‌ی آنها ادعاهای یکسانی دارند. جان تراولتا، ستاره‌ی سینما می‌گوید: «ساینتولوژی مرا وارد دوران بزرگ کرد» (مورتون ۲۰۰۸، ۲–۱۰۱). الله زندگی یک جنایتکار کوچک به نام مالکوم لیتل را با تبدیل او به مالکوم ایکس، فعال حقوق سیاه پوستان، تغییر داد. فراوانی افراد در ادیان مختلف که ادعاهای یکسانی دارند، اثری خنثی کننده دارد واین تنها بخشی از مشکل باورمندان است. یکی دیگر از نقاط ضعف این ادعا این است که نمی‌توان مطمئن بود که این یک خدای واقعی بوده است که باعث شده است فرد تغییر کند یا صرفاً نفس اعتقاد و مشارکت در یک نظام اعتقادی این کار را انجام داده است. به هر حال، چیزهای بسیار دیگری وجود دارند که قدرت تغییر زندگی بدون خدا را دارند، از جمله: تمرین برای ماراتن، خواندن کتاب، تغییر شغل، نقل مکان به کشور جدید، پیوستن به باشگاه ورزشی، زنده ماندن از جنگ، مبارزه با سرطان، ساختن یک دوستی جدید، عاشق شدن، ازدواج، بچه دار شدن و غیره. همه‌ی

t.me/AVAYeBUF

اینها نمونه‌هایی از فعالیت‌ها و رویدادهایی هستند که می‌توانند زندگی یک فرد را به طور اساسی تغییر دهند و هیچ یک از آنها به کمک خدا نیاز ندارند. بله، تصمیم برای شروع شرکت منظم در کلیسا، مسجد یا معبد هندو ممکن است کلید بهبود زندگی فرد باشد، اما دلیلی بر وجود خدایان نخواهد بود.

محتمل‌ترین توضیح برای همه‌ی این داستان‌های دگرجنسگرا شدن مردان همجنس گرا و الکلی هایی که شیشه‌های خود را زمین می‌گذارند، توضیحی است که خدایان را حذف می‌کند. این افراد احتمالاً تغییرات تغییر دهنده‌ی زندگی خود را در نتیجه‌ی خود «باور» یا پیوستن به شبکه‌ای از افرادی که از آنها حمایت می‌کنند، تجربه کرده‌اند و نه به دلیل دستکاری مستقیم یک خدای واقعی. این توضیح می‌دهد که چرا مسیحیان، مسلمانان، هندوها، یهودیان، آنیمیست‌ها و سایر ایمانداران می‌توانند زندگی خود را به طور چشمگیری در چارچوب سیستم‌های اعتقادی خود تغییر دهند. در بسیاری از مذاهب و بسیاری از فرهنگ‌ها «باور» تنها چیزی است که همه در آن مشترک هستند و نه خدایان واقعی. آنچه به احتمال زیاد برای همه‌ی این باورمندان رخ می‌دهد این است که آنها توانستند از الهام و قدرت سیستم اعتقادی خود برای تغییر زندگی خود تغذیه کنند. شاید پیشرفت در چالش‌های پیش‌روی آن‌ها بیشتر به دلیل مشکل اعتماد به نفس با مانع رو به رو شده بود. شاید این افراد در تمام مدت توانایی تغییر زندگی خود را داشتند، اما برای به پایان رساندن آن، باور کافی به خود نداشتند. با این حال، اعتقاد به یک خدا، واقعی یا غیر واقعی، ممکن است در نهایت به آنها کمک کند تا بتوانند زندگی جدیدی را پیش ببرند. هیچ یک از اینها نشان نمی‌دهد باورمندانی که به نام خدای خود تغییرات چشمگیری در زندگی ایجاد می‌کنند، از نظر ذهنی ضعیف هستند یا شجاعت ندارند. این طبیعت انسان است که وقتی عضو یک تیم است، احساس قدرت کند.

من عضوی از تیم دوومیدانی مدرسه‌ام بودم و به یاد دارم که دویدن در تیم امدادی ۴۰۰×۴ متر معمولاً به من این توانایی را می‌داد که کمی بیشتر از مسابقات انفرادی از انرژی خود استفاده کنم. چیزی در سه هم تیمی دیگر وجود داشت که در عملکرد من سهم داشت تا به من انگیزه‌ی تلاش بیشتر بدهد. اما وقتی نوبت من بود که در آن دور دوی سرعت کنم، آنها در پیست نبودند که به من کمک کنند. مجبور بودم تنهایی بدوم. آن‌ها نمی‌توانستند من را از لحاظ فیزیکی بیشتر هل داده یا بکشند، آنها در فینال سخت یک صد متر فقط در ذهن من وجود داشتند. اما همین کافی بود تا به نوعی سرعت بیشتری از پاهای خسته‌ام بیرون بکشم. شاید برای مؤمن هم این گونه باشد.

avayebuf.com

شاید خدای آنها واقعاً آنجا نباشد، اما همین ایمان به خدایی در ذهن، کافی است تا تلاش بیشتری کند و آنچه را که احساس می‌کند باید انجام دهد، به انجام برساند.

واضح است که صرفا بودن در کنار افراد حامی و بهره بردن از تقویت عاطفی که همه‌ی ادیان قادر به ایجاد آن هستند تأثیری مثبت در جهت دستیابی به یک هدف یا اجتناب از رفتارهای مخرب دارد. این توضیح قطعاً کافی است و به نظر می‌رسد که صحت آن بسیار بیشتر از ادعای خارق‌العاده‌ی یک ابرموجود نامرئی است که به طور جادویی نیروی اراده را به مردم تزریق می‌کند. مشکل ایده‌ی خدایی که زندگی را تغییر می‌دهد این است که ما نمی‌توانیم خدا را از باور جدا کنیم. آنچه باورمندان «قدرت یک خدا» می‌گویند ممکن است فقط «قدرت باور» باشد که بر اعمال آنها تأثیر بگذارد. هرچند هیچ خداناباوری نمی‌تواند کاملاً مطمئن باشد که هیچ خدایی در پس تغییرات شگرف در زندگی افراد نیست، همه‌ی ما می‌توانیم ببینیم که زندگی‌های بسیاری بدون هیچ ادعایی مبنی بر ارتباط با خدایان دائماً به طور چشمگیری تغییر می‌کند. این باعث می‌شود که سایر دگرگونی‌ها، آنهایی که گفته می‌شود کار خدایان هستند، قطعیت کمتری داشته باشد. بنابراین منصفانه است که بپرسیم چرا وقتی توضیح بسیار ساده‌تری در دسترس است، باید خارق‌العاده‌ترین توضیح را بپذیریم؟

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۳۰

Gorski, Eric. "Haggard Says He Is 'Completely Heterosexual."" Denver Post, December 24, 2007. http://www.denverpost.com/ci 5164921

Morton, Andrew. Tom Cruise: An Unauthorized Biography. New York: St. Martin's Press, 2008.

"Stephen Bennett: The Amazing Story of Stephen Bennett." Stephen Bennett Ministries, "Hope for Homosexuals." http://familypolicy.net/hope/?p=349.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۳۱

طراحی هوشمند ثابت می‌کند که خدای من واقعی است

تسلیم شدن در برابر جهل و خدا نامیدن آن همیشه پیش از وقت بوده و امروز نیز همچنان پیش از وقت مانده است.

–ایزاک آسیموف

حتی ارواح شریف نیز می‌توانند با آموزش نادرست فاسد شوند.

–افلاطون

علم یک فلسفه‌ی کشف است. طراحی هوشمند، فلسفه‌ی جهل است. شما نمی‌توانید با این فرض که هیچ کس به اندازه‌ی کافی باهوش نیست تا پاسخ مشکل را پیدا کند، یک برنامه‌ی کشف بسازید.

–نیل دگراس تایسون

اگر شواهد مثبتی از وجود یک نیروی هدایت کننده‌ی فوق طبیعی یافت شود، دانشمندان مثل مور و ملخ به آن هجوم خواهند آورد. کدام دانشمند نمی‌خواهد در یکی از بزرگترین اکتشافات تمام دوران شرکت کند؟ دانشمندان به سادگی می‌گویند – به ویژه در اشاره به طراحی هوشمند – که تا زمانی که شواهد یا نظریه‌ای کارکردی تولید نشود، علم نیست و زباله است.

–ای. او. ویلسون

به یک گل نگاه کن به دانه‌های گرده‌ی کوچکی که آماده‌ی سوار شدن به حشره‌ی بعدی هستند توجه کنید. سعی کنید کلاس علمی خود در مدرسه را به خاطر بیاورید و از اینکه گیاه چگونه از انرژی خورشید برای زندگی استفاده می‌کند شگفت زده شوید.

avayebuf.com

پرنده‌ای را در حال پرواز تماشا کنید، به این فکر کنید که چگونه تمام استخوان‌ها، ماهیچه‌ها، تاندون‌ها و رباط‌های هر بال باید با هم هماهنگی داشته باشند تا پرنده را بالا نگه دارد. به مولکول DNA در یک سلول سگ یا اسب فکر کنید. این ماده‌ی میکروسکوپی حاوی تمام اطلاعات مورد نیاز برای تولید یک حیوان کامل است. چگونه زندگی می‌تواند چیزی غیر از کار خدا باشد؟ به هر حال، طرحی که در همه گیاهان و حیوانات می‌بینیم به این معنی است که حتماً یک طراح وجود داشته است، درست است؟ چگونه شانس کور می‌تواند تنوع شگفت انگیزی از گیاهان و حیوانات پیچیده‌ای را که روی زمین داریم ایجاد کند؟ تخمین‌ها از تعداد گونه‌های زنده‌ی امروزی از ده تا صد میلیون متغیر است. خداباوران معتقدند که زندگی به صورت فردی یا جمعی بیش از آن پیچیده است که به خودی خود اتفاق افتاده باشد. سلول‌ها همینطوری برای ایجاد زرافه و بوفالو به هم نمی‌پیوندند. فقط یک خدا می‌تواند زندگی را توضیح دهد.

این یک دلیل بسیار جذاب برای اعتقاد به خدایان است. باید جذاب باشد زیرا برای مدت طولانی برای توجیه باور استفاده شده است و هنوز هم قوی است. پیچیدگی و طراحی هوشمندانه‌ی ظاهری زندگی ممکن است رایج‌ترین دلیلی باشد که وقتی از مردم پرسیده می‌شود چرا به وجود خدا یا خدایان اعتقاد دارند، بیان می‌کنند. این یک استدلال محبوب تقریباً در هر دینی است. نمی‌توانم تعداد دفعاتی را که یک مؤمن چنین گفته است، بشمارم، «چطور می‌توانی به خدای من شک کنی؟ فقط به یک برگ یا یک پروانه نگاه کن.» اما آیا واقعاً برگ‌ها و پروانه‌ها چیزی در مورد وجود خدایان به ما می‌گویند؟

ایده‌ی طراحی هوشمند این است که پیچیدگی زندگی گواه وجود یک طراح باهوش مثلا یک خداست. این موضوع در سال‌های اخیر در ایالات متحده عمدتاً به دلیل جر وبحث‌های هیئت مدرسه بر سر تدریس آن در کلاس‌های علوم، خیلی مطرح بوده است. با این حال، در مجلات علمی پیشرو مورد توجه زیادی قرار نگرفته است، زیرا بیشتر درباره‌ی دین است تا علم. با این حال، طراحی هوشمند چیز جدیدی نیست. این فقط نام دیگری برای آفرینش گرایی سنتی است. بهترین استدلالی که طراحی هوشمند می‌تواند ارائه دهد این است که زندگی آنقدر پیچیده است که نمی‌توان آن را به عنوان نتیجه‌ی فرآیندهای طبیعی به طور کامل توضیح داد و بنابراین زندگی باید کار یک موجود فوق هوشمند باشد. آن موجود فوق هوشمند می‌تواند هر چیزی باشد. با این حال، اکثریت قریب به اتفاق افرادی که از طراحی هوشمند استقبال می‌کنند، این کار را برای توجیه اعتقاد خود به یک خدا – به طور خاص، خدای خود انجام می‌دهند.

t.me/AVAYeBUF

اگرچه بحث طراحی هوشمند ممکن است بیش از حد پیچیده به نظر برسد، اما واقعاً فقط یک جنبه از این موضوع وجود دارد که شخص باید آن را درک کند تا تشخیص دهد که طراحی هوشمند منطقی نبوده و توجیه خوبی برای اعتقاد به خدا نیست. طرفداران طراحی هوشمند آن را به طرق مختلف بیان می‌کنند، اما در نهایت فقط یک ادعای بزرگ دارند: علم نمی‌تواند همه چیز را در مورد زندگی توضیح دهد، بنابراین یک خدا باید زندگی را آفریده باشد.

تمام فرایندی که طی می‌شود این است که به چیزهای بدیهی اشاره می‌کند و سپس به یک نتیجه غیرقابل توجیه می‌رسد. البته ما همه‌ی چیزهایی را که باید در مورد زندگی بدانیم کشف نکرده ایم. هیچ دانشمندی آن را رد نمی‌کند. اما دانشمندان جهان به هیچ وجه‌امادگی ندارند اعلام کنند که تمام اسرار باقی مانده در زیست شناسی تنها با خدایان و جادو توضیح داده می‌شوند. آن‌ها آنقدر مشغول اکتشافات جدید هستند که حتی به فکر تسلیم شدن هم نمی‌افتند. با این حال، بسیاری از معتقدان به طراحی هوشمند این پیشنهاد ظالمانه را مطرح می‌کنند که زندگی برای ما پیچیده تر از آن است که بتوانیم آن را به طور کامل درک کنیم. تمام تلاش کسانی که معتقد به طراحی هوشمند هستند این است که علم را کنار بگذارند تا بتوانند بازی را تمام شده اعلام کنند و بگویند خدایشان برنده شد. آنها می‌خواهند زودتر از موعد به جستجوی پاسخ پایان دهند زیرا تصور می‌کنند که از قبل پاسخ را –خدای خود را دارند. آنها «می‌دانند» طراحی هوشمند واقعی است زیرا آن طراحی را که در زندگی می‌بینند، کار یک موجود فوق هوشمند، که اتفاقا خدای خاص آنهاست. اما این معنی ندارد. چندین هزار سال پیش، افرادی با همین نگرش ممکن است اعلام کرده باشند که ضربات عجیب و غریبی که در سینه انسان شنیده می‌شود، آشکارا صدای جغجغه‌های یک روح جادویی است و هرگز نباید مورد بررسی قرار گیرد. اما برخی از مردم تلاش علمی برای دانش را رها نکردند و امروز می‌دانیم که ضرب و شتم یک روح نیست که به قفسه سینه می‌زند، بلکه عضوی بسیار مهم است که خون را پمپاژ می‌کند. هر «معمای غیرممکن برای حل» که امروز معتقدان طراحی هوشمند به آن اشاره می‌کنند، به احتمال زیاد به دانش عمومی فردا تبدیل می‌شود. این روندی است که قرن‌هاست ادامه داشته است.

علیه علم شرط بندی نکنید زیرا احتمالاً در نهایت بازنده خواهید شد. علم واقعاً در چند قرن اخیر سرعت خود را افزایش داده است. ممکن است قبل از اینکه دست‌ها را به نشانه‌ی تسلیم بالا ببریم و پاسخ‌های ماوراء طبیعی را بگیریم، کمی صبر لازم است. در تلاش برای درک دنیای خود، عجولانه به این نتیجه‌ها رسیده‌ایم. در درجه اول به دلیل افزایش سریع قدرت محاسباتی، این احتمال

avayebuf.com

وجود دارد که علم در این قرن سریعتر از همیشه پیشرفت کند. پس چگونه کسی می‌تواند بگوید که علم هرگز توضیحی طبیعی برای چیزی –هرچیزی– ارائه نخواهد کرد؟ آیا نباید قبل از تسلیم شدن، کمی بیشتر روی مشکلات کار کنیم؟ آیا نباید کمی بیشتر به قدرت علم و ذهن انسان ایمان داشت؟

طراحی هوشمند ما را تشویق می‌کند که به دنبال پاسخ نباشیم. این باعث می‌شود که ما در جهت مخالف کنجکاوی علمی حرکت کنیم. پس چه می‌شد اگر همه‌ی چیزهایی را که در مورد سلول‌ها، ژنتیک یا فرگشت انسان‌ها در این لحظه می‌دانیم، ندانیم؟ ما نمی‌توانیم تسلیم شویم! چه کسی اهمیت می‌دهد که ما هنوز تمام جزئیات مربوط به هر گونه را نمی‌دانیم؟ دانشمندان در حال حاضر روی هزاران چالش کار کرده و پیشرفت می‌کنند. برخی از پاسخ‌ها ممکن است برای همیشه از ما فرار کنند، اما این نیز اشکالی ندارد. ندانستن هرگز دلیلی برای تسلیم شدن نیست، اعلام کنید که خدا این کار را کرده است و به خانه بروید. از نادانی نباید ترسید و هرگز دلیل خوبی برای پر کردن جای خالی با خدایان نیست. اعتراف به نادانی و بلوغ کافی برای زندگی با آن بسیار صادقانه‌تر و محترمانه‌تر از ساختن پاسخ‌های دلبخواهی است. نادانی باید به ما انگیزه دهد که به تلاش ادامه دهیم. جهل باید علم را پیش ببرد نه اینکه جلوی آن را بگیرد. تصور کنید اگر صد سال پیش دانشمندان به این نتیجه می‌رسیدند که سؤالات پیش روی آنها بی پاسخ است و از تلاش دست می‌کشیدند، اکنون کجا بودیم. اگر دانشمندان امروزی واقعاً ایده‌ی طراحی هوشمندانه را پذیرفته و شروع به برچسب زدن ناشناخته‌ها تحت عنوان «توضیح شده به عنوان کار خدا» کنند، صد سال دیگر چه کشفیاتی را از دست خواهیم داد؟

یکی از نقاط ضعف خلقت گرایی یا طراحی هوشمندانه که اغلب نادیده گرفته می‌شود این است که، حتی اگر درست باشد، توضیحی در مورد چیزی ارائه نمی‌دهد. فقط می‌گوید «خدا [ها] این کار را کرد.» خوب، پس خدای تو چطور این کار را کرد؟ فرگشت توضیح می‌دهد که چگونه زندگی تغییر می‌کند: جهش‌های ژنتیکی، رانش ژنتیکی، و انتخاب طبیعی. طرفداران طراحی هوشمند اما فقط می‌گویند «خدا» یا «طراح هوشمند». و سپس طوری رفتار می‌کنند که انگار همه چیز را توضیح داده‌اند. گفتن اینکه یک خدا این کار را انجام داده ممکن است تلاشی برای توضیح «چه کسی» باشد، اما «چگونه» را توضیح نمی‌دهد. اگر چارلز داروین فقط بنویسد «طبیعت این کار را کرد» و توضیح اضافه یا شواهدی نیاورد، چه؟ کتاب او در مورد منشأ گونه‌ها بسیار کوتاه و نه چندان روشنگر می‌بود.

t.me/AVAYeBUF

از آنجایی که معتقدان به طراحی هوشمند همیشه به فرگشت به عنوان رقیب داستان خلقت خدایشان حمله می‌کنند، مهم است که به این نکته اشاره کنیم که فرگشت به طور مستقیم به منشاء زندگی نمی‌پردازد. باورمندان تقریباً همیشه بحث را به عنوان تقابل آفرینش گرایی/طراحی هوشمند در مقابل فرگشت تصویر می‌کنند، اما این گمراه کننده است زیرا آفرینش گرایی/طراحی هوشمند در درجه اول ادعایی در مورد آغاز زندگی است در حالی که نظریه‌ی فرگشت فقط ادعا می‌کند توضیح می‌دهد که چگونه زندگی در طول زمان تغییر می‌کند. نظریه‌ی فرگشت به چگونگی آغاز زندگی بر روی زمین پاسخ نمی‌دهد. بسیاری از باورمندان ممکن است از این که بدانند اکثر دانشمندان امروزی آزادانه اعتراف می‌کنند که نمی‌دانند زندگی چگونه بوجود آمده شگفت زده شوند. ایده‌های بسیار جالبی در دست بررسی هستند، اما با توجه به عامل زمان حداقل چهار میلیارد سال پیش، ممکن است هرگز با اطمینان ندانیم که زندگی دقیقا چگونه شروع شد.

مشکل دیگر طراحی هوشمند این است که استدلالش بر خلاف آن عمل می‌کند. طراحی هوشمند اعلام می‌کند که چیزهای پیچیده‌ای مانند زندگی باید کار یک خالق هوشمند بوده باشد. اما اگر این درست باشد، به این معنی است که خالق هوشمند - آشکارا پیچیده - باید توسط یک موجود هوشمند دیگر طراحی و خلق شده باشد. پس خالق خالق ما کیست؟ آیا باورمندان نباید به جای آن بیشتر به پرستش این خالق علاقه داشته باشند؟ به هر حال، خلق یک خدا بسیار تأثیرگذارتر از خلق خرچنگ، درختان خرما و انسان است. البته باورمندان معمولاً با این ادعا که خدایشان نامتناهی است و نیازی به خالق ندارد به آن پاسخ می‌دهند. خوب، اگر این امکان پذیر باشد، پس شاید خود حیات بی‌نهایت و بدون آغاز باشد. شاید حیات همیشه وجود داشته و تازه از جای دیگری به اینجا روی زمین رسیده است.

سه مشکل اصلی در طراحی هوشمند وجود دارد که هر باورمندی باید در نظر بگیرد. اولاً هیچ مدرکی برای تأیید آن وجود ندارد. دوم، طراحی هوشمند چیزی در مورد چگونگی خلق زندگی نمی‌گوید. سوم، طراحی هوشمند ما را تشویق می‌کند که از جستجوی پاسخ دست بکشیم. این نشان می‌دهد که برخی از اسرار زندگی برای داشتن توضیحی طبیعی بسیار پیچیده هستند. این بدترین شکل قابل تصور ضدعلم بودن است. معتقدان به طراحی هوشمند در مورد یک چیز حق دارند. واقعاً طراحی در طبیعت وجود دارد. آنها توهم ندارند و برای تشخیص چیزهای بدیهی احمق نیستند. وقتی به یک مورچه یا یک گل نگاه می‌کنم، مجموعه‌ای شانسی و تصادفی از سلول‌ها را نمی‌بینم که با شانسی کور روی هم ریخته‌اند. من طراحی را همان طور که باورمندان درک می‌کنند،

avayebuf.com

می‌شناسم. با این حال، آنچه من نمی‌بینم، شواهدی از یک طراح باهوش است. چیزی که معتقدان ممکن است از آن آگاه نباشند این است که نظریه‌ی فرگشت ادعا نمی‌کند که زندگی نتیجه‌ی شانس و تصادف کور است. ممکن است این چیزی باشد که مومنان بارها توسط واعظان و فعالان علم ستیزی بگویند، اما این یک بیان نادرست از حقیقت است. یک طراح وجود دارد. اما این طراح هوشمند نیست و قطعاً نیازی به پرستش ندارد. نام آن فرگشت است.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۳۱

Brockman, John, ed., Intelligent Thought: Science versus the Intelligent Design Movement, New York: Vintage Books, 2006.

این مجموعه قدرتمندی از مقالات است که ادعای علم بودن یا حتی معقول بودن طراحی هوشمند را از بین می‌برد.

Brown, Barrett, and Jon P. Alston. Flock of Dodos: Behind Modern Creationism, Intelligent Design and the Easter Bunny. New York: Cambridge House Press, 2007.

من این کتاب را به باورمندان حساس تر توصیه نمی‌کنم، اما بسیاری دیگر آن را هم آموزشی و هم خنده دار می‌دانند.

Dawkins, Richard. The Blind Watchmaker. New York: W. W. Norton & Company, 1996.

Forrest, Barbara, and Paul R. Gross. Creationism's Trojan Horse: The Wedge of Intelligent Design. New York: Oxford University Press, 2004.

خواندن این مطلب برای هر کسی که معتقد است طراحی هوشمند علم است و نه خلقت گرایی دینی، ضروری است.

Humes, Edward. Monkey Girl: Evolution, Education, Religion, and the Battle for America's Soul. New York: HarperCollins, 2007.

داستان خوبی در مورد آنچه که هنگام برخورد علم و دین اتفاق می‌افتد.

Shermer, Michael. Why Darwin Matters: The Case against Intelligent Design. New York: Times Books, 2006.

شرمر یک مورد مختصر خواندنی برای فرگشت ارائه می‌کند.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۳۲

امکان ندارد میلیون‌ها نفر در مورد دین من اشتباه کنند

خداشناسی یک شخص موجبات خنده شخص دیگر است.

–رابرت ای. هاینلین

یک توجیه رایج، هرچند آشکارا نادرست برای اعتقاد به خدا، از این تصور ناشی می‌شود که در اعداد قدرت و حقیقتی وجود دارد. قابل درک است که چگونه مؤمنان در این استدلال نادرست قرار می‌گیرند. یک هندوی معمولی در هند به دور و بر خود نگاه می‌کند و می‌بیند که با نزدیک به یک میلیارد هندوی دیگر – تقریباً یک ششم کل جمعیت جهان – احاطه شده است. او طبیعتاً می‌گوید: «دین من باید صحیح باشد، زیرا این همه افراد ممکن نیست اشتباه کنند.» اما مسلمان به اطراف محله خود، کشور خود، منطقه خود نگاه می‌کند و میلیون‌ها مسلمان را می‌بیند. امروزه بیش از یک میلیارد نفر در سراسر جهان مسلمان هستند. در همین حال، یک مسیحی جهان را بررسی می‌کند و یادآور می‌شود که او به محبوب‌ترین دین با بیش از دو میلیارد پیرو تعلق دارد. او با خود فکر می‌کند که احتمالاً همه‌ی آنها در مورد مسیحیت اشتباه نمی‌کنند. پس حق با کیست؟ آیا کسی وقتی این ادعا را می‌کند برحق است؟ آیا واقعاً می‌توانیم تعداد باورمندان به ادیان را آمارگیری کرده و برنده را اعلام کنیم؟ یا شاید کمی پیچیده تر از این باشد؟

یکی از دلایلی که ادیان برای مدت طولانی رونق داشته اند این است که اکثر مردم وقتی صحبت از فرهنگ‌های دیگر می‌شود یا نزدیک بین بوده یا تقریباً نابینا هستند. متأسفانه، اکثر مردم عمدتاً از آنچه در جاهای دیگر در سراسر جهان می‌گذرد بی اطلاع هستند. حتی تلاش برای استمرار در پیگیری اخبار بین المللی برای ساختن تصویری دقیق از جهان کافی نیست. اخبار بر رویدادهای دراماتیک و افراد جالب تمرکز دارد. این امر در ذات خود تحریف واقعیت است. مردم در غرب ممکن

avayebuf.com

است بدانند که مثلاً یک آفریقا و یک خاورمیانه وجود دارد، اما از آنجایی که آنها در آنجا زندگی نمی‌کنند یا به آنجا سفر نمی‌کنند، این مکان‌ها چیزی بیش از نام‌هایی نیستند که در تلویزیون شنیده می‌شود. برای مردم در غرب این مناطق واقعی‌تر از شخصیت‌های برخی سریال‌های تلویزیونی نیستند. بنابراین وقتی یک کودک معمولی مثلاً در ایالات متحده یا مکزیک بزرگ می‌شود، انزوای مذهبی می‌تواند عمیق باشد. احتمالاً مسیحیت توسط اعضای خانواده بر کودک تحمیل خواهد شد. فرهنگ گسترده‌تر احتمالاً این باور را بیشتر تقویت خواهد کرد. در تمام این دوران، در سال‌های شکل گیری کودک، آموزش یا بحث در مورد سایر باورهای مذهبی یا در مورد بی اعتقادی کم یا اصلاً وجود ندارد. نتیجه نهایی این فرآیند مشترک معمولاً انسان بزرگسالی است که اطلاعات بسیار کمی در مورد سایر ادیان و بسیار کمتر از گزینه‌ی خداناباوری داشته، و کاملاً از نحوه‌ی افزایش تعداد باورمندان و غیر باورمندان در سطح جهانی بی اطلاع است. به عنوان مثال، متوجه شده‌ام که بسیاری از مسیحیان وقتی به آنها می‌گویم که حدود ۷۰ درصد مردم جهان به خدا بودن عیسی اعتقاد ندارند، شگفت زده می‌شوند. آنها البته از وجود ادیان دیگر آگاه هستند، اما اطلاعات کمی در مورد آنها دارند. چرا آنها اینطوری هستند؟ بیشتر مسیحیان با مسیحیان زندگی می‌کنند، با مسیحیان به مدرسه می‌روند، با مسیحیان بازی می‌کنند، با مسیحیان ازدواج می‌کنند و با مسیحیان کار می‌کنند. به آنها به طور مستقیم و غیرمستقیم گفته می‌شود که مسیحیت دین حقیقی است، دین واقعی. به راحتی می‌توان فهمید که چرا بسیاری از آنها در نهایت با دیدگاه‌های بسیار اغراق آمیز درباره‌ی پذیرش و اعتبار جهانی دین خود مواجه می‌شوند. همین اتفاق برای بسیاری از مسلمانان می‌افتد. به عنوان مثال، یک کودک معمولی که در عربستان سعودی متولد می‌شود، از بدو تولد در اسلام غوطه ور است. هیچ کس به او ارزیابی عینی از انواع باورهای مذهبی موجود نمی‌دهد. حتی احتمال کمتری وجود دارد که توضیحی بی‌طرفانه از شک و بی‌خدایی مذهبی ارائه شود. از روز اول به کودک گفته می‌شود که اسلام درست است و به طور پیش فرض همه‌ی نظام‌های اعتقادی دیگر اشتباه هستند. تردید وجود دارد که کسی هرگز این حقیقت ساده را به کودک بگوید که ۸۰ درصد مردم جهان ادعاهای اسلام را باور ندارند.

پیش‌بینی‌کننده‌های اصلی باور دینی یک فرد این است که والدین آنها به چه چیزی اعتقاد داشتند و دوران کودکی خود را در کجا گذرانده‌اند. این تأثیر وراثت و جغرافیا بر اعتقاد، قوی و سازگار است. همچنین این امر چگونگی بقای نسل به نسل ادیان جهان را توضیح می‌دهد. این الگو دقیقاً همان چیزی است که در دنیایی که خدایان واقعی نیستند و تداوم اعتقاد به آنها نتیجه‌ی تلقینات

t.me/AVAYeBUF

دوران کودکی است، انتظار می‌رود به چشم بخورد. جغرافیای دین و این واقعیت که ما می‌توانیم از «کشورهای مسلمان» و «جوامع مسیحی» صحبت کنیم، نشان می‌دهد که انتخاب مقایسه‌ای بسیار کمی و تفکر عمیق حتی کمتری برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه کدام خدا به احتمال زیاد واقعی است و کدام دین به احتمال زیاد درست است، وجود دارد. به ندرت خدایی بر اساس وزن شواهد انتخاب می‌شود، یا اینکه کدام کتاب مقدس بیشترین معنا را دارد، یا کدام دین بهترین سابقه‌ی حقوق بشر را دارد. تقریباً در هر مورد، انتخاب خدا توسط خانواده و فرهنگ تعیین می‌شود.

در توجه صرف به تعداد مؤمنان هیچ تضمینی برای حقیقت وجود ندارد. مهم نیست چند میلیون یا میلیارد نفر به یک خدای خاص اعتقاد دارند. میلیون‌ها و حتی میلیاردها نفر هم می‌توانند در اشتباه باشد. در واقع ما می‌دانیم که حداقل چند میلیارد نفر در اشتباه هستند، زیرا غیرممکن است که مسیحیان، مسلمانان، هندوها و آنیمیست‌ها همه با هم برحق باشند. آنچه در ارزیابی خدایان اهمیت دارد، کیفیت ادعای وجود آنهاست. شواهد خوب و استدلال‌های قوی می‌توانند یک مورد قوی ایجاد کنند، مهم نیست که فقط یک نفر به آن معتقد باشد. برعکس، اگر همه روی زمین به زئوس اعتقاد داشتند، این به تنهایی برای اثبات واقعی بودن او کافی نبود.

فصل ۳۲ کتابشناسی و خواندن توصیه شده

Barker, Dan. Losing Faith in Faith: From Preacher to Atheist. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1992.

این کتاب بینش‌های شگفت انگیزی را در مورد سفر مردی نشان می‌دهد که یک واعظ متعهد و صادق مسیحی بود، اما جرات داشت آزادانه فکر کند و در نهایت به یک آتئیست تبدیل شد.

Warraq, Ibn, ed. Leaving Islam: Apostates Speak Out. Amherst, NY: Prometheus Books, 2003

avayebuf.com

فصل ۳۳

معجزات ثابت می‌کند که خدای من واقعی است

روانشناسان گرایش قضاوت افراد به این که علیرغم شواهد آماری دقیق و توضیح دهنده، تحت سلطه‌ی یک مثال خارق‌العاده قرار بگیرند را به طور گسترده مورد مطالعه قرار داده‌اند.

– کیت ای. استانوویچ

جستجوی معجزه مرا به یک کلیسای کوچک فلوریدا رساند. در تمام عمرم در مورد معجزه شنیده‌ام و امروز می‌خواهم یکی را با چشمان خود ببینم. یک درمانگر ایمانی دوره‌گرد اینجاست تا جادوی خود را انجام دهد، بنابراین شانس خوبی وجود دارد که به آرزوی خود برسم. اما باید صبر کنم. همراه با با پنجاه یا چیزی در این حدود مؤمن، حدود سی دقیقه ایستاده دعا و سرود می‌خوانم. آواز را واقعاً دوست دارم. آهنگ‌ها زیباست بله، یک خداناباور می‌تواند از موسیقی مذهبی لذت ببرد. همچنین حتی اگر فکر نمی‌کنم بابانوئل واقعاً از دودکش پایین بیاید، از شب کریسمس با خانواده‌ام لذت می‌برم.

ناگهان، آواز خواندن متوقف می‌شود و واعظ شروع به یک خطبه استاندارد، اما ترسناک می‌کند. به همه هشدار می‌دهد که قبل از اینکه خیلی دیر شود، با خدا درست رفتار کنند. می‌گوید عیسی می‌تواند هر روز و هر لحظه برگردد. او با لحنی کاملاً مطمئن اعلام می‌کند که اگر از گناهان خود توبه نکرده باشید و قبل از آمدن عیسی او را در قلب خود نپذیرفته باشید، در آن صورت در جهنم خواهید بود. اطرافیانم تحت تاثیر قرار گرفته اند، شاید کمی هم نگران باشند. بسیاری از آنها به نشانه‌ی موافقت سر تکان می‌دهند. من فکر نمی‌کنم همه‌ی این مؤمنان بدانند که بسیاری از مسیحیان در هر نسل در طول دو هزار سال گذشته انتظار داشتند که عیسی در طول زندگی آنها بازگردد.

t.me/AVAYeBUF

با نزدیک شدن به زمان معجزه، کمی عصبی می‌شوم. با وجود اینکه من مثل مؤمنان دعا کردم و آواز خواندم، مطمئن نیستم که با بقیه همانگ باشم. شک دارم اگر می‌دانستند من فقط یک توریست هستم و فقط برای دیدن مناظر از آنجا می‌گذرم، مرا اینجا تحمل می‌کنند یا نه. البته به کسی دروغ نگفتم فقط همه تصور کردند که من به عیسی ایمان دارم. من البته بی ضرر هستم. نیامده‌ام که این افراد را مسخره کنم، به آنها نگاه کنم یا به هیچ وجه در مراسم آنها اختلال ایجاد کنم. فکر نمی‌کنم فقط به این دلیل که آنها به جادو اعتقاد دارند و من ندارم از آنها باهوش تر یا بهتر باشم. تنها دلیلی که من اینجا هستم این است که می‌خواهم چیز جدیدی یاد بگیرم. فقط کنجکاو هستم. به هر حال، فریبکاری من فقط تا حد فرضیات آنها پیش می‌رود. تنها چیزی که برای افشای من لازم است یک سوال مستقیم است. به آنها دروغ نخواهم گفت.

یک دور دیگر از آواز خواندن، ذهن من را از این موضوع دور می‌کند، اما نه برای مدت طولانی. یکی از مؤمنان ردیف اول در طول آهنگ مدام به من نگاه می‌کند. آیا او مشکوک است؟ آیا او در مسیر رفتن به داخل کلیسا نگاهی به ماشین من انداخت و آن کتاب‌های مردم شناسی و فلسفه را روی صندلی ماشین من دید؟ آیا او متوجه شده است که من کلمات اکثر این آهنگ‌ها را نمی‌دانم؟ آیا او در ذهنش دو دوتا چهارتا کرده است؟ قلبم تند می‌زند من از تجربیات گذشته می‌دانم که برخی از ایمانداران از حضور نزد یک خداناباور واقعی آنقدر آشفته می‌شوند که برای جلوگیری از هرگونه تماس دست به هر کاری می‌زنند. حس خوبی نیست مثل این است که فورا تبدیل به یک جذامی می‌شوید و کسی نمی‌خواهد شما را شفا دهد. گاهی فکر می‌کنم مؤمنان این تصور را دارند که شک و تفکر انتقادی مسری است. شاید هم واقعا همین طور باشد. در اعماق وجودم واقعاً به خاطر خودم اهمیتی نمی‌دهم که آنها متوجه شوند من طرفدار مستندهای چارلز داروین و PBS هستم. چیزی که من را نگران می‌کند این است که در زمین آنها هستم و نمی‌خواهم حال و هوا را خراب کنم. همه خیلی خوشحال و سرحال هستند. نمی‌خواهم مهمانی را خراب کنم.

بالاخره زمان معجزه فرا رسیده است. به هدفم رسیدم. واعظ مهمان صحنه مرکزی را به دست می‌گیرد. او کاریزمای بالاتر از حد متوسط و صدای بسیار خوبی دارد اما من بهترش را هم دیده‌ام. اگر شفای ایمانی مثل بیسبال حرفه‌ای بود، این مرد مثل ستاره‌ی امید یک تیم لیگ دسته‌ی دومی برای صعود به لیگ برتر محسوب می‌شد

avayebuf.com

اما امروز، اینجا در این کلیسای کوچک، او ستاره‌ی لیگ برتر است و هواداران روی پاهای خود ایستاده و تشویق می‌کنند.

او پس از توضیح کوتاهی در مورد چگونگی وعده‌ی شفای بیماران از سوی خداوند، بیماران را فرا می‌خواند.

«چه کسی آسیب دیده است؟ چه کسی مریض است؟ چه کسی امروز اینجا به معجزه نیاز دارد؟»

چند دست بالا می‌رود و واعظ آنها را به روی صحنه می‌خواند. همه نگاه‌ها به دنبال مؤمنانی است که به سمت جلوی کلیسا می‌روند. واعظ مهمان یکی را انتخاب می‌کند و روی صندلی می‌نشیند. او به حضار می‌گوید که آن مرد کمردرد دارد. هیچ کلمه‌ای رد و بدل نشد، بنابراین به نظر می‌رسد که قرار است باور کنیم که واعظ ذهن آن مرد را خوانده یا تشخیص را مستقیماً از عیسی دریافت کرده است. سپس پاهای مرد نشسته را می‌گیرد و صاف می‌کند. به نظر می‌رسد واعظ پاها را جفت می‌کند و سپس به ما می‌گوید که مشکلی وجود دارد. او از هر کسی که علاقه‌مند است دعوت می‌کند تا نزدیک تر شود و خودش آن را ببیند. بدون تردید به سرعت وارد می‌شوم تا دید بهتری داشته باشم. واعظ توضیح می‌دهد که یکی از پاهای مرد از پای دیگری کوتاهتر است و دلیل کمردرد او نیز همین است. راست می‌گوید، پاها روی هم قرار نمی‌گیرند. ظاهراً یکی از پاهای مؤمن حداقل دو سانت از پای دیگر کوتاهتر است. یا شاید این به خاطر شیوه‌ای است که واعظ پاها را کنار هم قرار داده است.

شفا دهنده‌ی ایمانی با صدای بلند شروع به دعا می‌کند. او در حالی که پاهای مرد را به شدت تکان می‌دهد، از عیسی درخواست معجزه می‌کند. و سپس این اتفاق می‌افتد. معجزه رخ می‌دهد. واعظ پاهای مرد را دوباره روی هم قرار می‌دهد و – «هاللویا!»– آنها کاملاً در یک راستا قرار دارند. معجزه‌ای به وقوع پیوست، همان لحظه. یا شاید هم این طوری باشد که واعظ پاها را کنار هم قرار داده است. تماشاگران فریاد می‌زنند و گریه می‌کنند. آنها از عیسی تشکر می‌کنند. برخی اوراد مخصوصی را زمزمه می‌کنند. سپس مؤمن «شفا یافته» از صندلی بیرون می‌آید و بدون اصرار واعظ، اعلام می‌کند که کمردردش از بین رفته است. او لبخند می‌زند و در اطراف می‌رقصد تا به همه نشان دهد که چقدر احساس خوبی دارد.

t.me/AVAYeBUF

مطمئناً دراماتیک بود و من دلیلی ندارم که فکر کنم واعظ یا مردی که کمردرد داشت تقلب می‌کردند. با این حال، متقاعد نشده‌ام که معجزه‌ای دیده‌ام. به نظر می‌رسید همه ی افراد حاضر در اتاق بدون هیچ سوالی آن را پذیرفته بودند. اما چرا آنها توضیحات احتمالی دیگر را در نظر نمی‌گیرند؟ آیا واعظ پاهای مرد را با قرار دادن آنها در زاویه یا کشیدن یک پا دستکاری کرده است؟ آیا آن مرد می‌دانست که معجزه‌ای رخ نداده اما از ترس یا ادب تصمیم گرفت همکاری کند؟ آیا درمانگر ایمانی و مؤمن مریض با هم کار می‌کردند تا ما را فریب دهند؟ آیا کمردرد مؤمن با قدرت تلقین بهبود یافت؟ مطمئناً نمی‌دانم چه بود، اما هیچ راهی وجود نداشت که بتوانم این را به عنوان یک معجزه بپذیرم، نه وقتی که توضیحات ساده‌تری در دسترس است.

ممکن است افراد مذهبی حرف من را باور نکنند، اما من دوست داشتم یک معجزه‌ی غیرقابل انکار را در آن روز ببینم. من با شفاهای فوق طبیعی از جانب خدا مخالف نیستم. فکر می‌کنم که اکثر خداناباوران جهان از چنین تجربه‌ای استقبال می‌کنند. مطمئنا ذهنم را روی احتمال معجزه نبسته‌ام. با این حال، در این مرحله، پس از قرن‌ها ادعای اثبات نشده، بعید به نظر می‌رسد که هیچ شکلی از جادو یا معجزه آشکار شود. باید پرسید که چرا به نظر می‌رسد خدایان همیشه معجزات خود را به سمت افرادی هدایت می‌کنند که بدبینی و مهارت‌های تفکر انتقادی ندارند. آیا شکاکان سرسخت و دانشمندان نکته سنج و روشمند حق ندارند مانند دیگران از هیجان و شگفتی یک معجزه گاه و بیگاه لذت ببرند؟ در واقع، می‌توان فکر کرد که آنها افرادی هستند که بیشترین سود را از معجزات می‌برند. چه کسی بیش از یک خداناباور به معجزه نیاز دارد؟ چرا به نظر می‌رسد که خدایان معجزات را برای افرادی که قبلاً ایمان آورده‌اند تلف می‌کنند؟

گرچه من توسط شفادهنده‌ی ایمانی که پای مردی را دراز کرد و آن را معجزه خواند ناامید شدم، اما ادعا نمی‌کنم که این یک تجربه به این معنی است که همه‌ی ادعاهای معجزه باطل هستند. البته این امکان وجود دارد که رویدادهای ماوراء طبیعی واقعی توسط یک خدایی رخ داده باشد. اما اگر معجزات تقریباً به همان اندازه‌ای که مؤمنان در طول قرن‌ها ادعا می‌کردند رایج بود، حداقل باید یکی وجود داشته باشد که جامعه‌ی علمی جهان بتواند به طور غیرقابل انکاری کار یک خدا را تأیید کند. اما هیچی وجود ندارد، حتی یک مورد.

avayebuf.com

گاهی اوقات فکر می‌کنم افرادی که می‌گویند به همه‌ی این معجزات ایمان دارند، واقعاً اعتقاد دارند؟من «بنی هین» ، شفا دهنده ایمانی را دیده‌ام که معجزه هایی را از بهشت برای «درمان» سرطان و ایدز فرا می‌خواند. اما چرا این دستاورد شگفت‌انگیز پزشکی، سرخط اخبار آن شب نشد؟

چرا بنی هین روز بعد در صفحه اول نیویورک تایمز نبود؟ هر شاخه از رهبری دولت ایالات متحده تحت سلطه مسیحیان است. چرا دولت بنی هین را برای خالی کردن تخت‌های بیمارستانی در سراسر آمریکا استخدام نکرده است؟ البته پاسخ این است که اکثر مؤمنان می‌دانند که معجزات واقعی نیستند. اگر یک انسان مقدس یا دعا می‌توانست ایدز و سرطان را درمان کند، دیگر شاهد مرگ و میر انسان‌های زیادی از آن بیماری‌ها نبودیم. تنها افرادی که در معرض خطر آنها قرار می‌گرفتند خداناباوران می‌بودند. به این ترتیب خداناباوری مدت زیادی دوام نمی‌کرد زیرا خداناباوران در نهایت متوجه می‌شدند که ایمانداران هرگز بیمار نمی‌شوند و به سرعت خود را با برنامه‌ی خداباوری وفق می‌دادند.

رویدادهای ماوراء طبیعی که توسط یک خدا ایجاد می‌شود ممکن است واقعی باشند یا نباشند، اما مطمئناً از نظر علمی تأیید نشده‌اند. بنابراین این اشتباه است که مؤمنان به معجزات به عنوان دلیل خوبی بر وجود خدایان خود استناد کنند. همچنین این واقعیت نیز وجود دارد که معجزات منحصر به یک خدا یا یک نظام اعتقادی نیست. تقریباً همه‌ی خدایان معجزات دارند، پس چقدر می‌توانند باورپذیر باشند؟ به عنوان مثال، چگونه یک کاتولیک می‌تواند ادعا کند که مجسمه «گریان» مریم باکره دلیلی بر وجود خدای آنهاست در حالی که ما مجسمه‌های شیرخوار یک خدای هندو را نیز باید در نظر بگیریم؟

قبلاً هم اتفاق افتاده بود، اما زمانی که گزارش‌های جدیدی در مورد مجسمه گانشا در حال نوشیدن شیر در دهلی نو منتشر شد، میلیون‌ها هندو بلافاصله از شادی و هیجان به خاطر این «معجزه» جشن گرفتند. گانشا خدای محبوب سر فیل است و بنا بر گزارش‌ها مجسمه او در یک معبد از ماهی تابه‌ها، کاسه‌ها و حتی دستان مردم شیر می نوشد. یک راهب معبد دهلی نو به تایمز آو ایندیا گفت: «مردم گانشا را در حوالی ساعت ۸ شب در حال نوشیدن شیر مشاهده کردند.»

میناکشی کومار، یک مؤمن هیجان زده، گفت: «واقعا داشت اتفاق می‌افتاد. گانشا از دست من شیر نوشید!» (Times of India 2006).

t.me/AVAYeBUF

توجه به این نکته مهم است که معجزاتی مانند درمان بیماری، مجسمه‌های گریان و خدایان تشنه برای متقاعد کردن بیشتر مردم به واقعی بودن یک خدای خاص کافی نیستند. معجزات اغلب فقط باور را در کسانی تقویت می‌کنند که قبلاً به آن خدای معجزه کننده باور دارند. کسانی که خارج از سیستم اعتقادی معجزه‌ی خاصی هستند، تمایل به توضیحاتی از قبیل تقلب یا تفسیرهای اشتباه از رویدادهای طبیعی دارند. به نظر می‌رسد که اعتقاد به خدای مرتبط با معجزه‌ی گزارش‌شده یک پیش نیاز باشد تا اکثر مردم تحت تأثیر آن قرار گیرند. به همین دلیل است که وقتی برخی از کاتولیک‌ها ادعا کنند که در لوردز فرانسه شفا یافته اند مشاهده نمی‌کنیم که میلیون‌ها مسلمان به مذهب کاتولیک بگروند. به همین دلیل است که وقتی گفته می‌شود مجسمه گانشا در حال نوشیدن شیر است، شاهد هندو شدن کاتولیک‌ها نیستیم. این واقعیت که مردم تقریباً در هر دینی ادعا می‌کنند که معجزه وجود دارد، به نظر می‌رسد نشان می‌دهد که چیزی کمتر خدایی و بیشتر انسانی‌تر در معجزات وجود دارد. برای مثال اینکه گانشا مجسمه‌ی مریم باکره را به گریه بیاندازد مشکوک به نظر می‌رسد و همچنین بعید به نظر می‌رسد که عیسی از طریق مجسمه یک خدای هندو شیر بنوشد. توضیح معقول‌تر این است که معجزات همه‌ی ادیان احتمالاً فریب‌کاری، توهم، یا صرفاً رویدادهای طبیعی هستند که هنوز به طور کامل آن را درک نکرده‌ایم. این بسیار واضح است: ادعای معجزه دلیل خوبی برای اعتقاد به خدا نیست.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۳۳

"Ganesha Drinking Milk Again." Times of India, August 21, 2006. http://timesofindia.indiatimes.com/articleshow/1910537.cms.

Gardner, Martin. New Age: Notes of a Fringe Watcher. Amherst, NY: Prometheus Books, 1991.

نوشته‌ای عالی از یک شکاک بزرگ

Nickell, Joe. Looking for a Miracle: Weeping Icons, Relics, Stigmata, Visions & Healing Cures. Amherst, NY: Prometheus Books, 1998.

Sagan, Carl. The Demon-Haunted World: Science as a Candle in the Dark. New York: Random House, 1995.

اگر فقط یک کتاب در مورد علم، شک و تفکر انتقادی می‌خوانید، باید همین کتاب باشد. توصیه اول من.

Vyse, Stuart A. Believing in Magic. New York: Oxford University Press, 1997.

avayebuf.com

فصل ۳۴

دین زیباست

جذبه‌ی مذهبی همان هیجان ارگانیکی است که هنگام غروب در
جنگل یا در تنگه کوه احساس می‌کنیم.

– ویلیام جیمز

من در یک اتاق کوچک در میدان خرید در جزایر کیمن (Cayman) هستم. اطراف من مهاجران جامائیکایی هستند که در این کلیسای موقت جمع شده‌اند تا خدای خود را پرستش کنند. تابش خیره کننده‌ی لباس‌های روشن و کلاه‌های فانتزی چشمانم را پر می‌کند در حالی که آهنگ «صلیب نیرومند قدیمی» اتاق را پر می‌کند. حدود سی نفر از ما روی صندلی‌های تاشو فلزی می‌نشینیم که با دیوارهای برهنه احاطه شده‌اند و چیز دیگری نیست. اتاق کوچکتر از رختکن بیشتر کلیساها است اما یک چیز دارد. هجوم بی تکلفی از عشق در اطراف من وجود دارد، به اندازه‌ای که یک خداناباور ممکن است به این فکر بیفتد که احتمال دارد این مومنان از چیزی خبر داشته باشند.

این جامائیکایی‌ها جزو سختکوش ترین مردم کیمن (Cayman) هستند. آنها کارهای سخت شاقه را انجام می‌دهند که ساکنین اصلی ترجیح می‌دهند از آنها اجتناب کنند. آنها کارگر ساختمانی هستند. خانه‌ها را تمیز می‌کنند. آشپزی می‌کنند. از نوزادان دیگران مراقبت می‌کنند. احتمالاً همه‌ی آنها حداقل شش روز سخت طولانی در هفته کار می‌کنند. من تصور می‌کنم که این زمان عبادت باید یک فرار گرانبها از بار کارهای شاقه برای آنها باشد.

برخی از آنها لبخند می‌زنند. برخی در حالی که لبخند می‌زنند گریه می‌کنند. دست زخمی و پینه بسته‌ی یک پیرمرد، کتاب مقدس را محکم گرفته است. آن را باز می‌کند و می‌توانم صفحات کهنه‌ی کتاب را ببینم که با جوهر هایلایت کننده‌ی زرد بعضی جاهای آن علامت گذاری شده‌اند.

t.me/AVAYeBUF

برخی جملات با خط قرمز مشخص شده اند. زنی درشت اندام جلوی من ناگهان شروع به لرزیدن می‌کند. لحظاتی که به نظر می‌رسد از اسپاسم‌های غیرارادی رنج یا شاید هم لذت می‌برد، دست‌هایش بالا می‌رود. با ادامه‌ی آواز یکی فریاد می‌زند «بیایید به روح القدس خوش آمد بگوییم!».

مقاومت در برابر سیل فزاینده‌ی احساسات و هیجان دشوار است. از خودم می‌پرسم چرا با آن مبارزه می‌کنم. مومنان غرق در لحظه شده‌اند و قبل از اینکه به خود بیایم من نیز همینطور هستم. به نظر می‌رسد که اشعار احساساتی که با شور و اشتیاقی کمیاب ارائه شده‌اند، در من موج می‌زند. متوجه می‌شوم که ناخودآگاه با موسیقی تاب می‌خوردم. احساس می‌کنم به اینجا تعلق دارم. همانطور که آهنگ به پایان می‌رسد، شادی، اشک‌ها و صدای آنها عمیقتر از آنچه تصور می‌کردم مرا تحت تأثیر قرار داده است. به اطراف اتاق نگاه می‌کنم و می‌دانم که توسط چیزی زیبا احاطه شده‌ام. بله، آنها خدایی را می‌پرستند که احتمالاً واقعی نیست، اما اشکالی ندارد. این چیزی از احترام من برای این افراد یا زیبایی یک لحظه‌ای از این قبیل کم نمی‌کند.

بلافاصله پس از ورود به کلیسای مقبره‌ی مقدس در اورشلیم، به سمت سنگ مسح کشیده می‌شوم. یک مؤمن هیجان زده به من می‌گوید که روی همین تخته سنگی واقعی بود که جسد عیسی پس از پایین آوردن از صلیب، تمیز شد و برای دفن در کفن پیچیده شد. مردم اطراف من به وضوح این داستان را باور می‌کنند. همچنین به نظر می‌رسد که آنها فکر می‌کنند این سنگ دارای نوعی یادگاری جادویی عیسی است. به نظر می‌رسد هیچ کس نگران این نیست که آیا هیچ مدرکی وجود دارد که نشان دهد خدایی تا به حال بر روی این صخره خاص گذاشته شده است یا اینکه اکنون قدرت جادویی دارد.

در چند قدمی من، پیرزنی در سنگ مسح «حمام» می‌کند. (مکانی است که جسد مسیح پس از جداکردن از صلیب و آماده شدن برای دفن در آنجا گذاشته شد. /م) او با چشمان بسته به آرامی سطح سنگ را با دستانش پاک می‌کند و سپس صورت، گردن و بازوهای خود را لمس می‌کند. او به آرامی، ظرافت و هدفمند حرکت می‌کند. گویی او در حال اجرای یک باله‌ی پیچیده است، اما هیچ چیز در مورد حرکات او مصنوعی یا تمرین شده به نظر نمی‌رسد. من اقدامات او را به عنوان تلاشی برای کسب و اعمال جادوی سنگ در بدنش تفسیر می‌کنم. بله، رفتار او عجیب و شاید حتی مضحک به نظر می‌رسد، اما من کاملاً شیفته آن هستم. نمی‌توانم چشم بردارم. در کمال تعجب بیشر،

avayebuf.com

نمی‌توانم وقتی تلاش او برای جذب قدرت سنگ را تماشا می‌کنم از لبخند خودداری کنم. چیزی زیبا در این صحنه وجود دارد.

بعداً در مورد سنگ مسح تحقیق کردم و متوجه شدم که هیچ شانسی وجود ندارد که این سنگ احتمالاً همان سنگی باشد که بدن عیسی زمانی روی آن قرار گرفته بود. سنگی که‌امروزه در آنجا وجود دارد در سال ۱۸۰۰ در کلیسای مقبره‌ی مقدس قرار داده شده است. اگر چنین سنگی وجود داشته باشد یا در زیر صخره‌ای است که امروزه قابل مشاهده است یا اصلاً وجود ندارد. دوست دارم بدانم اگر آن زن می‌دانست که بدن عیسی احتمالاً دو هزار سال پیش آن را لمس نکرده است، چه واکنشی نشان می‌داد. شاید او می‌فهمید یا حداقل مشکوک می‌شد که این یک سنگ جادویی نیست، با این وجود هنوز اهمیتی نمی‌داد. شاید برای برخی، حقیقت و واقعیت در مورد دین مهم نباشد. *این زیبا نیست.*

در مرکز حیاط مسجد اموی در دمشق سوریه ایستاده‌ام. رومیان باستان زمانی ژوپیتر را در معبدی که در همین مکان قرار داشت می‌پرستیدند. اما شهرت ژوپیتر مدت‌ها پیش افول کرد و امروز ایمانداران کمی برای او باقی مانده است. نه اینکه کسی ثابت کرده باشد که او وجود ندارد. ژوپیتر مانند هزاران خدای دیگر خیلی ساده محو شد. این مرا به این تعجب وا می‌دارد که: آیا خدایی می‌تواند وجود داشته باشد حتی اگر کسی به او ایمان نداشته باشد؟ چه می‌شود اگر همه خدایانی که می‌شناسیم تخیلی باشند اما خدای واحد واقعی هیچ مؤمنی نداشته باشد؟ این عجیب نیست؟

امروزه مسجد اموی به عنوان یکی از قدیمی ترین مساجد فعال در جهان است. برخی از ایمانداران در دمشق به من می‌گویند که این قدیمی‌ترین مسجد در جهان است. کاشی‌های رنگارنگ، سنگ‌های سفید و علایق مذهبی با هم هماهنگ می‌شوند تا فضایی چشمگیر ایجاد کنند. در کل ساختمان زیباست. این معماری غالب نیست اما همچنان قدرتمند است. اینجا احساس کوچکی می‌کنم. من مسلمان نیستم اما انرژی و حضور بیش از یک میلیارد نفر را احساس می‌کنم. اکثر مؤمنانی که در سوریه با آنها روبرو می‌شوم رفتاری دوستانه دارند و هر مؤمنی که در مسجد می‌بینم هم رفتاری دوستانه دارد. مهربانی و مهمان نوازی آنها بر زیبایی صحنه می‌افزاید. احساس خوش آمدید می‌کنم. اما نه برای مدت طولانی، زیرا نمی‌توانم زشتی ناگفته‌ای که زیبایی اینجا را لکه دار می‌کند را فراموش کنم.

t.me/AVAYeBUF

برخی از مسلمانان فکر می‌کنند که کشتن خداناباوران در صورت امتناع از اسلام آوردن قابل توجیه است. من قرآن را می‌خوانم و می‌فهمم که چرا برخی از مؤمنان پرشورتر فکر می‌کنند که این خواسته‌ی الله است. در قرآن جملاتی وجود دارد که به نظر می‌رسد نشان می‌دهد که کشتن خداناباوران نه تنها قابل قبول است بلکه یک وظیفه نیز هست. خوشبختانه، اکثر مسلمانان این موضوع را نادیده می‌گیرند یا تفسیرهای ملایم تری از قسمت‌های ترسناک ارائه می‌دهند و به نقل قول‌های صلح آمیز در قرآن اشاره می‌کنند که به نظر می‌رسد با درخواست‌های خشونت علیه ناباوران مقابله کند. با این حال، برخی از مسلمانان معتقدند که «قتل خداناباوران» به معنای کشتن کفار است. *این زیبا نیست.*

هزاران سال است که ادیان الهام‌بخش و نیروی هدایت کننده احساسات بشر بوده‌اند. اعتقاد به خدایان، خالق آوازها، معماری، نقاشی، مجسمه، لبخند و خنده بوده است. احمقانه است انکار کنیم که زیبایی‌های بزرگی در دین وجود دارد. با این حال، به همان اندازه احمقانه است که جشن بگیریم و روی زیبایی تمرکز کنیم و در عین حال زشتی موجود را نادیده بگیریم.

دین از این جهت شبیه به طبیعت است که بسیاری از مردم جهان طبیعی را زیبا می‌دانند. اما این امر واقعیت را نادیده می‌گیرد. در ازای هر آبشار زیبا برای عکاسی یک گردباد مرگبار وجود دارد که باید از آن فرار کرد. به ازای هر گل درخشانی که در نسیم تابستانی می‌رقصد، میلیون‌ها میکروب به شیوه‌های آهسته و دردناک در انتظار کشتن ما هستند. در مورد دین هم همینطور است. هر بار که مردمان نیک «صلیب نیرومند قدیمی» را به زیبایی و از صمیم قلب می‌خوانند، واعظی در جایی وجود دارد که در حال ایراد خطبه‌ای زهرآگین است که مؤمنان را به نفرت از دیگران و پذیرش جهل قرون وسطایی از جهان تشویق می‌کند. جنگ‌ها و اعمال شیطانی که از دین الهام گرفته یا توسط آن تایید شده است، همه خوبی‌های ناشی از دین را جبران می‌کند. برای هر زندگی که با ایمان به خدا بهبود می‌یابد، زندگی هایی وجود دارد که از آن آسیب دیده اند. بدرفتاری الهام گرفته از باورها با میلیون‌ها دختر و زن به تنهایی این را ثابت می‌کند. توصیف مذاهب رایج مانند مسیحیت، اسلام، هندوئیسم و یهودیت به عنوان ادیان کاملاً صلح آمیز و کاملاً خوب یا یک اشتباه یا عدم صداقت آشکار است.

گفتن حقیقت را نباید به مثابه تقبیح کامل دین تلقی کرد. مؤمنان صادق موظفند اعتراف کنند که ادیان‌شان زیبا نیست. به عنوان مثال، چگونه یک مسیحی که سواد علمی دارد، وقتی که سایر

avayebuf.com

مسیحیان بر آموزش به کودکان که جهان ده هزار ساله است و رد فرگشت حیات اصرار دارند؛ می‌تواند نامی غیر از «زشت» بر این بگذارد؟ چگونه یک یهودی متبحر و دنیا گرا نمی‌تواند در برابر رفتارهای جدایی طلبانه برخی از یهودیان دچار خشم شود؟ چگونه یک هندوی صلح دوست می‌تواند تمام هندوئیسم را زیبا بخواند، در حالی که این دین هندو باعث نفرت و حتی کشتن کسانی می‌شود که از دین رقیب پیروی می‌کنند؟ و چگونه مسلمانان خوب می‌توانند اسلام را کاملاً زیبا ببینند وقتی که یک بمب گذار انتحاری لحظه‌ای قبل از اینکه خود و دیگران را بکشد، دعاهای آن را زمزمه می‌کند؟

در بهترین حالت، ممکن است دین را بخشی پیچیده از فرهنگ بشری بدانیم که پتانسیل خوبی و بدی را در بر می‌گیرد. زیبا و زشت است. کسانی که اصرار دارند که انکار کنند دین غالبا ناخوشایند است، ناصادق هستند. وقتی یک کشیش آزتک خنجر سنگی را در سینه‌ی انسان زنده‌ای که نفس می‌کشید فرو کرد و سپس قلب او را که هنوز می‌تپید بیرون زد، دین زیبا نبود. زمانی که مذهب الهام بخش جنگ‌های صلیبی و هولوکاست بود، زیبا نبود. و دین زمانی که انگیزه تروریسم، فعالیت ضد علم و تعصب را در میان افرادی ایجاد کند که بدون دین ممکن است برای ساختن آینده‌ای بهتر برای همه همکاری کنند؛ زیبا نیست.

دین در طول تاریخ برای بسیاری از مردم رنج غیرقابل تصوری ایجاد کرده است. به عنوان مثال، آیا هر یک از ما می‌تواند احساس کند که واقعاً برای زنانی که پس از محکوم شدن به جادوگری توسط مؤمنان زنده زنده سوزانده شده بودند، چقدر وحشتناک بود؟ فقط به این دلیل که قبلاً بارها آن را شنیده اید، از روی این مورد کوچک تاریخی غافل نشوید. سعی کنید تصور کنید که چقدر بد است که یک زن را به یک میله چوبی ببندید، شاخه‌هایی را دور پاهایش انباشته کنید و سپس او را زنده زنده بسوزانید. وحشت و درد شدیدی را که متحمل شدند، تصور کنید. و این نوع چیزها فقط برای چند نفر معدود اتفاق نیفتاد. هزاران نفر در اروپا و سراسر جهان به اتهام جادوگری کشته شده‌اند. امروزه، علیرغم این واقعیت که جادوگری هنوز مثل هر ادعای ماوراء طبیعی دیگر اثبات نشده است، قتل همچنان ادامه دارد. هر چند ماه یکبار گزارش خبری منتشر می‌شود که قتل یک متهم به جادوگری را در جایی از جهان شرح می‌دهد. به عنوان مثال، بی‌بی‌سی در سال ۲۰۰۶ گزارش داد که بیش از صد نفر در روستایی در هند در گردن زدن مردی شرکت کردند که او را متهم به تمرین جادوی سیاه کردند. فقط برای این که دقیق‌تر گفته باشم، اوباش سر چهار فرزند او را نیز بریدند. یکی از افسران پلیس تحقیق توضیح داد: «مردم گفتند که این قتل‌ها

t.me/AVAYeBUF

باعث رضایت خدایان خواهد شد. گزارش بی بی سی اضافه کرد که سوابق پلیس نشان می‌دهد که در پنج سال گذشته تقریباً دویست نفر به دلیل انجام جادوگری در همان منطقه کشته شده‌اند (بی بی سی نیوز ۲۰۰۶).

دین می‌تواند زشت باشد. خیلی زشت.

مؤمنان مدافع دین می‌توانند مطمئن باشند که اشاره به مشکلات آشکار، محکومیت کامل دین نیست. به خاطر داشته باشید که تقریباً همه چیز در فرهنگ بشری ترکیبی است. ورزش، سیاست، هنر، تجارت، و آموزش، همه ترکیبی از خوب و بد، زیبا و زشت هستند. ورزش هم قهرمان دارد و هم متقلب. سیاست هم خدمت‌گذار دارد و هم کلاهبردار. علم شگفت‌انگیز است مگر این که به شرکت‌های غیرمسئول و سیاستمداران نادان فروخته شده، یا برای ایجاد سلاح‌ها و فناوری‌هایی که قادر به انقراض ما هستند، استفاده شود. هیچ کاری که ما انسان‌ها انجام می‌دهیم کامل یا کاملا زیبا نیست.

معتقدان ممکن است چنین ادعا داشته باشند که این یک موضوع سیاه و سفید نیست. لزوماً لازم نیست که یک فرد وفاداری خود را به یک دین یا حتی اعتقاد به یک خدا تقدیم کند تا متوجه شرارت درون دین شود. اگر کسی انتخاب می‌کند که به یک خدا یا خدایانی ایمان داشته باشد، خب باشد. اما چگونه ممکن است کسی این باور را با ادعای زیبا بودن دین خود توجیه کند؟ یک نگاه معمولی به گذشته و حال به وضوح نشان می‌دهد که ادیان از بسیاری جهات به طرز وحشتناکی ناقص هستند. یک خداناباور حق دارد حدس بزند که این نتیجه‌ی اجتناب ناپذیر منشأ انسانی است نه الهی. در هر صورت، دین در کلیت خود با هر چیزی که ما به طور موجه می‌توانیم آن را زیبا بنامیم، فاصله زیادی دارد.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۳٤

Indian "Witchcraft' Family Killed." BBC News, March 19, 2006. http://news bbc.co.uk/2/hi/south asia/4822750.stm.

avayebuf.com

فصل ۳۵

آدم‌های بسیار باهوشی به خدای من ایمان دارند

عقل بین ممکن و غیر ممکن تمایز قائل می‌شود; عقل بین معقول و بی معنا تمایز قائل می‌شود. حتی ممکن هم می‌تواند بی معنا باشد.

– مکس بورن

در اوایل مصاحبه من با جین گودال Jane Goodall آشکار بود که او شخصی اصیل است. این نخستی شناس معروف، تیزبین و متفکر بود. او متفکری عمیق بود و در بسیاری از موضوعات به خوبی آگاه بود. همانطور که انتظار داشتم، او در مورد میمون‌ها و حفاظت از طبیعت بسیار عالی بود، اما در مورد فقر نیز اطلاعاتش دست کمی نداشت. من هر لحظه‌ی این ملاقات را دوست داشتم. این همان مصاحبه‌ای بود که برای آن زندگی می‌کردم و چیزی بیش از بدست آوردن یک داستان خوب بود. قرار بود باهوش‌تر از زمانی که وارد ملاقات شدم شاید هم کمی الهام گرفته از آن خارج شوم.

قبل از اینکه زندگی درخشان حرفه‌ای گودال صرف مشاهده شامپانزه‌های وحشی در آفریقا شود، انسان‌ها به عنوان تنها استفاده‌کننده‌ی ابزار در قلمرو حیوانات در نظر گرفته می‌شدند. گودال وقتی دید شامپانزه‌ها در طبیعت ابزار می‌سازند و از آنها استفاده می‌کنند مجبور به بازنویسی این تعریف شد. امروزه او به طور گسترده به عنوان یکی از دانشمندان بزرگ قرن بیستم و یکی از بزرگترین الگوهای نقش زن شناخته می‌شود. مشارکت او در پیشبرد این دانش، تأثیر زیادی بر نحوه‌ی نگرش ما به خود، حیوانات دیگر و جایگاه ما در طبیعت گذاشته است. همچنین او به خدا اعتقاد دارد.

t.me/AVAYeBUF

مضحک خواهد بود که بگوییم اعتقاد مذهبی گودال به خدا به نحوی هوش او را خنثی کرده یا کاهش می‌دهد. تقریباً با هر تعریفی که فکر کنم، او یک فرد بسیار باهوش است. من با فضانوردان متعددی از برنامه‌های مرکوری، جمینی، آپولو و شاتل فضایی مصاحبه کرده‌ام و متوجه شده‌ام که همه‌ی آن‌ها همانقدر باهوش هستند که از افرادی که با موشک سواری امرار معاش می‌کنند، انتظار می‌رود. اگرچه اعتقاد مذهبی در هر مصاحبه‌ای مطرح نمی‌شد، من حدس می‌زدم که اگر نه همه‌ی آنها، اما اکثر آنها به خدا اعتقاد دارند.

علیرغم وجود مؤمنان باهوشی مانند گودال، برخی آتئیست‌ها به این نتیجه می‌رسند که افرادی که به خدایان اعتقاد دارند لزوماً باید احمق باشند. آنها می‌گویند شوخی نکن، فقط یک احمق باور می‌کند که موجودات نامرئی در آسمان شناور هستند و ما را تماشا می‌کنند و آرزوهای ما را برآورده می‌کنند. چگونه یک انسان باهوش می‌تواند چنین چیزهای مسخره‌ای را باور کند؟

مضحک است یا نه، هر خداناباوری که بگوید همه یا بیشتر مؤمنان احمق هستند، به نظر می‌رسد که خودش احمق است. استثناهای بسیار زیادی وجود دارد ونمی‌توان گفت که افراد احمق به خدا اعتقاد دارند و افراد باهوش به خدا اعتقاد ندارند. مؤمنان این را به خوبی می‌دانند. آنها می‌دانند که بسیاری از مهندسان، وکلا، پزشکان و برندگان جایزه نوبل به خدایان اعتقاد دارند. آنها این را می‌دانند چرا که افراد باهوش هر آخر هفته در کلیساها، مساجد و معابدشان در کنار آنها می‌نشینند. اگرچه ممکن است پذیرفتن ادعاهای وجود خدا بدون شواهد خوب برای اثبات آن چندان هوشمندانه نباشد، اما نمی‌تواند مانع از باور میلیون‌ها انسان بسیار باهوش به خدایان شود.

با این حال، برخی از افراد مذهبی به طریق دیگری زیاده روی کرده و به مؤمنان باهوش و با تحصیلات عالی به عنوان سندی بر این موضوع اشاره می‌کنند که خدا یا خدایان آنها باید واقعی باشند. این دلیل خوبی برای اعتقاد به خدا نیست. مردم پیچیده هستند. ذهن انسان شامل اتاق‌های زیادی است. آدم می‌تواند از یک جهت بسیار باهوش باشد و از یک جهت کمتر. به نظر می‌رسد ذهن‌های انسانی – حتی افراد فوق‌العاده باهوش – این توانایی را دارند که باورهای غیرمنطقی را به روش‌هایی تقسیم کنند که از آن باورها در برابر تحلیل و چالشی که با جدیت برای سایر موضوعات استفاده می‌شود محافظت کند. به همین دلیل است که احتمالاً امروزه بسیاری از دانشجویان در دانشکده‌های حقوقی معتبر وجود دارند که فکر می‌کنند طالع بینی یک پیش بینی معتبر برای آینده است. و بسیاری از دانشجویان در دانشکده‌های پزشکی برتر که به ارواح اعتقاد

avayebuf.com

دارند. اینها متفکران ضعیفی نیستند. آنها متفکرانی ناسازگار هستند. به نظر می‌رسد که افراد بسیار باهوشی که به خدا اعتقاد دارند، نوعی دیوار در داخل سر خود برپا کرده اند که اعتقاد به خدا یا خدایان را در برابر نیروی فکری که آنها در مورد مسائل دیگر اعمال می‌کنند محافظت می‌کند.

یک مؤمن باهوش را تصور کنید که به دنبال خرید یک خانه‌ی جدید است. می‌توان با خیال راحت فرض کرد که آنها تلاش می‌کنند تا به دور و بر هر اتاق نگاه کنند، دیوارها را در جستجوی شکاف بررسی کنند، به کمدها نگاه کنند و سؤالات زیادی بپرسند. آنها قبل از بستن معامله، قدرت تحلیلی و شکاکیت زیادی را صرف می‌کنند. اما می‌توان فکر کرد که خرید یک خانه اهمیتی بسیار کمتر از تصمیم گیری در مورد اعتقاد به خدا یا اعتقاد به کدام خدا دارد، به خصوص با توجه به پیامدهای ابدی احتمالی آن. با این حال، به احتمال زیاد، برای یک خرید معمولی خانه تحلیلی بسیار متفکرانه‌تر از انتخاب خدایی برای پرستش صرف می‌شود. آیا فکر می‌کنید جین گودال همان تفکر سخت‌گیرانه‌ای را برای انتخاب عیسی به جای آپولون به کار برد که در زمینه‌ی کار علمی خود در گومبه انجام داد؟ چه تعداد از مؤمنان به خود زحمت می‌دهند که حتی برای بخش کوچکی از گزینه‌های متعدد مذهبی موجود تحقیق کنند؟ چرا تقاضا برای نوعی راهنمای خرید برای خدایان، مشابه مجله‌های راهنمای خرید لوازم و کالاها وجود ندارد؟ اکثر مؤمنان امروزی، صرف نظر از مذهبشان، حتی نام اینزیتور (خدای کشاورزی رومی) یا هازی (خدای کوه هیتی) را نشنیده اند. پس چگونه می‌توانند مطمئن باشند که نباید آنها را پرستش کنند؟ به هر حال، زمانی بود که بسیاری از افراد بسیار باهوش معتقد بودند که این خدایان واقعی هستند.

چرا مهارت‌های تحلیلی و شک و تردیدی که اکثر مردم هنگام خرید خانه، ماشین یا لپ‌تاپ از آن استفاده می‌کنند، وقتی پای دین به میان می‌آید از بین می‌رود؟ چرا مؤمنان سؤالات سخت نمی‌پرسند و به روشی که تقریباً برای هر چیز دیگری انجام می‌دهند، از پذیرفتن پاسخ‌های توخالی خودداری نمی‌کنند؟ چرا به نظر می‌رسد اصولگرایان نمی‌توانند اشتباهات و تناقضات متعدد کتاب مقدس خود را تشخیص دهند؟ بدیهی است که آنها می‌توانند خطاها و تناقضات را ببینند زیرا در شناسایی آنها در کتابها و ادعاهای ادیان رقیب بسیار خوب عمل می‌کنند.

سرانجام، این واقعیت که بسیاری از افراد باهوش به خدایان اعتقاد دارند، به پاسخ به این سوال که آیا خدایان واقعی هستند یا نه، کمکی نمی‌کند. واضح است که وجود آتئیست‌های باهوش هم دلیل خوبی برای کسی نیست که به خدایان اعتقاد نداشته باشد. وجود نامحتمل خدایان ربطی به

t.me/AVAYeBUF

این موضوع ندارد که چه نوع مردمی به آنها اعتقاد دارند یا ندارند. به عنوان مثال، من برای دانشمندان فقط به دلیل باهوش بودن احترام زیادی قائل نیستم. من به این خاطر به آنها احترام می‌گذارم که آنها نتیجه گیری خود را بر اساس روش علمی استوار می‌کنند و می‌دانم که دانشمندان دیگر کار آنها را بررسی می‌کنند.

خدایان احتمالا واقعی نیستند زیرا هیچ مدرک خوبی وجود ندارد که نشان دهد آنها واقعی هستند. این واقعیت تغییر نمی‌کند حتی اگر هر یک از اعضای منسا مؤمنی باشد که در مراسم یکشنبه کلیسا به لهجه‌های غریب صحبت و با مارهای زنگی تردستی می‌کند. (منسا یک جامعه میزگردی است که در آن قومیت، رنگ، عقیده، منشاء ملی، سن، سیاست، سوابق تحصیلی و اجتماعی کاملاً بی ربط هستند/م) اگر همه‌ی افراد دارای مدرک دکترای روی زمین معتقد بودند که امبونگو ، خدای رودخانه آفریقایی، واقعی است، این امر برای اثبات وجود او کافی نبود. فقط شواهد و استدلال‌های قاطع می‌توانند این کار را انجام دهند. وقتی صحبت از ایمان به خدا می‌شود، هرگز به مردم نگاه نکنید یا منفعلانه از آنها پیروی نکنید. اگر فردی مدرک تحصیلی چشمگیر، عنوان حرفه‌ای فانتزی یا دایره‌ی لغات چشمگیر داشته باشد، خب که چه؟ این چیزها هیچ کمکی به تقویت ادعای واقعی بودن یک خدا نمی‌کند. کیفیت معتقدین یک دین را فراموش کنید و مدرک بخواهید. همیشه مدرک بخواهید.

همین امر در مورد خداناباوران نیز صدق می‌کند. هیچ کس نباید به این نتیجه برسد که خدایان تنها به این دلیل وجود ندارند که دانشمند یا فیلسوفی چنین گفته است. از آنها بپرسید که چرا باور نمی‌کنند. هرگز این اشتباه را مرتکب نشوید که فکر کنید ما می‌توانیم به سادگی از باهوش ترین افراد نظرسنجی کنیم تا مشخص کنیم آیا خدایان وجود دارند یا نه. واقعیت مسابقه محبوبیت نیست. واقعیت همان چیزی است که هست، صرف نظر از اینکه چه کسی آن را می‌داند.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۳۵

Dawkins, Richard. A Devil's Chaplain. Boston: Houghton Mifflin, 2003.

avayebuf.com

فصل ۳۶

پیشگویی‌های باستانی وجود خدای من را ثابت می‌کنند

من اخیراً تمام خرافات شناخته شده‌ی جهان را بررسی کرده‌ام،
و در خرافات خاص خود یک ویژگی نجات بخش پیدا نمی‌کنم.
همه‌ی آنها شبیه به هم هستند و بر اساس افسانه‌ها و اسطوره‌ها
بنا شده اند.

-توماس جفرسون

او همه جا هست، این خدای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان. من پژواک یهوه/خدای پدر/الله را در گوشه و کنار شهر قدیمی اورشلیم کشف می‌کنم. حتی سنگ‌های زرد اطراف من غرق در باور به نظر می‌رسند. به ساختمانی تکیه می‌دهم و رژه مسیحیان را تماشا می‌کنم. رهبر آنها یک گیتار می‌نوازد در حالی که چندین نفر دیگر می‌خوانند. برخی از آنها گریه می‌کنند. آن‌ها مسیری را که مسیح‌شان در روز اعدام دو هزار سال پیش طی کرده بود، دنبال می‌کنند. طبق کتاب مقدس، عیسی وعده داد که خیلی زود نزد پیروانش بازگردد. با این حال، بیست قرن بعد، آنها هنوز منتظرند.

مردی یهودی با گام‌هایی تند عبور می‌کند. نوزادی را در آغوش دارد و هنگام عبور لبخند می‌زند. تفنگ خودکاری که بر پشت او آویزان شده است یادآور ترس و نفرتی است که هرگز در سرزمین مقدس خیلی عجیب نیست. شهر قدیمی به «محله‌های» قومی یا مذهبی تقسیم می‌شود. اینجا با مفهومی به نام «ادغام» بیگانه است. پست‌های بازرسی نظامی و پوسترهای هشدار دهنده‌ی تروریسم، شهری را که می‌توانست کپسول زمان آغوش گشوده‌ی تاریخ بشریت باشد، تلخ می‌کند. اورشلیم ممکن است مکانی مقدس باشد. حتی ممکن است مکان انتخابی خداوند باشد. اما جای خوشحالی نیست.

t.me/AVAYeBUF

با نزدیک شدن به حرم شریف، تنها چیزی که به ذهنم می‌رسد این است که چقدر صلح آمیز و آرام به نظر می‌رسد. البته ظاهر می‌تواند فریبنده باشد. این مکان نقطه‌ی اشتعال تعصبات مذهبی، نفرت و خشونت است. برخی از مؤمنان هستند که بسته به اینکه به کدام نسخه از همان خدا وفادار باشند، با کمال میل می‌کشند یا می‌میرند یا از آن محافظت می‌کنند یا از بین می‌برند. گنبد صخره با سقف طلایی براق خود، درخشان و بر فراز شهر سنگی خودنمایی می‌کند. مسلماً این مقدس‌ترین قطعه املاک روی کره زمین است. اگر خدایی روی زمین آدرس خاصی دارد، باید همین باشد. مسلمانان می‌گویند اینجا بود که محمد سوار بر اسب بالدار به آسمان رفت تا الله را ملاقات کند. بسیاری از مسلمانان متقاعد شده اند که پایان جهان همانطور که می دانیم به زودی فرا می رسد و منجی آنها از زمین دیدن می کند تا در نهایت به همه نشان دهد که اسلام تنها دین واقعی است. البته یهودیان و مسیحیان به قدر کافی بدبین هستند که باور نکنند چنین اتفاقی خواهد افتاد. آنها متقاعد نشده‌اند، احتمالاً آگاهند که مسلمانان در طول هزار و چهارصد سال نتوانسته اند هیچ مدرک قانع کننده‌ای برای حمایت از این پیش بینی خارق العاده ارائه دهند.

بسیاری از یهودیان هیچ زیبایی در گنبد طلایی نمی‌بینند. آنها فقط یک بنای نابجا را می‌بینند که توسط باورمندانی گمراه ساخته شده است. برای برخی، این یک تخلف خام و وحشتناک است که قبل از تحقق پیشگویی‌های مهم باید از بین برود. اینجا جایی است که یهوه می‌خواهد مهم ترین معبدش باشد، نه این قبه الصخره. یهودیانی که به نبوت ایمان دارند منتظر روزی هستند که بتوانند معبد (سلیمان /م) را بازسازی کنند و شاهد آشکار شدن نقشه‌ی خدای خود باشند. آنها می‌گویند که وقتی این اتفاق بیفتد، بالاخره مسیح واقعی خواهد آمد و تأیید می‌شود که آنها واقعاً قوم برگزیده‌ی خدا هستند و به درستی مسیحیت و اسلام را رد کرده‌اند. مسلماً مسلمانان و مسیحیان آنقدر بدبین هستند که باور نکنند چنین اتفاقی خواهد افتاد. آنها متقاعد نشده‌اند، احتمالاً به این دلیل که در هزاران سال یهودیان نتوانسته اند هیچ مدرک قانع کننده‌ای برای حمایت از این پیش بینی خارق العاده ارائه دهند.

در همین حال، در نزدیکی کلیسای مقبره‌ی مقدس، مسیحیان بازدید کننده مشغول دعا، گریه و عکس گرفتن هستند. آنها هم یک پیش گویی دارند. پیشگویی آنها شبیه به پیشگویی‌های یهودی و اسلامی است با این تفاوت که مسیح آنها، عیسی، قبلاً یک بار روی زمین بوده است. می‌گویند دفعه‌ی بعد دومین دیدار او خواهد بود و هر لحظه ممکن است این اتفاق بیفتد. برخی از مسیحیان می‌گویند که نزدیک هستیم، بسیار نزدیک به پایان جهان همانطور که می‌شناسیم. مسلماً مسلمانان

avayebuf.com

و یهودیان آنقدر بدبین هستند که باور نکنند این درست باشد. آنها متقاعد نشده اند، احتمالاً به این دلیل که در طول دو هزار سال مسیحیان نتوانسته اند هیچ مدرک قانع کننده‌ای برای حمایت از این پیش بینی خارق العاده ارائه دهند.

آنچه در مورد همه‌ی این پیش‌بینی‌های منجی راحت است این است که او همیشه «می‌آید» و هرگز لازم نیست که واقعاً به اینجا برسد تا پیش‌گویی‌ها نسل به نسل به عنوان واقعیت مورد پذیرش و دفاع قرار گیرند. برای یک ناباورمند دشوار است که بفهمد چگونه بسیاری از مردم در طول چندین قرن می‌توانند همچنان مطمئن باشند که مسیح را در طول زندگی خود خواهند دید. چند قرن دیگر باید بگذرد تا مؤمنان شروع به شک کنند؟ چند هزار سال دیگر باید بگذرد تا همه‌ی ما بپذیریم که این پیش‌بینی‌ها هرگز محقق نمی‌شوند؟

در اورشلیم پیش بینی‌های جادویی پایان جهان هرگز از ذهن افراد دور نمی‌شود. میلیون‌ها نفر معتقدند که اسرائیل خود تحقق یک پیشگویی است. بسیاری از یهودیان و مسیحیان می‌گویند که خدای آنها قوم اسرائیل را آفرید، درست همانطور که مدتها پیش وعده داده بود. پیشگویی‌های «محقق‌شده» مانند این، انگیزه‌ای قدرتمند برای بسیاری از مؤمنان است. آنها احساس می‌کنند که خدایشان واقعی است زیرا او وعده هایی را داده و به آنها عمل کرده است. برای بسیاری از مؤمنان، پیشگویی دلیلی قاطع است، دلیلی قاطع بر اینکه دین آنها درست است.

پس از چند روز کاوش در شهر قدیمی، به بیرون از دیوارها می‌روم تا بیشتر اورشلیم را ببینم. در موزه‌ی اسرائیل مجموعه‌ای چشمگیر از آثار هنری و آثار باستانی پیدا می‌کنم. با خودم فکر می‌کنم در این سرزمین خلاقیت و اشتیاق کم نیست. در باغی بیرون از موزه، با گروهی از زنان زیبای اسرائیلی ملاقات و گفتگو می‌کنم. لبخندها و خنده‌های آنها باعث می‌شود که در این مکان که از جهان من بسیار دور است، احساس خوشایندی کنم. بعداً در اطراف یاد وشم، مجموعه وسیعی از نمایشگاه‌های موزه، مجسمه‌های فضای باز، بایگانی‌ها و یادبودهایی که به آموزش و یادآوری اختصاص داده شده‌اند، می‌گردم. هولوکاست. بدیهی است که این ملت جوان حس قدرتمندی نسبت به تاریخ خود دارد و وحدت برای مردمش بسیار مهم است. من گمان می‌کنم بخش زیادی از آن وحدت، نتیجه‌ی رنج گذشته و خطرات فعلی است. بیرون از ساختمان موزه هولوکاست ، صدها سرباز اسرائیلی را می‌بینم که از اتوبوس‌ها بیرون می‌آیند. ظاهرا بازدید از یاد وشم جزو وظایفشان است. آنها قبل از ورود به موزه تفنگ‌های خود را روی چمن چیده‌اند، من از جوان بودن آنها متحیر

t.me/AVAYeBUF

می‌شوم. فکر می‌کنم آنها برای حمل اسلحه و پوشیدن یونیفورم نظامی خیلی جوان هستند. خیلی جوان‌تر از آن که متنفر یا منفور باشند. اما اینجا در خاورمیانه، اعتقاد به خدا، به جدایی، ترس، نفرت و خشونت اجتناب ناپذیری که این اشتباهات به همراه دارد، انجامیده است. اسلحه و سربازان جوان برای بقا ضروری هستند. اما چرا؟ چرا زندگی در صلح برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در چند قرن اخیر اینقدر دشوار بوده است؟ آیا به این دلیل است که یهوه/خدای پدر/الله به اندازه کافی صریح نبود که چگونه می‌خواهد پرستش شود؟ یا شاید تقصیر پیامبرانی بود که نتوانستند پیام‌های او را به درستی ابلاغ کنند. صرف نظر از دلیل، آنچه حاصل شده یک درگیری پایان ناپذیر بین مؤمنانی بوده است که هم خدای یکسانی دارند و هم از همان اطمینان تزلزل ناپذیری که اراده او را می‌دانند برخوردارند. مسیحیان و مسلمانان در طول جنگ‌های صلیبی یکدیگر را سلاخی کردند و اکنون به نظر می‌رسد که به طور خطرناکی در آستانه یک مسابقه‌ی مجدد قرار دارند. مسیحیان قرن‌ها یهودیان را در اروپا سلاخی کردند. و البته یهودیان و مسلمانان در خاورمیانه دست به یقه هستند. در تمام عمرم درباره‌ی طرح‌های صلح، آتش بس و نشست‌های صلح برای خاورمیانه شنیده‌ام. من معتقدم که این نوع تلاش‌ها همیشه شکست خورده است و همیشه شکست خواهد خورد زیرا هرگز به مشکل ریشه‌ای دین نمی‌پردازد. راه دور هم جمع کردن افرادی که به دلیل اعتقاد به خدا از هم جدا شده‌اند این است که آنها را وادار کنیم که این اعتقاد را کمی کمتر جدی بگیرند. مردم خاورمیانه به شک نیاز دارند. آنها نیاز به شک و تردید دارند. تا زمانی که طرف‌های متخاصم ۱۰۰ درصد مطمئن باشند که باورشان درست است، بعید است که هرگز کوتاه بیایند.

بعد از ظهر همان روز به یک مرکز خرید رسیدم که در آنجا با خوشحالی به یک کتابفروشی خوب، غذای خوب و یک سالن سینما برخورد کردم. من این مکان را دوست دارم. این تقریباً کافی است تا همه مشکلات و جنجال‌هایی را که بر اسرائیل سنگینی می‌کند فراموش کنم. تقریبا _

نفرت. شهرک سازی‌ها. انتفاضه. دیوارها. تانک‌ها. بمب گذاران انتحاری. کودکانی که سنگ پرتاب می‌کنند. تفکیک. تعصب. نوزادان در حال مرگ. و در تمام این مدت، هر دو طرف برای توجیه اعمال خود به خدای ابراهیم اشاره می‌کنند.

خدا عشق است؟ از دید یک خداناباور، همه‌ی اینها شباهت قابل توجهی به جنون دارد.

avayebuf.com

بار دیگر در خیابان‌های اورشلیم قدیم برمی‌گردم، تعجب می‌کنم که چگونه می‌توانم بر روی «شواهد» یک خدای واقعی راه بروم. من در کشوری هستم که بسیاری از مسیحیان ادعا می‌کنند که دلیلی غیرقابل انکار برای واقعی بودن خدای آنها هستند. آنها می‌گویند که قوم اسرائیل نشان می‌دهد که کتاب مقدس به درستی آینده را به گونه‌ای پیش بینی کرده است که فقط یک خدا قادر به انجام آن است. بنابراین، آنها اعلام می‌کنند که خدای یهودی / مسیحی باید واقعی باشد.

عجیب است که بسیاری از مؤمنان متقاعد شده اند که خدای آنها ملت مدرن اسرائیل را به شکلی جادویی خلق کرده است. به هر حال، توضیح بسیار ساده‌تری وجود دارد که نیازی به ایمان، جادو یا خدا ندارد. فقط باید این واقعیت را در نظر گرفت که بسیاری از یهودیان در سراسر جهان بر پیوند فرهنگی و مذهبی با این منطقه تأکید می‌ورزند. یهودیان نیز سنت دیرینه‌ای دارند که معتقدند این سرزمین توسط خدایشان به آنها وعده داده شده است. بسیاری از آنها فقط این احساس را ندارند که زندگی در آنجا خوب است: آنها معتقد بودند که قرار است در آنجا زندگی کنند. اینجا جایی است که خدایشان خواسته است که اینجا باشند. بدون شک آزار و شکنجه‌ی شدیدی که یهودیان در اروپا متحمل شدند به انگیزه‌ی ایجاد یک ملت جدید کمک کرد. یهودیان آرزو داشتند که یک بار دیگر نه به عنوان بازدیدکننده بلکه به عنوان ساکنین، در بقایای معبد اورشلیم دعا کنند. برخی از یهودیان از رویاپردازی فراتر رفتند. برای تحقق آن تلاش کردند. به عنوان مثال، تئودور هرتزل (۱۸۶۰–۱۹۰٤)، آنقدر سخت و طاقت فرسا برای وطن یهودی تلاش کرد که امروزه به عنوان پدر صهیونیسم مورد احترام قرار می‌گیرد. (صهیونیسم جنبش بین المللی برای ایجاد یک میهن یهودی بود.) هرتزل معتقد بود که یهودی ستیزی آنقدر بد و غیرقابل درمان است که بهترین امید برای یهودیان صرفاً ترک اروپا و سایر مکان‌هایی است که مسیحیان به طور مستمر علیه یهودیان تبعیض می‌کنند و گاهی آنها را می‌کشند. ایده‌ی یک ملت یهودی در فلسطین به خوبی با عقاید بسیاری از مسیحیان همخوانی دارد.

برای سالها یهودیان در سراسر جهان، برخی از آنها ثروتمند و با نفوذ، برای تحقق هدف خود برای ایجاد یک ملت یهودی در خاورمیانه تلاش کردند. ایالات متحده و برخی از کشورهای اروپایی پس از وحشت هولوکاست بیش از هر زمان دیگری با این ایده موافق بودند و در سال ۱۹٤۸ دولت اسرائیل ایجاد شد. ولی چگونه می‌توان این را کار آشکار یک خدا دانست؟ تحقق جادویی یک پیشگویی چگونه است؟ بیایید در نظر داشته باشیم که ایجاد کشورها برای قدرت‌های غربی چیز جدیدی نبود. از این گذشته، کشورهایی مانند انگلستان، آلمان و ایالات متحده مرزهای ملی را به

t.me/AVAYeBUF

دلخواه خود ترسیم کرده بودند و بارها در سراسر جهان مردم را به این سو و آن سو سوق داده بودند. بنابراین، مؤلفه ماوراء طبیعی در ایجاد اسرائیل دقیقاً کجاست؟ چرا مؤمنان تصور می‌کنند در رویدادی که به نظر می‌رسد کاملاً مهندسی شده‌ی بشر بوده است، جادو و خدایان را می‌بینند؟

حال، اگر کنست و دیگر ساختمان‌های دولتی اسرائیل کاملاً نوساخت و رنگ‌آمیزی شده ناگهانی از زمین سبز شوند، این موضوع بسیار هیجان‌انگیز خواهد بود. یا حتی اگر پرچم‌های اسرائیل به طور جادویی از خاک جوانه زده بودند، این دلیل خوبی برای این احتمال است که این تحقق الهی یک پیشگویی باستانی است. اما زمانی که این شاهکار توسط سازمان ملل متحد، دولت‌های ایالات متحده و بریتانیای کبیر و بسیاری از یهودیان بسیار با انگیزه انجام شد، نمی‌توان آن را به طور منطقی یک شاهکار جادویی در نظر گرفت. شاید این کار یک خدا بود، اما شواهد چنین ادعای شگفت انگیزی کجاست؟ رئیس جمهور ایالات متحده، هری ترومن، مسیحی بود و به خوبی از این ادعا آگاه بود که خدا به یهودیان وطن داده است. این احتمالاً بر تصمیم او برای به رسمیت شناختن رسمی کشور جدید تأثیر گذاشته است. در حال حاضر هیچ مدرکی وجود ندارد که خدایی یک طلسم جادویی بر ترومن انداخت تا او را وادار به حمایت از ایجاد اسرائیل کند.

برایم جالب است که بدانم که هرتزل، رویاپرداز صهیونیسم، امروز چه احساسی نسبت به اسرائیل دارد. بدون شک او به قدرت، بهره‌وری و زیبایی ملت و مردم آن افتخار خواهد کرد. اما او در مورد خشونت، تنش فزاینده بین یهودیان سکولار و ارتدوکس و دیوارها چه خواهد گفت؟ آیا او از دیدن اینکه هنوز در قرن بیست و یکم صلح جهانی بین یهودیان، مسیحیان و مسلمانان وجود ندارد، دلش می‌گیرد؟ آیا او در تمام اعتقادات خود در مورد صهیونیسم، مذهب یا خدایش تجدید نظر خواهد کرد؟ یا باور می‌کند که این دقیقاً همان چیزی است که خدایش می‌خواست؟

برای من، تاریخ خونین و درگیری‌های کنونی بین این سه دین، به‌عنوان کار انسان‌های ناقص به نظر می‌رسد تا یک خدای قدرتمند، فوق هوشمند و کامل. چرا یک خدای واقعی که آینده را می‌داند چنین جنونی را به راه می‌اندازد؟ هر انسانی که ذهنی روشن و قلبی نیک داشته باشد می‌تواند ببیند که نفرت از یهودیان به دلیل یهودی بودن آنها غیراخلاقی است. اما چند نفر حاضرند اعتراف کنند که این اشتباه است که برخی از یهودیان به نام وفاداری به یک خدا خود را از بقیه بشریت جدا کنند؟ محله‌هایی در اورشلیم وجود دارد که به من گفته شد در آن‌ها قدم نزنم زیرا یهودیان فوق متعصبی که در آنجا زندگی می‌کنند به سمت من سنگ پرتاب می‌کنند چون آنها «دیگران» را تحمل

avayebuf.com

نمی‌کنند. یک روز صبح در دیوار معبد، مردی به من نزدیک شد که کلاه مخصوص یهودی کوچکی به سر و لبخند بزرگی روی صورت داشت. من به او گفتم که من یک بازدید کننده هستم و او مشتاقانه از من در اورشلیم استقبال کرد و آرزو کرد که دیدار فوق العاده‌ای داشته باشم. یک لحظه احساس کردم که ممکن است دوست جدیدی پیدا کنم. اما بعد از من پرسید که آیا من یهودی هستم؟ وقتی به او گفتم که نیستم، هم لبخندش محو شد و هم خودش. فوق العاده ناگهانی و بی ادبانه بود. او فقط در صورت یهودی بودن من علاقه داشت مرا بشناسد. خیلی سطحی و کوته بینانه بود. چرا خدایان اثبات نشده باید بر کسانی که با آنها صحبت می‌کنیم و با آنها دوست می‌شویم تأثیر بگذارند؟ چه فرقی می‌کند که من از قبیله‌ی این خدا یا طایفه‌ی آن خدا نباشم؟ من هنوز هم همنوعم. پشت کردن به یکدیگر، چه برای ناسیونالیسم، چه نژاد یا خدایان، همیشه در دراز مدت برای بشریت بد است. شاید پاسخ، ساختن ملت‌های جدید و برافراشتن دیوارهای جدید نباشد. شاید پاسخ این باشد که در نهایت با مشکل اعتقاد دینی به عنوان یک سم خطرناک تقسیم کننده در گونه‌ی خودمان مقابله کنیم. آیا واقعاً هیچ دینی آنقدر آشکارا درست است که جدایی مردم را توجیه کند؟ آیا خدایی آنقدر آشکارا واقعی است که کشتن مردم موجه باشد؟ با وجود تمام بدی‌هایمان، با تمام کشتاری که بر سر زمین، منابع و طلا انجام داده‌ایم، کشتن برای خدایان نامرئی که حتی ممکن است وجود نداشته باشند، ممکن است نابخشودنی‌ترین جنایت باشد.

اگر چه من به پیشگویی اسرائیل اشاره کردم، با این وجود تعداد بسیار بیشتری پیشگویی وجود دارد. و این پیشگویی‌ها فقط در یهودیت، اسلام و مسیحیت یافت نمی‌شوند. مذاهب متعددی در طول هزاران سال از خدا یا خدایان خود که پیش‌گویی‌ها را برآورده می‌کنند، حجم بزرگی از ادعاها را گردآوری کرده‌اند. اما همه آنها به قدری مبهم، انعطاف پذیر یا تایید نشده توسط منابع معتبر هستند که معمولاً برای تحت تأثیر قرار گرفتن باید پیشاپیش یک مؤمن باشید. من یهودی یا مسیحی نیستم. بنابراین، خلقت اسرائیل مرا متقاعد نمی‌کند که خدای آنها واقعی است. من خیلی ساده فکر می‌کنم که به احتمال زیاد یهودیان کشور خود را می‌خواستند، بنابراین برای آن لابی کردند، برای آن کار کردند و آن را بدست آوردند. من خدایی را در این روند نمی‌بینم، در حالی که یک یهودی یا مسیحی ممکن است ببیند. آیا باورمندان به پیشگویی نمی‌دانند که اگر فقط یکی از پیش‌گویی‌هایشان بدون ابهام و توسط منابع معتبر بی‌طرف تایید می‌شد، یک شبه تقریباً همه را در جهان متقاعد می‌کرد؟ این واقعیت که هیچ پیشگویی از هیچ دینی تا به حال این کار را انجام نداده است پیام واضحی دارد. اگر فقط یک دین یک پیش‌بینی روشن داشت که به راحتی قابل توضیح

t.me/AVAYeBUF

نبود، مردم برای پیوستن به آن دین هجوم می‌آوردند. اما این اتفاق نیفتاده است زیرا هیچ دینی چنین پیشگویی ندارد.

هیجانی که در مورد پیشگویی‌ها در بسیاری از ادیان مختلف مشاهده می‌کنیم، احتمالاً در محصول این واقعیت است که اکثر مردم انتقادی فکر نمی‌کنند. به همین دلیل است که نوستراداموس هنوز در قرن بیست و یکم طرفدارانی دارد. او هرگز در مورد هیچ چیزی که به حقیقت پیوسته پیش‌بینی قابل توجهی نکرد، اما هنوز هم امروز در کتاب‌ها و تلویزیون ظاهر می‌شود. به همین دلیل است که طالع بینی علیرغم اینکه هیچ مبنایی در واقعیت ندارد، همچنان سودآور است. به همین دلیل است که مردم با وجود احتمال کلاهبرداری، پول خود را به فال‌بین‌ها و پیش‌گوها می‌دهند.

برای آن دسته از باورمندانی که مطمئن هستند برخی از پیشگویی‌های مبهم واقعاً محقق شده‌اند، این حتی به اندازه کافی هم خوب نیست. مردمی که به خدایان اعتقاد دارند هزاران سال است که هزاران پیشگویی کرده اند. آیا این احتمال وجود ندارد که حداقل تعدادی از آنها فقط از روی شانس به حقیقت بپیوندند؟ حتی فال‌بین‌های دست و پا چلفتی امروزی هم هر از چند گاهی چند چیز را درست پیش‌گویی می‌کنند. علاوه بر این، هر کسی می‌تواند آینده را به درستی پیش بینی کند. خودت آن را امتحان کن. پنجاه پیش بینی را روی پنجاه برگ کاغذ جداگانه بنویسید و سپس همه‌ی آنها را در پاکت‌های جداگانه ببندید و تا یک سال آنها را باز نکنید. با فرض اینکه شما بدشانس ترین فرد جهان نیستید، حداقل تعدادی از آنها درست از آب در خواهد آمد. ترفند اینجاست، فقط آنهایی را به دوستانتان نشان دهید که درست انتخاب کرده اید. تعداد کمی از آن پیشگویی‌های باستانی وجود خدای من را ثابت می‌کنند. دوستان‌تان متقاعد خواهد شد که شما یک پیشگو یا یک پیامبر مذهبی هستید. حتی ممکن است بخواهند به شما پول بدهند.

برای اینکه واقعاً در پیش بینی آینده، برتری داشته باشید، همیشه مبهم باشید – بسیار مبهم. مثلاً نگویید: «یک مرد پنج فوت و دو اینچی به نام ویلبر تی مک‌فورتر از گیفورد، فلوریدا، ظرف ده سال آینده به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب خواهد شد». این خیلی خاص، خیلی خطرناک است. هیچ پیامبر باهوشی هرگز خود را در چنین تنگنایی گیر نمی‌اندازد. در عوض، بگویید: «یک فرد مذهبی ثروتمند اروپایی تبار طی پنجاه سال آینده به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب خواهد شد.»

avayebuf.com

دن بارکر، مردی که از واعظ مسیحی به خداناباور تبدیل شد، در طول روزهایی که ایمان داشت عمیقاً در ادعاهای پیشگویی کتاب مقدس غوطه‌ور بود. این ایمان، نتیجه گیری او را در مورد اینکه عیسی یک خدای واقعی است تقویت کرد و او از پیشگویی‌ها برای متقاعد کردن دیگران به صحت مسیحیت استفاده کرد. با این حال، وقتی او به خود اجازه داد تا به طور انتقادی فکر کند، همه چیز به هم ریخت. این مردی بود که کتاب مقدس را از اول تا آخر مطالعه می‌کرد. او آن را آموخت، دوستش داشت، موعظه کرد و کاملاً به آن ایمان داشت. اما تفکر انتقادی در حباب ترک ایجاد کرد. امروز، بارکر می داند که هیچ پیشگویی توسط کتاب مقدس وجود ندارد که آنقدر خاص، دقیق و غیرقابل توضیح باشد که بتواند به عنوان شاهدی بر وجود خدا باشد. بارکر می‌نویسد:

> مسیحیان، اگر می‌خواهند دچار تناقض نباشند، و اگر می‌خواهند ما بی‌ایمانان را متقاعد کنند، باید از بررسی دقیق کتاب‌های مقدس خود استقبال کنند. شاید دلیل اینکه آنها از بررسی دقیق اجتناب می‌کنند این باشد که چنین تحقیقاتی فقط آشکار می‌کند که ادعاهای مربوط به پیش‌بینی‌های محقق شده، یا اغراق‌هایی فاحش یا دروغ‌هایی آشکار است. ابطال پیشگویی‌ها را می‌توان به پنج دسته کلی تقسیم کرد: ابهام. تحقق‌های اجباری، پیش بینی‌های پس از تاریخ، غیرپیشگویی‌ها و تحقق‌های تصادفی.
>
> برخی از پیش‌بینی‌ها به قدری مبهم یا کلی هستند که ممکن است موقعیت‌های مختلفی برای آن‌ها ایجاد شود. «زیرا امتی بر ضد قوم و پادشاهی بر پادشاهی قیام خواهد کرد و قحطی و طاعون و زلزله در جاهای گوناگون خواهد بود.» (متی ۲٤:۷). بیست قرن از زمان متی می‌گذرد که می‌توانست به عنوان تحقق آن وعده شناخته شود. مسیحیان دو هزار سال است که به طور مداوم فکر می‌کنند که جهان در حال پایان است. جهان «همیشه در حال پایان است». نادقیق بودن این «پیش‌گویی » تحقق آن را غیر ممکن می‌کند. (بارکر ۱۹۹۲، ۱۹۰)

در مورد عیسی چطور؟ ظهور او در زمین «پیش‌بینی» شد و بعد آمد، درست است؟ خوب، نه دقیقا. کجا پیش بینی شد و کجا محقق شد؟ همه چیز در کتاب مقدس اتفاق می‌افتد، یک کتاب. هیچ سوابق تاریخی وجود ندارد که وقایع زندگی عیسی را فراتر از کتاب مقدس تأیید کند. هیچ منبع دیگری داستان تولد او از باکره و رستاخیزش را حمایت نمی‌کند. کتاب مقدس تنها منبعی است که ما برای پیش‌بینی‌های زندگی عیسی داریم، بنابراین معقول نیست که همان کتاب را بتوان به عنوان

t.me/AVAYeBUF

دلیلی بر تحقق پیش‌بینی‌هایی که می‌کند استناد کرد. فرض کنید من کتابی را به شما دادم و گفتم بدیهی است که یک داستان واقعی است زیرا چیزی در فصل ۱ پیش‌بینی شده است که بعداً در فصل ۲۵ به حقیقت می‌پیوندد. آیا تنها بر اساس آن، متقاعد می‌شوید که کتاب واقعی است؟ البته شما این کار را نمی‌کنید. احتمال بیشتری وجود دارد تا به این نتیجه برسید که نویسنده آن را به این شکل نوشته است تا بتواند داستان را آنطور که خودش می‌خواست پیش ببرد.

هر کسی که فکر می‌کند قبول ادعاهای پیش‌بینی‌ها و تحقق‌ها در یک کتاب یا داستان معقول است، باید چیزهای زیادی از جمله خدایان یونان باستان را حل و فصل کند تا به سازگاری برسد. آیا تا به حال نام اوراکل در دلفی را شنیده‌اید؟ حداقل طبق داستان‌هایی که بیش از دو هزار سال پیش نوشته شده بود، یک کشیش بارها وقایع آینده را به دقت پیش بینی کرد. بنابراین، طبق معیارهای باورمندان امروزی به پیشگویی‌ها، او باید به طور جادویی در کوه المپوس به آگاهی‌هایی رسیده باشد، که تنها می‌تواند به معنای واقعی بودن خدایان یونان باشد.

با این حال، به دلایلی، پیروان یک دین زمانی که پیروان ادیان دیگر با ادعاهای پیشگویی خود سراغ آنها می‌آیند، به شکاکان سخت تبدیل می‌شوند. به همین دلیل است که مسیحیان با شنیدن خبر پیامبر محمد و پیشگویی‌های اسلامی مبنی بر نزدیک شدن پایان و نشانه‌هایی از آن در اطراف‌مان، به صورت میلیونی به اسلام نمی‌گروند. به همین دلیل است که میلیون‌ها مسلمان با وجود تمام پیش‌گویی‌های «محقق‌شده» موجود در کتاب مقدس و «نشانه‌های روشن» مبنی بر بازگشت عیسی مسیح به سمت مسیحیت نمی‌روند.

من هم مانند بسیاری از خداناباوران دیگر، دیوانه نیستم و درد را دوست ندارم. باور کنید من نمی‌خواهم تا ابد در جهنم کسی عذاب بکشم. اگر فقط یک پیش‌بینی دقیق و با جزئیات وجود داشت که به حقیقت می‌پیوست و قادر بود آن را فقط به عنوان کار یک خدا توضیح دهد، من آن را نادیده نمی‌گیرم یا انکار نمی‌کنم؛ فرقی نمی‌کند که در کتاب مقدس، قرآن، تورات، بهاگاواد گیتا، دیانتیک، دفتر خاطرات دیوید کورش و غیره باشد. اگر خدایان واقعی هستند و می‌خواهند همه‌ی ما را با پیش‌گویی‌هایشان تحت تأثیر قرار دهند، پس چرا پیش‌بینی‌ها را برای همه، از جمله شکاکان خوش‌نیت، آشکار نمی‌کنند؟ برای مثال تصور کنید کتاب مقدسی در دهه ۱۹۹۰ کشف می‌شد و حاوی پیشگویی باستانی زیر بود و تأیید شده بود بیش از سه هزار سال پیش نوشته شده است:

avayebuf.com

در سالی که مردمان آینده آن را ۱۹۶۹ می‌نامند، دو مرد به نام‌های نیل و باز به ماه می‌روند و بر سطح آن راه می‌روند. یک پرنده‌ی فلزی به نام ایگل به عنوان ارابه‌ی آنها خدمت می‌کند و در حالی که لباسی سفید پوشیده‌اند کاری به نام EVA انجام می‌دهند. بر روی سر آنها کلاه‌های محکم و بزرگی خواهد بود. سپرهای طلا از چشمان آنها محافظت می‌کند. اهل زمین از دور آنها را تشویق می‌کنند. پس از بازگشت این دو مرد، به اضافه‌ی یکی به نام مایکل، بسیاری نام آپولو را فریاد خواهند زد. همانطور که خداوند پرچم آنها را در سکون چشم انداز ماه ایستاده دید، لبخند زد.

حال اگر مؤمنی بتواند پیشگویی با این جزئیات را به من نشان دهد، من با دین آنها موافقم. من را هم ثبت نام کنید. اما چنین پیش بینی‌هایی وجود ندارد. مواردی که ما داریم مبهم هستند یا به راحتی به شکل رویدادهایی توضیح داده می‌شوند که می‌توانستند بدون دخالت خدا رخ دهند. بدتر از همه، برخی از باورمندان از ماهیت مبهم پیشگویی‌ها دفاع می‌کنند. می‌گویند خدایشان اینطور می‌خواهد تا از پیروان، درخواست «ایمان» شود. آنها می‌گویند اگر خدا آن را آشکار می‌کرد، آنگاه باورش خیلی آسان می‌شد. اما چرا خدا فقط می‌خواهد مردم ساده لوح او را باور کنند؟ چرا خدا وجود خود را آنقدر مرموز و بعید می‌سازد که کسانی که انتقادی فکر می‌کنند و سؤال می‌کنند را فریب دهد؟ چرا خدا به ما ذهنی قدرتمند می‌دهد و وقتی از آن استفاده می‌کنیم ما را از رفتن به بهشت محروم می‌کند؟

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۳۶

Barker, Dan. Losing Faith in Faith: From Preacher to Atheist. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1992.

Callahan, Tim. Bible Prophecy: Failure or Fulfillment? Altadena, CA: Millennium Press, 1979.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۳۷

هیچ کس وجود خدای من را رد نکرده است

من نمی‌توانم ثابت کنم که هیچ پری در حیاط خانه‌ام زندگی نمی‌کند. آنها شاید آنجا باشند. آنها می‌توانند آنجا باشند. چرا نتوانند؟ مهم نیست که چقدر شدید شک دارم که موجودات انسان نمای بالدار کوچک در باغ من وزوز می‌کنند، نمی‌توانم ثابت کنم که این گونه نیست. وقتی از پنجره به بیرون نگاه می‌کنم یا در حیاط خانه‌ام قدم می‌زنم هرگز آنها را نمی‌بینم، اما شاید به این دلیل است که آنها ابتدا من را می‌بینند و پنهان می‌شوند. آنها می‌توانند به لطف بال‌هایی مثل مرغ مگس خوار که آنها را سریع و چابک می‌کند بسیار گریزپا باشند. شاید آنقدر خوب استتار شده باشند که من اغلب به سمت آنها نگاه می‌کنم اما آنها را تشخیص نمی‌دهم زیرا با بوته‌ها و گل‌ها ترکیب می‌شوند. حتی ممکن است این پری‌ها بتوانند ذهن من را بخوانند و بدانند چه زمانی می‌خواهم به سمت آنها نگاه کنم. این سیستم پیش‌اخطار به آن‌ها اجازه می‌دهد تا درست قبل از اینکه من آنها را ببینم پرواز کنند. حتی اگر یک دوربین فیلمبرداری در حیاط خانه خود نصب کنم تا شب هنگام خواب از آنها عکس بگیرد، ممکن است کارساز نباشد زیرا این پری‌ها می‌توانند میدان نیرویی جادویی داشته باشند که آنها را برای دوربین‌ها و سایر تجهیزات الکترونیکی غیرقابل تشخیص می‌کند. حتی ناامید کننده تر این است که آنها همیشه نامرئی هستند. این بدان معنی است که من هیچ شانسی برای دیدن آنها ندارم.

با وجود ناتوانی من در رد وجود پری‌ها در حیاط خانه‌ام، به آنها اعتقادی ندارم. مهم نیست که نمی‌توانم مدرک یا استدلالی بیاورم که به طور قطعی ثابت کند پری‌ها واقعی نیستند. تنها چیزی که مهم است این است که هیچ مدرک مثبتی برای حمایت از ادعای واقعی بودن آنها وجود ندارد. نبود مدرک به احتمال زیاد به معنای عدم وجود پری است. نبود مدرک قطعاً به این معناست که دلیلی برای اعتقاد به پری ندارم.

avayebuf.com

البته می‌توان الف‌ها، بیگانگان، غول‌ها، ارواح، فرشتگان، شیاطین، جن‌ها، و بله، حتی خدایان را جایگزین «پری» کرد. برای مثال، چگونه می‌توانم مطمئن باشم که اوگیوو ، خدای مرگ، در حیاط خلوت من در کنار پری‌ها زندگی نمی‌کند؟ نمی‌توانم، زیرا نمی‌توانم به راهی فکر کنم که به طور قطعی وجود یک خدای نامرئی را در حیاط خلوت من رد کند. اما آیا این بدان معناست که من موظف هستم باور کنم که اوگیوو واقعا آنجاست؟ آیا فقط برای اطمینان خاطر باید مراسم قربانی کردن انسان را برای دلجویی از او انجام دهم؟ مردم همیشه برای اوگیوو قربانی می‌کردند. مثلاً یک مسلمان، یهودی یا مسیحی چگونه می‌تواند مطمئن باشد که خدای مار هندو، ناگاراجا ، جایی در حیاط خلوت آنها نیست؟ آنها نمی‌توانند مطمئن باشند زیرا خدایی گریزان با توانایی نامرئی شدن است. هیچ کس وجود این خدا را رد نکرده است. پس آیا یهودیان، مسیحیان و مسلمانان باید ناگاراجا را پرستش کنند؟

بسیاری از باورمندان تلاش می‌کنند تا وقتی صحبت از خدایشان می‌شود، بار اثبات را بر دوش ناباوران بگذارند نه بر دوش خودشان. آنها به اشتباه تصور می‌کنند که یک خداناباور مسئول اثبات جعلی بودن خدایان است. آنها نمی‌دانند که با توجه به توصیفات گسترده‌ای که خدایان چه هستند و خدایان چه کاری می‌توانند انجام دهند، این یک چالش غیرممکن است. گفته می‌شود که یک خدای معمولی خارج از محدوده جهان طبیعی ما و فراتر از قوانین فیزیک وجود دارد. چگونه می‌توان چنین موجودی را توسط گونه‌ای که در دنیای طبیعی و تحت قوانین فیزیک زندگی می‌کند کاملاً رد کرد؟

من گمان می‌کنم که دلیل اینکه خداباوران سعی می‌کنند بار اثبات را به دوش خداناباوران بگذارند این است که می‌دانند نمی‌توانند وجود خدای خود را اثبات کنند. آنها امیدوارند که با انداختن آن به دوش خداناباوران از این مسئولیت اساسی فرار کنند. با این حال، شرط انصاف این است که فردی که در مورد چیزی ادعا می‌کند، کسی است که باید مسئول حمایت از آن باشد. من به عنوان یک خداناباور اعتقادی به واقعی بودن خدایان ندارم. این با ادعای اینکه هیچ خدایی وجود ندارد متفاوت است. اگر این موضع من بود، یک مؤمن حق دارد که مرا در آن به چالش بکشد. هیچ خداناباوری نمی‌تواند اثبات کند این خدایان وجود ندارند زیرا بنا به تعریف بسیار گریزان هستند. تصور می‌شود که اکثر خدایان حداقل در برخی مواقع غیرقابل تشخیص با حواس پنجگانه‌ی ما هستند. بسیاری از خدایان نامرئی و قادر به پرواز هستند. برخی افکار من را می‌دانند و اگر بخواهند پنهان بمانند، می‌توانند هر مرحله از تحقیقات من را پیش بینی کنند. چگونه کسی می‌تواند ثابت کند

t.me/AVAYeBUF

که موجوداتی با چنین توانایی‌های ماوراء طبیعی وجود ندارند؟ حتی اگر کسی می‌توانست خدایان را ببیند، نگاه کردن به زیر هر صخره و جستجوی ته هر اقیانوس قابل جستجوی کامل نیست. به یاد داشته باشید، بسیاری از این خدایان قرار است بتوانند آزادانه در سراسر جهان سفر کنند. ممکن است برخی از خداناباوران مخالف باشند، اما به این دلایل من معتقدم که هیچ کس نمی‌تواند به طور قطع بگوید که خدایان وجود ندارند. کیهان خیلی بزرگ است و تعریف خدا آنقدر سست است که نمی‌توان چنین ادعای مطلقی کرد. شاید سوکرا ، عیسی، و ادکه واقعاً جایی هستند. البته، با توجه به ضعف استدلال‌ها برای هر خدایی، همراه با عدم وجود شواهد قانع‌کننده برای هر یک از آنها، به نظر می‌رسد که احتمال اینکه همه‌ی خدایان ساخته‌ی تخیل بشر باشند بسیار بیشتر است. درست است که هیچ کس وجود خدایان را رد نکرده است. با توجه به عدم امکان واضح تأیید کامل، احتمالاً هیچ کس هرگز این کار را نخواهد کرد. وقتی با موجودات نامرئی سر و کار داریم دست ما کاملا باز است، بنابراین یک مؤمن همیشه می‌تواند بهانه‌ای بیاورد که چرا نه پری و نه خدا رد پایی در باغ نگذاشته‌اند. به نظر می‌رسد بهترین چیزی که یک خداناباور می‌تواند با خیال راحت بگوید این است که در حالی که خدایان ممکن است واقعا وجود داشته باشند، دلیلی برای باور به وجود آنها وجود ندارد زیرا هنوز کسی نتوانسته آن را ثابت کند.

فراموش نکنید که مؤمنان وقتی ورق برمی‌گردد، استدلال خود را رد می‌کنند. مؤمنان فکر نمی‌کنند که اگر خداناباور باشند، بار اثبات را بر دوش خودشان بگذارند. باز هم، سوال کلیدی این است که چند نفر از افراد مذهبی فقط به این دلیل که نمی‌توانند اثبات کنند که خدایان رقیب وجود ندارند قبول می‌کنند که به آنها ایمان بیاورند؟

سرانجام، این ایده‌ی وحشتناک که باید به چیزی تا زمان رد آن اعتقاد داشت، در را برای تعداد شگفت انگیزی از چیزهای احمقانه باز می‌کند که باید باور کرد. به عنوان مثال، ادعاهای ماوراء طبیعی که در مورد طالع بینی، ذهن خوانی، خواندن کفت دست، مثلث برمودا، یافتن آب‌های زیرزمینی با چوب جادویی، شناور ماندن در هوا، ارواح، و نوستراداموس مطرح شده است، بارها توسط شکاکان ابطال شده است. اما هیچ شکاکی هرگز به طور قاطع ثابت نکرده است که اینها ادعاهای غیرممکنی هستند که هرگز تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند درست باشند. بنابراین، آیا ما نیز باید همه‌ی آن چیزها را باور کنیم؟

avayebuf.com

Gardner, Martin. New Age: Notes of a Fringe Watcher. Amherst, NY: Prometheus Books, 1991.

نوشته عالی از یک شکاک بزرگ.

Hines, Terence. Pseudoscience and the Paranormal. Amherst, NY: Prometheus Books, 2003.

Kelly, Lynne. The Skeptic's Guide to the Paranormal. New York: Thunder's Mouth Press, 2004.

بررسی آموزنده بسیاری از ادعاهای ماوراء الطبیعه.

Stenger, Victor J. God: The Failed Hypothesis: How Science Shows That God Does Not Exist. Amherst, NY: Prometheus Books, 2007.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۳۸

کسانی به بهشت رفته اند و بازگشته اند

یک سگ لاغر استخوان بازویی را با شدت ترسناکی می‌جود. با قضاوت بر اساس پوسیدگی و بوی موجود، این فرد حداقل چند روزی است که مرده است. قدم زدن در چنین صحنه‌ای در برنامه‌های من نبود. این وحشتناک ترین چیزی است که تا به حال در زندگی ام دیده‌ام یا احتمالاً خواهم دید. علی‌رغم غرایز خوبترم، واکنش روزنامه نگاری‌ام شروع می‌شود و زانو می‌زنم تا برای زاویه‌ی بهتر عکاسی با سگ هم سطح شوم. متأسفانه، نگاه کردن از لنز دوربین از وحشتناکی صحنه چیزی کم نمی‌کند.

من با خودم فکر می‌کنم قطعاً چشم انداز من تغییر کرده است. همین چند ساعت قبل از آن، با شگفتی به تاج محل، یکی از تجربیات خیره‌کننده‌ی هند و انتخاب من برای زیباترین ساختمان جهان نگاه می‌کردم. اکنون فقط یک ساعت بعد، من در ساحل گل آلود رودخانه یامونا ایستاده‌ام و سگ گرسنه‌ای را تماشا می‌کنم که جسد پوسیده‌ی انسانی را می‌خورد. با خودم می‌گویم: «لعنتی، حتماً به همین دلیل است که مردم با راهنماهای شاد به آن تورهای اتوبوسی شیک می‌روند.» شنیدن صدای خرد شدن استخوان آزاردهنده‌تر از دیدن این ضیافت وحشتناک است. ترک خوردن مداوم آن استخوان بازو غیرقابل تحمل است. دور سگ می‌چرخم و مسیرم را به سمت پایین رودخانه ادامه می‌دهم. به طور کلی، می‌توانم بگویم که خودم را در آن صحنه به خوبی اداره کردم. به خوبی می‌دانم که ارزش سفر از تجربه‌ی چیزهای جدید ناشی می‌شود، حتی صحنه‌های ناخوشایندی مانند خورده شدن یک انسان مرده توسط سگ. لحظات بد اغلب بهترین خاطرات را می‌سازند. مناظر و رویدادهای آزاردهنده‌ی زیادی را در سرتاسر جهان دیده و تجربه کرده‌ام که احتمالاً مرا عاقل‌تر، سخت گیرتر و قدردان زندگی‌ام کرده است. با این حال، می‌توانستم بدون این ماجرا هم این کار را انجام دهم. ای کاش راهی وجود داشت که می‌توانستم آن را نبینم، یا حداقل نشنوم. اما امکان نداشت. این مواجهه با مرگ برای همیشه با من خواهد ماند.

avayebuf.com

خورشید در آسمان پایین آمده است و سایه‌های درختان زمان را دیرتر و تاریک‌تر جلوه می‌دهد، اما من به حرکت ادامه می‌دهم. فقط می‌خواهم کمی دورتر بروم. مطمئن نیستم که منتظرم چه چیزی پیدا کنم، اما رودخانه آنقدر جالب است که اکنون نمی‌توان به عقب برگشت. با یک جمجمه‌ی انسانی روبرو می‌شوم که نیمه در گل فرو رفته است. بیشتر گوشت از بین رفته است اما به طرز عجیبی یک چشم در یکی از حفره‌ها وجود دارد. بعد از حادثه‌ی سگ، این خیلی بد نیست.

صد متر دیگر یا بیشتر راه می‌روم و نگاهی اجمالی به آتش بزرگی نگاه می‌کنم که در غروب می‌درخشد. چند نفر در اطراف آن حرکت می‌کنند، آواز می‌خوانند یا شعار می‌دهند. برای نگاه دقیق‌تر، آهسته و ساکت به سمت محل حرکت می‌کنم. از پشت درختی می‌بینم که مراسم سوزاندن هندوهاست. این آخرین صفحه از آخرین فصل زندگی یک نفر است. مؤمنان اضافه می‌کنند که این آغاز چیز جدیدی است. شاخه‌ها به شکل مستطیل و بدن در بالای آن قرار گرفته است. الان شب است و شعله‌های آتش جسد را روشن می‌کند. جسد در تابوت نیست. عبایی یا پارچه‌ای به دور او پیچیده شده است. می‌توانم سر را به وضوح در شعله‌های آتش ببینم. مردمی که دور هم جمع شده‌اند به خواندن و دعا ادامه می‌دهند.

بی حرکت و ساکت می‌مانم. نمی‌خواهم مراسم را به هم بزنم، اما مجذوب دیدن بدنی هستم که به آرامی در مقابل من آتش می‌گیرد. می‌بینم که گوشتش می‌سوزد. این مرد زمانی زنده بود و حالا درست جلوی چشمان من تبدیل به دود و خاکستر می‌شود. مردی به سمت بالای بدن می‌رود و چیزی که به نظر می‌رسد یک قاشق فلزی دراز است را به داخل آتش دراز می‌کند. چیزی روی سر مرده می‌ریزد. آتش در واکنش به مایع به طور چشمگیری شعله‌ور می‌شود. بعداً فهمیدم که این کره یا روغن بوده است. روی سر ریخته می‌شود تا دما را بالا برده و به ترک خوردن جمجمه کمک کند. مؤمنان می‌گویند این به روح اجازه می‌دهد تا از بدن فرار کند. من از نزدیک تماشا کردم اما روحی ندیدم.

هرگز مانند امروز با مرگ مواجه نشده بودم. بدن یک انسان به غذای یک سگ وحشی تبدیل شد. یک جمجمه ناشناس به آرامی در گل و لای فرو می‌رفت و احتمالاً برای همیشه گم می‌شد. و بدن مردی به آرامی در آتش ذوب شد در حالی که کسانی که او را دوست داشتند خداحافظی می‌کردند. تجربه‌ی قدرتمندی بود و در خاطرات من تازه می‌ماند. هرگاه به مرگ فکر می‌کنم، ناگزیر به یاد آن پیاده‌روی اواخر بعد از ظهر در هند می‌افتم. نه اینکه به مرگ فکر کنم. زیاد به آن فکر

t.me/AVAYeBUF

نمی‌کنم. موضوع خوشحال کننده‌ای نیست زیرا مرگ بسیار ناگزیر و بی‌گذشت است. وقتی یک انسان می‌میرد خیلی چیزها از دست می‌رود. تمام دانش انباشته‌ی آنها، تمام خاطرات و تمام رویاهایشان درست مانند دود در نسیم غروب ناپدید می‌شوند. البته مؤمنان مدام به من می‌گویند که من اشتباه می‌کنم که چنین فکر می‌کنم. می‌گویند مرگ واقعاً مرگ نیست. مرگ به هیچ وجه پایان نیست، بلکه صرفا وقفه‌ای قبل از آغاز وجودی دیگر است. ممکن است بهشت، جهنم یا تناسخ باشد، اما آنها به من قول می‌دهند که قطعاً پس از مرگ چیزی می‌آید.

زندگی فراتر از مرگ عالی به نظر می‌رسد. چه کسی نمی‌خواهد به آن اعتقاد داشته باشد؟ خوب، من نمی‌خواهم. من ادعاهای بهشت، جهنم و تناسخ را رد می‌کنم به همان دلیلی که خدایان را که قرار است بر این انتقال‌های پس از مرگ نظارت کنند رد می‌کنم: این ادعاها با فقدان تمام و کمال شواهد معتبر برای حمایت از خودشان مواجه‌اند. تقریباً با اطمینان می‌توان گفت یک امید کاذب است و اگر امیدی باعث شود مردم در این زندگی از خود انتظار کمتری داشته باشند زیرا پس از مرگ انتظار چیز بیشتری دارند، به طرز وحشتناکی ویرانگر است.

به‌عنوان یک روزنامه‌نگار، از برخورد با افراد بسیار جذابی لذت بردم و داستان‌های شگفت‌انگیزی شنیدم. با مردی مصاحبه کردم که در آخرین روزهای سلطنت رایش سوم با آدولف هیتلر در پناهگاه برلین بود. با بازیکن معروف فوتبال پله، دو قهرمان بوکس سنگین وزن، برنده‌ی جایزه صلح نوبل و مردی که در اعماق اقیانوس بوده است مصاحبه کرده‌ام. یک بار با «پدر بمب هیدروژنی» مصاحبه کردم و وقتی یکی از بازماندگان حادثه‌ی جونزتاون فرار خود از جنون مذهبی را توصیف کرد، احساس لرز کردم.(در ماجرای جونز تاون ۹۱۸ نفر از پیروان یک فرقه‌ی مذهبی خودکشی کردند./م). با این حال، یک مصاحبه وجود دارد که از همه مصاحبه‌ها جدا است. این همان مصاحبه‌ای است که با زنی انجام دادم که بعد از مرگ، یک روز را در بهشت گذراند، دوباره زنده شد و سپس به زمین بازگشت.

اگر چه من به داستان او بدبین بودم، اما همه‌ی سؤالات من مودبانه ساخته شده و با دقت بسیار ظریفی ارائه شده بودند، زیرا این احتمال وجود داشت که او صادقانه معتقد باشد که واقعاً در بهشت بوده است. این زن با سفر به اطراف و برگزاری جلسات شفای ایمانی پول به دست می‌آورد، بنابراین ممکن است برای کمک به فروش خدماتش دروغ گفته باشد، اما من ترجیح دادم این امتیاز را برایش قائل شوم که از چنین شکی صرف نظر کنم. این زن سفر عجیب خود را با

avayebuf.com

جزئیات قابل توجهی توصیف کرد. او به من گفت که خیابان‌های بهشت به معنای واقعی کلمه با طلا سنگ فرش شده است. درباره‌ی یک سبد میوه جادویی در اتاقی که او را به آنجا برده بودند به من گفت. هر زمان که میوه می‌گرفتند و می‌خوردند، سبد به‌طور خودکار دوباره پر می‌شد. خود عیسی او را ملاقات کرد. او گفت که عیسی مردی جذاب با موهای لخت و چشمان آبی خیره کننده بود. عیسی به او گفت که باید به زمین برگردد و کار خوبی برای او انجام دهد. زن گفت هنگامی که به میان زندگان بازگشت، متوجه شد که به او قدرت شفای بیماران داده شده است.

وای. پس از شنیدن چنین داستان قدرتمند و مهمی، چگونه کسی می‌تواند خدای او را باور نداشته باشد؟ این خدا باید واقعی باشد. بهشت باید واقعی باشد. این یک روایت «شاهد عینی» از کسی است که عیسی را رو در رو در بهشت ملاقات کرده است. شخص چه مدرک دیگری می‌تواند بخواهد؟ برای شروع، می‌توان و باید، چیزهایی خیلی بیشتر از صرفا یک داستان درخواست کرد. این زن هیچ مدرکی برای اثبات ادعای خود نداشت. او یک کاسه میوه جادویی که خودش پر می‌شود یا یک دسته از موهای عیسی را برای تجزیه و تحلیل DNA سوغات نیاورد. (کسی چه می‌داند؟ شاید روی DNA او نوعی کد کتاب مقدس حک شده باشد یا چیز دیگری.) او حتی نتوانست از یکی از آن خیابان‌های براق یک تکه طلا همراه بیاورد. در مورد توانایی ویژه‌ی او در شفای بیماران، او به خود زحمت نداده بود که خودش را در معرض آزمایش «دوسوکور» که توسط محققان مستقل انجام شده باشد، قرار دهد. (انجام یک آزمون به طوری که نه برگزار کننده و نه افراد دیگری که درگیر هستند، اطلاعاتی را که ممکن است بر نتایج تأثیر بگذارد، نمی دانند./م) این آزمایش ممکن بود بتواند تأیید کند که او قادر است به طور جادویی مردم را شفا دهد. می‌توانست شانس، مشاهدات جانبدارانه و شاید اثر دارونما را رد کند. با این حال، تنها کاری که او توانست انجام دهد، گفتن یک داستان بود. *بدون مدرک، فقط حرف.*

هرگز فراموش نکنید که هر کسی می‌تواند هر چیزی را بگوید در حالی که هیچ مدرکی برای پشتیبانی آن لازم نیست. وقتی صحبت از داستان‌گویی می‌شود، دروغ گفتن، اشتباهات صادقانه درباره‌ی حقایق، یا حتی توهم یا رویاپردازی کل داستان برای مردم آسان است. میلیون‌ها داستان بی شمار درباره‌ی خدایان، بیگانگان، بشقاب پرنده‌ها، ارواح و غیره را در نظر بگیرید، هیچ کدام از آنها دارای شواهد محکمی نیستند. به دلیل کمبود شواهد، اکثر این داستان‌ها توسط اکثر مردم رد می‌شوند. برای مثال، بسیاری از ما گزارش‌های مربوط به مشاهده الویس پس از مرگ او در سال ۱۹۷۷ را نادرست می‌دانیم زیرا هیچ مدرکی وجود نداشت. داستان‌های عجیب و غریب زیادی وجود

t.me/AVAYeBUF

دارد که نمی‌توان با خیال راحت همه‌ی آن‌ها یا حتی بخش کوچکی از آن‌ها را بدون نیاز به شواهد اولیه قبول کرد. در غیر این صورت، ممکن است سر فرد از حجم انبوه مزخرفات منفجر شود.

کارل سیگان فقید در کتاب برجسته‌اش «دنیای جن زده‌شده» یک فلسفه کاری ساده اما ارزشمند را ترویج کرد. سیگان مردم را تشویق کرد که حواس‌شان باشد که ادعاهای خارق‌العاده باید همیشه با شواهد فوق‌العاده پشتیبانی شوند. این پیش شرط می‌تواند کند و کاو در داستان‌های نادرست و حواشی آن را بسیار آسان تر کند. برای مثال، اگر همسایه‌تان بگوید که در حیاط خانه‌اش پروانه‌ای دیده است، ممکن است گیر ندهید و آن را به احتمال زیاد بر اساس گفته‌های او به عنوان ادعایی درست بپذیرید. این ادعای خارق العاده‌ای نیست. ممکن است به راحتی درست باشد. با این حال، اگر او ادعا کند که یک اژدهای فیروزه‌ای چهار سر را با کفش‌های پاشنه بلند دیده است، احتمالاً باید قبل از هیجان‌زده شدن، بخواهید عکس‌ها، ردپاها و نمونه مدفوع را ببینید. هر چه داستان غیرمعمول و بعید باشد، شواهد باید قوی تر باشد. این تنها راه امن برای پرواز در این دنیای حواس پرت کن ماست. این قانون ساده را در ذهن داشته باشید و بسیاری از داستان‌ها، از جمله داستان‌هایی درباره سفر به بهشت و صحبت با خدایان، جهان دیگر و مرگ، چیزی جز داستان‌های اثبات‌نشده نیست. مطمئناً ممکن است برخی از آنها درست باشند، اما کدام یک؟ چطور می‌توانی انتخاب کنی؟

اضافه کردن این نکته مهم است که امتناع از پذیرش یک داستان خارق‌العاده در مورد ارواح یا خدایان از سوی یک شخص، لزوماً قضاوت منفی در مورد داستان یا توهین به داستان‌نویس نیست. هر کسی می‌تواند حقایق را اشتباه بگیرد. افراد باهوش در یادآوری وقایع دائم اشتباه می‌کنند. شهود در دادگاه‌ها به گونه‌ای بدنام غیرقابل اعتماد هستند. اکنون حافظه بیشتر شبیه بازگویی ذهنی یک رویداد شناخته می‌شود تا یک عکس فوری دقیق. همه در برابر تفسیر نادرست ورودی‌های حسی و حتی در برابر تجربه‌ی توهم آسیب پذیر هستند. این بدان معنا نیست که فردی که ادعایی می‌کند، از نظر ذهنی ناتوان یا ناصادق است. اینطور به قضیه نگاه کنید: درخواست مدرک فقط یک روش هوشمندانه‌ی تعامل با زندگی است نه خصومتی شخصی. بی ادبی نیست بلکه کسب اطمینان است. اگر نمی‌خواهید این خطر را به جان بخرید که انبوهی از مزخرفات خانه‌های با ارزش ذهنتان را اشغال کنند، پس به طور مداوم در صورت مواجهه با داستان‌های غیرمعمول، مدرک بخواهید. هر داستانی که شامل چیزی خارج از مرزهای وجود عادی است، مانند جادو یا خدا، باید به آن مانند یک ماشین دست دوم برای فروش نزدیک شوید. لاستیک‌ها را لگد بزنید، کیلومترشمار را

avayebuf.com

بررسی کنید و به زیر کاپوت نگاه کنید. مهمتر از همه، همیشه قانون ساگان را اعمال کنید: ادعاهای خارق العاده به شواهد فوق العاده‌ای نیاز دارند.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۳۸

Eller, David. Natural Atheism. Parsippany, NJ: American Atheist Press, 2004.

Sagan, Carl. The Demon-Haunted World: Science as a Candle in the Dark. New York: Random House, 1995.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۳۹

دین مردم را دور هم جمع می‌کند

کسی که با من نیست بر ضد است.

–عیسی، متی ۱۲:۳۰

پس چون ماه های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید
بکشید

– قرآن، سوره ۹: ۵

دین به شدت قبیله‌ای است. یک مسیحی یا مسلمان معتقد نمی‌گوید
که یک دین به همان خوبی دین دیگری است.

– ای او ویلسون

یکی از غیر محتمل ترین توجیهات برای باور، این ادعاست که خدا مردم را متحد می‌کند. برخی از مؤمنان وحدت درون یک دین را دلیل مستقیم وجود خدای خود می‌دانند. آنها همچنین ادعا می‌کنند که اعتقاد به خدا می‌تواند ارتباط مثبت و پایداری بین افراد با پیشینه‌های مختلف ایجاد کند.

این ایده‌ی وحدت برای اثبات وجود خدایان به قدری آشکارا اشتباه است که من تمایلی به گنجاندن آن در این کتاب نداشتم. بله، دین ممکن است در متحد کردن مردم تا حد محدودی موفق باشد، اما به وضوح کارش در تفرقه بین مردم را بسیار بهتر انجام می‌دهد. آدم فکر می‌کند که این برای هر کسی صرف نظر از اینکه به خدا اعتقاد دارد یا نه به قدر کافی روشن است. نگرانی من این است که خوانندگان فکر کنند من این دلیل برای اعتقاد را به این دلیل در کتاب گنجانده‌ام که این دلیل یک هدف آسان و شلیک ارزان به دین است و هیچ دلیل دیگری ندارم. با این حال، من این ایده

avayebuf.com

را به طور شگفت انگیزی در میان مؤمنان در سراسر جهان رایج یافتم و بنابراین احساس کردم که موظف به گنجاندن آن هستم.

باور کنید یا نه، بسیاری از مردم واقعاً فکر می‌کنند که چون دین آنها در گرد هم آوردن مردم بسیار خوب است خدای آنها واقعی است. بنابراین، بیایید این ادعا را تجزیه و تحلیل کنیم و ببینیم که ایمان به خدایان چقدر در اتحاد نوع بشر مؤثر بوده است. با این حال، روشن کردن این موضوع مهم است که دانستن جواب این که آیا دین وحدت بیشتری را ترویج می‌کند یا نه، لزوماً ارتباط مستقیمی با وجود یا عدم وجود خدایان ندارد. کسی چه می‌داند؟ شاید یک خدای واقعی وجود داشته باشد که می‌خواهد ما دودستگی و درگیری دائمی داشته باشیم. در واقع، بسیاری از مردم به چنین خدایی اعتقاد دارند. از سوی دیگر، انسان موجودی اجتماعی است و طبیعتاً در قبایل، روستاها، شهرها و ملت‌ها به هم می‌پیوندد. با این حال، تا آنجا که می‌توانیم بگوییم، گرایش ما به سطحی از وحدت، طبیعی است نه ماوراء طبیعی. بنابراین نکته‌ی نهایی در مورد این توجیه برای باور این است که واقعاً دلیلی بر چیزی نیست، حتی اگر درست باشد. با این حال، ارزش پرداختن به آن را دارد زیرا بسیاری از مؤمنان «وحدت دینی» را توجیهی برای اعتقاد می‌دانند.

امروزه نزدیک به هفت میلیارد نفر در سراسر جهان زنده هستند. من دوست دارم تعداد ادیانی را که در حال حاضر ذهن حدود شش میلیارد نفر از این افراد را به خود مشغول کرده است ذکر کنم، اما نمی‌توانم. هیچ کس نمی‌تواند زیرا تعداد ادیان فعال آنقدر زیاد و ناپایدار است که نمی‌توان شمارش دقیقی داشت. اما حتی اگر این عدد در دسترس بود ، تصویر کاملی را ارائه نمی‌کرد. در گذشته ادیان بسیار بیشتری نسبت به امروز وجود داشته‌اند. بنابراین، تعداد کل ادیانی که تا کنون وجود داشته اند باید به طرز باورنکردنی زیاد باشد، احتمالاً به راحتی از یک میلیون فراتر می‌رود. این تعداد زیاد مذاهب اولین نشانه‌ای است که باورها بیش از آنکه متحد کنند، تقسیم می‌کنند.

در پرداختن به این ادعا که دین مردم را گرد هم می‌آورد، می‌توان این ادعا را مطرح کرد که در روی زمین چیزی بیش از دین وجود ندارد که انسانها درباره آن اختلاف نظر داشته باشند. ممکن است ناسیونالیسم در میزان تفرقه‌افکنی رقیبی برای دین به نظر برسد، اما به سختی بیش از دویست ملت وجود دارند. به هر حال، با وجود چالش‌های سیاست، ملی‌گرایی و جنگ‌های بین‌المللی، ملت‌ها هنوز راهی برای دور هم جمع شدن در ساختمان سازمان ملل و گفتگو پیدا می‌کنند. گاهی اوقات سازمان ملل حتی موفق می‌شود پیشرفت ملموس و مثبتی را برای جهان به ارمغان بیاورد.

t.me/AVAYeBUF

ادیان جهان هیچ چیز قابل مقایسه‌ای ندارند. برای مثال، اگر چیزی مانند سازمان ملل برای مذاهب وجود داشته باشد، هیچ دین بزرگی امروز نمی‌تواند حتی در مورد نماینده‌اش به توافق برسد. به عنوان مثال، چه کسی مسیحیت را در یک مجمع جهانی معنادار نمایندگی می‌کند؟ یک کاتولیک؟ یک پروتستان؟ باپتیست؟ مورمون؟ راستافارین؟ بالاخره احساسات یکی جریحه دار می‌شود. چه کسی نماینده اسلام خواهد بود: سنی یا شیعه؟ در مورد یهودیت چطور؟ آیا نماینده واحد باید ارتدوکس، اصلاح طلب، محافظه کار یا بازسازی‌گرا باشد؟ آیا شکی وجود دارد که در جریان انتخاب یک نماینده واحد برای هر دین جهانی، جنگ‌های مقدس در سراسر جهان رخ می‌دهد؟ و امکان هم ندارد که برای هر شاخه از هر دین نماینده‌ای وجود داشته باشد، نه زمانی که مسیحیت به تنهایی هزاران فرقه دارد. هیچ اتاق جلسه‌ای نمی‌تواند این همه نفر را برای چنین گردهمایی در خود جای دهد.

حتی علم اقتصاد هم دنیا را به شدت و عمقی به اندازه‌ی دین نمی‌کند. بله، شکاف بین فقیر و غنی بسیار وحشتناک است، اما جمعیت جهان که بر اساس اقتصاد به دو، سه یا چهار طبقه تقسیم شده است، بسیار کمتر از جمعیتی است که توسط ادیان بی‌شماری تقسیم شده است. این احتمال وجود دارد که ما شاهد اتحاد مردم فقیر و ثروتمندان جهان باشیم قبل از اینکه شاهد اتحاد مؤمنان جهان باشیم.

حتی مفهوم وحشتناک ویرانگر نژاد نیز با شرارت دین در طول قرن‌ها قابل قیاس نیست. مهم نیست که فرد چقدر در مورد نژادها به عنوان مقوله‌های بیولوژیکی معنادار اطلاعات نادرست، فریب خورده یا وسواس دارد، تعداد مذاهب موجود برای مقابله با همسایگان در برابر همسایگان بسیار بیشتر از تعداد دسته‌های نژادی سنتی است. بسته به اینکه چگونه آنها را تعریف می‌کنید، مسیحیت به تنهایی هزاران گونه‌ی مختلف دارد که‌امروزه فعال هستند. بیشتر آنها به خوبی کنار می‌آیند، اما نه همه. مسیحیت تاریخ خونینی از درگیری داخلی دارد. اما شاید با توجه به سخنان خود عیسی که در کتاب مقدس نقل شده است، این نباید برای هیچ کس تعجب آور باشد: «آیا گمان می‌برید آمده‌ام تا صلح به زمین آورم؟ نه، بلکه آمده‌ام تا جدایی افکنم. از این پس، میان پنج تن از اهل یک خانه جدایی خواهد افتاد؛ سه علیه دو خواهند بود و دو علیه سه. پدر علیه پسر و پسر علیه پدر، مادر علیه دختر و دختر علیه مادر، مادرشوهر علیه عروس و عروس علیه مادرشوهر.» (لوقا ۱۲:۵۱). این آنگونه که بسیاری از مؤمنان ادعا می‌کنند خیلی شبیه به نیروی متحد کننده‌ی جهان نیست. بله، مسیحیان بر این باورند که مردی به نام عیسی خدا بود، اما این تنها چیزی است که مسیحیان جهان بر آن توافق دارند. برای یک غیر مسیحی، تفاوت بین فرقه‌ها ممکن است بی اهمیت

avayebuf.com

به نظر برسد. حتی برخی از مسیحیان هم احتمالاً فکر می‌کنند که اهمیتی ندارند. اما این دیدگاه ناشی از عدم آگاهی در مورد این است که بسیاری از مسیحیان چقدر مناسک خود و تفسیرهایشان از کتاب مقدس را جدی می‌گیرند. برای مثال، برخی از کاتولیک‌ها به من می‌گویند که پروتستان‌ها روزی به خاطر رها کردن یک کلیسای واقعی و احترام نکردن به اقتدار پاپ، با مشکلات زیادی مواجه خواهند شد. از سوی دیگر، برخی از پروتستان‌ها بسیار مطمئن به نظر می‌رسند که کاتولیک‌ها با اطاعت از پاپ‌ها و «پرستش بت‌ها» مرتکب اشتباهی غم‌انگیز شده‌اند. در همین حال، نسخه‌ی ارتدوکس شرقی مسیحیت فکر می‌کند که هم کاتولیک‌ها و هم پروتستان‌ها باید نگران باشند. بسیاری از رهبران مسیحی در ملاء عام در مورد هماهنگی و مسیر مشترکی که با تمام فرقه‌های مسیحیت دارند صحبت می‌کنند. سخنان گرم آنها جذاب است و دینی را به تصویر می‌کشد که به نظر می‌رسد بیشتر به وحدت علاقه‌مند است تا تفرقه. با این حال، هنگام صحبت صریح با جماعات خود، بسیاری از واعظان و اعضای کلیسا در مورد اینکه چگونه فرقه‌ی خاص مسیحیت آنها حقیقت واقعی است و بقیه بلیط یک طرفه به جهنم هستند، می‌توانند کاملاً باز باشند. من خودم بارها با صدای بلند و واضح در داخل کلیساها چنین نظراتی را شنیده‌ام.

هندوئیسم برای بیگانگان متحد به نظر می‌رسد زیرا یکی از انعطاف پذیرترین، بازترین و سازگارترین ادیان جهان است. هندوها به من گفته اند که همه روی زمین هندو به دنیا می‌آیند. این نگرش ممکن است توضیح دهد که چرا هندوهای مذهبی مانند بسیاری از افراد مذهبی دیگر دلمشغول جلب همه به دین خود نیستند. با این حال، هنوز شکاف زیادی در هندوئیسم وجود دارد. به عنوان مثال، ویرشایواها ، وایشناوی‌ها ، نوهندوها، شیوی‌ها، و هندوهای اصلاح طلب وجود دارند. و همیشه هم با هم کنار نمی‌آیند.

در نتیجه‌ی جنگ در عراق، غربی‌ها بیش از هر زمان دیگری اکنون آگاه شده‌اند که اسلام یک خانواده‌ی بزرگ و خوشبخت نیست. برای مثال، فرقه‌های شیعه و سنی عمیقاً اختلاف دارند و هزینه‌های این انشعاب زیاد بوده است. گاهی در بعضی جاها با هم زندگی می‌کنند، با هم ازدواج می‌کنند. و تفاوت‌های مذهبی‌شان را نادیده می‌گیرند. اما نه همیشه. هزاران نفر در طول قرن‌ها مستقیماً به دلیل تعصب و نفرت بین مسلمانان سنی و شیعه از دست رفته‌اند. بسیار شبیه شکاف مسیحیت بین کاتولیک، کلیسای ارتدکس شرقی و پروتستان، به نظر می‌رسد که شکاف شیعه و سنی بیش از آن که طرحی الهی توسط یک خدا باشد، مربوط به سیاست انسانی و جنگ قدرت باشد.

t.me/AVAYeBUF

اگرچه تفاوت‌هایی بین این دو گروه وجود دارد، از جمله اینکه چگونه اکثر اهل سنت پاهای خود را قبل از نماز می‌شویند و بسیاری از شیعیان احساس می‌کنند که مسح کردن آنها کافی است، اما همچنان در پیوند الله، قرآن و محمد پیامبر شریک هستند. اتفاقاً شیعه و سنی تنها نسخه‌های اسلام نیستند. وهابی‌ها، صوفیان، خوارج، اسماعیلیان، امت اسلام، احمدیه و بسیاری دیگر وجود دارند. یک فرد خارجی ممکن است فکر کند که باورهای مشترک آنها برای گرد هم آوردن‌شان کافی است. با این حال، واضح است که کافی نیست. اسلام، مانند همه‌ی ادیان، آنقدر منعطف و تفسیر آن به طرق مختلف به قدری آسان است، که می‌تواند همسایه را به راحتی به دشمن تبدیل کند. این در طول تاریخ بارها نشان داده شده است.

وقتی کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها یکدیگر را آزار می‌دهند و می‌کشند، و وقتی سنی‌ها و شیعه‌ها هم همین کار را می‌کنند، ممکن است وقتی به یکدیگر ضربه می‌زنند خدایی در ذهنشان باشد یا نباشند. با این حال، آنچه غیرقابل انکار است، این است که ایمان به خدا گام مهمی است که زمینه را برای خونریزی فراهم می‌کند. آیا اعتقاد مذهبی تنها دلیلی است که ما قرون متوالی به کشتن یکدیگر ادامه می‌دهیم؟ البته که نه. کشتار برای ملیت نیز محبوب بوده و همچنان ادامه دارد. اما برای این کار حداقل رزمندگان تقریباً همیشه به یک قطعه زمین نیاز دارند که برای انگیزه دادن به آنها واقعاً وجود داشته باشد. کشتن برای نژاد نیز نسبتاً راحت است زیرا افراد می‌توانند بر اساس اهمیت اغراق آمیز ویژگی‌های فیزیکی سطحی اما قابل مشاهده با هم متحد شوند و با نفرت و کشتار پیش بروند. اما دین آسان ترین راه را برای خشونت فراهم می‌کند. این به این دلیل است که در مورد اعتقاد به خدا هیچ چیز لازم نیست واقعی باشد. هیچ محدودیتی برای پوچ بودن انگیزه های مذهبی و توجیهات جنگ و قتل وجود ندارد. کسی که سرمایه‌اش چیزی بیش از مقداری اعتماد به نفس و کاریزما نیست، فقط لازم است بگوید که خدا می خواهد فلان مردم در فلان‌جا کشته شوند و تعدادی از مؤمنان احتمالاً با او همراهی می‌کنند، البته تا زمانی که ایمان کافی داشته باشند.

کسانی که فکر می‌کنند باور بیشتر متحد می‌کند تا تقسیم، فقط لازم است که محاسبات ساده‌ی ریاضی کنند. به عنوان مثال، مذهب مورمون کمتر از دویست سال قدمت دارد و با این حال به فرقه‌های مختلفی تقسیم شده است، عمدتاً بر سر اختلاف نظر در مورد چند همسری. برای آدم جالب است ببیند که چقدر طول خواهد کشید تا دین جوان ساینتولوژی دچار شکاف بزرگ خود شود.

avayebuf.com

شاید بتوان فکر کرد که بودیسم مانند سایر ادیان از فروپاشی خودداری خواهد کرد، زیرا فرض بر این بود که بنیانگذار آن مردی بود که فقط علاقه‌مند به پیشنهاد راه‌هایی بود تا مردم بهتر بتوانند با رنج و آرزو کنار بیایند. اما بودیسم هم تقسیم‌بندی دارد. بودیسم نه تنها به نسخه‌های زیادی تقسیم شده است، بلکه خدایان بسیاری را نیز در این مسیر جمع آوری کرده است. این با وجود منشأ آن به عنوان یک دین/فلسفه الحادی بدون خداست. سه نسخه‌ی اولیه بودیسم عبارتند از *تراوده*، *مهایانه* و *وجره‌یانه* و فرقه‌های بسیار بیشتری نیز از آنها منشعب شده‌اند.

یهودیت دین نسبتا کوچکی است که تنها حدود چهارده میلیون عضو دارد. با این حال، در نسخه‌های بسیاری عرضه می‌شود. تعدادی از آنها عبارتند از: ارتدوکس، اصلاح‌گرا، محافظه‌کار، حسیدی، سنتی، کابالا و بازسازی‌گرا. از دیدگاه یک بیگانه، به نظر می‌رسد که تنها چیزی که یک دین برای ایجاد نسخه‌های جدید از خود به آن نیاز دارد، زمان است. نزاع بر سر خدایان نامرئی منجر به مرگ میلیون‌ها نفر در طول تاریخ شده است و مردم همچنان در رنج هستند و می‌میرند. برخی از مؤمنان به من می‌گویند که این آشفتگی به این دلیل است که شورش علیه خدا یا خدایان در طبیعت ما است، یا این یک محصول جانبی اجتناب ناپذیر اراده‌ی آزاد است. من مخالفم. من گمان می‌کنم که دلیل محتمل‌تر برای این همه بحث و دعوا در ادیان این است که هیچ مدرکی برای مهمترین ادعاهای آنها وجود ندارد. فقدان شواهد معتبر به این معنی است که هیچ کس واقعاً مجبور نیست در یک بحث برنده شده یا ببازد. وقتی هیچ یک از طرفین پایه‌ی منطقی برای اتکا ندارند، حل و فصل اختلافات بین دو طرف برای رضایت همگان بسیار دشوارتر است. به عنوان مثال، چگونه کسی می‌تواند به طور عینی تصمیم بگیرد که یک لوتری در مسائل اعتقادی از یک راستافاری برحق‌تر است؟ غیر ممکن است. خدا چه کسی را دوست دارد، سنی یا شیعه؟ چه کسی می‌داند؟ هرگز نمی‌توان بر اساس دلیل و مدرک به چنین پرسشی دست یافت، زیرا وجود الله هرگز بر اساس دلایل و شواهد ثابت نشده است. تمام مناقشات مذهبی تاریخی که منجر به کشتار مردم می‌شود، در وهله‌ی اول فقط در ذهن مؤمنان وجود دارد، بنابراین راه حل‌های منطقی و رضایت بخش عملاً غیرممکن است.

یک دین می‌تواند برخی از مردم را گرد هم آورد، اما با بهای غم انگیزی. هر دینی پایگاه خود را با دور کردن مردم از بقیه‌ی نوع بشر می‌سازد. تلاش برای ایجاد زیرمجموعه‌های ایزوله شده (جدا افتاده) از نوع بشر در دراز مدت نه مولد است و نه بی خطر. گرد هم آمدن به عنوان یک گونه و به رسمیت شناختن آینده‌ی مشترک احتمالاً مهمترین قدمی است که ما در این قرن یا قادر به

t.me/AVAYeBUF

انجام آن خواهیم بود یا در آن شکست می‌خوریم. ما با چالش‌های بسیار جدی روبرو هستیم. مشکلات زیست محیطی در حال تشدید است. کمبود شدید آب برای خاورمیانه پیش بینی شده است. توانایی ملت‌ها و گروه‌های کوچک مردم برای ساخت یا دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی در حال افزایش است. بحران فقر شدید در کشورهای در حال توسعه هنوز حل نشده است. ما به وحدت واقعی نیاز داریم، نه وحدت کوته بینانه، محدود و فرساینده‌ای که ادیان ایجاد می‌کنند. ما به وحدتی نیاز داریم که مبتنی بر ماهیت واقعی‌مان باشد: مردمی که در یک سیاره مشترک هستند. در پرتو این حقیقت، ادیان چیزی بیش از دیوارهای دروغینی نیستند که در برابر پیشرفت، رفاه و صلح ایستاده اند.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۳۹

Hitchens, Christopher. God Is Not Great: How Religion Poisons Everything. New York: Twelve Books, 2007.

هیچنز هیچ پروایی ندارد که خوانندگانش بفهمند که او در مورد اعتقاد به خدا چه فکر می‌کند.

avayebuf.com

فصل ۴۰

خدای من الهام بخش مردم است

مؤمنان اغلب به توانایی دین در الهام بخشیدن چیزهای شگفت انگیز، به عنوان مدرکی دال بر وجود خدا یا خدایانشان اشاره می‌کنند. آنها به هنر، موسیقی و ادبیات عالی اشاره می‌کنند که ممکن است ارتباط مستقیمی با اعتقاد به خدا داشته باشد. البته یک خداناباور ممکن است به این نکته اشاره کند که اژدها و ارواح نیز الهام‌بخش هنر، موسیقی و ادبیات هستند، اما این ثابت نمی‌کند که این چیزها واقعی‌اند. با این حال، برخی از آفرینش‌های هنری و ادبی وجود دارند که می‌شود گفت بیش از آن خاص به نظر می‌رسند که تنها از دست انسان‌های فانی صادر شده باشند. به عنوان مثال، وقتی پیتا (مجسمه‌ی مریم مادر عیسی/م) را در واتیکان دیدم، از میزان جزئیات شگفت زده شدم. این بیش از یک مجسمه از بدن عیسی در دامان مریم است. یک درخشش گرم غیرقابل انکار وجود دارد که از آن سنگ مرمر سرد بیرون می‌آید. در شگفتم که چگونه یک هنرمند در اوایل بیست سالگی توانست آن تصویر تکان دهنده را در جایی درون صخره بی جان کشف کند. برخی از مؤمنان چنین اثر هنری را می‌بینند و به این نتیجه می‌رسند که فقط می‌تواند از خدای آنها الهام گرفته باشد. آنها می‌گویند که فقط یک خدای واقعی می‌توانست دستان مجسمه ساز را هدایت کند. اما اگر پیتای میکل آنژ دلیلی بر وجود عیسی است، پس آن خدایان باشکوه رومی نیز که در اطراف رم در سنگ یخ زده ایستاده اند، چه می‌شود؟ برخی از مجسمه‌های آنها نیز فوق العاده هستند. آیا آنها وجود ژوپیتر و نپتون را اثبات می‌کنند؟ مسجد محمدعلی قاهره از درون و بیرون زیباست. آیا تقارن دلنشین و قدرت بصری تحمیلی آن صحت قرآن را ثابت می‌کند؟ در پاپوآ گینه نو ماسک‌های ارواح جذابی دیدم که از چوب، صدف و پر ساخته شده بودند. برخی از آنها آثار هنری جذاب و فراموش نشدنی الهام گرفته از باور بودند. اما تصور نمی‌کنم که آنها اثبات کننده‌ی روح باشند.

t.me/AVAYeBUF

مؤمنان همچنین به طور مکرر به دستاوردهای افراد مذهبی اشاره می‌کنند که به شیوه‌های مثبت تاریخ را تحت تأثیر قرار دادند. این توجیه برای باور همیشه برای من جالب بوده است زیرا مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ جونیور در صدر فهرست قهرمانان شخصی من قرار دارند. هر دو مرد به خدا یا خدایانی اعتقاد داشتند. و آنها تقریباً مطمئناً هنگام مواجهه با دشمنان قدرتمند از اعتقادات خود برای الهام، شجاعت و قدرت استفاده کردند. البته، با توجه به خصوصی بودن افکار افراد، هرگز نمی‌توانیم مطمئن باشیم که آیا واقعاً اعتقاد به خدا منبع اصلی الهام آنها بوده است یا خیر. با این حال، من معتقدم که منطقی است پذیرفت که این دو مرد در مورد اعتقادات مذهبی خود صادق بودند و در طول نبردهای خود برای عدالت از آنها استفاده کردند. من فکر می‌کنم عادلانه است که مؤمنان شجاعت و دستاوردهای گاندی و کینگ را به مذاهب خود پیوند دهند. و من معتقدم که قابل توجیه نیست که یک خداناباور دستاوردهایی را که ممکن است از اعتقاد به خدا الهام گرفته شده باشد، کوچک جلوه دهد. با این حال، سؤال مهم این است که چگونه رفتار شجاعانه یا خلاقیت‌های هنری قابل توجه را می‌توان مستقیماً با وجود خدا پیوند داد؟ این مهم است زیرا مؤمنان اغلب به دستاوردهای افراد مذهبی استناد می‌کنند تا استناد کنند که خدای آنها در این دستاوردها کمک قابل توجهی کرده یا واقعاً این کار را انجام داده است. آنها هنر و دستاوردهای بزرگ را دلیلی بر این می‌دانند که به خدایی اعتقاد دارند که واقعا وجود دارد. اما آیا واقعاً خدایی است که این همه الهام و کمک را ارائه می‌دهد یا چیزی جز «ایمان» به خدا نیست که این کار را انجام می‌دهد؟ به هر حال، صمیمانه اعتقاد دارم که وقتی شخص برای رسیدن به هدفی که خدا را خشنود می‌کند کار می‌کند، می‌تواند انگیزه‌ی قدرتمندی باشد – خواه خدا واقعی باشد خواه نباشد.

فراموش نکنیم که بسیاری از چیزهای غیر جادویی وجود دارند که می‌توانند الهام بخش تلاش‌های عالی مردم باشند. ورزش یک مثال بارز است. مسابقات در سطح جهانی به طور معمول به ورزشکاران انگیزه می‌دهد تا عملکردهای باورنکردنی را از بدن خود بیرون بکشند. عشق خانوادگی و عشق رمانتیک همیشه افراد را به دستاوردهای چشمگیر تشویق می‌کند. به عنوان مثال، مطمئن هستم که اگر پای دخترم زیر تخته سنگی قرار می‌گرفت، می‌توانستم قدرتی را در خود پیدا کنم تا آن سنگ را از روی پای او بلند کنم. چیزی بیش از جاه طلبی و نفس انسانی نمی‌تواند به مردم انگیزه و انرژی بدهد و آنها را قادر سازد تا به شاهکارهای دشواری از کسب مدرک دانشگاهی گرفته تا صعود به قله اورست دست یابند. با این حال، برای کسانی که دستاوردهای ویژه را دلیلی برای خدای خود می‌دانند، نگران‌کننده‌ترین چیز این واقعیت است که الهام گرفتن افراد

avayebuf.com

به خدایان مختلفی نسبت داده می‌شوند. با توجه به توصیف مؤمنان از این خدایان، همه‌ی آنها نمی‌توانند واقعی باشند. حتما یک عده‌ای در اشتباه هستند. در طول تاریخ، بسیاری از مردم از خدایان خود چه واقعی چه غیر واقعی، الهام گرفته اند تا به کارهای بزرگ، اعمال شیطانی و کارهای به ظاهر غیرممکن دست بزنند. اما توجه داشته باشید که همیشه، خدای کمک کننده، خدای خاصی است که به آن اعتقاد دارند. نمی‌بینیم که مسیحیان ادعا کنند از ویشنو برای یک شاهکار نقاشی الهام گرفته‌اند. ما مسلمانان زیادی را نمی‌یابیم که وقتی شعری زیبا می‌نویسند، اعتبار آن را به حساب عیسی واریز کنند. این رویه‌ی رایج که در ادیان متفاوت اعتبار دستاوردهای ویژه را به حساب خدایان بسیار متفاوتی نسبت می‌دهند؛ این ایده که الهام الهی اثبات کننده‌ی واقعی بودن خدایی است را از اعتبار ساقط می‌کند، زیرا همه موارد نمی‌توانند معتبر باشند. به عنوان مثال، خدایی که جوزف اسمیت را برای راه اندازی کلیسای مورمون الهام کرد، شبیه خدایی نیست که به محمد الهام کرد تا اسلام را آغاز کند، اگرچه از نظر فنی باید چنین باشند زیرا الله و خدای کتاب مقدس یک خدا هستند. با این حال، اسلام و مورمونیسم در مورد بسیاری از ادعاهای اساسی اختلاف نظر دارند به گونه‌ای که تصور اینکه چگونه هر دو بنیانگذار واقعاً توسط یک خدای واقعی الهام گرفته و هدایت شده اند، دشوار است. پس اینجا چه خبر است؟ هم محمد و هم اسمیت مذاهب جدیدی راه اندازی کردند که نه تنها زنده مانده‌اند بلکه شکوفا شده‌اند. اسلام امروز بیش از یک میلیارد پیرو دارد. مورمونیسم کمتر از دویست سال قدمت دارد و در حال حاضر بیش از ده میلیون پیرو دارد. البته این احتمال وجود دارد که این مردان واقعاً در تلاش‌های لازم برای ایجاد نظام‌های اعتقادی جدید الهام‌هایی گرفته باشند. اما الهام از چه چیزی؟ به نظر می‌رسد که حداقل یکی از این افراد به تنهایی کاری را انجام داده است که شاید از چیزی جز «اعتقاد» الهام گرفته نشده است، زیرا خدایی که با محمد صحبت کرد و خدایی که با جوزف اسمیت صحبت کرد به اندازه‌ای بزرگ هستند که هر دوی آنها نمی‌توانند در یک هستی با هم زندگی کنند. هر دوی آنها نمی توانند واقعی باشند، این امر ثابت می‌کند که شاهکارهای چشمگیر را می توان بدون خدا انجام داد.

هر مؤمنی که معتقد است خدایان واقعی برای توضیح آثار هنری الهام‌گرفته‌شده مرتبط به دینشان ضروری هستند، باید توضیح دهند که چگونه بسیاری از ادیان دیگر نیز اکنون و در گذشته توانسته‌اند آثار هنری تأثیرگذاری تولید کنند. هیچ کس به طور موجه نمی‌تواند ادعای برتری هنری کند. چند ساعت قدم زدن در موزه هنر متروپولیتن به راحتی این را تایید می‌کند. این واقعیت که

t.me/AVAYeBUF

هنر عالی از بسیاری از سیستم‌های اعتقادی متنوع و همچنین از هنرمندانی که اصلاً اعتقاد نداشتند سرزده است، نشان می‌دهد که خدایان پیش نیاز خلاقیت انسان‌ها برای ایجاد نتایج چشمگیر نیستند.

یک روز کامل را در موزه مصر در قاهره گذراندم و احساس کردم که می‌توانم یک هفته بیشتر هم بگذرانم. در حالی که در میان فراوانی باورنکردنی ثروت‌های باستان‌شناسی آنجا گشت و گذار می‌کردم، با خودم فکر می‌کردم که هنرمندانی که مجسمه‌های آلابستر، نقاب طلایی تماشایی توت‌آن‌خامون، و دانه دانه‌ی آن جواهرات استادانه را خلق کرده‌اند، باید فوق‌العاده با استعداد و همچنین عمیقاً الهام گرفته باشند. نمی‌توانستم تصور کنم کسی چنین زیبایی را در حالتی معمولی یا بدون ارتباط با منبعی از الهام تولید کند. تصور می‌کردم که آنها باید بسیاری از آن اشیاء را با عشق و احترام نگه داشته باشند. بسیاری از هنرمندان باید عمیقاً به آنچه می‌آفرینند اهمیت می‌دادند. با این حال، این واقعیت که فرهنگ مصر باستان آثار هنری خیره‌کننده‌ای را تولید می‌کرد – بی‌تردید که بیشتر آن الهام گرفته از اعتقادات مذهبی بود – آن گونه که معتقدان زمانی ادعا می‌کردند، دلیل کافی برای نتیجه‌گیری اینکه فرعون‌ها خدایان بودند، نیست.

وقتی بودای زمرد و بودای غول‌پیکر دراز کشیده را در تایلند دیدم، اعتراف می‌کنم که تحت تأثیر زیبایی غیرقابل مقاومت آنها قرار گرفتم. اما این کافی نبود که مرا متقاعد کند که ادعاهای بودیسم در مورد تناسخ ماوراء طبیعی معتبر است. من یک روز کامل در معبد کارناک مصر خودم را حبس کردم. این مکان آنقدر برای من جذاب بود که اگر سعی می‌کردم نمی‌توانستم قبل از غروب آفتاب آنجا را ترک کنم. این بزرگترین بنای مذهبی جهان است و با وجود قدمت بسیار زیاد، هنوز هم با هنر و نیروی معماری خود بازدیدکنندگان را شگفت زده می‌کند. اما وقتی کارناک را ترک می‌کردم قطعا معتقد نبودم که خدایان باید دست سازندگان را هدایت کرده باشند. از معابد زیبای هندو در هند، نپال و فیجی بازدید کردم و بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم. اهرام بزرگ جیزه نیز دیدنی هستند. اما هیچ کدام از اینها به نظر من دلیل بر وجود خدا نیست. حتی «بودنات استوپا» در کاتماندو یا معابد آتن باستان کوچکترین اشاره‌ای به من نشان نداد که چیزی غیر از خلاقیت، اشتیاق و زحمت‌کشی انسانی آنها را ساخته است. شاید من بیشتر به انسان‌ها باور دارم تا خدایان. با این حال، اعتراف می‌کنم که بسیاری از این مناظر نمونه‌هایی از توانایی دین در برانگیختن احساسات و الهام بخشیدن به دستاوردهای منحصر به فرد هستند. اما زمانی که ما انسان‌ها به تنهایی قادر به انجام کارهای زیادی هستیم، دلیلی وجود ندارد که به این نتیجه‌گیری غیرعادی بپردازیم که خدایان در آن نقش داشته‌اند. ما می‌توانیم اهرام بسازیم. می‌توانیم تصاویری را ترسیم

avayebuf.com

کنیم که میلیون‌ها قلب را تکان دهند. می‌توانیم زیبایی خالص را از سنگ‌های ناهموار استخراج کنیم. ما واقعاً آنقدر خوب هستیم. کسانی که مشتاق باور به خدایان هستند می‌توانند به خلاقیت بی حد و حصر زنان و مردان اعتقاد داشته باشند.

در نهایت ما با یک انتخاب می‌مانیم. می‌توانیم برای همه هنرها و دستاوردهای بزرگ مذهبی، از ماسک روح چوبی که توسط یکی از افراد قبیله‌ای رودخانه سپیک حکاکی شده تا پارتنون که توسط یونانی‌ها طراحی و ساخته شده است، طیف وسیعی از خدایان اثبات‌نشده را معتبر بدانیم، یا می‌توانیم آن را به افرادی که می‌دانیم واقعاً این کار را با دست‌های فانی انسانی انجام داده‌اند، نسبت دهیم.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۴۰

30000 Years of Art: The Story of Human Creativity across Time and Space. London: Phaidon Press, 2007.

Burn, Barbara, ed., Masterpieces of the Metropolitan Museum of Art. New York: Metropolitan Museum of Art, 1993.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۴۱

علم نمی‌تواند همه چیز را توضیح دهد

تمام علم ما، که با واقعیت سنجیده می‌شود، ابتدایی و کودکانه است
– و در عین حال گرانبهاترین چیزی است که داریم.

– آلبرت انیشتین

از یک زیست‌شناس بپرسید که زندگی در زمین چگونه آغاز شد و احتمالاً چیزی در مورد مولکول‌های آلی که حدود چهار میلیارد سال پیش به هم متصل شده‌اند و در ادامه مسیر زندگی را به‌گونه‌ای که ما می‌شناسیم شکل دادند، می‌شنوید. دانشمند حتی ممکن است پانسپرمیا یا برون‌زایی را مطرح کند، این ایده که اولین حیات ممکن است از فضا شاید با سوار شدن بر یک شهاب سنگ به زمین آمده باشد. با این حال، دیر یا زود، دانشمند مطمئناً اعتراف می‌کند که هیچ کس واقعاً نمی‌داند زندگی در سیاره ما چگونه آغاز شد. در حال حاضر شواهدی وجود ندارد. متأسفانه، این اتفاق به قدری وقت پیش رخ داده است که شواهد قطعی برای چگونگی وقوع آن ممکن است هرگز کشف نشود. اگرچه اکنون تصویر کلی خوبی از چگونگی فرگشت حیات در سیاره‌ی ما وجود دارد، اما دانشمندان تاکنون نتوانسته‌اند راز بزرگ منشأ حیات را کشف کنند.

در مورد کل کیهان چطور؟ چگونه شروع شد؟ علم پاسخ جزئی جالبی را با نظریه انفجار بزرگ ارائه می‌دهد، اما بسیاری از سوالات بی پاسخ باقی می‌مانند. مانند پیدایش حیات روی زمین، این امکان وجود دارد که علم هرگز نتواند به طور کامل چگونگی شروع جهان را توضیح دهد. شاید خیلی وقت پیش باشد و شواهد حیاتی برای یک تصویر کامل هرگز پیدا نشود.

avayebuf.com

در مورد زندگی در فضا چطور؟ آیا حیات در سیارات دیگر وجود دارد؟ آیا تمدن‌های دیگری در کهکشان ما یا در کهکشان‌های دیگر وجود دارند ؟ باز هم، دانشمندان ایده‌ها و نظرات جالبی در مورد این موضوع دارند. اما در حال حاضر، آنها دقیق نمی‌دانند.

وقتی می‌میریم چه اتفاقی برای ما می‌افتد؟ اگر از یک زیست شناس معمولی بپرسید، او احتمالاً در مورد توقف وجود افکار و پراکندگی اتم‌ها صحبت‌های ملایمی به شما ارائه خواهد داد. با این حال، در نهایت، او احتمالاً اعتراف خواهد کرد که هیچ کس واقعاً نمی‌داند که آیا اتفاق دیگری رخ می‌دهد یا خیر.

چرا علم نمی‌تواند به این همه سوال بزرگ پاسخ دهد؟ مسلماً ادیان از ارائه‌ی پاسخ‌های مطمئن و مستقیم خود خجالتی نمی‌کشند. آیا این بدان معناست که دین بهتر از علم است؟ برخی از مؤمنان می‌گویند که این چنین است. آنها به شکست علم در توضیح اسرار مهم اشاره می‌کنند و آن را دلیلی دیگر برای اطمینان از درستی دین خود می‌دانند زیرا خدای آنها به هر سؤالی به طور کامل و قطعی پاسخ می‌دهد.

این ایده‌ی محبوب مشکلات قابل توجهی دارد. اول از همه، فقط به این دلیل که دانشمندان همه چیز را کشف نکرده اند، منطقاً به این معنا نیست که یک خدا باید وجود داشته باشد. با این حال، بسیاری از مؤمنان ضعف علم را نقطه قوت خدایان خود می‌دانند. بنابراین بیایید ببینیم که چرا علم از نظر بسیاری از مؤمنان بسیار عقب مانده است. دلیل وجود بسیاری از حفره‌ها در تلاش علم برای توضیح همه چیز در جهان در حالی که ادیان از تسلط ظاهری بر این موضوع برخوردارند، این است که علم و دین به روش‌های بسیار متفاوت عمل می‌کنند. دانشمندان به اندازه‌ی کافی به خود و حرفه‌ی خود اطمینان دارند که به نادانی خود اعتراف می‌کنند. علم واقعی ادعا نمی‌کند که چیزی را با قطعیت می‌داند مگر اینکه شواهد زیادی پشت آن وجود داشته باشد، و حتی در این صورت نیز همه‌ی نتیجه‌گیری‌ها درون بازی منصفانه‌ای برای تجدید نظر همیشگی هستند. هیچ کشفی، هیچ نظریه ای، هیچ واقعیتی در علم فراتر از بازنگری و تصحیح نیست. با توجه به اینکه یک راه سریع برای پیشرفت شغلی، از هم پاشیدگی کار یک همکار است، قابل توجه است که اکثر دانشمندان با هم کنار می‌آیند. در علم نشان دادن اشتباه هیچ چیز ممنوع نیست. این تمایل به اعتراف به اشتباهات و پذیرش جای خالی در دانش ما چیزی است علم را بسیار پربار می‌کند به همین دلیل است که علم تا حد زیادی قابل اعتمادترین روشی است که ما برای کشف چیزهایی در مورد کیهان

t.me/AVAYeBUF

و جهان خود داریم. خلأهای موجود در دانش علمی ما کاستی یا شکست نیست. آنها نمونه‌های درخشانی هستند که چرا علم بهتر از دین است. علم نمی‌تواند به همه چیز پاسخ دهد زیرا علم با ارائه‌ی پاسخ‌های بدون مدرک تقلب نمی‌کند.

مذاهب روش بسیار متفاوتی برای انجام کارشان دارند. اکثر آنها بر اساس ایمان عمل می‌کنند، به این معنی که بدون مدرکی که ادعا را تأیید کند، چیزها را درست اعلام می‌کنند. همچنین بیشتر ادیان خواستار وفاداری شدید به شخصیت‌های معتبر و نوشته‌های باستانی هستند. فراخوان برای شواهد و مناظره‌ی آزاد حتی اگر کاملاً ممنوع نباشند، معمولاً منع می‌شوند. با این کار، برای ادیان نسبتاً آسان است که ادعاهای خارق‌العاده‌ای کنند که قادر به اثبات آنها نیستند و از اثبات آن شانه خالی کنند.

می‌توان تصور کرد که بسیاری از حقایق علمی امروزی اشتباه هستند. دانشمندان می‌دانند که اشتباهاتی صورت گرفته است و زمانی که کسی درست آن را پیدا کند، باید اصلاحاتی انجام شود. آنها این را به عنوان رویه‌ای استاندارد می‌پذیرند. این فرهنگ بررسی و تغییر دائمی ما را به سمت درک بیشتر جهان و همه چیز در آن سوق می‌دهد. بدیهی است که این روش کار می‌کند زیرا به تولید پاسخ‌های بیشتر و پاسخ‌های بهتر ادامه می‌دهد. اگر یک دانشمند ناشناخته که در یک دانشگاه کوچک در یک طرف جهان کار می‌کند، بتواند ثابت کند که نظریه‌ی مورد احترام یک دانشمند مشهور در آن سوی جهان در اشتباه است، آن نظریه کنار گذاشته می‌شود. مهم نیست که چه کسی از معتبرترین مدرسه فارغ التحصیل شده یا چه کسی جوایز بیشتری دارد. در علم، شواهد پیروز می‌شوند. واضح است که این بهترین راه است.

ریچارد داوکینز ممکن است از زمان انتشار کتابش به نام «توهم خدا» به برجسته‌ترین بی‌خدای جهان تبدیل شده باشد. بسیاری از مؤمنان او را دوست ندارند زیرا فکر می‌کنند که او بیش از حد تهاجمی است، بیش از حد دین را نادیده می‌گیرد و شاید به نفع خود کمی بیش از حد باهوش است. با خواندن بسیاری از کتاب‌ها و مصاحبه‌های او، احساس می‌کنم حداقل تا حدودی متوجه شدم که او کیست و چگونه فکر می‌کند. علیرغم این واقعیت که او یک زیست شناس فرگشتی است و به دلیل بی اعتقادی به خدایان مشهور است، من مطمئن هستم که اگر شواهد بسیار زیادی برای وجود خدایان و زمین ده هزار ساله‌ای که در آن زندگی فرگشت نمی‌یابد به او ارائه می‌شد، او آن را می‌پذیرفت و اعتراف می‌کرد که در مورد الحاد و کار زندگی‌اش اشتباه کرده است. داوکینز خود را

avayebuf.com

دانشمند خوبی نشان داده است و دانشمندان خوب قبل از هر چیز به درستی دانش خود اهمیت می‌دهند. من فکر نمی‌کنم که او فقط به این دلیل که دلش می‌خواهد به خدایان بی‌اعتقاد نیست. فکر می‌کنم او مانند بسیاری از خداناباوران، احتمالاً به این دلیل نمی‌تواند به خدا اعتقاد داشته باشد چون هرگز دلیل قانع‌کننده‌ای نشنیده است که چرا باید چنین اعتقادی داشته باشد.

تعارض تأسف بار خلقت و فرگشت نمونه‌ی خوبی است از اینکه علم چگونه می‌تواند برای هر کسی کار کند. بسیاری از مؤمنان گمراه شده‌اند و فکر می‌کنند که فرگشت نوعی توطئه‌ی شیطانی توسط جامعه‌ی علمی برای دور کردن مؤمنان از خدایان است. اما این توطئه بسیار غیر محتمل است اگر فقط یک دانشمند – حتی یک دانشمند بنیادگرای مسیحی، مسلمان یا یهودی – احتمالاً بتواند یک مقاله‌ی تحقیقاتی تولید کند که به طور قاطع نشان دهد که فرگشت رخ نمی‌دهد و یک نظریه که به طور گسترده مورد احترام است را نابود کند. این دانشمند برنده‌ی جایزه نوبل می‌شود، تیتر اخبار را در سرتاسر جهان می‌سازد، یک قرارداد کتاب میلیون دلاری می‌گیرد و قهرمانی برای میلیاردها ایماندار می‌شود. چرا این اتفاق نیفتاده است؟ تنها چیزی که لازم است یک دانشمند است تا دروغ فرگشت را افشا کند.

وقتی طرفداران برجسته‌ی خلقت و طراحی هوشمند به جای آزمایشگاه‌ها و صفحات مجلات علمی، مباحثات را به فضای رسانه‌های خبری و جلسات هیئت مدرسه می‌کشانند، بیانگر خیلی چیزها در مورد این نظریه‌ها است. علم زمانی تغییر می‌کند که اشتباه باشد. بارها این کار را انجام داده است و بارها نیز در آینده انجام خواهد داد. اگر فقط یک مؤمن بتواند شواهد قابل تأییدی برای وجود خدا ارائه دهد، شکی نیست که علم آن را می‌پذیرد. دانشمندان به احتمال زیاد از یک خدای واقعی فرار نمی‌کنند. آنها مستقیماً آن را تقویت می‌کنند تا بیشتر بیاموزند. احتمالاً شاخه‌ی جدیدی از علم به نام «خداشناسی» ایجاد می‌شود و روند یادگیری بیشتر در مورد خدای تازه کشف شده آغاز می‌شود. آن خدا به سادگی به فهرست طولانی اکتشافات بشر اضافه می‌شود. اما علم تظاهر نمی‌کند که قبل از اینکه شواهدی روی میز باشد به سؤالات پاسخ می‌دهد.

برخی از مؤمنان از علم انتقاد می‌کنند که علم آنها را سرد و پوچ رها می‌کند. آنها می‌گویند که علم در مقایسه با دین آنقدرها رضایت بخش نیست. اما افرادی که علم را به این شکل محکوم می‌کنند درک نمی‌کنند که این علم هرگز به‌عنوان نوعی فلسفه‌ی زندگی دل‌گرم‌کننده طراحی نشده است. علم کمک می‌کند تا خوب، بد، زیبا و زشت زندگی، هستی و جهان برای‌مان آشکار شود. علم

t.me/AVAYeBUF

دینی نیست که کارش دادن حس خوب به اعضایش باشد . این سیستمی نیست که برای رفع نیازهای عاطفی همه طراحی شده باشد.

چه کسی می‌داند، در طی چندین هزار سال آینده، شاید علم بتواند به هر سؤالی پاسخ دهد، اما آن روز خیلی دور است یا ممکن است هرگز فرا نرسد. در این میان، هیچ اشکالی ندارد که دانشمندان در مواجهه با سؤالاتی که نمی‌توانند پاسخ دهند، شانه هایشان را بالا بیندازند و بگویند: «نمی‌دانم». آنها را باید به خاطر صداقتشان تحسین کرد نه این که محکوم کرد. اعتراف به نادانی اعتراف به ضعف نیست. هیچ شرمی در آن نیست و قطعاً دلیلی نیست که مردم علم را به خاطر دین رها کنند. این واقعیت که دانشمندان آزادانه به نادانی خود اعتراف می‌کنند باید موجب اطمینان ما شده و این موضوع که رهبران مذهبی به ندرت به جهل خود اعتراف می‌کنند باید نگرانی را برانگیزد.

علم یک نظام اعتقادی نیست. با وجود این علم که می‌تواند الهام بخش و هیجان انگیز باشد، نمی‌تواند به طور مداوم احساساتی گرم و خوشایند فراتر از لذتی که از درک حاصل می‌شود را ارائه دهد. شاید هرگز قرار نبوده ما را خوشحال کند. علم یک پوشش امنیتی یا چهره‌ی اطمینان بخش والدین نیست. بسیاری از اوقات علم ما را به مسیرهای تاریک دانش می‌برد و به ما پاسخ هایی می‌دهد که ترجیح می‌دهیم نشنیده باشیم: یک سیارک عظیم روزی به سیاره ما حمله خواهد کرد. ابر آتشفشان‌ها دیر یا زود فوران خواهند کرد. خورشید خواهد مرد، و غیره. علم هر چند وقت یکبار با اکتشافات مثبت روزهای ما را روشن می‌کند، چنین دانش ترسناکی را برای ما به ارمغان می‌آورد. روش علمی واکسن فلج اطفال و بمب هیدروژنی را برای ما به ارمغان آورد. خوب یا بد، علم بهترین راه برای تلاش و درک جهان و خودمان است. همین است. هیچ کس با عقل سلیم هرگز ادعا نکرده است که علم منبع ثابت غذای روح برای خستگان و آرامش ذهن برای افراد مضطرب است.

وقتی مؤمنان شکایت می‌کنند که علم آنها را سیراب ناشده رها می‌کند زیرا هنوز به بسیاری از سؤالات بزرگ مانند اینکه از کجا آمده ایم یا به کجا می‌رویم پاسخ نداده است، آنها فقط یک ناامیدی طبیعی و معقول را ابراز می‌کنند. من نیز می‌خواهم دقیقا بدانم جهان چگونه آغاز شد، زندگی بر روی زمین چگونه آغاز شد، و در صورت مرگ، چه اتفاقی می‌افتد. هیچ کس کنجکاوتر از من در مورد چنین چیزهایی نیست. اما بهتر است آنقدر بالغ باشیم که بپذیریم ممکن است هرگز

avayebuf.com

همه چیز را ندانیم. برای کنار آمدن با رمز و راز، لازم نیست عقل و احترام به علم را کنار بگذاریم. اشکالی ندارد که نسبت به بعضی چیزها بی اطلاع باشیم. صادقانه هم همین هست.

مؤمنانی که احساس می‌کنند نظام اعتقادی آنها در پاسخ به سؤالات برتر از علم است، شایسته است از خود بپرسند که آیا واقعاً فکر می‌کنند دینشان منصفانه عمل می‌کند؟ به هر حال، ادیان با کمترین مدرک، بزرگترین ادعاها را مطرح می‌کنند. این نسلی است که شاهد بازگشت عیسی خواهد بود. وای این شگفت انگیز است! اما صبر کنید، شواهد آن کجاست؟ آیا می‌توانم وقتی بمیرم به بهشت بروم؟ عالی، من می‌خواهم در بهشت باشم! اما صبر کنید، مدرک کجاست؟ خدای تو دنیا را ساخته؟ از کجا میدانی؟

نکته‌ی دیگری که مؤمنان باید در نظر داشته باشند این است که ادیان به هر حال واقعاً به هیچ چیز پاسخ نمی‌دهند. تعداد کمی از باورمندان در این مورد فکر می‌کنند، اما این حقیقت دارد. ادیان توضیح نمی‌دهند که زندگی در زمین چگونه آغاز شد. ادیان فقط ادعا می‌کنند که می‌دانند چه کسی زندگی را روی زمین آغاز کرده است. ادیان پاسخی نمی‌دهند که جهان چگونه آغاز شد. آنها فقط ادعا می‌کنند که می‌دانند کیهان را چه کسی شروع کرده است. ادیان توضیح نمی‌دهند که چگونه آگاهی ما پس از مرگ به شکل روح زنده می‌ماند. آنها فقط ادعا می‌کنند که زندگی پس از مرگ وجود دارد. اینها جواب نیست. تصور کنید کیهان‌شناسان می‌گویند: «بیگ بنگ قطعاً جهان را آغاز کرد» و زحمت ارائه هیچ مدرک یا نظریه‌ای را به خود نمی‌دادند. آیا این توضیح بسیار سطحی نیست؟ آیا کسی آنها را جدی می‌گیرد؟

به جای رویگردانی از علم برای جستجوی پاسخ‌های محکم‌تر و مطمئن‌تر برای منشأ و سرنوشت نهایی خود، از مؤمنان می‌خواهم که صلح مشروط با جهل برقرار کنند. لازم نیست آن را دوست داشته باشید، اما می‌توانید ندانستن را بپذیرید. ندانستن شهرتش خیلی بد در رفته است. پس اگر همه‌ی پاسخ‌ها را نداشته باشیم چه؟ اعتراف به نادانی نشان می‌دهد که ما صادق هستیم و حاضر نیستیم برای ایجاد توهم دانستن همه چیز دست به اقدامات پوچ بزنیم. نادیده گرفتن سؤالات بزرگ آنقدرها هم که تصور می‌کنید بد نیست. دانشمندان با آن روبرو می‌شوند و از آن برای الهام گرفتن برای ادامه‌ی یافتن پاسخ استفاده می‌کنند. همه‌ی ما هم همینطور. هر روز.

t.me/AVAYeBUF

Dawkins, Richard. River Out of Eden: A Darwinian View of Life. New York: Basic Books, 1995.

Dawkins, Richard. Unweaving the Rainbow: Science, Delusion, and the Appetite for Wonder. Boston/New York: Houghton Mifflin, 1998.

Dawkins, Richard. The God Delusion. New York: Houghton Mifflin, 2006.

Kurtz, Paul, ed., Science and Religion: Are They Compatible? Amherst, NY: Prometheus Books, 2003.

کتابی عالی که هم افراد بی ایمان و هم مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد.

Randi, James. Flim-Flam! Psychics, ESP, Unicorns, and Other Delusions. Amherst, NY: Prometheus Books, 1982.

Sagan, Carl. Billions and Billions. New York: Random House, 1997. More fascinating thoughts from the late Carl Sagan.

avayebuf.com

فصل ۴۲

جامعه بدون دین از هم می‌پاشد

علیرغم این باور جهانی که دین مردم را «خوب» می‌سازد، بدیهی
است که برخی افراد را مرتکب اعمال شنیع می‌کند.

– جیمز ای. هات

من این ادعا را شنیده‌ام که دین، بیش از آن چیزی که بتوانم حساب کنم برای یک جامعه یا ملت مفید است. این یکی از رایج ترین توجیهات برای باور است. تقریباً اکثر معتقدان به هر دینی که من تا به حال در هر کجای دنیا با آنها برخورد کرده‌ام می‌گویند که جامعه به دین «نیاز» دارد. ساده است: هر چه تعداد افرادی که به خدایی ایمان داشته باشند و آن خدا را پرستش کنند، وضعیت یک کشور بهتر خواهد بود. دین بیشتر به معنای شادی بیشتر، امنیت بیشتر و رفاه بیشتر است. تنها به این دلیل که بسیاری از معتقدان این ایده را بارها و بارها تکرار می‌کنند، باعث نمی‌شود که صحیح باشد.

این ادعا که اعتقاد به خدا یا خدایان برای سعادت یک ملت ضروری است، ممکن است برای مؤمنان معقول به نظر برسد، اما واقعیت جهان ما را نادیده می‌گیرد. باور بیشتر قطعا نتایج مثبت را تضمین نمی‌کند. اگر هم هست، درست برعکس است. یک نگاه عینی نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد اعتقاد به خدا تأثیر منفی بر جوامع دارد. ممکن است تصادفی باشد، اما این چیزی است که داده‌ها نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که دین هر چقدر برای مؤمنان سختگیرانه‌تر باشد، پیشرفت اجتماعی را به تاخیر می‌اندازد و رفتار وحشیانه را تسهیل می‌کند. نمونه‌های زیادی از این دست چه در گذشته و چه در زمان حال وجود دارد. من آنقدر زیاده‌روی نمی‌کنم که ادعا کنم این شواهد ثابت می‌کند که دین بد است یا حتی علت اصلی مشکلات یک ملت است. احتمالاً عوامل زیادی وجود دارد که می‌توان در مشکلات جامعه به غیر از مذهب مقصر دانست. اما رابطه‌ی منفی واضح بین

t.me/AVAYeBUF

اعتقاد به خدایان و شرایط کلی یک جامعه به شدت این ادعا را که مذهب عنصر کلیدی برای موفقیت اجتماعی است رد می‌کند.

مؤمنانی که این ایده را برای دفاع از اعتقاد خود به یک خدا در خدمت می‌گیرند، باید بدانند که واقعاً چگونه زمانی که باور در سرتاسر جهان شکوفا می‌شود و جامعه را شکل می‌دهد، عمل می‌کند. فیل زاکرمن، جامعه شناس، چگونگی تأثیر باور بر کیفیت زندگی در جوامع را بررسی کرده است. کار او تأیید می‌کند که اعتقاد به خدایان از تضمین چیزهای خوب برای یک ملت و مردم آن بسیار بسیار فاصله دارد. زاکرمن می‌نویسد: «اگر این نظریه‌ی مذهبی که اغلب تبلیغ می‌شود درست بود که روی‌گردانی از خدا ریشه‌ی همه‌ی آسیب‌های اجتماعی است، پس انتظار می‌رفت که کمتر مذهبی‌ترین ملت‌های روی زمین را مهد جنایت، فقر و بیماری و کشورهای بیشتر مذهبی را الگوهایی از سلامت اجتماعی بیابیم». «با این حال، مقایسه کشورهای بسیار بی دین با کشورهای بسیار مذهبی، وضعیت بسیار متفاوتی را نشان می‌دهد. در واقع، سکولارترین کشورها - آنهایی که بیشترین نسبت خداناباور و آگنوستیک را دارند، در میان باثبات ترین، صلح آمیزترین، آزادترین، ثروتمندترین و سالم‌ترین جوامع هستند. و مذهبی‌ترین ملت‌ها - که پرستش خدا در آنها فراوان است - در زمره‌ی بی‌ثبات‌ترین، خشن‌ترین، ظالم‌ترین، فقیرترین و تهیدست‌ترین ملت‌ها هستند» (زاکرمن ۲۰۰۶).

یافته‌های زاکرمن در مورد جوامع و باورها هیچ ربطی به عقاید شخصی یا تعصب علیه باورهای مذهبی ندارد. داده‌های او که از منابع عینی و قابل احترام گرفته شده است، الگویی را نشان می‌دهد که هر کسی می‌تواند ببیند. علیرغم تمام ادعاهای خلاف آن، اعتقاد به خدایان جوامع برتر را ایجاد یا حفظ نمی‌کند. الگویی که در دنیای ما دیده می‌شود واضح است: هر چه باور بیشتر و اعتقاد شدیدتر باشد، خشونت بیشتر، ظلم بیشتر و شکست اقتصادی بیشتر می‌شود. باور کمتر و اعتقاد افراطی کمتر به معنای صلح بیشتر، بردباری بیشتر و موفقیت اقتصادی بیشتر است. می‌توان به روندهای مهاجرت مدرن نیز نگاه کرد. جریان عمده‌ی مردم از جوامع مذهبی‌تر به سمت جوامع کمتر مذهبی است. چرا چنین هست؟ اگر اعتقاد بیشتر بهتر است و اگر خدایان از جوامعی که بیشترین پرستش را انجام می‌دهند محافظت می‌کنند، آیا مردم نباید در جهت دیگری حرکت کنند؟ من نمی‌خواهم در این مورد اغراق کنم یا با باورمندان مخالفت کنم، اما اعتقاد به خدایان بر اساس وضعیت کنونی جهان واقعاً یک سم اجتماعی به نظر می‌رسد. هر چه بیشتر باشد، جامعه بیمارتر می‌شود. بارها در طول سفرهایم به دور دنیا متوجه شدم که جوامع شدیدا مذهبی برای

avayebuf.com

من استرس بیشتری دارند. به‌عنوان مسافری که به فکر سالم ماندن و ایمن ماندن بود، دریافتم که هر چه اعتقاد مذهبی بیشتر باشد، به‌دلیل نگرانی‌های امنیتی و سلامتی، بیشتر در حاشیه قرار می‌گیرم. برعکس، بازدید از کشورهایی که نسبتاً از حضور بیش از حد دین آزاد بودند، مثل قدم زدن در پارک، امن و لذت بخش بود.

موارد زیر چند نکته کلیدی از تحقیقات زاکرمن است که باورمندان باید از آن آگاه باشند:

– گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰٤، ۱۷۷ کشور را بر اساس «شاخص توسعه‌ی انسانی» با اندازه‌گیری شاخص‌های سلامت اجتماعی مانند امید به زندگی، سواد بزرگسالان، درآمد سرانه، پیشرفت تحصیلی و غیره رتبه‌بندی کرد. بر اساس این گزارش، پنج کشور برتر نروژ، سوئد، استرالیا، کانادا و هلند بودند. همه دارای درجات بالایی از خداناباوری ارگانیک بودند. پنجاه کشور پایینی فاقد سطوح آماری قابل توجهی از خداناباوری ارگانیک بودند. («خداناباوری ارگانیک» به خداناباوری در جوامعی اشاره دارد که در آن آزادی کافی برای شهروندان وجود دارد تا آشکارا عدم اعتقاد خود را بدون ترس از آزار و اذیت بیان کنند.)

– گزارش سازمان ملل متحد در مورد وضعیت اجتماعی جهان (۲۰۰۳) نشان داد که از میان چهل فقیرترین کشور روی زمین (بر اساس درصد جمعیتی که با کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند)، همه به جز ویتنام، کشورهای بسیار مذهبی با سطوح آماری حداقل یا بسیار ناچیز خداناباوری بودند.

– مطالعه‌ای که در مجله حقوق و اقتصاد (۲۰۰۲) گزارش شده است، سی و هشت کشور غیر آفریقایی را مورد بررسی قرار داد و دریافت که ده کشوری که بالاترین میزان قتل را داشتند، بسیار مذهبی بودند، با سطوح حداقل یا از نظر آماری ناچیز خداناباوری ارگانیک. برعکس، از ده کشوری که کمترین میزان قتل را داشتند، همه به جز ایرلند کشورهایی سکولار با سطوح بالای خداناباوری بودند.

– از سی و پنج کشوری که بالاترین سطح بیسوادی جوانان را داشتند، همه بسیار مذهبی بودند و از نظر آماری سطوح ناچیز خداناباوری ارگانیک داشتند. این بر اساس گزارش سازمان ملل در مورد وضعیت اجتماعی جهان (۲۰۰۳) است.

t.me/AVAYeBUF

– مذهبی ترین کشورهای روی زمین، به ویژه کشورهای آفریقایی، بدترین میزان ابتلا به AIDS و HIV را دارند. برعکس، کشورهای بسیار بی دین اروپای غربی، مانند کشورهای اسکاندیناوی – که در آنها آموزش جنسی عمومی حمایت می‌شود و کنترل موالید به طور گسترده در دسترس است – بهترین وضعیت را دارند و کمترین میزان ابتلا به AIDS و HIV در جهان را تجربه می‌کنند.

– مللی که دارای درجه‌ی بالایی از خداناباوری ارگانیک هستند در رفتار نسبت به زنان عادلانه‌ترین هستند، در حالی که ملل بسیار مذهبی جزو ستمگرترین کشورها هستند. بر اساس گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰٤ «معیار توانمندسازی جنسیتی»، ده کشوری که بالاترین درجات برابری جنسیتی را داشتند، همگی کشورهایی به شدت خداناباور ارگانیک با درصد بالایی از بی اعتقادی بودند. در مقابل، ده تای پایینی همه کشورهای بسیار مذهبی بودند که از نظر آماری دارای درصد قابل توجهی از خداناباوران نبودند. کشورهایی مانند سوئد، دانمارک و هلند با بیشترین تعداد نمایندگان زن در پارلمان، تمایل به درجات بالایی از خداناباوری ارگانیک دارند و کشورهایی مانند پاکستان، نیجریه و ایران با کمترین نماینده زن در پارلمان، تمایل دارند بسیار مذهبی باشند (زاکرمن ۲۰۰٦)

آیا این عادلانه است که همه‌ی اینها را به اعتقاد به خدایان نسبت بدهیم؟ مشکلات تاریخی یک ملت که ربطی به دین ندارد چطور؟ در مورد استثمار اقتصادی توسط کشورهای دیگر، جنگ‌ها، آسیب‌های زیست محیطی، ستم سیاسی، نژادپرستی، فساد چطور؟ البته عوامل بسیاری وجود دارد که برخی از جوامع را تنزل داده و آنها را در آنجا نگه می‌دارد. اما نکته اینجاست که اعتقاد به خدایان قرار است مشکلات جدی اجتماعی را حل کند و زندگی بهتری را برای مردم فراهم کند. این ادعایی است که بسیاری از مؤمنان مطرح می‌کنند. می‌گویند دینداری بیشتر بهتر است. با این حال، واضح است که اینطور نیست.

زاکرمن می‌افزاید: «به وضوح دین راه ساده و واحدی برای رسیدن به جوامع درستکاری که به نظر می‌رسد بنیادگرایان مذهبی چنین تصوری از آن دارند، نیست. اعتقاد به خدا ممکن است برای فرد مؤمن آرامش ایجاد کند، اما در سطح اجتماعی، نتایج آن قابل مقایسه نیست. وقتی به دنبال جامعه‌ای مدنی‌تر، عادلانه‌تر، ایمن‌تر، انسانی‌تر و سالم‌تر می‌گردیم، احتمالاً آن را در میان

avayebuf.com

کشورهایی می‌یابیم که برخلاف موعظه‌های مذهبی‌ها، از نظر ایمان مذهبی در رتبه پایین‌تری قرار دارند» (زاکرمن ۲۰۰۶).

سام هریس نویسنده در کتاب خود «نامه‌ای به یک ملت مسیحی» نشان می‌دهد که این الگو حتی درون جوامع بسیار مذهبی نیز صادق است :

> ایالات متحده در میان دموکراسی‌های ثروتمند از نظر سطح [بالای] پایبندی مذهبی خود منحصر به فرد است. در عین حال از نرخ بالای قتل، سقط جنین، حاملگی نوجوانان، بیماری‌های مقاربتی و مرگ و میر نوزادان به طور منحصر به فردی در رنج دائمی قرار دارد. همین مقایسه در درون خود ایالات متحده نیز صادق است: ایالت‌های جنوبی و غرب میانه، که مشخصه‌ی آنها بالاترین سطوح خشکه مقدسی مذهبی است، به ویژه با شاخص‌های بالا در مورد ناکارآمدی اجتماعی مواجه هستند، در حالی که دولت‌های نسبتاً سکولار شمال شرق با هنجارهای اروپایی مطابقت دارند. (هریس، ۲۰۰۶، ٤٤)

چشم انداز سیاسی آمریکا بیشتر همین را نشان می‌دهد. «ایالت‌های سرخ» که تحت سلطه‌ی مسیحیان محافظه‌کار هستند، از نظر کارآمدی اجتماعی عملکرد خوبی ندارند. هریس گزارش می‌دهد که ۷٦ درصد از بیست و پنج شهر خطرناک آمریکا در ایالت‌های سرخ قرار دارند. دوازده ایالت با بیشترین دزدی گزارش شده قرمز هستند و هفده ایالت از بیست و دو ایالتی که بالاترین میزان قتل را دارند نیز سرخ هستند. «البته، داده‌های همبستگی از این دست، سؤالات علیت را حل نمی‌کنند – اعتقاد به خدا ممکن است منجر به ناکارآمدی اجتماعی شود؛ ناکارآمدی اجتماعی ممکن است اعتقاد به خدا را تقویت کند؛ هر یک از عوامل ممکن است دیگری را تقویت کند؛ یا هر دو ممکن است از منبع عمیق‌تری سرچشمه بگیرند. اما از بحث علت و معلولی که بگذریم، این آمار باید ثابت کنند که خداناباوری با آرمان‌های اساسی یک جامعه‌ی مدنی سازگار است: همچنین به طور قطع ثابت می‌کنند که اعتقاد گسترده به خدا سلامت جامعه را تضمین نمی‌کند» (هریس، ۲۰۰۶، ٤٤).

گفته می‌شود که از نحوه‌ی رفتار با زندانیان می‌توان بهترین قضاوت را در مورد یک جامعه بدست آورد. من معتقدم نحوه‌ی رفتار یک جامعه با فرزندان خود معیار بهتری است. در سال ۲۰۰۷ یونیسف مروری بر بهزیستی کودکان در کشورهای ثروتمند منتشر کرد. این گزارش ثروتمندترین کشورهای جهان را بر اساس میزان محافظت، آموزش، واکسینه کردن و تربیت فرزندانشان مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و رتبه بندی کرده است. همانطور که احتمالاً تا به حال می‌توانید پیش

t.me/AVAYeBUF

بینی کنید، کشورهای دارای سطوح بالای بی خدایی (هلند، سوئد، دانمارک، فنلاند) بالاتر از کشورهایی هستند که به مراتب مذهبی‌تر هستند (ایرلند، یونان، لهستان، ایالات متحده). اگر ایمان به خدا و پرستش خالصانه‌ی آن خدا بر ملتی «برکت» می‌آورد، آیا حداقل نباید این نتیجه را در شرایط فرزندان آن ملت ببینیم؟ مطمئناً یک خدا یا خدایان محافظ به دنبال نیازهای اساسی کودکان در جوامعی هستند که بیشتر خود را وقف اعتقاد و عبادت کرده‌اند. ظاهرا که اینطور نیست.

هر مؤمنی که ادعا می‌کند دین برای رفاه اجتماعی یک ملت ضروری است، باید توضیح دهد که چرا تقریباً همه‌ی معیارهای رفاه اجتماعی دقیقاً به نتیجه‌ای معکوس اشاره می‌کنند. چرا مذهبی ترین جوامع بیشترین مشکل را دارند؟ چرا جوامعی با بالاترین نسبت خداناباوران کمترین مشکل را دارند؟ این سؤال بسیار مهمی است که مؤمنان موظفند در صورت عدم پاسخ به آن، به فکر فرو بروند. عیسی به هائیتی، کیپ ورد یا بولیوی که تحت تسلط مسیحیان هستند، سلامت و آسایش گسترده‌ای ارائه نکرده است. الله امنیت و عدالت را برای زنان مومن افغانستان، عربستان سعودی یا یمن برقرار نکرده است. به همین ترتیب، گانشا و ویشنو برای هند راه حلی برای فقر و بی سوادی ارائه نکرده‌اند. البته من گمان می‌کنم که مشکلات جدی برخی کشورها ربطی به خدایان ندارد زیرا به احتمال زیاد خدایان واقعی نیستند. با این حال، منطقی به نظر می‌رسد که گمان کنیم که اعتقاد بیش از حد به خدایان می‌تواند حواس دولت‌ها و شهروندان را از نگرانی‌های زمینی مانند مراقبت‌های بهداشتی، پیشگیری از جرم، آموزش و توسعه اقتصادی منحرف کند. این عدم تمرکز بر آنچه واقعاً مهم است، اگر به طور کامل جامعه را از مسیر توسعه خارج نکند، می‌تواند با کند کردن پیشرفت، تأثیر شدیدی بر جامعه بگذارد.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۴۲

Harris, Sam. Letter to a Christian Nation. New York: Alfred A. Knopf, 2006. An Overview of Child Well-Being in Rich Countries. UNICEF report, 2007.

http://www.unicef-icde.org/publications/pdf/rc7_eng.pdf.

Zuckerman, Phil. "Is Faith Good for US?" Free Inquiry 26, no. 5 (August/ September 2006).

http://www.secularhumanism.org/index.php?sectionlibrary&page=pzuckerman_26_5.

avayebuf.com

فصل ۴۳

دین من خیلی قدیمی است، باید درست باشد

هیچ وقت برای یادگیری دیر نیست.

– ضرب المثل

بسیاری از مؤمنان به قدمت دین خود به عنوان نوعی مدرک برای وجود خدای خود اشاره می‌کنند. آنها اعلام می‌کنند که دروغ یا اشتباه نمی‌توانست این همه مدت دوام بیاورد. آنها می‌گویند نمی‌شود که این همه افراد آنقدر ساده لوح باشند که نسل به نسل خدای ساخته شده را بپرستند. این یکی دیگر از توجیهات اعتقادی است که در بسیاری از مذاهب مختلف رایج است.

این واقعیت که این ادعا بسیار رایج است، نشانه‌ی دیگری است از اینکه مردم در مورد ادیان دیگر غیر از ادیان خود چقدر کم اطلاعات دارند. شاید از دید محدود جامعه‌ای در انزوای نسبی که در آن مذهب واحدی حاکم است، بتوان درک کرد که این دیدگاه چگونه ممکن است کمی منطقی به نظر برسد. با این حال، اگر صرفاً به باور دینی، چه در سطح جهانی و چه از لحاظ تاریخی، نگاهی بیاندازیم، بلافاصله آشکار می‌شود که ادعای «دین من قدیمی است و بنابراین درست است» به هیچ وجه قابل قبول نیست.

اگر مؤمنان کمی بیشتر در مورد آن فکر می‌کردند و کوچکترین تحقیق را در مورد آنچه مردم در سرزمین بعدی انجام می‌دهند هرگز این راه را دنبال نمی‌کردند زیرا بسیاری از ادیان بسیار قدیمی هنوز در همین دور و بر وجود دارند. اگر قدمت اهمیت داشت، برخی از محبوب‌ترین ادیان امروزی دچار مشکل می‌شدند. برای مثال، مسیحیان، مسلمانان ، مورمون‌ها، ساینتولوژیست‌ها و پیروان سایر ادیان نسبتاً جوان، ممکن است مجبور شوند بیعت خود را تغییر دهند و شروع به دعا کردن به پوسایدون و آتنا کنند، زیرا این دین بسیار قدیمی‌تر یونانیان باستان هنوز فعال است.

t.me/AVAYeBUF

مسیحیت امروزه محبوب‌ترین نظام اعتقادی در یونان است و سال‌ها از زمانی که زئوس و خدمه‌اش از ارج و قرب بالاتری برخوردار بودند می‌گذرد. با این وجود، خدایان بت پرستی قدیمی در برابر مردن مقاومت می‌کنند. برای مثال، در سال ۲۰۰۶، دادگاه آتن به ممنوعیت پرستش خدایان باستان پایان داد. واسیلیس سانتیلاس زئوس باور، گفت: «آنچه ما اکنون می‌خواهیم این است که دولت دین ما را به طور کامل به رسمیت بشناسد. در صورت عدم موفقیت، ما از پارلمان یونان و اتحادیه‌ی اروپا ، برای دسترسی به عبادت در مکان‌هایی مانند آکروپولیس، اجازه‌ی داشتن گورستان‌های خود و در صورت لزوم، دفن مجدد استخوان‌های مردگان [باستانی] درخواست خواهیم کرد». (اسمیت ۲۰۰۶).

آیا این واقعیت که برخی از شهروندان یونانی هنوز در قرن بیست و یکم خدایان باستانی را می‌پرستند ثابت می‌کند که این خدایان واقعی هستند؟ واضح است که زئوس استقامت چشمگیری از خود نشان می‌دهد تا همچنان پرستندگان جدید را جذب کند. آیا سنجش زمان ادعای وجود او را مشروع می‌کند؟ من فکر نمی‌کنم، اما اگر شما این استدلال را برای یک خدا، به ویژه خدای جوانتر مانند عیسی، مطرح می‌کنید، پس چرا نمی‌توانید همان را برای آپولو ارائه دهید؟ ایسیس یک الهه‌ی مصر باستان بود، اما پس از گذشت بیش از سه هزار سال، هنوز درون بازی است. برخی از باورمندان «عصر جدید» امروزه برای راهنمایی، محافظت و آسایش، چشم به ایسیس دارند. آیا این دلیلی بر وجود اوست؟

هندوئیسم به قدری قدیمی است که می‌تواند مذهب هر کسی را در مسابقه‌ی قدمت به مبارزه طلب کند. این سیستم اعتقادی باستانی و هنوز هم محبوب باید مؤمنان غیر هندو را که ارتباطی بین قدمت و حقیقت می‌بینند، به دردسر بیندازد. هندوئیسم امروزه نزدیک به یک میلیارد پیرو دارد که آن را به سومین دین بزرگ جهان پس از مسیحیت و اسلام تبدیل می‌کند. همچنین ممکن است در میان ادیان بزرگ امروزی قدیمی‌ترین باشد. با این حال، نمی‌توان مطمئن بود، زیرا هندوئیسم آنقدر قدیمی است که هیچ کس حتی نمی‌داند چه زمانی شروع شده است. بدون شک قدمت آن بسیار بیشتر از مسیحیت (۲۰۰۰ سال)، بودیسم (۲۴۰۰ سال) و اسلام (۱۴۰۰ سال) است. یهودیت نیز بسیار قدیمی است و حداقل به چند هزار سال پیش می‌رسد اما هندوئیسم احتمالاً می‌تواند با آن مقابله کند. پس آیا این بدان معناست که احتمال درستی ودا و تورات بیشتر از عهد جدید، قرآن یا کتاب مورمون است؟ هندوئیسم کهن‌ترین دین امروزی روی سیاره‌ی زمین است. مقاله‌ای در «هندویسم امروز» اعلام می‌کند. «هیچ دین دیگری، زنده یا منقرض شده، حتی به گرد پای مسافتی

avayebuf.com

که هندوئیسم طی کرده است نمی‌رسد. قدیمی ترین شواهد کشف شده از آیین هندو- معابد، گودال‌های آتش ، حمام‌های مناسکی، لینگام‌های شیوا (به شکل آلت تناسلی مردانه)، مجسمه‌های رقصنده شیوا، پیکرهای شاگتی (خدای مادینه)، مجسمه‌ها و مهرهای یوگی‌ها – متعلق به امپراتوری شیوا پرست دره‌ی ایندوس در شمال غربی هند، بیش از ٦٠ قرن قدمت دارد. این مساوی با ٢٠٠ نسل از ارواح بشری است، تداوم دین تاریخی که دو برابر هر دین دیگری است.» (هندویسم امروز، ١٩٩٨)

هندوها به قدمت مذهب خود بسیار افتخار می‌کنند. در حین سفر به سراسر هند، با بسیاری از هندوها در مورد دینشان صحبت کردم و چندین نفر از آنها خیلی سریع به من گفتند که مذهبشان قدیمی‌ترین مذهب روی زمین است. آنها گفتند که هیچ کدام از بقیه‌ی ادیان به پای آن نمی‌رسند. این موضوع منبع آشکار غرور و اعتبار برای آنها بود. هیچ تصویر روشنی از منشأ باستانی هندوئیسم وجود ندارد و من مطمئن هستم که بسیاری از معتقدان رقیب وجود دارند که ادعا می‌کنند دین آنها به همان اندازه قدیمی یا حتی قدیمی‌تر است. با این وجود، غلبه بر هندوئیسم سخت است.

بنابراین، آیا این واقعیت که برخی از یونانی‌ها هنوز آفرودیت، هرا و هرمس را می‌پرستند، ثابت می‌کند که دسته‌ای از خدایان در بالای کوهی در جایی ما را نظاره می‌کنند؟ البته که اینطور نیست. اما اگر باورهای مذهبی یونان باستان درست نبودند، چگونه می‌توانستند برای مدت طولانی دوام بیاورند؟ علت این است که ادعاهای دینی بر اساس صحت یا عدم صحت‌شان زنده نمی‌مانند یا نمی‌میرند. مدت زمان یک باور تحت تأثیر عوامل بسیار زمینی‌تری از قبیل اینکه چه کسی در جنگ‌ها پیروز می‌شود و چه کسی برتری سیاسی و اقتصادی به دست می‌آورد، است. همچنین بستگی زیادی به این دارد که کدام دین می‌تواند خود را با تغییرات زمانه وفق دهد و کدام دین در فروش خود به نسل جدید بهتر عمل می‌کند. و فراموش نکنید که عملاً هیچ مؤمنی تلاش نمی‌کند تا پیش از تصمیم‌گیری در مورد گزینه‌ای که از نظر آنها معقول‌ترین و دقیق‌ترین است، طیف وسیعی از گزینه‌های مذهبی را مطالعه کند. دلیل اصلی ماندگاری باورها این است که والدین آنها را به فرزندان خود آموزش می‌دهند. روش تداوم باور به همین سادگی کار می‌کند و به اندازه‌ی کافی توضیح می‌دهد که چگونه یک دین می‌تواند هزاران سال زنده بماند. حقیقت ذاتی لزوماً ربطی به آن ندارد.

با این حال، برخی از مؤمنان این سؤال را مطرح می‌کنند که چرا بسیاری از ادیان از بین رفته‌اند در حالی که برخی دیگر مانند مسیحیت یا اسلام تا این حد محبوب شده‌اند. طول عمر ادیان موفق‌تر

t.me/AVAYeBUF

را می‌توان به طرق مختلف توضیح داد. شاید به این علت که آنها انعطاف پذیر هستند و به گونه‌ای فرگشت می‌یابند که به حفظ علاقه‌ی مؤمنان در گذر زمان کمک می‌کنند قدرت ماندگاری داشته باشند، در حالی که سیستم‌های اعتقادی سفت و سخت‌تر مانند مدهای روز می‌آیند و می‌روند. مسیحیت نمونه‌ی خوبی برای این امر است. امروزه با هزاران نسخه‌ی موجود، مسیحیان گزینه‌های بسیار متنوعی برای مطابقت با سلیقه‌ی خود دارند. یک مسیحی می‌تواند راهب باشد و زندگی کاملاً غرق در دین داشته باشد. یک مسیحی دیگر ممکن است هرگز وارد کلیسا نشود یا یک بار در جمع دیگران با صدای بلند دعا نکند. شاید برخی از مذاهب صرفاً به این دلیل زنده مانده‌اند که پیروانشان باهوش‌تر، مهربان‌تر، پست‌تر، دلسوزتر، شرورتر، در همکاری بهتر، تهاجمی‌تر، منفعل‌تر، امپریالیست‌تر، یا شاید فقط خوش شانس‌تر باشند. شاید به این بر می‌گردد که کدام دین ارتش برتر را پشت سر خود دارد. همه چیز به این بستگی دارد که کدام ویژگی در یک زمان معین سودمند است.

بیشتر هندوها ادعا می‌کنند که خدایان زیادی وجود دارند و بیشتر یهودیان ادعا می‌کنند که فقط یک خدا وجود دارد. هم آیین هندو و هم یهودیت تا کنون استقامت چشمگیری از خود نشان داده اند که به چند هزار سال یا بیشتر باز می‌گردد. آنها بر تهاجمات و رقابت شدید مذاهب رقیب غلبه کرده‌اند. اما اگر هم فقط از جنبه‌ی ادعاهای متناقضشان در مورد تعداد خدایان آنها را مقایسه کنیم هر دوی آنها نمی‌توانند حقیقت داشته باشند. حداقل یکی باید اشتباه کند زیرا ریاضیات راه گریزی ندارد. این نشان می‌دهد که در مورد اعتقاد به خدایان، قدمت هیچ چیز قطعی در مورد حقیقت ارائه نمی‌دهد.

در نهایت، آنیمیسم (جان باوری) چطور؟ آنیمیسم که هنوز در سراسر جهان بسیار محبوب است، باور به این است که ارواح یا خدایان تقریباً در همه چیز در طبیعت ساکن هستند. این یک دین بسیار ساختارمند مانند اسلام یا مسیحیت نیست، اما وقتی میلیون‌ها نفر آن را پذیرفته اند، نباید آن را نادیده گرفت. آنیمیسم احتمالاً قبل از همه‌ی ادیان شناخته شده دیگر، حتی هندوئیسم و یهودیت است. به راحتی می توان تصور کرد که برخی از نسخه های آن اولین شکل از اعتقادات مذهبی است که توسط اجداد ماقبل تاریخ ما انجام می شد. اگر آنیمیسم به پنجاه تا صد هزار سال یا بیشتر برمی‌گردد – و احتمالاً اینطور است – چگونه باورمندان امروزی که به قدمت اهمیت می‌دهند می‌توانند آن را به عنوان نادرست رد کنند؟

avayebuf.com

Haught, James A. 2000 Years of Disbelief. Amherst, NY: Prometheus Books. 1996.

Sagan, Carl. The Varieties of Scientific Experience. New York: Penguin Press, 2006.

Smart, Ninian. The World's Religions. New York: Cambridge University Press, 1998.

Smith, Helena. "Greek Gods Prepare for Comeback." Guardian, May 5, 2006. http://www.guardian.co.uk/world/2006/may/05/greece.

"Windows to Timeless Truths." Hinduism Today, June 1988.

http://www.hinduismtoday.com/archives/1988/06/1988-06-07.shtml.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۴۴

یک شخص قابل اعتماد به من گفت که خدای من واقعی است

فقط خودت می‌توانی تصمیمت را بگیری! تو یگانه و تنها هستی!

– دکتر سوس

این یکی سخت است. ادعای اینکه خدایان تقریباً به طور قطع واقعی نیستند به این سادگی نیست که به فقدان شواهد اشاره کنیم و آن را کنار بگذاریم. این ادعا همچنین به معنای دور زدن مسئله‌ی چسبنده‌ی وفاداری شخصی است. مهم ترین افراد در زندگی یک مؤمن، معمولاً والدین، احتمالاً کسانی بودند که در وهله‌ی اول خدا یا خدایان را معرفی کردند. بسیاری از ایمانداران پیوندهای عاطفی قوی هم با موجود جادویی و هم با افراد زنده واقعی دارند که این اعتقاد را آموزش داده و تشویق می‌کنند. این ترکیب وفاداری‌ها می‌تواند مانعی قدرتمند برای آزاداندیشی و زیر سؤال بردن وجود خدا باشد. برای برخی، اعتراف به اینکه یک خدا واقعی نیست، می‌تواند مانند خیانت به مادر و پدر باشد.

باورهای مذهبی در بسیاری از افراد در اوایل زندگی به وجود می‌آید. اگر اینطور نباشد، احتمال زیادی وجود دارد که همه‌ی ادیان ظرف چند نسل از بین بروند. در نظر بگیرید که چقدر برای یک کودک آسان است که هر چیزی را باور کند. مثلاً وقتی حدود چهار پنج ساله بودم، به بابانوئل اعتقاد داشتم. فکر می‌کردم او واقعا وجود دارد. تصور می‌کنم برای والدینم زحمت زیادی نداشت تا من را وادار به باور به بابانوئل کنند. من پدر و مادرم را دوست داشتم و آنها به من گفتند که او واقعی است، بنابراین من باور کردم. به همین سادگی بود. اما من اکنون یک بزرگسال هستم و اگر کسی با ادعای دیوانه‌وار درباره مردی که با سورتمه به دور دنیا پرواز می‌کند و هدیه می‌دهد به من نزدیک شود، به این راحتی قانع نمی‌شوم. به نظر می‌رسد اعتقاد به خدا نیز روند مشابهی را

avayebuf.com

دنبال می‌کند. برخی از شخصیت‌های مورد اعتماد، معمولاً والدین، به کودک خردسال می‌گویند که خدا یا خدایان واقعی هستند و بس. این به شیوه‌ای قطعی و بدون اشاره به شک یا خدایان رقیب ارائه می‌شود. بحث پایان یافته و کودک باور می‌کند. یک کودک چهار ساله قرار است چکار کند، والدین را به یک بحث فلسفی دعوت کند؟ آیا احتمال دارد یک کودک پنج ساله در مورد ادعاهای کلاسیک مذهبی و ابطال‌های شکاکانه تحقیق کند؟ نه، این باور معمولاً بدون مخالفت و مقاومت مستقر می‌شود. بچه فکر می‌کند: بالاخره اگر درست نبود، مامان و بابا آن را نمی‌گفتند.

در بیشتر موارد، والدین هرگز به کودک نمی‌گویند که هزاران خدا وجود دارند که مردم در طول تاریخ ادعای واقعی بودن آنها را کرده‌اند. همچنین والدین نمی‌گویند که امروزه هزاران دین فعال هستند و اکثر آنها ادعاهای متناقضی دارند، بنابراین بسیاری از آنها باید اشتباه باشند. و مطمئناً والدین بخش‌های مربوط به دین‌شان را که مدرک محکمی برای اثبات ادعاهای خود ندارد، ذکر نمی‌کنند. والدین فقط اعلام می‌کنند که خدای آنها واقعی است و فرزند نیز باید آن را باور کند. البته که کودک موافق است و بس. با توجه به این روند، جای تعجب نیست که‌امروزه اکثر مردم باورمند هستند. و جای تعجب نیست که تقریباً هر مؤمنی به همان خدایی که والدینش به آن اعتقاد دارند، اعتقاد دارد.

اکثر مسیحیان امروزی در جوامعی متولد شده اند که مسیحیت نظام اعتقادی غالب است. اکثر مسلمانان امروز در جوامعی متولد شده اند که اسلام نظام اعتقادی غالب است. بیشتر آنیمیست‌ها در جوامعی متولد شده اند که جان گرایی نظام اعتقادی غالب است. و بیشتر هندوها در جوامعی متولد شدند که هندوئیسم سیستم اعتقادی غالب است. این الگو نشان می‌دهد که در انتخاب خدایی که باید به آن ایمان بیاورید، تفکر کمی وجود دارد یا اصلاً تفکری وجود ندارد. استثنائاتی وجود دارد، اما در اکثریت قریب به اتفاق موارد، مؤمنان بالغ به آنچه در کودکی توسط شخصی مورد اعتماد به آنها گفته شده است، می‌چسبند. ایمان به خدا به عنوان بخشی از پکیج والدینی شامل عشق، راهنمایی، حفاظت و خرد به آنها می‌رسد. اعتقاد به خدای والدین بخش مهمی از تجربه‌ی کودکی می‌شود. برای برخی، این امر بسیار مهم است، شاید حتی مهمترین بخش هویت آنها. شک کردن به خدا ممکن است به عنوان بی وفایی به والدین تعبیر شود. من فکر می‌کنم بسیاری از افراد ناباور نمی‌توانند احساسات پیچیده‌ای را که می‌توان در باورها به هم پیوند زد، درک کنند. اعتقاد به خدا فقط تجزیه و تحلیل شواهد و بحث در مورد مفهوم ایمان نیست. در بسیاری از مواقع باید اعتراف کرد که یکی از والدین عزیز احتمالا اشتباه کرده است.

t.me/AVAYeBUF

همه باید بدانند که هدایت شدن به یک باور نادرست توسط والدین لزوماً به این معنی نیست که افراد توسط والدین بد یا والدینی که بی‌خرد بوده‌اند بزرگ شده‌اند. مادران و پدران اعتقاد به خدای خود را به این دلیل منتقل می‌کنند که فکر می‌کنند درست است، نه به این دلیل که قصد دارند کودکان را فریب دهند تا چیزهایی که درست نیست را باور کنند. به هر حال، والدین احتمالاً به همان شیوه توسط والدین خود تلقین شده‌اند. این زنجیره‌ی انتقال باور از والدین به فرزند بسیار طولانی است، اما نباید برای گسستن این زنجیره احساس بد یا بی‌وفایی کرد. بیشتر والدین بهترین چیز را برای فرزندانشان می‌خواهند تا لازم نباشد دختران و پسرانشان وقت، انرژی و پول خود را برای چیزی که واقعی نیست صرف کنند.

حقیقت دردناک این است که والدین، صرف نظر از اینکه چقدر با محبت باشند، می‌توانند در مورد خدایان کاملاً اشتباه کنند. والدین هندو فرزندان خود را کمتر از والدین مسیحی دوست ندارند. والدین یهودی فرزندان خود را کمتر از والدین مسلمان دوست ندارند. والدین آنیمیست به اندازه‌ی والدین ارتدوکس یونانی فرزندان خود را دوست دارند. اکثر والدینی که می‌دانستند دینشان اشتباه است، احتمالاً آن را به فرزندانشان منتقل نمی‌کنند. با این حال به این دلیل که همه‌ی ادیان نمی‌توانند صادق باشند، امروزه بیشتر والدین مهربان روی زمین به فرزندان خود می‌آموزند که به خدایان غیر واقعی ایمان بیاورند. بنابراین، بسیاری از مادران و پدران خوش نیت، فرزندان خود را با شخصیت‌های تخیلی آشنا می‌کنند و به آنها می‌گویند که این شخصیت‌ها واقعی هستند. به این فکر کنید، صدها میلیون پدر و مادر فرزندان خود را تشویق یا وادار می‌کنند که ساعت‌های بی شماری از دوران کودکی خود را صرف عبادت، مطالعه، دعا و ترس از خدایی کنند که وجود ندارد. در بیشتر موارد، والدین مهربانی که این کار را انجام می‌دهند، اگر گمان می‌بردند که خدا یا خدایانشان احتمالاً ساختگی هستند، این کار را نمی‌کردند. بنابراین، مؤمنانی که جرات دارند شک کنند، نباید احساس کنند که به والدین خود خیانت می‌کنند. والدین خوب دوست ندارند فرزندانشان دروغ یا اشتباه را باور کنند. آنها بهترین‌ها را برای فرزندان خود می‌خواهند، و احتمالاً اکثر والدین موافق هستند که داشتن ذهنی روشن که با خدایان ساختگی در هم ریخته نباشد، برای فرزندشان بهترین است. بنابراین هنگامی که یک مؤمن به خدای خود شک می‌کند و آن را زیر سوال می‌برد، لزوماً برخلاف میل والدینی که در اصل به این اعتقاد دامن می‌زدند، عمل نمی‌کند. با فکر کردن و صادق بودن، پسر یا دختر ممکن است دقیقاً همان کاری را انجام دهند که والدین مهربان خواهان انجام آن هستند.

avayebuf.com

اگر مردم نمی‌خواهند لزوماً مجبور نیستند به کسی بگویند که چه کاری انجام می‌دهند یا چه چیزی را باور نمی‌کنند. اگر موضوع شک به خدا برای افرادی که به آنها اهمیت می‌دهید بسیار حساس است، یا همانطور که هنوز در برخی جوامع امروزی انجام می‌شود، ممکن است منجر به تبعیض یا اعدام شود، آن را سر میز شام نادیده بگیرید و به جای آن در مورد آب و هوا صحبت کنید. اما هرگز به خاطر کسی ذهن خود را خاموش نکنید. ذهن شما مال شماست یا حداقل باید باشد. یک سلسله‌ی فوق العاده طولانی از اجداد شما به اندازه کافی قوی، باهوش و جذاب بودند تا ژن‌های شما را به سمت نسل بعدی حرکت دهند. آنها مغز انسانی را به شما تحویل دادند، هدیه‌ای تماشایی و قدرتمند که شایسته‌ی قدردانی شماست. با هدر دادن توانایی اندیشیدن خود به تمام تلاش و خوش شانسی که منجر به شما شده بی احترامی نکنید.

فهمیدن اینکه خدایان احتمالاً مخلوقات انسانی هستند، لزوماً نباید زندگی فرد را وارونه کند. باورمندان سابق مجبور نیستند به یک باشگاه خداناباوری بپیوندند و شروع به مناظره با هرآفرینش گرائی که دم دستشان می‌رسد، بکنند. باورمندان سابق مجبور نیستند از بودن در کنار دوستان باورمند خود دست بکشند. اکثر دوستان من به خدا اعتقاد دارند و میزان دوستی من به آنها کمتر نشده است. باورمندان سابق حتی مجبور نیستند از رفتن به کلیساها، مساجد یا معابد خودداری کنند. اگر به این دلیل که مردم، داستان ها، موسیقی، آهنگ ها، غذاها، احساس تعلق یا هر دلیل دیگری را دوست دارید، تمایل دارید به آنجاها بروید پس به رفتن ادامه دهید. دین فقط اعتقاد به خدایان اثبات نشده نیست. جنبه‌های واقعی غیر قابل تردید ادیان، مانند مناسک، بخش بزرگی از سنت بشری است. همه‌ی مردم، چه مؤمن و چه غیر مؤمن، اگر بخواهند در این امور شرکت کنند، حق آن را دارند.

من سال هاست که خداناباور هستم اما هنوز از برخی چیزهای مذهبی لذت می‌برم. حتی اگر فکر می‌کنم همه‌ی خدایان احتمالا واقعی نیستند، هنوز هم می‌توانم گاهی اوقات از بودن در برخی عبادتگاه‌ها لذت ببرم. من یک انسان هستم و این در خون من است. من قادر به احساس آن آهنگ‌ها و دعاها هستم. دلیلی نمی‌بینم که انکار کنم که کی هستم، از کجا آمده‌ام و جزئی از چه چیزی هستم. در حال حاضر، به عنوان مثال، چندین آهنگ انجیل در آی پاد من وجود دارد. معتقد نیستم که آهنگ‌ها منعکس کننده‌ی دقیقی در مورد حقایق جهان هستند، اما هنوز آنها را دوست دارم زیرا آنها احساس خوبی به من می‌دهند. خوشحالم که توانستم بدون تحقیر دین یک خداناباور شوم. پس از حملات ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی، (به جای فاصله گرفتن از باورمندان/م) به آنها نزدیک

t.me/AVAYeBUF

شدم. خوشبختانه. متوجه شدم که محکومیت کامل از نظر عقلی قابل توجیه نیست. در حالی که هرگز از انتقاد از بدی‌های دین دریغ نمی‌کنم، اما خوبی‌ها را فراموش نکرده‌ام. آیا اگر هر مؤمنی تصمیم بگیرد که جنبه‌های مثبت و بی‌ضرر ادیان خود را حفظ و جنبه‌های منفی را رد کند، برای دنیا عالی نمی‌شود؟

به نظر می‌رسد تعداد فزاینده‌ای از یهودیان این کار را انجام می‌دهند. آنها که «یهودیان فرهنگی» نامیده می‌شوند، خداناباورانی هستند که هنوز به شدت با دین و اصل و نسب یهودی خود احساس نزدیکی می‌کنند. بسیاری از آنها به طور منظم در کنیسه حضور می‌یابند و تعطیلات یهودی را برگزار می‌کنند. اعتقاد به خدا برای لذت بردن از دینشان لازم نیست. این کار انتخاب بهترین‌ها از هر دو دنیا (دنیای خداباوران و خداناباوران/م) است. مردم می‌توانند با ذهن خود صادق باشند و در دنیای واقعی زندگی کنند در حالی که هنوز ارتباطی با سنت‌های مذهبی خود دارند. شاید روزی شاهد باشیم که میلیون‌ها «مسیحی فرهنگی» و «مسلمان فرهنگی» از سنت‌های دینی خود لذت می‌برند بدون اینکه هیچ یک از آن‌ها را خیلی جدی بگیرند.

بیایید به آن فکر کنیم. فکر می‌کنم می‌توانم یک «مسیحی فرهنگی» در نظر گرفته شوم. همانطور که قبلاً اشاره کردم، من بسیاری از موسیقی‌های انجیلی را دوست دارم، به خصوص موسیقی‌های قدیمی، اما از این هم فراتر است. من عاشق بسیاری از فیلم‌های کلاسیک با مضامین مذهبی قوی مانند بن هور و ده فرمان هستم. آنها را به جای این که مثل برخی از باورمندان نمایشنامه‌های مستندی تصور کنم، داستانی خالص می‌دانم، اما هنوز از آنها لذت می‌برم. همچنین احتمالاً نسبت به بسیاری از مسیحیان در مورد تولد عیسی سخاوتمندتر هستم. وقتی کریسمس هر سال فرا می‌رسد، «آهنگ کریسمس» را در ماشینم با صدای بلند پخش می‌کنم. فیلم It's a Wonderful Life را تماشا می‌کنم تا ببینم آن فرشته‌ی دوست داشتنی کلارنس یک بار دیگر معجزه‌ی خود را روی جورج بیلی انجام می‌دهد. و همچنین از جمع کردن درخت کریسمس تا کاملا وارد ماه ژانویه نشدیم خودداری می‌کنم. هیچ کدام از اینها برای من ریاکارانه نیست. این چیزها بخشی از سنت‌های فرهنگی من هستند، بنابراین من به اندازه‌ی هر مؤمن متعهدی صاحب آنها هستم.

نکته‌ی مهم در اینجا این است که مؤمنان با پذیرفتن عقل و شک و تردید اگر به این نتیجه برسند که خدایشان واقعی نیست، نباید نسبت به کسی احساس بی وفایی کنند. همچنین اگر نخواهند مجبور نیستند هر بخشی از دین خود را که دوست دارند کنار بگذارند. چه کسی تا به حال گفته است که

avayebuf.com

دین به هر حال متعلق به مؤمنان است؟ اعتقاد دینی ممکن است متعلق به مؤمنان باشد، اما دین متعلق به همه‌ی کسانی است که آن را می‌خواهند.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ٤٤

Harpur, James. The Atlas of Sacred Places: Meeting Points of Heaven and Earth. New York: Henry Holt and Company, 1994.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۴۵

خداناباوری یک فلسفه منفی و پوچ است

من نمی‌توانم بر خدایی که به او ایمان ندارم عصبانی باشم.

– سیمون دوبوار

خداناباوری من توصیف می‌کند که دیگران به چه چیزی اعتقاد دارند و دیگران چگونه فکر می‌کنند. خداناباوری من در مورد اعتقاد و طرز فکر خودم چیزی نمی‌گوید.

– کلیف واکر

برخی از مردم سعی می‌کنند با حمله به رقیب جایگزین از اعتقاد خود به خدا دفاع کنند. آنها ادعا می‌کنند که ناباورمندی برای فرد یک فاجعه است. خداناباوران با روی گرداندن از خدایان، خود را به زندگی سرد، تلخ و تنهایی محکوم می‌کنند. این باورمندان می‌گویند اگر خداناباوری چیزی برای زندگی انسان ارائه نمی‌دهد، مسلماً این یک فلسفه‌ی منفی و پوچ است که باید به هر قیمتی از آن اجتناب کرد. با توجه به همه‌ی اینها، آیا شک و تردید ارزش خطر کردن را دارد؟ آیا بهتر نیست فقط باور کنیم و هرگز چیزی را زیر سوال نبریم؟

با وجود ایده‌های مزخرفی مانند این، جای تعجب نیست که بسیاری از مردم هرگز جرات تحلیل صادقانه باورهای خود را پیدا نمی‌کنند. این ادعا که چون خداناباوران خدایی در زندگی خود ندارند، از درون پوچ هستند از منظر یک فرد خداناباور خنده دار است، اما در مورد شادی چطور؟ شاید خداناباور واقعاً بازنده‌ی نهایی نوع بشر باشد، برای همیشه در حالت پژمردگی خارج از تجربه‌ی واقعی انسانی است، هرگز عضو قانونی تیم نیست، و ناامیدانه پذیرفته است تا چیزی بیش از یک توده گوشت نباشد که وقتی مرگ فرا می‌رسد، از چنگ کیهان گریزی ندارد.

avayebuf.com

بنابراین، آیا خداناباوری واقعاً چنین تجربه‌ی منفی است؟ این یک سوال منصفانه و همچنین این یک سوال بسیار مرتبط است. زیرا بسیاری از افراد مذهبی اعتماد خود به وجود خدا را با تصور اینکه اگر دین خود را از دست بدهند یک نوع مرگ زنده‌ی هولناک وجود دارد که باید تحمل کرد، توجیه می‌کنند. با این حال، خداناباوران خوشبخت‌اند که باورمندان در این مورد کاملاً اشتباه می‌کنند.

گروه‌های کمی از مردم در جهان به اندازه خداناباوران بد فهمیده شده و اشتباه معرفی می‌شوند. اگرچه خداناباوری لزوماً به معنای اعتقاد به عدم وجود خدا نیست، بسیاری از باورمندان مشتاقانه آن اصطلاح را تا آنجا که می‌توانند با مفاهیم منفی بسته بندی می‌کنند. این مؤمنان معمولاً فکر می‌کنند که خداناباوران افرادی بی اخلاق، پست، تلخ، غیرقابل اعتماد و ناخوشایند هستند. آنها نتیجه می‌گیرند که اگر خداناباوری یک سبک زندگی منفی و پوچ است، پس خداناباوران باید افرادی منفی و پوچ باشند. این یک احساس رایج است. چندین باورمند به طور مستقیم یا غیرمستقیم به من گفته اند که برایم متاسف هستند زیرا من به خدا اعتقادی ندارم. این یک واقعیت است که بسیاری از باورمندان فکر می‌کنند خداناباوران قربانی هستند. ریک وارن، واعظ مسیحی و نویسنده کتاب پرفروش «زندگی هدفمند»، می‌گوید که هرگز خداناباوری را ندیده است که عصبانی نباشد (می‌چم، ۲۰۰۷). وارن باید بیشتر از خانه بیرون بیاید. ظاهراً او هیچ یک از میلیون‌ها خداناباور را که در سرتاسر جهان پراکنده شده‌اند، ندیده است که شاد باشند و به اندازه‌ای مشغول زندگی‌شان باشند که نمی‌توانند وقت خود را به دندان قروچه بر سر دین بگذرانند. من قطعا عصبانی نیستم و تقریباً مطمئن هستم که اکثر خداناباوران نیز عصبانی نیستند. بین ٤٦ تا ٨٥ درصد از جمعیت سوئد ناباور هستند. آیا وارن و سایر مؤمنان همفکر او واقعاً فکر می‌کنند که نیم یا بیشتر از نیم جمعیت سوئد عصبانی هستند؟ بسیاری از مؤمنان به قدری متقاعد شده‌اند خداناباوران گروهی از شورشیان آشفته هستند که صرفاً از روی خشم و غرور به پر و پای دین می‌پیچند که به نظر می‌رسد هرگز این احتمال را در نظر نمی‌گیرند که بیشتر خداناباوران فقط ممکن است افراد عادی باشند که به سادگی تشخیص داده اند هیچ مدرک یا استدلال خوبی برای خدایان وجود ندارد. خداناباور شدن می‌تواند یک روند آرام و مسالمت آمیز باشد و احتمالاً برای اکثر مردم چنین است. یقیناً خشم و بدبختی پیش نیازی برای حرکت به فرای باورمندی نیست.

بسیاری از مؤمنان نیز فکر می‌کنند که خداناباوران بنا به تعریف افراد بدی هستند زیرا هرکسی که بتواند به خدا پشت کند نمی‌تواند شخصیت خوبی داشته باشد. به همین دلیل است که برای مثال

t.me/AVAYeBUF

بیشتر مؤمنان در آمریکا، در نظرسنجی‌ها می‌گویند که هرگز به یک نامزد بی دین رأی نمی‌دهند. و به همین دلیل است که تعصب آشکار علیه ناباوران منحصر به افراط گرایان در حاشیه‌ی دین نمی‌شود. به عنوان مثال، زمانی که جورج اچ دبلیو بوش برای ریاست جمهوری ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ مبارزات انتخاباتی می‌کرد، به خبرنگاری اعتراف کرد که در مورد اینکه آیا خداناباوران آمریکایی می‌توانند شهروند یا میهن پرست تلقی شوند یا نه، تردید داشت. به آن فکر کنید. در اینجا ما مردی را داریم که رئیس جمهور شد و او آشکارا اشاره کرد که خداناباوران نوعی آمریکایی‌های پست هستند.

چرا باورمندان این احساسات منفی را نسبت به افرادی که به خدا اعتقاد ندارند، ایجاد می‌کنند؟ بیشتر باورمندان نسبت به خداناباوران منفی‌تر از پیروان مذاهب رقیبی هستند که شدیداً با آنها در تضاد است. به نوعی یک باورمند معمولی با کسی که می‌گوید: «من فکر می‌کنم خدای من واقعی است و مال شما نیست» راحت تر است تا با کسی که می‌گوید: «به نظر من این احتمال وجود دارد که هیچ خدایی واقعی نباشد.» گمان می‌کنم که دلیلش این است که وجود خداناباوران برای بسیاری از مؤمنان گمراه کننده است. آنها ممکن است در خفا تعجب کنند که وقتی افرادی که مهربان، عاقل و باهوش هستند می‌توانند بدون دین یا خدا زندگی شادی داشته باشند، چرا دین و خدای آنها باید اینقدر مهم باشد. (از نظر باورمند) کسانی که به خدایان دیگر اعتقاد دارند را می‌توان به عنوان افرادی خوش نیت در نظر گرفت که توسط پیامبران دروغین فریب خورده‌اند. باورمند می‌گوید: «حداقل به چیزی اعتقاد دارند». اما خداناباور خندان و گشاده روی در تناقض با تمام آنچه به آنها گفته شده، است. صدها میلیون خداناباور که به دنبال خدایان بوده‌اند و چیزی نیافته‌اند، فانتزی باورمندان در مورد نیاز آشکار به دین را نابود می‌کنند.

تعمیم در مورد خداناباوران تقریباً همیشه یک اشتباه است. بله، خداناباوران ممکن است در میان افراد تحصیلکرده خیلی زیاد و در میان زندانیان محکوم به اعدام کمتر حضور داشته باشند. بله، آنها در میان دانشمندان نخبه‌ی امریکایی به تعداد چشمگیر و در سازمان‌های تروریستی کمیاب هستند. با این حال، فراتر از آن، نمی‌توان چیز زیادی را در مورد خداناباوران جهان فرض کرد. حتی در موضع آنها در مورد وجود خدایان نیز تنوع قابل توجهی وجود دارد. به عنوان مثال، برخی از خداناباوران می‌گویند که کاملاً مطمئن هستند که خدایان وجود ندارند. آنها این موضوع را به گونه‌ای «می دانند» که شبیه به افرادی است که «می دانند» خدایان واقعی هستند. سایر خداناباوران آزادانه اعتراف می‌کنند که نمی‌توانند به طور قطعی بگویند که همه‌ی خدایان وجود ندارند، اما به

avayebuf.com

سادگی به هیچ یک از آنها اعتقاد ندارند. و برخی از خداناباوران به هیچ کدام از این دو شکل، اهمیتی به خدایان نمی‌دهند. این افراد یا نمی‌توانند یا نمی‌خواهند زمانی را به فکر کردن در مورد آن اختصاص دهند. آنها فقط می‌دانند که متقاعد نشده اند که هیچ خدایی واقعی باشد. به نظر می‌رسد که تعداد کمی از باورمندان از آن آگاه باشند، اما بی خدایی باشگاهی نیست که فهرستی از الزامات عضویت داشته باشد. این دینی نیست که جهش ایمانی، کدهایی برای لباس پوشیدن یا وفاداری به یک رهبر را طلب کند. این یک سازمان سایه با قوانین، سنت‌ها و شیوه‌ی دست دادن رمزی نیست. خداناباوری فقط فقدان باور است، نه چیزی بیشتر. اینکه چه چیزی آن خلأ را پر می‌کند یا نمی‌کند، البته اگر خلأ وجود داشته باشد، به خود فرد خداناباور بستگی دارد.

علیرغم تنوع خداناباوران، ممکن است برخی از گرایش‌ها در میان ناباورمندان شایان ذکر باشد. یک مطالعه‌ی بین‌المللی گالوپ در سال ۲۰۰۵ به نام «صدای مردم» با بررسی پنجاه هزار نفر در بیش از شصت و پنج کشور دریافت که افرادی که تحصیلات متوسطه یا سطح بالایی دارند نسبت به افرادی که تحصیلات ندارند یا فقط دارای تحصیلات ابتدایی هستند، کمتر مذهبی هستند. در حالی که این جالب است، اما من در برداشت‌های افراطی از آن، احتیاط می‌کنم. تنها به این دلیل که تحصیلات عالی شانس قرار گرفتن در معرض ایده‌های جایگزین درباره خدایان را افزایش می‌دهد، ممکن است افراد بی‌ایمان بیش از حد در میان افراد با تحصیلات بهتر حضور داشته باشند. لزوماً ربطی به هوش ذاتی ندارد. برخی از ادعاهای مذهبی ممکن است احمقانه به نظر برسند، اما لزوماً به این معنی نیست که همه‌ی افرادی که به آنها اعتقاد دارند احمق هستند. در مورد خداناباوران هم همینطور. ممکن است برخی از ناباورمندان از باورهای غیرمنطقی چشم پوشی کرده باشند، نه به این دلیل که متفکران درخشانی هستند، بلکه تنها به این دلیل که به اندازه‌ی کافی خوش شانس بودند که انتقادات کلیدی را بشنوند یا به کتاب‌های روشنگرانه برخورد کنند.

بنابراین، آیا خداناباوران این افراد ناسازگار خشمگینی که باورمندان ادعا می‌کنند، هستند؟ مطمئناً، برخی از آنها هستند، اما بسیاری از خداناباوران به قدری افراد خونگرم و خوشحالی هستند که این وصله‌ها نمی‌تواند به آنها بچسبد. لزومی ندارد مردم باور کنند که الله، عیسی یا لونا واقعی هستند تا برای ادامه زندگی، کمی انرژی داشته باشند. در دنیای واقعی نیز الهام، رضایت، معنا و شادی فراوانی وجود دارد. میلیون‌ها خداناباور شاد، خوش بین و پرانرژی هر روز این را ثابت می‌کنند.

t.me/AVAYeBUF

با این حال همیشه باید مراقب تعمیم بیش از حد در مورد خداناباوران بود. در مورد خداباوران نیز این خطر تعمیم کمتر نیست. تصور کنید بخواهید همه‌ی باورمندان جهان را تنها در چند کلمه به طور معناداری توصیف کنید. نمی‌توان با خیال راحت دست به این کار زد. در میان جمعیت انسانی، بین کسانی که به خدا اعتقاد دارند، تفاوت‌های زیادی وجود دارد. «باورمند» لزوماً به معنای چیزی بیش از این نیست که یک فرد به خدا یا خدایان معتقد است. همانطور که بی خدایی لزوماً معنایی بیشتر از این ندارد که یک فرد به خدا اعتقاد ندارد.

به هر حال، باورمندانی که اینقدر از جنبه‌های منفی خداناباوری می‌سرایند، باید این واقعیت را در نظر بگیرند که هر نوزادی در جهان یک آتئیست است، حتی نوزادانی که در خانواده‌های بسیار مذهبی متولد می‌شوند. درست است. علی‌رغم برچسب‌های مذهبی مختلفی که بزرگسالان فوراً به نوزادان خود تحمیل می‌کنند، هیچ کس با ایمان به الله، عیسی یا تحوت، خدای بابون مصر باستان، به دنیا نمی‌آید. بزرگسالان باید خدایان را زمانی وارد ذهن کودکان کنند که به اندازه‌ی کافی رشد کرده باشند تا آنها را بپذیرند. باورمندان متعصب هنگامی که در مورد وحشتناک بودن خداناباوران صحبت می‌کنند، خوب است که این مطلب را به خاطر بیاورند. همه‌ی ما در زندگی به عنوان خداناباور شروع می‌کنیم. برخی از ما نیز زندگی را اینگونه تمام می‌کنیم.

برخی از باورمندان نسبت به ندانم‌گرایان بخشنده‌تر از خداناباوران هستند. برخی افراد ندانم‌گرا را افرادی می‌دانند که فقط برای لحظه‌ای گم یا گیج شده‌اند و احتمالاً در نهایت خدایی را خواهند یافت. در حالی که گاهی اوقات بی طرف بودن خوب است، من پیشنهاد می‌کنم بطور کل از داستان ندانم گرایی صرف نظر کنید. ممکن است پیش گرفتن راه میانه جذاب به نظر برسد، اما ندانم‌گرایی آن چیزی نیست که اکثر مردم فکر می‌کنند. انواع مختلفی از ندانم‌گرایی وجود دارد، اما نسخه‌ی رایج آن موضع عجیبی دارد که خدایان اصولا قابل شناخت نیستند. برخی از مردم جذب آن می‌شوند زیرا به نظر می‌رسد یک سازش مودبانه بین مؤمنان بسیار نرم و خداناباوران بسیار سخت است. اما ندانم‌گرایی به هیچ وجه در مورد اعتقاد یا عدم اعتقاد موضعی نمی‌گیرد. این به پرسش دیگری می‌پردازد و درباره خود باور چیزی نمی‌گوید. وقتی کسی به من می‌گوید ندانم‌گرا است، من پاسخ می‌دهم: «خوب، پس تو خداناباور هستی یا خداباور؟» از نظر تئوریک، می‌توان یک ندانم‌گرا بود و به خدا اعتقاد داشت، همانطور که می‌توان ندانم‌گرا بود و خداناباور بود. ندانم‌گرایی یک جاده فرعی است که به جایی نمی‌رسد. به هر حال ندانم‌گراها چگونه می‌توانند ادعا کنند که خدایان غیر قابل شناخت هستند؟ ندانم‌گرایان چه مدرکی دارند که به آنها بفهماند که عیسی و

avayebuf.com

ویشنو در شب سال نوی آینده در میدان تایمز لندن ظاهر نخواهند شد؟ در آن صورت آنها قابل شناخت خواهند بود، اینطور نیست؟ ندانم‌گرایان از کجا می‌دانند که باستان شناسان هفته‌ی آینده جمجمه‌ی فسیل شده مدوسا را کشف نخواهند کرد؟ ناشناخته؟ کی گفته؟ ناسا همیشه کاوشگر پرتاب می‌کند. شاید یکی از آنها خوش شانس باشد و مارس (خدا) را پیدا کند. گونه‌ی ما هنوز در بازی اکتشاف بسیار تازه‌کار است و هنوز نمی‌تواند چیزی را غیرقابل شناخت اعلام کند. نسخه‌ی رایج ندانم‌گرایی مانند راهی برای اجتناب از مسئولیت است. من می‌گویم باور مثل حامله شدن است. شما یا حامله هستید یا نیستید. شما یا باورمند هستید یا نیستید. توصیه‌ی من این است که از ندانم‌گرایی عبور کنید و مستقیماً به خداناباوری بروید.

مؤمنانی که ممکن است وسوسه شوند تا شک کنند، باید بدانند که در خداناباوری چیزی برای ترس وجود ندارد. بله، دینداران در طول قرن‌ها «خداناباور»، «ملحد» و «کافر» را به کلمات بد تبدیل کرده‌اند، اما این قطع گفتگو بوده و اشتباه آنهاست. این تقصیر ناباوران نیست که توسط افرادی با تعصبات روشن به اشتباه تعریف شده‌اند. در کشورهای آزاد فهرست جنایات خداناباوران به هیچ وجه قابل مقایسه با باورمندان نیست. از فاتحان گرفته تا بلای تروریسم مذهبی و آزار و اذیت کودکان توسط مردان مقدس، باورمندان جنایاتی بسیار بیشتر از خداناباوران انجام داده‌اند که سزاوار شهرتی بد باشد.

با این حال، جدای از مشکل تعصب باورمندان، خداناباوری چیزی نیست که به خاطر آن خواب خود را آشفته کنیم. بسیاری از خداناباوران افراد خوبی هستند که بچه‌های باهوشی را تربیت می‌کنند، باغچه‌ی حیاط خانه‌شان را مرتب می‌کنند، و درها را به روی غریبه‌ها باز می‌کنند. برای اینکه انسان شایسته‌ای باشید نیازی به اعتقاد به خدا نیست. وقتی در موضوع خدا شک داشته باشید، ترس از تبدیل شدن به یک زامبی خداناباور با قلبی سرد، مطمئناً دلیلی برای اعتقاد به خدا یا خدایان نیست. علاوه بر این، اکثر مردم به هر حال مجبور نیستند در مورد اعتقاد تصمیم بگیرند. اگر ذهن اجازه‌ی فعالیت آزادانه داشته باشد معمولاً خود بخود آن را برای شما می‌سازد. یک بار یک باورمند از من پرسید که چرا من اصلا خداناباور بودن را انتخاب می‌کنم. من پاسخ دادم که تصمیم گرفتم منطقی‌تر باشم. اما این پاسخ کاملاً دقیقی نبود. بعداً در مورد آن فکر کردم و متوجه شدم که در واقع هرگز خداناباوری را انتخاب نکردم. من شک دارم که کسی تصمیم بگیرد که به خدایان اعتقاد نداشته باشد. این یک تصمیم آگاهانه مثل نحوه‌ی انتخاب پیراهن برای پوشیدن در صبح نیست. فکر می‌کنم که ناباوری برای اکثر خداناباوران به نوعی مثل یک اتفاق افتادن است نه

t.me/AVAYeBUF

تصمیم ارادی. این امر مانند یک واکنش غیرارادی ذهن است که وقتی از آستانه‌ی کافی شک و تحلیل صادقانه عبور می‌کند، شروع می‌شود. اما ممکن است به سرعت یا آهسته رخ دهد. تغییر از باور به بی باوری ممکن است یک جرقه‌ی ناگهانی یا یک تحقق تدریجی بدون هیچ لحظه‌ی قابل تشخیصی از گذار باشد. با این حال، نمی‌توانم تصور کنم که یک باورمند به سادگی یک روز صبح از خواب بیدار شود و تصمیم بگیرد که دیگر به خدایان اعتقاد نداشته باشد. به نظر من برای کسانی که صادقانه معتقد هستند، ابتدا باید یک روند وجود داشته باشد. نیاز به فرسایش یا تخریب همه‌ی استدلال‌های پوچ و شواهد نادرستی که قبلاً در ذهن فرد از باور حمایت می‌کرد، وجود دارد. در حالی که آن دلایل اعتقاد برای چندین سال بسیار خوب کار کرده‌اند، نمی‌توان در یک لحظه تمام آنها را رد کرد. ایده‌های قوی باید با ایده‌های ضعیف مقابله کنند. زمان می‌برد.

برعکس این نیز صادق است. برای مثال، من نمی‌توانم در این مرحله از زندگی‌ام به سادگی به الله، آپولو یا عیسی ایمان بیاورم. حقایق و ایده‌هایی که در ذهن من وجود دارد به سادگی آن را تأیید نمی‌کند، بنابراین صادقانه نمی‌توانم باور کنم. هیچ راهی برای دور زدن نتیجه‌گیری‌های ذهنم که باعث شده‌اند واقعی بودن این خدایان را رد کنم، وجود ندارد. می‌توانم بگویم معتقدم «توت عنخ آمون» خدایی است که هنوز در ابعاد دیگری زندگی می‌کند، اما من دروغ می‌گویم. واقعاً این باور را ندارم. می‌توانستم خیلی تلاش کنم که به خدایان ایمان بیاورم، اما بدون شواهد یا حداقل چند استدلال قوی برای متقاعد کردنم، این فقط یک نمایش است. مؤمن باید از این موضوع متوجه این نکته شود که خداناباوری عملی آگاهانه برای رویگردانی از همه‌ی خدایان نیست. خداناباوری به سادگی مقصد نهایی برای کسانی است که فکر می‌کنند. خداناباوران بی‌دینی را انتخاب نمی‌کنند. آنها با تفکر به آن می‌رسند.

اگر مؤمن هستید و روزی متوجه می‌شوید که به نوعی به یک خداناباور تبدیل شده‌اید، خوشحال می‌شوید که آسمان روی سر شما فرو نمی‌ریزد و شیاطین تسخیرتان نکرده‌اند. اگر باز هم می‌خواهید دعا کنید، می‌توانید. (بعید است میزان موفقیت دعاهای شما تغییر کند.) و همچنین بیشتر از زمانی که به خدا ایمان داشتید در خطر اصابت صاعقه نخواهید بود. با این حال، ممکن است احساس جدیدی از رهایی پیدا کنید. اگر قبلاً عمیقاً مذهبی بودید، حتی ممکن است متوجه شوید که زمان بیشتری برای اختصاص دادن به خانواده و دوستان دارید. شاید برای فعالیت‌های مثبتی که زندگی شما را غنی کرده و خوشحال‌تان می‌کند انرژی بیشتری داشته باشید. و بدون آن

avayebuf.com

چیزهای حواس پرت کن و بهانه جور کن زندگی پس از مرگ، حتی ممکن است یک میل تازه کشف شده برای مشغول شدن به بهتر کردن دنیا برای خود و دیگران همین الان و همینجا پیدا کنید.

این باور که زندگی بدون اینکه خدایی در سر شما پرواز کند لزوماً پوچ و بی معنی است، به سادگی نادرست است. اگر به اندازه‌ی کافی خوش شانس باشید و یکی از میلیون‌ها نفری نباشید که از فقر شدید یا وحشت جنگ رنج می‌برند، زندگی می‌تواند یک سفر فوق العاده با یا بدون خدا باشد. باور تنها یکی از عوامل متعددی است که بر کیفیت زندگی تأثیر می‌گذارد. به‌علاوه، اندازه‌گیری میزان تأثیر باور بر زندگی یک فرد غیرممکن است. به عنوان مثال، آیا مؤمن خوشبختی که تحصیلات خوب، شغل رضایت بخش و خانواده‌ای پر از عشق دارد، به دلیل اعتقاد به خدا یا به دلیل آن عوامل دیگر، خوشحال است؟ چه کسی می‌تواند بگوید؟ حتی مؤمنان نیز نمی‌توانند به طور قطع بدانند.

البته تنوع فرهنگی زیادی وجود دارد، اما با توجه به آنچه من دیدم، اکثر مؤمنان در مورد افکار درباره‌ی مرگ تفاوت چندانی با خداناباوران ندارند. هر دو خیلی دوست ندارند به آن فکر کنند و هر دو سعی می‌کنند به هر قیمتی از آن اجتناب کنند. ظاهراً اکثر مؤمنان متقاعد شده اند که هنگام مرگ چیز بسیار بهتری در انتظار آنها است. اما عجیب است که آنها قبل از عبور از خیابان‌ها به هر دو طرف نگاه می‌کنند، دارو می‌خورند، تحت عمل جراحی قرار می‌گیرند و حتی دعاهای ناامیدانه می‌خوانند به این امید که در مواقعی که در مشکل هستند از مرگ اجتناب کنند. اگر واقعاً باور داشتم که وقتی بمیرم وارد نوعی بهشت شگفت‌انگیز خواهم شد، احتمالا نگران سرطان پوست یا خوردن شیرینی‌های پر از خامه نبودم. اگر می‌دانستم، یعنی واقعاً می‌دانستم، که وقتی بمیرم به بهشت خواهم رفت، احتمالاً نمی‌توانستم به اندازه‌ی فعلی قدر این زندگی را بدانم. حداقل به طور ناخودآگاه زمان من در زمین کاهش می‌یافت. ممکن است بعد از مرگ چیز دیگری وجود داشته باشد، اما تصور من این است که این زندگی تنها چیزی است که در دست داریم. این یکی از دلایلی است که هر بار که فرزندانم و همسرم را می‌بینم به آنها می‌گویم که دوستشان دارم. این یکی از دلایلی است که به ندرت از پرواز پرندگان بالای سرم و علف‌های سبز زیر پایم بی توجه می‌گذرم. احتمالاً این یکی از دلایلی است که تا به حال زندگی فوق العاده شادی داشته‌ام. من مرگ را به همان اندازه که مرگ است تصدیق می‌کنم. بنابراین انگیزه‌ی زیادی دارم تا زمانی که زنده هستم کاملاً زنده باشم.

t.me/AVAYeBUF

علیرغم آنچه معتقدان فکر می‌کنند، ممکن است بی خدایی برخی از مردم را دقیقاً در جهت مخالف زندگی پوچ و بی معنی هدایت کند. بسیاری از خداناباوران تمایل دارند مانند افراد بالغ با واقعیت روبرو شوند. نداشتن ترس از خدا، در جستجوی راهنمایی بودن، یا تغییر مسئولیت در قبال مشکلات دنیا، باعث می‌شود فرد به تغییر اوضاع برای بهتر شدن اهمیت دهد. به عنوان مثال، اگر در دهه ۱۸۰۰ یک برده‌ی خداناباور بودم، راضی نمی‌شدم که شانه هایم را بالا بیندازم و منتظر روزهای بهتر در بهشت باشم. فکر می‌کنم برای فرار یا شورش دست به هر کاری می‌زدم، زیرا باور می‌کردم که زندگی‌ام بیش از آن با ارزش است که در زنجیر هدر دهم. وقتی به میلیون‌ها کودکی فکر می‌کنم که هر سال در فقر جان خود را از دست می‌دهند، نمی‌توانم آن را به‌عنوان اراده‌ی خدایی تلقی کنم که اجازه می‌دهد اتفاقات وحشتناکی رخ دهد. من نمی‌توانم به این باور راضی باشم که آن بچه‌های مرده در بهشت یک خدا آرامش و آسایش خواهند یافت. به عنوان یک خداناباور، تنها گزینه‌ی من این است که یا یک حرامزاده‌ی بی عاطفه باشم و فریادهای آنها را نادیده بگیرم، یا این که سعی کنم تعدادی از آنها را نجات دهم. به عنوان یک خداناباور، باید با واقعیت آنطور که می‌یابم روبرو شوم.

این واقعاً می‌تواند یک زندگی شگفت انگیز بدون خدا باشد. مهم نیست که مؤمنان در مقابل آن چه می‌گویند، اما برای یافتن خوشبختی و هدف در این دنیا، خدایان لازم نیستند. خانواده، دوستان، دستاوردها، کمک به دیگران، و خلاقیت و اکتشافات، همگی منبع شادی بی پایان بوده و به وجود موجودات جادویی وابسته نیستند. انتخاب‌های عاقلانه، سخت کوشی، به دنیا آمدن در جایی غیر از یک جهنم فقر، سلامتی خوب، و کمی خوش شانسی می‌تواند برای تقریباً هرکسی به وجود بیاید. مطمئناً هیچ تضمینی در زندگی وجود ندارد، اما می‌توان به سادگی با عاقلانه بازی کردن، شانس‌ها را به نحو مطلوب کنار هم گذاشت.

به یک معنا، مؤمنان در مورد آنچه که خداناباوری نمی‌تواند ارائه دهد، درست می‌گویند. خداناباوری هیچ فلسفه‌ای از زندگی یا احساس هدف ارائه نمی‌دهد. اما خداباوران به گونه‌ای به این نکته اشاره می‌کنند که گویی ضربه‌ای به خداناباوری است. بدیهی است که آنها خداناباوری را به عنوان یک دین یا یک روش مدون زندگی اشتباه گرفته‌اند. اما حقیقت ساده این است که خداناباوران فقط مردمی بدون اعتقاد به خدا هستند نه چیزی بیشر. آنچه خداناباوران می خواهند باشند یا دوست دارند از آن فراتر بروند، توسط خواسته ها، جاه‌طلبی و شجاعت خودشان تعیین می شود. خداناباوران در انتخاب آزادند.

avayebuf.com

Meacham, Jon. "The God Debate." Newsweek, April 9, 2007.
http://www.msnbc.msn.com/id/17889148/site/newsweek/print/1/displaymode/1098/

t.me/AVAYeBUF

فصل ۴۶

اعتقاد به خدا به کسی آسیب نمی‌رساند

با دین یا بدون دین، شما افراد خوبی را خواهید داشت که کارهای خوب انجام می‌دهند و افراد شروری که کارهای بد انجام می‌دهند. اما برای اینکه انسان‌های خوب کارهای بد انجام دهند، به دین نیاز است.

– استیون واینبرگ

با کمال تعجب، متوجه شدم که بسیاری از باورمندان فکر می‌کنند که ایمان به خدا کاملاً بی خطر است. چه چیزی ممکن است اشتباه باشد؟ صادقانه به من می‌گویند دین یک فعالیت صلح آمیز و مثبت است. بله، این توجیه بعید برای باور، رایج تر از آن چیزی است که ممکن است تصور شود. من آن را از بسیاری از معتقدان به ادیان مختلف شنیده‌ام.

بنابراین، از کجا می‌توان این ادعا را به چالش کشید که اعتقاد به خدایان یک سرگرمی بی ضرر است؟ در مورد هر کتاب تاریخی یا هر روزنامه‌ای چطور؟ مطمئناً شواهد زیادی وجود دارد که اعتقاد به خدایان را به آسیب دیدن مردم پیوند می‌دهد. شاید مشکل این باشد. شاید خشونتی که ریشه در باورهای مذهبی دارد آنقدر رایج است که کمتر کسی دیگر آن را به همان اندازه که هست متوجه می‌شود. وقتی مسلمانان شیعه و سنی یکدیگر را سلاخی می‌کنند، این خشونت مذهبی نیست. این خشونت «فرقه ای» است. وقتی یک مسیحی یک پزشک سقط جنین را می‌کشد یا یک مسلمان ساختمانی را منفجر می‌کند، این تروریسم مذهبی نیست. این فقط تروریسم است وقتی مؤمنان جلوی پیشرفت علم پزشکی را به قیمت رنج مردم می‌گیرند، مشکلی نیست که دین ایجاد کند. این «اخلاق زیستی» است.

avayebuf.com

به پیروی از رسانه‌ها، اکثر مردم عادت کرده اند بسیاری از کسانی را که به نام مذهب خود مرتکب خشونت می‌شوند، «افراطی» یا «متعصب» خطاب کنند. در حالی که این برچسب‌های محبوب ممکن است دقیق باشند یا نباشند، توصیف نادری که دقیق‌ترین است، «مؤمن» است. اگرباور به خدایان را از ذهن این قاتلان حذف کنیم آنگاه شاهد خواهیم بود که بسیاری از آنها ممکن است در هدر دادن جان خود و دیگران بیشتر درنگ کنند. اما امروزه تعداد کمی از مردم انگشت اتهام را به سوی دین نشانه می‌گیرند، حتی زمانی که مذهب به وضوح یک عامل است.

چرا این دفاع عجیب از باور دینی اینقدر رایج است؟ چرا بسیاری از مردم می‌گویند که اعتقاد به خدا بی ضرر است، در حالی که به وضوح بسیار مضر است؟ نمی‌دانم شاید به این دلیل است که مؤمنان فقط خودشان را معیار در نظر می‌گیرند. شاید آنها قصد دارند بگویند که اعتقاد شخصی‌شان آنها را به صدمه زدن یا کشتن دیگران سوق نمی‌دهد، و اعتقاد آنها به گوشه‌نشینی بی ضرر است. اما حتی این ادعای بسیار حداقلی نیز ممکن است درست نباشد.

سام هریس نویسنده، در کتاب خود به نام «پایان ایمان» ادعا می‌کند که حتی مؤمنان صلح‌جوی جهان هم شریک شر هستند. هریس معتقد است این افراد باعث شکل گیری زیربنای لازمی می‌شوند که الهام بخش و محافظت کننده‌ی قاتلان مذهبی است. به عنوان مثال، مردانی که هواپیماها را به مرکز تجارت جهانی می‌زنند، از فضا نیامده‌اند. آنها محصول دومین دین محبوب جهان بودند. هریس به نکته‌ی خوبی اشاره کرد. پس از حملات ۱۱ سپتامبر به یاد دارم که هیچ بحث عمومی معناداری درباره اعتبار اسلام یا به طور کلی دین، وجود نداشت. در عوض، تلاش زیادی از سوی بسیاری از مردم، از جمله بسیاری از مسیحیان، صورت گرفت تا به نظر برسد که هواپیماربایان از سیاره دیگری آمده‌اند و ربطی به اسلام ندارند.

تغییر جزئی گزاره‌ی ابتدایی به گزاره‌ی «باور شخصی من بی ضرر است» مطمئناً نسبت به گزاره‌ی کلی که اغلب از دهان مؤمنان بیرون می‌آید؛ شانس بیشتری برای صحیح بودن دارد. اما نه، دقت کرده‌ام و مقصودم روشن است. وقتی باورمندان اعلام می‌کنند که اعتقاد به خدا بی ضرر است، فقط از آنچه در سرشان می‌گذرد دفاع نمی‌کنند. آنها از دین به معنای وسیع (یا حداقل برند خاص دین خود به معنای وسیع) دفاع می‌کنند. و این خیلی عجیب است. پس از قرن‌ها خون ریزی اگر چیزی باید برای ما روشن باشد این است که دین منبعی برای تعصب ، نفرت، تفرقه، خشونت و آدم‌کشی است. دین همچنین پیشرفت علمی را به گونه‌ای کند می‌کند که میلیون‌ها نفر دیگر را

t.me/AVAYeBUF

آسیب رسانده و می‌کشد و رنج میلیون‌ها نفر دیگر را افزون می‌کند. اگرچه دین به اندازه‌ی یک شمشیر یا بمب‌گذار انتحاری دراماتیک نیست، اما دین به عنوان مانعی برای علم، به‌ویژه علم پزشکی، احتمالاً بیش از مجموع همه‌ی جنگ‌ها گران تمام شده است. برای مثال، فقط در نظر بگیرید که دانشمندان و پزشکان اولیه در اروپا حتی نمی‌توانستند بدون برانگیختن مخالفت‌های خطرناک مذهبی که می‌توانست خطر زندان یا بدتر از آن را در پی داشته باشد؛ اجساد مردگان را مطالعه کنند تا درباره‌ی آناتومی انسان بیشتر بیاموزند. به عنوان مثال، اگر ادیان در طول تاریخ با بسیاری از راه‌های تحقیق مخالفت نمی‌کردند ممکن بود بسیاری از داروها و روش‌های جدیدتر که امروزه در بیمارستان‌های سراسر جهان استاندارد هستند، خیلی زودتر ساخته شده و در دسترس باشند. این مشکل امروز هم با کاهش سرعت تحقیقات روی سلول‌های بنیادی توسط باورمندان ادامه دارد.

بسیاری از باورمندان آنقدر متعهد به ترویج این ادعا که «دین سرچشمه‌ی همه‌ی چیزهای خوب است» هستند که خود را نسبت به واقعیت امروز و ده هزار سال اخیر کور کرده‌اند. دین می‌تواند بسیار بد باشد. در فصول قبلی هم اشاره کردم. اما چرا این جمله برای بسیاری از مردم چنین شجاعانه و جسورانه است؟ معلوم نیست؟ انکار این که چیزهای بسیار بدی از ایمان به خدایان ناشی می‌شود، انکار آنچه در اطراف خود می‌بینیم است. باور میلیون‌ها نفر را به نفرت و کشتن سوق داده است. باور، توانایی‌های فکری میلیون‌ها نفر را ربوده است. اعتقاد، میلیون‌ها زن را به بردگی گرفته است. باور باعث رنج بی اندازه شده است. اینها حقایق هستند نه عقاید.

بیان بدیهیات، اینکه دین می‌تواند بد باشد، به این معنا نیست که بگوییم هیچ چیز خوبی از دین نمی‌آید. البته بسیاری از چیزهای مثبت ارتباط مستقیمی با اعتقاد به خدایان دارند. اما حتی خوبی‌هایی که در دین می‌یابیم برای توجیه بدی‌ها کافی نیست. اول از همه، فکر می‌کنم تعدادی کافی از هم‌نوعانم بدون اینکه باور داشته باشند که خدایی مراقب آنهاست، باور دارند که پتانسیل خوبی برای خوب بودن و انجام کارهای خوب را دارند. همچنین مهم است که روشن شود که من بر اساس رفتار وحشتناکی که اعتقاد مذهبی اغلب القا می‌کند، علیه وجود خدایان ادعا نمی‌کنم. وجود دینداران بد، وجود خدایان را رد نکرده و وجود دینداران خوب واقعی بودن خدایان را اثبات نمی‌کنند. آسیبی که اعتقاد دینی به افراد و جوامع وارد می‌کند همیشه برای من آشکار بوده است، اما ظاهراً برای همه اینطور نیست. پس بیایید چند راه را مرور کنیم که اعتقاد به خدا می‌تواند باعث آسیب شود. کتاب *نفرت مقدس*، نوشته جیمز هات، مروری عالی، هرچند غمبار، درباره‌ی برخی از باورهای دیوانه‌وار رایج است. هات، سردبیر روزنامه ویرجینیای غربی، برای این که به خوبی از

avayebuf.com

خرابی و وحشت ناشی از اعتقاد به خدایان آگاه باشد، پیگیر اخبار جهان است. من زمانی سردبیر اخبار جهان بودم و تجربه‌ی او در پویش گزارش‌های روزانه را درک می‌کنم. بخشی از مراسم صبحگاهی من مرور سرویس آسوشیتدپرس بود که روزنامه‌ی من مشترک آن است. تقریباً هر روز گزارش‌ها و/یا عکس‌هایی از وحشت مذهبی که در بیست و چهار ساعت گذشته در جایی از جهان رخ داده بود، پیدا می‌کردم. شاید به خاطر شغلمان، من و هات بیشتر از بسیاری از مؤمنان در مورد آنچه به نام دین می‌گذرد مطلع هستیم. اگر چنین است، به ما اعتماد کنید، دین بد است.

دین از آغاز تمدن، مردم را دچار تفرقه، توهم و کشتار یکدیگر کرده است. اکنون، در قرن بیست و یکم، همچنان «باور» بسیاری از مردم را به قصابی همسایگان خود تحریک می‌کند. ای کاش هر فردی که این تصور را دارد که اعتقاد به خدایان بی ضرر است، کتاب هات را بخواند. در اینجا فقط چند نکته از جنون مذهبی موجود در نفرت مقدس آورده شده است :

– هند (۱۹۹۲): تقریباً دو هزار هندو و مسلمان در شورش‌ها بر سر محلی که هندوها معتقدند خدای راما نهصد هزار سال پیش در آن متولد شده است، کشته می‌شوند. در همین حال، قتل‌عام‌هایی در کشمیر رخ می‌دهد که مربوط به یک یادگاری مقدس است – مویی از ریش محمد.

– ایالات متحده (۱۹۹۳): یک زن مسیحی به یک پزشک کلینیک سقط جنین شلیک می‌کند و آن را «مقدس ترین، عادلانه ترین کاری که تا به حال انجام داده‌ام» می‌نامد. مسیحی دیگری که یک پزشک کلینیک را می‌کشد توسط یک مجله‌ی مسیحی «قهرمان» نامیده می‌شود.

– سومالی (۱۹۹۳): رهبران اسلامی پنج زن را به جرم زنا به سنگسار محکوم کردند. نمازگزاران بعد از نماز عصر زنان را می‌کشند. تماشاگران به شوق آمده از اعدام فیلمبرداری می‌کنند.

– اسرائیل (۱۹۹٤): یک پزشک یهودی با مسلسل به روی نمازگزاران در یک مسجد آتش گشود و سی مسلمان را کشت. (Haught 1994)

متأسفانه، چنین اعمالی بسیار رایج است. به نظر من اعتقاد به خدا مثل تفنگ پر شده‌ای است که روی میز مانده است. اکثر مردم هرگز آن را بر نمی‌دارند و ماشه را نمی‌کشند، اما خیلی‌ها این کار را می‌کنند. اگرچه مؤمنان خوش نیت می‌گویند که تساهل مذهبی راه حل این همه خشونت است، من نمی‌توانم تصور کنم که چگونه. متون مقدس سازش ناپذیر ادیان بزرگ جهان را بخوانید. به سخنان تفرقه انگیز رهبران برجسته‌ی مذهبی گوش دهید. «ادیان بزرگ»، جهان بینی‌های

t.me/AVAYeBUF

ناسازگاری هستند. به عنوان مثال، هندوها، مسلمانان، یهودیان و مسیحیان متدین تر، تا زمانی که عقاید خود را جدی بگیرند، هرگز با یکدیگر کنار نمی‌آیند، کاملاً ادغام نشده و در صلح زندگی نمی‌کنند.

کتاب *هات* همچنین نگاهی به چندین تراژدی تاریخی مرتبط با اعتقادات دارد. مانند اخبار امروز، قتل عام‌ها و جنگ‌های مربوط به خدا در طول چندین قرن گذشته کم نیست. امیدواریم که بیشتر مردم از جنگ‌های صلیبی، تفتیش عقاید و سوزاندن جادوگران در اروپا آگاه باشند، اما چند نفر در مورد شورش تایپینگ در چین در طول دهه‌ی ۱۸۰۰ می‌دانند؟ در ذهن اکثر غربی‌ها اطلاعاتی در مورد این شورش وجود ندارد. این عجیب است زیرا یکی از خونین‌ترین جنگ‌ها در تمام تاریخ است و مردی که آن را آغاز کرد، هونگ هسیو چوان، یک مسیحی بود که به نام عیسی جنگید.

هونگ هسیو چوان ادعا کرد که عیسی او را ملاقات کرده و در نتیجه او یک مسیحی با انگیزه شده است. او زیر نظر یک مبلغ آمریکایی تحصیل کرد تا درباره‌ی مسیحیت بیشتر بیاموزد و سپس عهد کرد که این دین را در سراسر چین گسترش دهد. یکی از اهداف جنگ او این بود که ملت را از خدایان و بت‌های دروغین خلاص کند تا مسیحیت شکوفا شود. تعداد کشته شدگان جنگ صلیبی آسیایی هونگ هسیو چوان تکان دهنده است. این جنگ که برای عیسی در چین انجام شد، جان حدود بیست میلیون نفر را گرفت. برای مقایسه، تقریباً نوزده میلیون نفر در جنگ جهانی اول کشته شدند. چرا تعداد کمی از مسیحیان درباره‌ی شورش تایپینگ شنیده‌اند؟ مجدداً برای روشن بودن موضع خودم تکرار می‌کنم که استناد به مرگ‌های دسته جمعی که مربوط به اعتقاد به عیسی بوده است مسیحیت را به طور کلی محکوم نمی‌کند و کسی نباید فکر کند که وجود عیسی را رد می‌کند. اما نشان می‌دهد که ادیان، از جمله مسیحیت، پتانسیل ایجاد خشونت شدید را دارند.

به نظر می‌رسد بسیاری از مسلمانان صلح طلب که قتل افراد بیگناه توسط تروریست‌های اسلامی را محکوم می‌کنند، از اینکه نظام اعتقادی آنها تا چه حد از چنین رفتاری حمایت می‌کند، آگاه نیستند. به عنوان مثال، قرآن حاوی سطوری است که به نظر می‌رسد اگر مستلزم قتل نباشد، اما حداقل قتل را تایید می‌کند. خوشبختانه اکثر مسلمانان این دستورات را نادیده می‌گیرند. با این حال، مشکل این است که برخی از مسلمانان آن را همان‌طور که می‌خوانند، برداشت می‌کنند. در مورد یهودیان، داستان‌های خودشان در تورات، حتی اگر نصف آن درست باشد، گذشته‌ای خونین را نشان می‌دهد که شامل قتل‌عام، تجاوز جنسی، و بردگی است که از طرف خدای آنها یا با تأیید

avayebuf.com

او انجام شده است. بسیاری از قوانین ذکر شده در تورات امروزه همچنان سرچشمه و منبعی برای تعصبات خطرناک هستند.

دین ممکن است از جهاتی برای جهان خوب باشد. اما علی‌رغم هر اداعایی که ممکن است مؤمنان داشته باشند، می‌تواند به آسیب وحشتناکی نیز منجر شود.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ٤٦

Harris, Sam. The End of Faith: Religion, Terror, and the Future of Reason. New York: W. W. Norton & Company, 2004.

Haught, James. Holy Hatred. Amherst, NY: Prometheus Books, 1994.

Seuss, Dr. The Sneetches and Other Stories. New York: Random House, 1989. It may be a children's story but the tale of the irrational Sneetches and their obsession with labels offers a lesson for grownups too.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۴۷

زمین کاملاً برای پشتیبانی از حیات تنظیم شده است

فرد باورمند می‌گوید: «خدای من باید وجود داشته باشد، زیرا زمین به درستی شکل گرفته و در فضا در زاویه و فاصله‌ی مناسب از خورشید قرار گرفته است تا خانه مناسبی برای ما فراهم کند. دنیای ما بیش از حد سازگار و خیلی خاص است تا تصادفی درست شده باشد. فقط تصور کنید، اگر سیاره ما کمی متفاوت بود، نمی‌توانستیم زنده بمانیم.»

ادعاهای بیشتری هم وجود دارد. بعضی از مؤمنان به قرارگیری سیاره‌ی مشتری در مکان مناسب و شگفت‌انگیز آن اشاره می‌کنند. بزرگ‌ترین سیاره منظومه شمسی با گرانش بی‌شمار خود، با مکیدن یا منحرف کردن بسیاری از شهاب‌سنگ‌ها و سیارک‌های غول‌پیکر که ممکن بود به ما برخورد کرده باشند، به عنوان نوعی جاروبرقی محافظ عمل کرده است. در نهایت، باورمندان از ما می‌خواهند که به سادگی به اطراف کیهان نگاه کنیم. زمین پایگاه بی نظیر، گرم و پرآب حیات در فضای سرد و ساکت است. مؤمنان می‌گویند: «بدیهی است که خدای من این سیاره را دقیقاً به همان شکلی که برای ماست ساخته است.»

به نظر می‌رسد که این خط استدلال کاملاً منطقی است و اگر نگوییم دلیلی آشکار اما به نظر می‌رسد یک استدلال قانع‌کننده، برای وجود خدا باشد. اما این استدلال تنها زمانی کار می‌کند که کسی درباره حیات روی زمین چیزی نداند. اگر میلیون‌ها گونه‌ای که در حال حاضر زنده هستند دقیقاً همانطور که امروزه آنها را می‌یابیم به وجود می‌آمدند، آن‌وقت، بله، می‌توان گمان برد که این سیاره برای نیازهای آن‌ها بسیار عالی است و چیزی جز مخلوق خدا نیست. با این حال، فرگشت به خوبی توضیح می‌دهد که چرا ما حیوانات تنفس کننده‌ی اکسیژن را در سیاره‌ای با اکسیژن زیاد پیدا می‌کنیم. فرگشت توضیح می‌دهد که چرا گیاهان وابسته به خورشید در یک سیاره‌ی آفتابی زندگی می‌کنند. و توضیح می‌دهد که چرا موجوداتی با باله و آبشش در سیاره‌ای که آب زیادی دارد شنا می‌کنند. همانطور که نرخ انقراض بیش از ۹۸ درصد از گونه‌های حیات نشان می‌دهد،

avayebuf.com

تعامل بین محیط زیست این سیاره و حیات روی آن، در طی میلیاردها سال، منجر به یک تناسب عملی شده است، اگرچه این تناسب صد درصد کامل نیست.

باورمندانی که به سمت این ایده جذب می‌شوند که زمین یک مدینه‌ی فاضله‌ی با دقت ساخته شده برای انسان است، با توجه به چیزهایی که احتمالاً در مورد طبیعت نمی‌دانند، اشتباهی کاملا قابل درک را مرتکب می‌شوند. بیشتر مردم بدون این که خودشان تقصیری داشته باشند، در مدرسه خیلی درباره فرگشت آموزش نمی‌بینند. بنابراین، می‌توان انتظار داشت که آن‌ها بلافاصله متوجه نشوند که چگونه ما به نیازها و توانایی‌هایی رسیدیم که با محیط و منابع اطرافمان مطابقت دارد. آن چهار میلیارد سال فرگشت را اگر نادیده بگیریم، تنها پاسخ منطقی این است که این سیاره باید برای مردم، سرخس‌ها و مورچه‌ها به گونه‌ای سفارشی ساخته شده باشد. اما ما نمی‌توانیم آن چهار میلیارد سال فرگشت را نادیده گرفته یا انکار کنیم. فرگشت واقعاً اتفاق افتاده است. صرف نظر از آنچه واعظان تلویزیون و طالبان می‌گویند، حیات واقعاً فرگشت یافته است. بدون درک فرگشت نمی‌توان زندگی روی زمین را درک کرد. به همین سادگی است.

اینکه بگوییم سیاره‌ی ما طراحی، خلق و تنظیم شده است تا بتوانیم روی آن زندگی کنیم، برداشتی دقیقاً برعکس واقعیت است. چیزی که ما داریم، حیاتی است که برای زندگی روی زمین به خوبی تنظیم شده است. و این فرگشت بود که تنظیم را انجام داد. بله، ما خوش شانس هستیم که زمین جوی مانند جو زحل ندارد یا مسیر مداری زهره را دنبال نمی‌کند. اگر این کار را می‌کرد نمی‌توانستیم زنده بمانیم. اما این اشکالی ندارد زیرا در آن صورت اصلا «ما»یی وجود نداشت. «ما» یا به چیزی بسیار متفاوت تبدیل می‌شدیم یا اصلاً وجود نداشتیم. با توجه به ساختار فیزیکی فعلی، ما به سیاره‌ای با گرانش مانند زمین، جوی مانند زمین و منابع طبیعی مانند زمین نیاز داریم. چرا؟ دلیل اینکه ما این الزامات را داریم این است که ما تجسم کنونی تاریخ فرگشت روی زمین هستیم (همراه با چندین میلیون گونه‌ی دیگر که امروزه زنده هستند). ما در این دنیا جا می‌گیریم زیرا در این دنیا فرگشت یافته ایم.

کتاب «زمین کمیاب: چرا حیات پیچیده در جهان هستی غیرمعمول است» (وارد و براونلی ۲۰۰۳) احتمالاً بهترین استدلال را برای این که چرا سیاره‌ی ما لانه‌ای منحصر به فرد برای حیات هوشمند است، ارائه می‌دهد. *وارد* و *براونلی* اذعان می‌کنند شانس زیادی وجود دارد که حیات میکروبی ساده در سراسر کیهان رایج باشد، اما آنها معتقدند حیات هوشمند پیچیده احتمالاً فقط در زمین

t.me/AVAYeBUF

یافت می‌شود. این برای من به طرز مشکوکی شبیه به تصورات قبل از کوپرنیک است. انگار می‌گویند زمین ممکن است مرکز جهان نباشد، اما انسان‌ها مرکز زندگی در جهان هستند. به نظر می‌رسد آگاهانه یا ناخودآگاه این تلاش دیگری است، تا به ما اطمینان دهد که ما چیزی خاص و مهم در یک جهان بزرگ، تاریک و ترسناک هستیم. منظور من این نیست که نویسندگان لزوماً قصد داشتند در کتابشان یک پیام ظریف طرفدار خدا وجود داشته باشد، اما قطعاً بسیاری از باورمندان گفته‌های این نویسندگان را در هوا قاپیده‌اند تا از آن به عنوان مهمات برای ادعای اینکه خدای‌شان زمین را فقط برای ما ساخته است استفاده کنند. این دو نویسنده با ذکر چالش‌های متعددی که زندگی برای تولید گونه‌ای بسیار باهوش باید بر آن غلبه کند، از ادعای خود برای یک زمین منحصربه‌فرد حمایت می‌کنند. مطمئناً در این مورد درست می‌گویند. زندگی در اینجا دشوار بوده است و با توجه به نرخ بالای انقراض، ادامه‌ی حیات همچنان دشوار است. اما وقتی این دو نفر اظهار می‌کنند که ما به اندازه‌ی کافی در مورد انواع احتمالی حیات در کیهان اطلاعات داریم تا بتوانیم محدودیت‌هایی را بر آن تحمیل کنیم، زیاده روی می‌کنند. من در کتابخانه‌ی شخصی‌ام، مثلاً یک کتاب سنگین دو کیلویی به نام «تنوع زندگی» نوشته‌ی *کالین تاج* دارم. این بررسی سنگین ۶۸۵ صفحه‌ای در مورد حیات، کاری چشمگیر بوده اما فقط مشتی از خروار است. تخمین زده می‌شود که امروزه ده تا صد میلیون گونه روی زمین زندگی می‌کنند. اما ما در سال ۲۰۰۷ به تازگی به نقطه عطف شناسایی یک میلیون‌مین گونه رسیدیم. در کنار اکتشافات فضایی، دانشمندان همیشه اشکال حیاتی جدید و عجیبی را در اینجا در خانه‌مان کشف می‌کنند. به عنوان مثال، برخی از میکروب‌های سنگ خوار پیدا شده اند که برای زندگی به نور خورشید یا اکسیژن نیاز ندارند. به نظر من قبل از اینکه بتوانیم محدودیت پتانسیل حیات – از جمله حیات هوشمند – در همه جای کیهان را توجیه کنیم، چیزهای بیشتری درباره زندگی اینجا روی زمین باید بیاموزیم.

به مانند برخی باورمندان، فهرست کردن عواملی که باعث شد حیات هوشمند بر روی زمین طلوع کند، و سپس اعلام این که غیرممکن است تا چنین شرایط پیچیده‌ای در سیاره‌ی دیگری به همان شکل اتفاق بیفتد، گمراه کننده است. اگر به دنبال تکرار اتفاقی که دقیقاً در اینجا رخ داده است هستید، البته که بعید یا غیرممکن است. حتی با وجود میلیاردها احتمال برای یافتن شرایط زمینی در سیارات دیگر در سراسر جهان، تقریباً غیرممکن است که حیات به همان شکلی که در اینجا وجود دارد فرگشت یابد. عوامل و تانژانت‌های احتمالی بسیار زیادی وجود دارد. کسانی که می‌گویند بعید است که زندگی هوشمند در جایی غیر از زمین وجود داشته باشد، آنچه را که من به

avayebuf.com

عنوان نسخه‌ای گسترده از قوم گرایی (تعصب برای فرهنگ خود) می‌فهمم، آشکار می‌کنند. در این مورد مردم برای نوع بشر تعصب نشان می‌دهند. چگونه کسی می‌تواند به طور منطقی بگوید که حیات هوشمند باید شبیه ما باشد و در شرایطی مشابه سیاره‌ی ما زندگی کند تا وجود داشته باشد؟ تا کنون، ما فقط در مورد حیات در یک سیاره، زمین، می‌دانیم و حتی همه چیز را در مورد آن نمی‌دانیم. نمی‌توانیم فرض کنیم که حیات هوشمند در جای دیگر، به سیاره‌ای با مقدار معینی آب، مقدار مناسب هیدروژن، سطح خاصی از گرما و مقدار محدودی تابش نیاز دارد. در این مرحله‌ی بسیار اولیه از اکتشافات ما در فضا و تنها با مثالی از حیات سیاره‌ی خودمان که تاکنون مطالعه کرده ایم، دلیل خوبی برای استدلال وجود ندارد که حیات هوشمند باید در جهان نادر باشد. میلیاردها سیاره و میلیاردها سال برای بازی کردن با آنها وجود دارد، و ما هیچ اطلاع مستقیمی از این که حیات فرازمینی در صورت وجود، چگونه خواهد بود، نداریم. نمی‌توانیم داستان موفقیت خاص یک گونه در یک سیاره را به کل جهان تعمیم بدهیم و از آن برای تعیین اینکه باید تنها باشیم استفاده کنیم، زیرا زندگی هوشمند بیش از حد متزلزل و سخت است. چه کسی می‌داند؟ زندگی هوشمند در یک منظومه‌ی ستاره‌ای همسایه ممکن است به دوز قوی و ثابت تابش گاما برای زندگی نیاز داشته باشد. آب ممکن است سمی برای حیات هوشمند در کهکشان بعدی باشد. ما هنوز نمی‌توانیم احتمالات را حذف کنیم. بنابراین معقول ترین موضع این است که در حال حاضر نمی‌دانیم که آیا زمین خانه‌ی منحصر به فردی برای حیات هوشمند است یا خیر. برای نتیجه گیری خیلی زود است. تصور کنید هزار سال بعد چقدر بیشتر از جهان می‌دانیم. شاید ما واقعاً خاص هستیم و شاید دنیای ما واقعاً خلقت منحصر به فرد یک خدا باشد، اما قبل از رسیدن به آن نتیجه‌ی عمیق، باید کارهای زیادی انجام دهیم.

این ادعا که زمین برای ما ساخته شده است من را به یاد ارائه عجیبی می‌اندازد که زمانی در یک برنامه‌ی تلویزیونی مذهبی دیدم. مجری برنامه مهمان خود ری کامفورت را چنین معرفی کرد: *ببینید کابوس خداناباوران! ری کامفورت*. کامفورت توضیح داد که موز کاملاً مطابق با نیازهای انسان طراحی شده و بنابراین باید توسط خدای او برای استفاده‌ی ما ساخته شده باشد. او گفت که پوست موز که به راحتی کنده می‌شود و ساختار منحنی آن که به خوبی در دست انسان قرار می‌گیرد ثابت می‌کند که به طور هوشمندانه‌ای برای ما طراحی شده است.

اما دست نگه دارید، فقط به این دلیل که چیزی ممکن است مناسب باشد، دلیلی برای این نتیجه گیری در ذهن نیست که به طور جادویی با این هدف ایجاد شده است. این هم برای سیارات و هم

t.me/AVAYeBUF

برای موز صدق می‌کند. زمین ممکن است امروزه برای بسیاری از گونه‌های حیات روی آن مناسب باشد، اما این دلیلی نیست که باور کنیم توسط یک خدا ایجاد شده است. ما برای اثبات آن به چیزی بیش از یک تناسب ساده نیاز داریم، به خصوص زمانی که یک توضیح جایگزین داریم که با شواهد قوی پشتیبانی می‌شود.

آیا کامفورت توضیح علمی را در نظر گرفته است؟ شاید دست نخستی‌ها برای گرفتن شاخه‌های درخت فرگشت یافته و نتیجه دستی پیچیده، منعطف و قادر به گرفتن اجسام مختلف به طور موثر باشد. دست انسان به خوبی می‌تواند مار زنگی را هم بگیرد. آیا خدای کامفورت مارها را هم برای ما طراحی کرده است که بتوانیم آنها را هم در دست نگه داریم؟ کامفورت، یک خلقت گرا، موز را همان گونه می‌بیند که زمین را می‌بیند. او فکر می‌کند که هر دوی آنها را خدا برای استفاده ما ساخته است. من فکر می‌کنم ما برای زندگی روی زمین فرگشت یافته‌ایم و دست‌هایمان برای گرفتن چیزهای زیادی از جمله موز فرگشت یافته‌اند. مشکل کامفورت این است که هیچ مدرکی برای اثبات ادعایش مبنی بر خلقت جادویی برای زمین یا موز وجود ندارد. با این حال، شواهدی برای ادعای من در هزاران موزه و آزمایشگاه در سراسر جهان قابل مشاهده است.

ای کاش یک برنامه تلویزیونی مثل کامفورت داشتم، زیرا در جایی که من زندگی می‌کنم، سلاح مخفی آتئیست‌ها را در همه جا روی زمین داریم. من دوست دارم به لنز دوربین خیره شوم، نارگیل باشکوه خود را مانند شمشیر شاه آرتور به طور داراماتیک بالا ببرم و بگویم: *«ببینید، بدترین کابوس باورمند!»* من می‌توانم برای مخاطبانم توضیح دهم که نارگیل، غذای محبوب انسان، به وضوح توسط فرگشت غیرهوشمندانه و بی‌تفاوت طراحی شده است، بدون اینکه هیچ دلسوزی برای محدودیت‌های دست انسان داشته باشد. من می‌توانستم متکبرانه باورمندان را به چالش بکشم که سعی کنند نارگیل را با دست خالی باز کنند. بله، اگر موز ری کامفورت ثابت کند که یک خدا واقعی است، نارگیل من ثابت می‌کند که فرگشت واقعی است.

زمین سیاره‌ی شگفت انگیزی است که خانه‌ی ایده‌آلی را برای ما فراهم می‌کند. (البته به جز زلزله‌های مکرر، طوفان‌ها، گردبادها، سیل‌ها و طاعون). اگر معلوم شود که چنین بوده است، آنگاه ممکن است خودمان را واقعاً خوش شانس بدانیم. اما هنوز برای نتیجه گیری اینکه خدایی پشت وجود ماست کافی نیست. اتفاقات غیرعادی می‌افتد و رویدادهای نادر رویدادهای غیرممکن نیستند. باورمندان بیش از هرکسی باید با آن موافق باشند.

avayebuf.com

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۴۷

Darling, David. Life Everywhere. New York: Basic Books, 2001.

این یک بررسی جذاب از چیزی است که دارلینگ آن را «علم منحصر به فرد اخترزیست شناسی» می‌نامد. این یک رد متقاعد کننده بر فرضیه‌ی زمین کمیاب است که ادعا می‌کند حیات هوشمند احتمالاً یک پدیده‌ی فقط زمینی است.

Dawkins, Richard. The Ancestor's Tale: A Pilgrimage to the Dawn of Evolution. Boston/New York: Houghton Mifflin, 2004.

سفری فوق العاده در طول زمان و راهی سرگرم کننده برای یادگیری در مورد فرگشت و زندگی بر روی زمین.

Tudge, Colin. The Variety of Life. New York: Oxford University Press, 2002.

Ward, Peter, and Donald Brownlee. Rare Earth: Why Complex Life Is Uncommon in the Universe. New York: Springer, 2003.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۴۸

ایمان امری طبیعی است پس خدای من باید واقعی باشد

زندگی نیازموده ارزش زیستن ندارد.

– سقراط

بسیاری از باورمندان، به محبوبیت اعتقاد به خدایان به عنوان دلیلی بر واقعی بودن خدایان اشاره می‌کنند. آنها می‌گویند به نوع بشر نگاه کنید، به تاریخ نگاه کنید. توجه داشته باشید که چند نفر باورمند هستند. احتمالاً هر جامعه‌ای که تا به حال وجود داشته است حداقل افرادی را داشته است که به یک خدا اعتقاد داشته‌اند. بدیهی است که این بدان معنی است که باید حقیقتی در آن وجود داشته باشد. ایمانداران می‌گویند اگر خدایان واقعی نبودند، باور نمی‌توانست آنقدر رایج و پایدار باشد. یا می‌تواند؟

این یکی دیگر از توجیهات رایج برای باور است که به نظر می‌رسد تا زمانی که با چند واقعیت برخورد نکند، منطقی است. بله، اعتقاد به خدایان از دیرباز وجود داشته و امروزه نیز رایج است. اما این امر ادعای یک مذهب خاص را تأیید نمی‌کند. در جهت عکس، تجزیه‌ی تاریخی و جهانی اینکه چه کسی به چه چیزی اعتقاد دارد قویاً نشان می‌دهد که خدایان واقعی نیستند. وجود بسیاری از ادیان متنوع در درجه‌ی اول دلیلی بر این است که انسانها تمایل و استعدادی قوی برای اختراع خدایان دارند.

تقریباً همه‌ی ادیان گذشته و حال یکدیگر را تکمیل یا حمایت نمی‌کنند. هیچ خدای مشترکی در میان همه‌ی ادیان گذشته و حال وجود ندارد. تنها شباهت، اعتقاد به چیزی یا کسی است که ماوراء طبیعی است. این هزاران دین بسیار متفاوت چنان با یکدیگر تضاد دارند که اعتبار یکدیگر را از بین می‌برند. به عنوان مثال، رومیان باستان که دو هزار سال پیش به نپتون اعتقاد داشتند، از

avayebuf.com

مورمون‌های امروزی که معتقدند جوزف اسمیت در دهه ۱۸۰۰ با فرشته‌ای گفتگو کرده است، پشتیبانی نمی‌کنند. چطور ممکن است دین سنتی مردم هوپی توجیهی را در اختیار مسیحیان مدرنی قرار دهد که به دنبال اثبات خدا بودن عیسی هستند؟ علاقه به ادیان چیزی را در مورد وجود یا فقدان سوژه و موضوع این همه اعتقاد و عبادت ثابت نمی‌کند.

برخی از مردم می‌گویند که ایمان به خدای‌شان طبیعی است و بنابراین خدای آنها باید واقعی باشد. اما واقعاً باور دینی چقدر «طبیعی» است؟ اگر منظور آنها از «طبیعی» این است که باور به وجود خدا جزء استاندارد یک انسان سالم است، آنگاه می‌توان فکر کرد که این باور خود به خود شکوفا می‌شود و نیاز کمی به نگهداری یا تشویق دارد. با این حال، این چیزی نیست که ما می‌بینیم، زیرا زمان و انرژی قابل توجهی لازم است تا به شخص آموزش دهیم که به کدام خدا ایمان داشته باشد و چگونه آن خدا را به درستی پرستش کند. به همین دلیل است که والدین هندو باید به فرزندان خود آموزش دهند که بسیاری از خدایان واقعی هستند و والدین مسلمان باید به فرزندان خود بگویند که فقط یک خدا واقعی است. آدم می‌تواند فکر کند که اگر باورمندی طبیعی است و توسط خدا در ما قرار گرفته است، پس باید کمی راحت تر خودش را بروز دهد. در نظر بگیرید که مذاهب جهان چقدر پول و نیروی کار را صرف جذب و نگهداری اعضای خود می‌کنند. بسیاری از سازمان‌های مذهبی تاکتیک‌هایی را به کار می‌گیرند که حداقل از نظر برخی از بی‌ایمانان، آشکارا فریبنده به نظر می‌رسد. رهبران مذهبی که از جانب خدایان صحبت می‌کنند، پاداش‌های مفصلی مانند موفقیت مالی در این زندگی و دسترسی به بهشت را به پیروان وعده می‌دهند. بسیاری از ادیان نیز از ترس به عنوان انگیزه‌ای برای حفظ ایمان مردم استفاده می‌کنند. برای مثال، تهدید جهنم یا یک تناسخ ناگوار، موضوعاتی نیستند که از سوی صدها میلیون مؤمن بی‌اهمیت دیده شوند. اگر اعتقاد به خدا امری طبیعی است، پس چرا نیاز است که انبیا و واعظان دائماً طعمه‌ی لذت و ترس از مجازات را به کار بگیرند؟ چرا چنین نیاز مداومی به فروش باور وجود دارد؟ آیا دین معتبری که برگرفته از خدای واقعی است، نباید بتواند خودش خود را بفروشد؟ اگر عیسی واقعاً یک خداست و مسیحیت هم واقعی و هم طبیعی است، پس چرا به مبلغان، انجیل‌هایی در اتاق‌های هتل‌ها، سرودهای انجیلی و شبکه‌های تلویزیونی بیست و چهار ساعته‌ی مسیحی نیاز است؟ اگر اسلام حق است و برای همه انسانها ایمان به الله امری طبیعی است، پس چرا اسلام هنوز بر جهان پیروز نشده است؟ اسلام بیش از هزار سال است که وجود دارد و ۸۰ درصد از جمعیت جهان هنوز آن را باور ندارند.

t.me/AVAYeBUF

تصور کنید که به جای هزاران دینی که بشر در یک زمان یا آن زمان در صد هزار سال گذشته ادعا کرده اند که درست است، فقط یک دین وجود داشته باشد. اگر اینطور بود، اگر اکثریت قریب به اتفاق مردم روی زمین فقط به یک خدای خاص اعتقاد داشتند و هیچ کس تا به حال ادعای وجود خدایان دیگری در تاریخ نکرده بود، آنگاه ادعای «باور امری طبیعی است» جالب تر می‌شد. به هر حال، توضیح این که چگونه مردم در آمریکای شمالی، اروپا، آمریکای جنوبی، آسیا، آفریقا، استرالیا و تمام جزایر جهان یک خدای منحصر به فرد یکسان را پیدا کرده بودند، دشوار می‌شد. حداقل اگر می‌دیدیم پاکستانی‌ها و ایسلندی‌ها، مکزیکی‌ها و فیجیایی‌ها علیرغم جدایی نسبی در چندین هزار سال گذشته، همگی دقیقاً آیین‌های مشابهی را انجام می‌دهند و به درگاه خدای یکسانی دعا می‌کنند، می‌توانستیم بگوییم که قانع‌کننده است. اما این دنیایی نیست که ما می‌بینیم. بشر هرگز در هیچ زمانی در تاریخ از نظر اعتقادی متحد نبوده است. هرگز. گونه‌ی ما هرگز در مورد اینکه خدایان کیستند یا چگونه آنها را پرستش کنند توافق نکرده‌اند. و این ناهماهنگی فقط در موارد جزئی نیست. ما در اینجا از اختلافات کاملاً آشتی ناپذیر صحبت می‌کنیم. برای مثال، شاهدان یهوه هرگز با هندوها رودررو نمی‌شوند، مگر اینکه یکی از آنها عملاً تمام اعتقادات اصلی خود را کنار بگذارد.

مشکل بیشتر برای توجیه «باور امری طبیعی است» وجود بسیاری از بی ایمانان است. حتی اگر همه‌ی افرادی که در جوامع استبدادی که خداناباوری مورد حمایت دولت است زندگی می‌کنند را هم در نظر نگیریم، در نهایت به تعداد زیادی از مردم خواهیم رسید که آزادانه به خدایان اعتقاد ندارند. این افراد که در کنار هم به عنوان بی ایمان، بی دین، خداناباور، ندانم‌گرا، روشنفکر، و متفکران آزاد دسته بندی می‌شوند، از مکان‌های گوناگون و زمینه‌های گوناگون می‌آیند. اما همه‌ی آنها به یک نتیجه رسیدند: هیچ توجیهی برای اعتقاد به هیچ یک از خدایان پیشنهاد شده توسط ادیان وجود ندارد. تخمین‌ها برای تعداد افراد آزاد که بدون اعتقاد زندگی می‌کنند از پانصد تا هفتصد و پنجاه میلیون متغیر است (کتاب همراه کمبریج برای خداناباوری ۲۰۰۷، ٦١). این یک عدد بزرگ است. در واقع آنقدر بزرگ است که نشان دهنده‌ی چهارمین بلوک بزرگ انسانی در جهان بعد از مسیحیان (۲.۱ میلیارد)، مسلمانان (۱.۳ میلیارد) و هندوها (۹۰۰ میلیون) است. این احتمالاً بسیاری از مردم را متعجب می‌کند زیرا افراد بی ایمان تمایل دارند رادارگریز پرواز کنند. آن‌ها از نظر مذهبی‌ها متحد نیستند، بنابراین توجه شایسته‌ای که متناسب تعدادشان است به آنها نمی‌شوند. همچنین عامل «آتئیست‌های پنهان» نیز وجود دارد، کسانی که تصمیم می‌گیرند بی‌خدایی خود را مخفی نگه دارند، زیرا از آزار و اذیت یا طرد شدن از سوی خانواده، دوستان، همکلاسی‌ها، همکاران

avayebuf.com

یا روسا می‌ترسند. با قضاوت بر اساس اعداد، بیشتر مؤمنان احتمالاً از میان همکار، دوست یا یکی از اعضای خانواده یک خداناباور در کنار خود دارند.

به عنوان مثال، در ایالات متحده، تقریباً به تعداد شهروندان آفریقایی تبار یا همجنس گرایان، شهروندان غیر مذهبی وجود دارد. اما این دو گروه، علیرغم مشکلات پذیرش خودشان، نفوذ سیاسی بیشتری نسبت به آمریکایی‌های غیرمذهبی داشته و بیشتر مورد توجه رسانه‌ها قرار می‌گیرند. علاوه بر این، تعداد آمریکایی‌های غیرمذهبی از یهودیان و مورمون‌ها بیشتر است، اما باز هم، چنان جایگاه پایین‌تری دارند که افراد کمی از آن آگاه هستند.

تحقیقات جالبی در مورد ریشه‌های طبیعی احتمالی دین در ذهن و DNA انسان در حال انجام است. برخی از محققان فکر می‌کنند که ما ممکن است از نظر بیولوژیکی برای دین «سیم‌کشی شده» باشیم. آنها نشان می‌دهند که ساختار مغز ما به گونه‌ای است که باور دینی صرفنظر از این که چقدر ممکن است با عقل در تضاد باشد را نه تنها ممکن، بلکه عملاً اجتناب ناپذیر می‌کند. اگر معلوم شد که این درست است، دو راه برای بررسی آن وجود دارد. ناباوران ممکن است به آن به عنوان توضیحی طبیعی برای محبوبیت دین نگاه کنند که در صورت نبود چنین توضیح فرگشتی برای باور به دین، توضیحش دشوار است. اما باورمندان می‌توانند به آن به عنوان شاهدی بر واقعی بودن خدایانشان اشاره کنند. مغز ما طوری ساخته شده است که به یک خدا ایمان داشته باشد، زیرا خالق ما خواسته است که ما به او ایمان داشته باشیم. مطمئناً مؤمنان باید توضیح دهند که چرا خدای واقعی آنها گونه‌ی انسان را طوری برنامه ریزی کرده است که بسیاری از مردم به خدایان «اشتباه» باور کنند.

باور دینی ممکن است در جایی در امتداد خط گذشته‌ی فرگشتی ما ارزش کارکردی داشته بوده و بنابراین ممکن است به خاطر آن انتخاب شده باشد. شاید قبایلی که به خدایان اعتقاد داشتند نسبت به قبایلی که اعتقاد نداشتند متحدتر بودند و می‌توانستند خود را بهتر سازماندهی کنند. شاید باور، ارتباطات بیشتر را تشویق می‌کرد، که منجر به فرهنگ‌سازی سریع‌تر و توسعه فناوری می‌شد. شاید قبایلی که برای خدایان خیالی می‌جنگیدند سخت تر از قبایلی که فاقد آن انگیزه بودند می‌جنگیدند. اگر واقعا انسان به طور طبیعی به خدایان باور دارد، احتمالات زیادی وجود دارد که می‌تواند توضیح دهد که چگونه ما در نهایت به گونه‌ای تبدیل شدیم که به طور طبیعی به خدایان اعتقاد دارد.

t.me/AVAYeBUF

فیل زاکرمن، جامعه شناس، ایده‌ی «باور امری طبیعی است» را نمی‌پذیرد. او به تعداد زیاد ناباورمندان در جهان اشاره می‌کند و می‌پرسد چگونه باور می‌تواند جزء استاندارد انسان مدرن باشد در حالی که هفتصد و پنجاه میلیون نفر باور ندارند؟ زاکرمن در کتاب «کتاب جیبی کمبریج برای خداناباوری» می‌نویسد :

> با وجود بین ۵۰۰ میلیون تا ۷۵۰ میلیون خداناباور که امروزه در این سیاره زندگی می‌کنند، استواری هر گونه استنتاجی مبنی بر اینکه اعتقاد به خدا طبیعی، ذاتی یا ناشی از نحوه‌ی سیم‌کشی مغز ماست، دشوار می‌شود. دوم، نظریه‌های فطری/عصبی اعتقاد به خدا نمی‌توانند نرخ باورهای متفاوت را در میان کشورهای مشابه توضیح دهند. بریتانیا (۳۱٪ –٤٤٪ خداناباور) را در مقایسه با ایرلند (٤٪ –۵٪ خداناباور)، جمهوری چک (٪٥٤ –٪٦١) در مقایسه با لهستان (۳٪ –٦٪ خداناباور) و کره جنوبی (۳۰٪ –۵۲٪ خداناباور) را در مقایسه با فیلیپین (کمتر از ۱٪ خداناباور) در نظر بگیرید. نمی‌توان استدلال کرد که این تفاوت‌های فاحش در میزان بی خدایی در میان این کشورها به دلیل ویژگی‌های مختلف بیولوژیکی، عصبی یا سایر ویژگی‌های مرتبط با مغز است. بلکه با در نظر گرفتن عوامل تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و جامعه شناختی، تفاوت‌ها بهتر توضیح داده می‌شود. (زاکرمن ۲۰۰٦)

بنابراین، آیا اعتقاد به خدا یک انگیزه‌ی غریزی است که اکثر مردم نمی‌توانند در برابر آن مقاومت کنند؟ آیا این یک پدیده‌ی فرهنگی است که فقط به این دلیل زنده می‌ماند که به نسل بعدی آموزش داده می‌شود؟ آیا ما برای دیدن خدایان در آسمان و شنیدن صدای آنها، خواه وجود داشته باشند یا نباشند سیم کشی شده‌ایم؟ آیا اعتقاد به خدا به اندازه‌ی زبان و موسیقی بخشی از انسان بودن است؟ البته پاسخ این است که ما نمی‌دانیم. شاید یک ژن مذهبی وجود داشته باشد که اکثر ما را به اعتقاد به خدایان سوق می‌دهد. اما در حالی که این یک سوال جذاب است، سوالی که ارزش جستجوی پاسخ را دارد، به احتمال زیاد ثابت نمی‌کند که خدایان واقعی هستند. حداکثر یک ژن باور فقط نشان می‌دهد که گونه‌ی ما تمایل ذاتی به باور دارد. خب که چی؟ به یاد داشته باشید، به نظر می‌رسد که ما تمایل ذاتی به تصور هیولاها نیز داریم، اما این به معنای واقعی بودن گودزیلا نیست.

این واقعیت که هیچ توافقی بین مؤمنان جهان وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است، به ما می‌گوید که محبوبیت و شایع بودن باور، هیچ کمکی به ادعای وجود خدایی خاص نمی‌کند. ادعاهای

avayebuf.com

رقیب و متناقض میلیاردها نفر در طول تاریخ برای هزاران خدا فقط یک چیز را می‌گوید: ما می‌توانیم تقریباً هر چیزی را باور کنیم.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۴۸

Martin, Michael, ed., The Cambridge Companion to Atheism. Cambridge: Cambridge University Press, 2007. An excellent collection of articles and essays on nonbelief.

Zuckerman, Phil. "Atheism: Contemporary Rates and Patterns." In The Cam- bridge Companion to Atheism, edited by Michael Martin, 47-65. Cambridge: Cambridge University Press, 2005.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۴۹

پایان نزدیک است

ساعت قیامت نزدیک است...

– قرآن، ٥٤:١

پایان همه چیز نزدیک است.

– ۱ پطرس ٤: ۷

دین به معنای ایجاد ترس بود. دانش ترس را از بین می‌برد. بدون ترس، دین نمی‌تواند دوام بیاورد.

–مایکل مورکاک

چرا برای نوشتن این کتاب زحمت کشیدم؟ چرا زحمت خواندنش را به خود می‌دهید؟ بالاخره دنیا به زودی به پایان می‌رسد. بنابراین، آیا نباید هر دو با وقت خود کارهای مهمتری انجام دهیم، مانند نماز خواندن یا حفر یک پناهگاه در حیاط خلوت؟ چرا دوباره به رختخواب خزیده و منتظر آخرالزمان نباشیم؟ از این گذشته، باورمندان به مذاهب متعدد مدام می‌گویند که نشانه‌های آشکار آخرالزمان در اطراف ما وجود دارد. زلزله‌ها، سونامی‌ها، طوفان‌ها، فقر، جنگ، تروریسم و حتی هالیوود منحط همگی گواهی بر پایانی است که به سرعت نزدیک می‌شود.

پس دوباره، شاید ما نباید زیاد نگران پایان دنیا باشیم. اگر با این فرض زندگی کنیم که دنیا به این زودی تمام نخواهد شد، شاید برای همه‌ی ما بهتر باشد. به هر حال، تعداد بیشماری از مؤمنان تا کنون صد درصد در اشتباه بوده‌اند. پیش بینی پایان برای مدت طولانی جزء استاندارد بسیاری از ادیان بوده است و زمان آن رسیده است که بپرسیم: چه زمانی کافی خواهد بود؟ کی می‌توانیم قبول کنیم که این ادعاهای خدایی که جهان را آنطور که ما می‌شناسیم به پایان می‌رساند دیگر

avayebuf.com

ارزش شنیدن ندارد؟ افرادی که این مطالب را ادعا می‌کنند هرگز شواهد خوب یا استدلال منطقی ندارند و مهمتر از همه، همیشه اشتباه می‌کنند. در حالی که باورمندان از عصر برنز و احتمالاً مدت‌ها قبل از آن چوپان دروغگو بوده‌اند، چرا باید به دور فعلی هشدارها گوش دهیم؟ البته، چنین خوش بینی بی پروا برای آینده‌ی نزدیک جهان، من را در تقابل با صدها میلیون باورمند قرار می‌دهد که متقاعد شده‌اند که یک ویرانی وحشتناک و در عین حال شگفت انگیز قریب الوقوع است.

بسیاری از باورمندان نه تنها پایان جهان را همانطور که شنیده‌ایم پیش بینی می‌کنند، بلکه از آن خوشحال هم هستند. برخی از مردم واقعاً فکر می‌کنند که وقتی خون در خیابان‌ها جاری شود و آسمان‌ها در اثر انفجارهای هسته‌ای شعله‌ور شود بسیار عالی خواهد بود، زیرا به این معنی است که خدای‌شان نقشه اصلی را اجرا می‌کند. من گمان می‌کنم که آنها مشتاقانه منتظر لحظه‌ی بزرگ *«من که به شما گفتم!»* نیز هستند. بسیاری از مؤمنان نمی‌دانند که این نوع باور برای یک خداناباور چقدر وحشتناک و مخوف به نظر می‌رسد. برای مثال، من فکر می‌کنم که مرگ و ویرانی جمعی چیزهای بدی هستند. بنابراین برای من سخت است که بفهمم چگونه بسیاری از باورمندان از مذاهب مختلف می‌توانند از رویدادی که در آن میلیاردها نفر به مرگ طاقت‌فرسا می‌میرند، دچار شعف و شادی شوند. اما به نحوی این کار را می‌کنند. این چیزها واقعا آنها را هیجان زده می‌کند. اگر شک دارید، از وب سایت محبوب Rapture Ready دیدن کنید و خلاصه‌ی روزانه‌ی بدترین اخبار جهان را بررسی کنید. هر بلای طبیعی، هر جنگ، و هر گزارشی از شیوع بیماری در حال توسعه در جهان ، شواهد هیجان انگیزی در حمایت از نزدیک شدن سریع روز حساب خدایشان محسوب می‌شود. این سایت همچنین شامل یک «شاخص رپچر» است که ادعا می‌کند چقدر به بازگشت عیسی نزدیک هستیم. این بر اساس اعداد ذهنی است که برای اندازه‌گیری سطح فعالیت در دسته‌های مختلف، از جمله: مسیحیان دروغین، شیطان پرستی، ناآرامی‌های مالی، زلزله‌ها و دجال اختصاص داده می‌شود. اعداد جمع و ردیابی می‌شوند و این به نوعی مثل شاخص داوجونز در وال استریت برای افرادی است که سرمایه‌گذاری زیادی در دنیای ماوراء طبیعی دارند. حیف که این وب سایت زمانی که هفتصد سال پیش مرگ سیاه بیش از یک سوم جمعیت اروپا را کشت یا زمانی که هیتلر در سال ۱۹۴۰ در حال رژه بود، وجود نداشت.

پیام اصلی سایت Rapture Ready این است که برای لذت آن لحظه آماده باشید، که به نوعی یک خروج زودهنگام برای مؤمنان واقعی محسوب می‌شود. همه‌ی ناباورمندان و مؤمنان «اشتباهی» که از قافله عقب مانده‌اند، در روزهای سختی با جنگ هسته‌ای، بیماری‌ها، شورش‌ها، قحطی، و هرج

t.me/AVAYeBUF

و مرج فراوان مواجه خواهند شد. مقاله‌ای در وب سایت Rapture Ready به نام «موارد بسیار بسیار وحشتناک» نظر زیر را ارائه می‌دهد: «کتاب مقدس دقیقاً نمی‌گوید چند درصد از جمعیت جهان از بین خواهند رفت، اما از کتاب مقدس مشخص است که میزان مرگ و میر بسیار بالا خواهد بود. اگر قضاوت‌های شرح داده شده در کتاب مکاشفه را جمع آوری کنید، حداقل دو سوم جمعیت از بین خواهند رفت» (Rapture Ready ، ۲۰۰۷). چقدر زیبا!

البته شکاکان به فقدان کامل هرگونه مدرکی برای این چیزها و ارتباط کاملاً اثبات نشده بین بلایای طبیعی و بازگشت یک خدا اشاره می‌کنند. اما من همچنین شگفت زده می‌شوم که بسیاری از این باورمندان در مورد خدایی که این کارها را انجام می‌دهد آشفته یا کنجکاو به نظر نمی‌رسند. سناریوی پایان خشونت آمیز تمام آنچه می‌شناسیم، بسیار غیر ضروری و شیطانی به نظر می‌رسد. چرا یک خدا باید زمین را بسوزاند و میلیاردها انسان را فقط به این دلیل که آنها به طرز اشتباهی عبادت می‌کردند یا آنقدر شکاک بودند که نمی‌توانستند باور کنند، بکشد ؟ شما را نمی‌دانم، اما اگر من جهان را اداره می‌کردم، مطمئن هستم که می‌توانستم یک حرکت پایانی بسیار زیباتر برای نوع بشر ارائه دهم. حداقل قحطی و جنگ را کنار می‌گذاشتم. احتمالاً باید جلوتر هم بروم و کودکان را نیز از آفت بیماری در امان نگهدارم. اما، بنا به دلایلی، بسیاری از باورمندان عمل آشکارا غیراخلاقی نابود کردن یا اجازه دادن به نابودی میلیاردها کودک، زن و مرد را تشخیص نمی‌دهند.

اگرچه ایده‌ی یک روز رستاخیز ماوراء طبیعی الهام بخش بسیاری از فیلم‌ها و خنده‌های بسیاری شده است، برخی از باورمندان در مورد پیش بینی‌های پایان جهان بسیار جدی هستند. بسیاری از آنها صادقانه معتقدند که این آخرین نسل است، که عنقریب است خدای‌شان دنیا را زیر و رو کرده و افرادی را که دوست دارد نجات داده و خداناباوران را مجازات کند. خداناباوران خوش نیتی مثل من با مرگی وحشتناک خواهند مرد و سپس در چاله‌ای بی رحم پرتاب می‌شوند تا برای همیشه رنج ببرند. حداقل این همان چیزی است که برخی از باورمندان به من می‌گویند زمانی که عشق خدایشان بر روی زمین حاکم شود، اتفاق خواهد افتاد. بدیهی است که امیدوارم آنها در مورد همه‌ی اینها اشتباه کنند. با این همه، اگر چنین روزی وجود هم داشته باشد، شاید یک خدا یا خدایان دانای کل در روز داوری ذهن من را درک کنند و ببینند که من فقط با واقعیت مقابل چشمانم صادق بوده‌ام. حاضر نیستم وانمود کنم به خدایی ایمان دارم که به نظر می‌رسد چیزی بیش از آفرینش تخیل انسان نیست. شاید خدایان با اندکی تأمل خودشان را به خاطر دست نیافتنی بودن سرزنش کنند و صلاح بدانند که مرا ببخشند. چه کسی می‌داند؟ حتی ممکن است آنها همه‌ی

avayebuf.com

خداناباوران را به خاطر صداقت فکری و شک و تردید شجاعانه شان تحسین کنند. خنده دار نیست اگر خدایی همه‌ی کسانی را که مشتاقانه ایده‌ی مرگ میلیاردها نفر در زمان پایان جهان را پذیرفته بودند مجازات کند و سپس به همه کسانی که آنقدر عقل اخلاقی داشتند تا آن ایده را مورد نقد قرار بدهند، پاداش دهد؟

بسیاری از مؤمنان سعی کرده اند با توصیف دقیق سناریوهای پایان جهان، مرا بترسانند تا به خدای‌شان ایمان بیاورم. وقتی آنها این کار را انجام می‌دهند، معمولاً از آنها می‌پرسم که چرا از پیشگویی‌های روز قیامت که از ادیان دیگر می‌آید نمی‌ترسند. به عنوان مثال، چرا مسیحیان از پیشگویی اسلامی در مورد پایان جهان وحشت ندارند؟ چرا نمی‌ترسند که دچار مرگ وحشتناکی شوند و در جهنم اسلامی قرار گیرند؟ به هر حال، برخی از مسلمانان می‌گویند که نشانه‌های روشنی در اطراف ما وجود دارد که پایان نزدیک است. با این حال، علیرغم استفاده از استدلال‌های تقریباً یکسان، مسیحیان و مسلمانان به طور اتفاقی پیش‌بینی‌های یکدیگر را رد می‌کنند و از روز قیامت یکدیگر هراسی ندارند. اگر بخواهند همین تردید و تحلیل را در مورد ادعاهای دین خود به کار ببرند، متوجه می‌شوند که اصلاً هیچ آخرالزمانی برای ترس وجود ندارد.

باورمندانی که از نزدیک بودن پایان جهان مطمئن هستند، اغلب از این خطر برای توجیه اعتقاد خود استفاده می‌کنند. آنها این خطر را به عنوان انگیزه‌ای برای ایمان و عبادت تا حد امکان پرشور، یاد می‌کنند. اما شاید اگر بتوان نشان داد که هیچ چیزی در این ادعاها وجود ندارد، آنگاه شاید، فقط شاید، احتمال بیشتری وجود داشته باشد که برخی از مؤمنان وجود خدایان خود را زیر سؤال ببرند. هنگامی که تفنگ آرماگدون دیگر به سمت سر آنها نشانه نمی‌رود، ممکن است کمی شفاف‌تر در مورد خدایان خود فکر کنند.

چیزی که در مورد این پیامبران عذاب عجیب است این است که ممکن است حق با آنها باشد. نه، هیچ دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم که آنها در مورد نابودی تمدن توسط خدایان و جادو برحق هستند، زیرا هیچ باورمندی در چندین هزار سال گذشته تاکنون هیچ مدرک قانع کننده‌ای برای تأیید چنین ادعایی ارائه نکرده است. اما آنچه حقیقت دارد این است که خطرات بسیار واقعی برای تمدن جهانی وجود دارد. برای دانستن این موضوع نیازی به وحی الهی نیست. ما اکنون یا ممکن است روزی به زودی در معرض تهدیدهای جدی ناشی از جنگ هسته‌ای، میکروب‌های غیرقابل توقف، از بین رفتن هوش مصنوعی، فروپاشی محیطزیست، از کار افتادن نانوربات‌ها،

t.me/AVAYeBUF

برخورد با یک سیارک، ابرآتشفشان‌ها، فوران عظیم گاز متان از بستر دریا و غیره باشیم. کافی است یک خواننده دائمی مجلات New Scientist، Scientific American و National Geographic شوید آنگاه خواهید فهمید که هیچ تضمین بلندمدتی برای زندگی در این سیاره وجود ندارد. طیف گسترده‌ای از سناریوهای ترسناک وجود دارد که می‌تواند پایان مورد نظر خدایان ما را به ارمغان بیاورد. متوجه شده‌ام که بیشتر مؤمنان به طرز عجیبی به آن گونه‌ای که در مورد روز قیامت خدایان خود علاقه نشان می‌دهند، علاقه کمتری به تخریب جهانی ناشی از منابع انسانی یا طبیعی نشان می‌دهند.

دو دلیل ساده وجود دارد که چرا هیچ کس نباید نگران این باشد که خدایان جهان را ویران کنند یا اکثر مردم روی زمین را امروز، فردا، سال آینده یا شاید هیچ وقت بکشند. اولاً، هیچ مدرکی مبنی بر در راه بودن بلایای فوق طبیعی، به زودی یا هیچ وقتی در آینده، وجود ندارد. شواهدی نیست. ثانیاً، صف افرادی که این ادعاها را کرده اند بسیار طولانی است و به قرن‌ها پیش می‌رسد و هر بار در اشتباه بوده اند. هر بار.

وقتی مردم ادعا می‌کنند که ایمان به خدا ضروری است، زیرا ساعت در حال تیک تاک کردن و قیامت تقریباً فرا رسیده است، باید دلیل خوبی ارائه دهند که چرا کسی باید این را به عنوان یک خطر معتبر بپذیرد. صرف ادعا باعث اثبات ادعا نمی‌شود. امروزه بسیاری از مردم در سراسر جهان از «چشم زخم» می‌ترسند. اما من از آن نمی‌ترسم زیرا هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد یک نگاه خیره کوتاه از طرف کسی می‌تواند من را نفرین کند یا باعث شود روز بدی داشته باشم. من آن را باور نمی‌کنم زیرا در هزاران سال هیچ کس نتوانسته است نشان دهد که چشم زخم چیزی بیش از یک باور ساختگی است. من به ادعاهای روز قیامت دینی نیز به همین شکل نگاه می‌کنم. به دلیل احتمال اثبات نشده‌ای که خدا به دنیا پایان می‌دهد، خوابم را خراب نمی‌کنم. تا زمانی که کسی شواهدی ارائه کند، یا حداقل یک دلیل خوب برای باور کردن آن بیاورد، من نگران نخواهم شد و شما نیز نگران نباشید.

اگر کسی بخواهد به خدا اعتقاد داشته باشد، خوب است. فقط امیدوارم که از ترس قیامت این کار را نکنند. این ماندگارترین تهدید توخالی جهان است و پس از این همه سال دیگر هیچکس نباید گرفتار آن شود.

avayebuf.com

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۴۹

Gorenberg, Gershom. The End of Days: Fundamentalism and the Struggle for the Temple Mount. New York: Oxford University Press, 2000.

مطالعه‌ای روشنگرانه و ترسناک بر روی افرادی که معتقدند آخرالزمان نزدیک است.

Halsell, Grace. Forcing God's Hand: Why Millions Pray for a Quick Rapture-and Destruction of Planet Earth. Beltsville, MD: Amana Publications, 1999.

McGuire, Bill. A Guide to the End of the World: Everything You Never Wanted to Know. New York: Oxford University Press, 2002.

اگر اصرار دارید که نگران پایان جهان باشید، حداقل آن را معقولانه انجام دهید. این کتاب که توسط یک دانشمند نوشته شده است، تهدیدات واقع گرایانه‌ای را که با سیاره ما مواجه است را توضیح می‌دهد.

"Scary Scary Stuff." Rapture Ready Web site, May 2007. http://raptureready .com/rap21.html.

t.me/AVAYeBUF

فصل ۵۰

از بی ایمانی می‌ترسم

برخی از مؤمنان، شکاکان را متهم می‌کنند که چیزی جز دنیایی کسل کننده و سرد علمی ندارند. من فقط با هنر، موسیقی، ادبیات، تئاتر، شکوه طبیعت، ریاضیات، روح انسان، رابطه جنسی، کیهان، دوستی، تاریخ، علم، تخیل، رویاها، اقیانوس‌ها، کوه‌ها، عشق و شگفتی تولد تنها مانده‌ام. همین‌ها برای من کافی است.

– لین کلی

هیچ مؤمنی هرگز به من اعتراف نکرده است که از دست کشیدن از اعتقاد خود به خدا می‌ترسند. اما بارها وقتی مکالمه‌ای را تمام می‌کنم، متقاعد شده‌ام که چنین هستند. قابل درک است که چرا بسیاری از مردم ممکن است به آزادی ذهن خود برای به چالش کشیدن اعتقاد به خدا بی میل بوده و حتی از آن می‌ترسند. برای همه نمی‌توان به راحتی وجود خدایی را که به عنوان نیروی نهایی خیر و همچنین محافظی قدرتمند در دنیایی خطرناک دیده می‌شود، زیر سوال برد. برای برخی از باورمندان، زیر سؤال بردن وجود خدا ممکن است خیانت وحشتناکی به خانواده و دوستان باشد. دلیل دیگری که ممکن است باورمندان از شکاکیت و تحلیل گریزان باشند، ترس از مجازات خدای خشمگین است. رهبران مذهبی ممکن است به آنها گفته باشند که اگر از خدای‌شان دور شوند، سرنوشتی وحشتناک در انتظار آنهاست. برخی از این رهبران ادعا می کنند که کسانی که از ایمان به خدای خود دست می کشند، حتی لازم نیست برای مجازات تا آخرت صبر کنند، بلکه در همین زندگی با بیماری، مشکلات خانوادگی، مشکلات شغلی و بدتر از آن مجازات خواهند شد. برای مثال، پت رابرتسون، واعظ تلویزیونی مسیحی، به دلیل هشدارهای مکرر به افرادی که به اندازه کافی برای ذائقه‌ی او، مذهبی نیستند شناخته شده است. چندین بار گفته است که خدای او با طوفان،

avayebuf.com

زلزله یا یک سیلی الهی دیگر، به آنها درس سختی خواهد داد. در حالی که آتئیست‌ها ممکن است به چنین تهدیدهایی بخندند، بسیاری از ایمانداران این کار را نمی‌کنند.

یکی دیگر از موانع ترسناک برای باورمندان تأثیر منفی خداناباور شدن بر زندگی شخصی آنها است و ممکن است در صورت نبودن چنین مانعی به فکر تجدید نظر در مورد واقعیت داشتن خدا یا خدایان خود بیفتند. در نتیجه‌ی خداناباور شدن ممکن است روابط دوستان و خانواده تغییر کند. متأسفانه، گاهی اوقات روابط زمانی پایان می‌یابد که دو نفر، دیگر خدایی مشترک ندارند. با این حال، این انتقال برای همه دشوار نیست. بسیاری از خداناباوران این شانس را دارند که اعضای خانواده‌شان آنها را بدون قید و شرط دوست دارند و دوستانی دارند که ممکن است باورمند باشند، اما همچنین به اندازه کافی ذهنی پیچیده دارند که به حق خود برای فکر کردن احترام بگذارند. برخی از این خداناباوران ممکن است کاملاً درک نکنند که برای یک باورمند در شرایطی سخت‌تر چقدر سخت و ترسناک است تا آشکارا اعتراف کند که دیگر خدایان را واقعی نمی‌دانند. این می‌تواند برای برخی افراد سخت باشد و هیچ خداناباوری نباید ترس یک مؤمن را بی اهمیت بداند. برخی از ادیان از همراهی با خداناباوران جلوگیری می‌کنند یا حتی آن را منع می‌کنند. به عنوان مثال، برخی از پیروان مسیحیت، اسلام و یهودیت در این امر مقصر هستند و به خاطر آن اصلا عذرخواهی هم نمی‌کنند. اینکه چگونه آنها در قرن بیست و یکم در جوامعی که ظاهراً توسعه یافته‌اند، جایی که سایر اشکال تعصب از این دست به شدت محکوم می‌شوند، با آن کنار بیایند، از درک من خارج است. واضح است که زمانی که باور به خدایان معنای خود را برای شخصی از دست بدهد، می‌تواند خطر بسیار واقعی اخراج از شبکه‌ی روابط اجتماعی یا خانواده وجود داشته باشد. به همین دلیل، من هرگز پیشنهاد نمی‌کنم که یک باورمند مشکلات احتمالی را دست کم بگیرد. خانواده و دوستان مهم هستند. شغل و امنیت هم مهم هستند. با این حال، فکر کردن به خود و احترام به خود نیز مهم است.

همچنین باورمندان به دلیل ترس از احتمال اینکه مجبور شوند اشتباه خود را بپذیرند، ممکن است تمایل داشته باشند از زیر سؤال بردن وجود خدایان اجتناب کنند. اما این مسئله بزرگی نیست زیرا همه در طول زندگی خود در مورد بسیاری از چیزها اشتباه می‌کنند. هیچ شرم آور نیست که کلا در اشتباه بوده باشیم، به خصوص در مورد اعتقاد مذهبی، با توجه به اینکه چگونه این باور در دوران کودکی بر انسان تحمیل می‌شود؛ یعنی زمانی که شخص بیش از حد آسیب پذیر بوده و یا به افراد بزرگتر بیش از آن اعتماد دارد تا باورها را به چالش بکشد. هیچ کس نباید به خاطر

t.me/AVAYeBUF

اعتقاد به خدا احساس گناه کند، مهم نیست که چقدر احمقانه به نظر می‌رسد. برای بسیاری از ما، این بخشی از انسان بودن و بزرگ شدن در فرهنگ انسانی است. من شرمنده نیستم چون در ده سالگی به درگاه خدایی دعا کردم. این همان کاری بود که توسط افرادی که به آنها اعتماد داشتم، افرادی که از من باهوش تر بودند، به من گفته شده بود، بنابراین من این کار را انجام دادم. امروز من آن را به عنوان یک آیین گذر یا بخشی از پیشرفتی می‌بینم که می‌توانم به آن افتخار کنم. اعتماد کردم، باور کردم، فکر کردم و حالا باور نمی‌کنم.

تنها شرمی که یک مؤمن احساس می‌کند باید ناشی از امتناع از تفکر انتقادی باشد. هیچ بهانه‌ای برای امتناع از تحلیل ادعاها و پرسیدن سوالات سخت وجود ندارد. این می‌تواند در افکار خصوصی شما ادامه یابد، جایی که در آن خطر عواقب دنیای بیرون وجود ندارد. ممکن است ما ذاتاً تمایل به اعتقاد به خدایان داشته باشیم یا نداشته باشیم، اما قطعاً ذاتاً کنجکاو هستیم. اگر این خصلت انسانی را انکار کنید آنگاه آنچه هستید را انکار می‌کنید. به هر حال به نظر من، زیر سوال بردن وجود یک خدا لزوماً خیانت به آن خدا نیست. اگر باور دارید که خدایتان شما را ساخته است – و همچنین مغز بزرگی که در جمجمه شما وجود دارد – پس چرا این خدا ناراحت می‌شود اگر از آن برای به چالش کشیدن مهم ترین ادعا میان تمام ادعاها، استفاده کنید؟ این خدایی که شما به آن اعتقاد دارید، شما را عضوی از یک گونه‌ی متفکر ساخته است. پس فکر کن! چرا در وهله‌ی اول خدایی به خود زحمت ایجاد این مغزهای قدرتمند و تحلیلی انسان را می‌داد، اگر هرگز قرار نبود از آنها به طور کامل استفاده کنیم؟ اگر خدای شما واقعی است، پس به احتمال زیاد به خاطر به کار انداختن این مغز ساخته شده، مورد ستایش قرار خواهید گرفت، نه این که محکوم شوید. اگر خدای شما واقعی نیست، پس جای نگرانی نیست. و اگر می‌ترسید که خدای شما از آن نوعی است که به خاطر کنجکاوی صادقانه‌ی انسانی و تحقیق صادقانه عصبانی می‌شود، شاید وقت آن رسیده است که در جستجوی خدایی بالغ‌تر باشید. به هر حال هزاران مورد برای انتخاب وجود دارد.

مؤمنان نباید از این دوگانه‌ی نادرست نگران شوند که فرد یا می‌تواند یک مؤمن خوشحال باشد یا یک خداناباور ستیزه جو که متعهد به مبارزه با دین است. من یک خداناباور بوده و مطمئناً از تندخویی و ستیزه جویی به دور بوده و فکر می‌کنم فردی مثبت اندیش و خوش بین هستم. همچنین علیرغم رفتار بسیار ناپسند برخی از باورمندان، من هرگز از ممنوعیت دین یا تبعیض علیه باورمندان صرفاً به خاطر طرز فکرشان، حمایت نمی کنم. معتقدم آزادی فکر باید یک حق اساسی بشر باشد. بله، فکر می‌کنم اگر عقل، آزاداندیشی و علم آنقدر محبوب و قابل احترام شود که اعتقاد

avayebuf.com

به خدایان از بین برود، برای دنیا خوب است. اما من هرگز از تحمیل خداناباوری با زورگویی یا قانون حمایت نمی کنم.

ای کاش می‌توانستم زندگی خود را به عنوان نمونه‌ای درخشان ارائه کنم که چگونه می‌توان از یک باورمند مؤمن به خداناباور تبدیل شد و در نهایت خوشحال بود، اما نمی‌توانم، زیرا احساس می‌کنم هرگز کاملاً متقاعد نشده بودم که خدایان واقعی هستند. حتی در کودکی وقتی مادر نازنینم یکشنبه‌ها مرا به کلیسا می‌کشاند، من سؤال می‌کردم و شک می‌کردم. من صمیمانه در جوانی به دنبال خدایی بودم که به آن ایمان داشته باشم، اما دوباره دست خالی برگشتم. من به طور گسترده سفر کرده‌ام و از مقدس‌ترین مکان‌های جهان بازدید کرده‌ام. سرزمین مقدس را لمس کردم، سنگ‌های مبارک را مسح کردم، بخور استشمام کردم، به شعارها گوش دادم، و حتی با مؤمنان آواز خواندم و دعا کردم. شفا دهندگان ایمانی دست خود را روی بدن من گذاشته‌اند و صخره‌ی مقدس بالای محل استراحت فرضی حضرت آدم را لمس کردم. معتقدم که صادقانه‌تر و دقیق‌تر از بسیاری از مردمی که تا به حال زندگی کرده اند به دنبال خدایان بوده‌ام. اما با تمام سفرها و تلاش‌هایم فقط باورمند پیدا کردم اما خدایی نیافتم.

احتمالاً در تمام زندگی ام حتی در دوران کودکی یک آتئیست بوده‌ام، اما آنقدر مشغول تلاش برای باور بودم که هرگز متوجه آن نشدم. یک بار نگران بودم که باور نکردن به هیچ یک از این خدایان که هموطنانم پیشنهاد کردند، از من به فرد بدی بسازد یا به نوعی زندگی‌ام را مختل کند. اما اکنون می‌دانم که می‌توان بدون اعتقاد به خدا، زندگی شگفت‌انگیزی داشت. من هنوز هم مانند زمانی که پسری کوچک بودم، مشتاقانه درباره‌ی دنیا و کیهان خودم کنجکاو هستم. می‌توانستم هزار سال زندگی کنم و همیشه کاری برای انجام دادن داشته باشم. اما مومنان واقعی چطور؟ آیا می‌توان عمیقاً به یک خدا اعتقاد داشت و وقتی آن اعتقاد از بین رفت، هنوز هم شادی و رضایت داشت؟ دن بارکر، واعظ مسیحی که خداناباور شد، می‌گوید بله. شاید برای باورمندان سفر او سرمشقی بهتر از سفر من باشد.

> دلیل خوشحالی من این است که شاد بودن را انتخاب می‌کنم. برای من، شادی در درجه‌ی اول یک حالت ذهنی است و از آنجایی که اکنون ذهن خودم را کنترل می‌کنم، شادی خودم را هم کنترل می‌کنم. من نه عروسک خیمه شب بازی یک ذهن برتر هستم،

t.me/AVAYeBUF

نه برده‌ی ابدیت. قبل از اینکه دوباره به ذهن خودم تسلط پیدا کنم، من هرگز با شادی واقعی آشنا نبودم. (بارکر ۱۹۹۲، ۲۲۸)

لذت در عقلانیت و شادی در ذهنی روشن است. آزاداندیشی هیجان‌انگیز و رضایت‌بخش است – برای سلامت روان و شادی کاملاً ضروری است. تا زمانی که ابتدا خودتان را دوست نداشته باشید نمی‌توانید آزادانه عشق بدهید یا دریافت کنید، و اگر تنها ادعای ارزشمندی شما این باشد که این زندگی هدیه‌ای از سوی یک دیکتاتور «مهربان» است که لایق آن نبوده‌ایم، نمی‌توانید خودتان را دوست داشته باشید. من مسیحی زندگی کرده‌ام. ترجیح می‌دهم الان زندگی خودم را داشته باشم. (بارکر ۱۹۹۲، ۲۳۰)

بارکر این اظهارات را به مسیحیت، دین سابق خود ارجاع می‌کند، اما این پیام برای همه‌ی باورها صدق می‌کند. واقعاً می‌توان شادی را در زندگی رها از خدای ترسناکی یافت که به هر حال احتمالاً فقط خیالی است.

در نهایت، مؤمنان می‌توانند این اطمینان را داشته باشند که اگر در عقلانیت غوطه‌ور شوند و سر از خداناباوری درآورند، زمین دهان باز نمی‌کند و آنها را نمی‌بلعد. امروزه میلیون‌ها خداناباور زندگی شاد و مثبتی دارند. آنها پزشکان، معلمان، افسران پلیس، آتش نشانان، کارگران ساختمانی، سربازان، فعالان صلح، مادر و پدر هستند. آنها بسیار شبیه هر کس دیگری هستند. تنها تفاوت این است که آنها برای نیرو گرفتن چشم به خدایان ندارند. در عوض، به درون خود نگاه می‌کنند یا به خانواده و دوستان رسیدگی می‌کنند. خداناباوران در مواقع بحران به سوی خدایان زاری نمی‌کنند. آنها بیشتر به همنوعان خود تکیه می‌کنند و به خاطر این کار بیشتر از آنها قدردانی می‌کنند. هیچ چیز نمی‌تواند این ادعای باورمندان را تأیید کند که خداناباوران زندگی غم انگیزی دارند که به نوعی با غیبت خدایان تنزل یافته است. من فکر می‌کنم ممکن است برعکس باشد. اگر هم واقعیتی وجود داشته باشد این است که خداناباوران بیشتر احتمال دارد که از هر دقیقه‌ی زندگی ارزشمند خود لذت ببرند. شاید خداناباوران نسبت به کسانی که معتقدند در سایه‌ی خدا زندگی می‌کنند، در موقعیت بهتری برای بیشتر بوییدن گل‌ها وتنگ‌تر در آغوش گرفتن فرزندان خود باشند. شاید این خداناباوران هستند که از هرکسی زنده‌ترند. اما باز هم بی‌باور بودن تضمینی برای چیزی نیست. فردی که خداناباور می‌شود ممکن است خیلی زیاد یا خیلی کم تغییر کند.

avayebuf.com

خداباوران می‌توانند این ایده را از سر بیرون کنند که خداناباور شدن آنها را از دیگران جدا می‌کند. خداناباوران معمول‌تر از آن چیزی هستند که اکثر مردم خیال می‌کنند، و بسیاری از آنها احتمالاً بسیار کسل کننده‌تر و عادی‌تر از آن چیزی هستند که هر کسی تصور می‌کند. یک باورمند معمولی که یک خداناباور می‌شود احتمالاً متوجه می‌شود که (حداقل در اوایل خداناباور شدن) همان شخص قبل است. خداناباور شدن به این معنی است که دیگر باور ندارید خدایان واقعی هستند. این تمام چیزی است که در خداناباوری وجود دارد. این جهان اطراف شما است که به نظر می‌رسد در حال تغییر است زیرا شما در نهایت آن را به همان شکلی که واقعاً هست می‌بینید: مکانی بزرگ، زیبا، ترسناک و الهام بخش. خداناباوری فقط چشمان شما را باز می‌کند و هر دو پای شما را روی زمین می‌گذارد.

بقیه‌اش به عهده شماست.

کتابشناسی و توصیه برای خواندن فصل ۵۰

Barker, Dan. Losing Faith in Faith: From Preacher to Atheist. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1992.

Free Inquiry. http://www.secularhumanism.org.

مجله‌ای برجسته که تفکر انتقادی، شک گرایی و انسان گرایی را ترویج می‌کند.

Kurtz, Paul. Living without Religion: Eupraxsophy. Amherst, NY: Prometheus Books, 1994.

کتابی عالی که قادر است کسانی را که نگران زندگی بدون خدا هستند آرام کند.

Skeptical Inquirer. http://www.csicop.org/si.

یک نشریه عالی دیگر؛ ادعاهای ماوراء الطبیعه و شبه علم را به چالش می‌کشد.

t.me/AVAYeBUF